

# ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دوره جدید

با آثاری از:

حبيب برجیان	ایرج افشار
ناهید پیرنظر	ایرج پارسی نژاد
هاشم رجب زاده	ابراهیم حکیمی (برگزیده‌ها)
اصغر فتحي	دکتر حمید صاحب جمعی
محمد علی همایون کاتوزیان	احمد قوام (برگزیده‌ها)
حشمت مؤید	احمد کاظمی موسوی
محمد صدیق نیازمند	جلال متینی

# ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران  
وزبان و ادبیات فارسی

دوره جدید

مدیر

جلال متینی

نقد و بررسی کتاب

زیر نظر: حشمت مؤید

بخش انگلیسی

زیر نظر: ویلیام ال. هنووی، دانشگاه پنسیلوانیا

هیأت مشاوران

پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک

جلال خالقی مطلق، دانشگاه هامبورگ

راجر سیوری، دانشگاه تورنتو

حشمت مؤید، دانشگاه شیکاگو

مشاوران متوفی

ذبیح الله صفا، استاد ممتاز دانشگاه تهران

محمد جعفر محجوب، دانشگاه تربیت معلم تهران

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران شناسی» با ذکر مأخذ مجاز است. برای تجدید چاپ تمام  
یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

تمام نامه ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

The Editor: Iranshenasi

P.O.Box 1038

Rockville, Maryland 20849-1038, U.S.A

تلفن و فاکس: ۲۵۶۴-۲۷۹ (۳۰۱)

بهای اشتراک:

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۴۸ دلار، برای دانشجویان ۳۸ دلار، برای مؤسسات ۹۰ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۱۶ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۶/۵ دلار، اروپا ۳۵ دلار، آسیا و آفریقا و استرالیا ۳۹ دلار

حروفچینی کامپیوتری و تنظیم: مؤسسه انتشاراتی «پیچ»، فالس چرچ، ویرجینیا

# فهرست مندرجات

ایران شناسی، دوره جدید  
سال چهاردهم، شماره اول، بهار ۱۳۸۱

بخش فارسی

## معارف

- |  |                          |
|--|--------------------------|
| دکتر محمد مصدق در دوره های پنجم و ششم              | جلال متینی               |
| ۱ مجلس شورای ملی، آخرین بخش (۲)                    |                          |
| ۳۸ پیرهن و بی پیرهنی در شعر سه عاشق و شاعر         | محمد علی همایون کاتوزیان |
| ۵۴ رویکرد علمای شیعه به شعائر و آداب عامه پسند     | احمد کاظمی موسوی         |
| ۷۹ آغازه ترجمه کتابهای فرنگی به فارسی              | ایرج افشار               |
| ترکان پارسی گوی:                                   | حشمت مؤید                |
| ۱۱۱ اشعار پارسی شاعران عثمانی (۱)                  |                          |
| ۱۲۳ ادبیات فارسیهود                                | ناهد پیرنظر              |
| ۱۴۱ درباره چادر و اسلام                            | اصغر فتحی                |
| ایران باستان و ژاپن:                               | هاشم رجب زاده            |
| ۱۵۰ «شاهدخت ساسانی» در ژاپن                        |                          |
| ۱۵۴ شاعران ایرانی نژاد مدفون در مزار الشعراي کشمیر | محمد صدیق نیازمند        |

## برگزیده ها

- |   |  |
|---|--|
| دو نامه احمد قوام به محمد رضا شاه پهلوی و |  |
| ۱۶۱ پاسخ شاه به نخستین نامه وی            |  |

## نقد و بررسی کتاب

- |  |                     |
|--|---------------------|
| ۱۸۰ روزها در راه، نوشته شاهرخ مسکوب    | ایرج پارسی نژاد     |
| روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، نوشته     | دکتر حمید صاحب جمعی |
| ۱۸۹ ایرج پارسی نژاد                    |                     |
| فرهنگنامه کودکان و نوجوانان،           | حبیب برجیان         |
| ۱۹۷ پدید آورنده: شورای کتاب کودک       |                     |
| تفسیر غزلیات حافظ (شاعری که باید از نو | جلال متینی          |

۲۰۵

شناخت)، نوشته مهدی مستشاری

گلکشتی در آثار فارسی

۲۱۰

معرفی پانزده کتاب

ج ۰۴

نامه‌ها و اطنان نظر

۲۲۸

محمد مشیری یزدی

بخش انگلیسی

خلاصه مقاله های فارسی به انگلیسی

# ایران شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی  
دوره جدید

بهار ۱۳۸۱ (۲۰۰۲ م)

سال چهاردهم، شماره ۱

جلال متینی

## دکتر محمد مصدق

در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی

آخرین بخش (۲)

### مقدمه

در شماره پیش به این جا رسیدیم که مجلس شورای ملی در تاریخ ۹ آبان ۱۳۰۴ ماده واحده زیر را به اکثریت ۸۰ رأی (از ۸۵ نفر حاضر در جلسه) تصویب کرد:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم).

پس از عزل احمدشاه و انقراض قاجاریه ((حکومت موقت تا تأسیس مجلس مؤسسان به حضرت اشرف [سردار سپه] سپرده شد. از این به بعد از حضرت اشرف با عنوان والاحضرت اقدس)) نام برده شد. مجلس مؤسسان در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ در تکیه دولت تشکیل شد و با خطابه والاحضرت اقدس افتتاح گردید و بلافاصله شروع به کار کرد. مجلس مؤسسان در همان روز با ((اکثریت تام)) با تصویب ماده واحده ای «سه اصل ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی مصوبه را به جای سه اصل سابق قرار داد» و بدین ترتیب «سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت به وسیله مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسل بعد نسل برقرار خواهد بود». در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ نیز مراسم تاجگذاری رضاشاه پهلوی در کاخ گلستان به عمل آمد (بهبودی، ۲۵۴، ۲۶۵-۲۶۷، ۲۸۱).

پس از تغییر سلطنت، محمد علی فروغی ذکاء الملک در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ به ریاست وزراء برگزیده شد و پس از وی در ۱۶ خرداد ۱۳۰۵ حسن مستوفی الممالک، و بعد از او در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ مهد یقلی هدایت (مخبر السلطنه) عهده دار این سمت شدند (خاطرات و خطرات، ۳۷۰-۳۷۴؛ بهنود، ۷۷، ۸۹، ۹۹).

### دکتر مصدق: نماینده دوره ششم مجلس شورای ملی

دوره ششم مجلس شورای ملی در ۱۹ تیر ۱۳۰۵ با نطق افتتاحیه رضاشاه شروع به کار کرد و در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ به پایان رسید. در این دوره مستوفی الممالک و مهد یقلی هدایت رئیس الوزراء بودند.

ناگفته نماند که در ۸ دی ۱۳۰۴، یعنی در آخرین روزهای دوره پنجم مجلس شورای ملی، دکتر مصدق به احتمال این که ممکن است دولت در انتخابات دوره ششم دخالت کند، در سخنرانی خود در مجلس این سؤال را مطرح ساخت که اخلاق سیاسی نمایندگان مجلس شورای ملی در کدام یک از دوره ها بهتر بوده است. خود او دوره اول و دوم را بهتر اعلام کرد به علت این که انتخابات در آن دو دوره آزاد بوده است. بعضی گفتند مقایسه بین این مجلس (مجلس پنجم) و دوره های پیش نادرست است. مصدق اصل ۳۹ قانون اساسی را قرائت کرد و اظهار امیدواری کرد که اعضای دولت به حقوق ملت خیانت نکنند و افزود: «بنده یقین دارم که انتخابات آزاد باشد یا آزاد نباشد یک اکثریت بزرگی از همین آقایان

در نتیجه هر قسم انتخاباتی انتخاب خواهند شد\* ولی بنده معتقد هستم که وکلای ملت همیشه مأمور ملت باشند یعنی رقم خودشان را از ملت بگیرند» (۱۶۸-۱۷۲)\*.

رضاشاه چنین مصلحت دانست که تنی چند از افراد نامدار و به اصطلاح آن روز وجیه المله‌ها که با سلطنت وی در مجلس پنجم مخالفت کرده بودند، با رای آزاد مردم، در دوره ششم انتخاب شوند و به مجلس بروند که یکی از آنان دکتر مصدق بود. این دومین باری بود که مصدق به نمایندگی مردم در مجلس شورای ملی انتخاب شده بود. موضوع قابل توجه آن است که رفتار وی در مجلس پنجم تا تصویب ماده واحده تغییر سلطنت در ۹ آبان ۱۳۰۴، با رفتار او از این تاریخ تا پایان مجلس پنجم و تمام دوره ششم کاملاً متفاوت بود. او در مجلس پنجم تا پیش از ۹ آبان ۱۳۰۴ حتی هنگام طرح موضوعهای اساسی مانند طرح جمهوریت، شدت عمل سردار سپه و نظامیان در سراسر ایران، اعلام حکومت نظامی در شهرها، طرح سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه و اعطای آن به سردار سپه که بعضی از آنها مخالف قانون اساسی بود، چنان که در بخش اول این مقاله ذکر گردید، سخنی نگفت و مخالفتی نکرد. اما پس از تصویب طرح تغییر سلطنت، نخست تصمیم گرفت که تا پایان دوره پنجم در مجلس حاضر نشود. سید حسن تقی زاده که او نیز مانند مصدق از مخالفان تغییر سلطنت بود نوشته است:

ما چند نفر، یعنی من و علاء و مصدق السلطنه و مشیرالدوله دیگر به مجلس نرفتم و قریب دو ماه غایب بودیم. دوره مجلس نزدیک به اختتام بود. کم مانده بود مجلس به آخر دوره برسد. بعدها تأمل برای ما پیش آمد که آیا به کلی و برای همیشه مجلس را ترک بکنیم، یا حالا پس از آن که به تکلیف خود عمل کرده ایم مجدداً برویم. من و مرحوم علاء مایل به رفتن به مجلس بودیم. مشیرالدوله هم از ما تبعیت کرد و گفت اگر شما بروید من هم می آیم. مصدق السلطنه مایل به رفتن به مجلس نبود و در عقیده خود اصرار داشت. ولی وقتی دید نظر ما به رفتن است گفت اگر شما بروید من به تنهایی عقب نمی مانم، من هم می روم و همین طور شد... (زندگی طوفانی، ۲۰۱-۲۰۴).

مصدق السلطنه می گفت نروید، تا آخر مجلس هم، نروید. من می دانم شما دو نفر وسیله

\* تأکیدها در این مقاله از نویسنده این سطور است.

♣ سخنان دکتر مصدق و دیگر نمایندگان و وزیران در دوره ششم مجلس شورای ملی که در این مقاله نقل گردیده - به جز چند مورد که منقول از مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه است - بقیه همه برگرفته از کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه است، گردآورده حسین مکی، چاپ ۱۳۶۴ تهران. برای جلوگیری از تکرار نام کتاب، در تمام موارد فقط به ذکر شماره صفحه این کتاب در داخل پرانتز اکتفا گردیده است.

زندگی ندارید. دوسه ماه بیشتر نمانده. من حقوق شما را می‌دهم. به من برخورد. ما هر دو مکدر شدیم که این حرفها را کنار بگذارید. ما چیزی نخواستیم و نمی‌گیریم (همان کتاب، زیرنویس، ۲۰۴).

ذکر این مطلب شاید بیفایده نباشد که تقی زاده ثروتی نداشت و در تمام عمرش فقط با حقوقی که می‌گرفت (مثل حقوق نمایندگی مجلس شورای ملی، مجلس سنا، سفلهای مانند وزارت، سفارت و امثال آن) زندگی می‌کرد و هرگاه کاری نداشت ناچار بود که با قرض از این و آن زندگی کند تا فرجی حاصل شود (زندگی طوفانی، ۹۵-۹۹). عبارت دکتر مصدق که «من حقوق شما را می‌دهم» اشاره به همین موضوع است که آن دو اگر به مجلس نمی‌رفتند از دریافت حقوق محروم می‌شدند.

حسین مکی که کتاب خود را به نطقهای تاریخی دکتر مصدق\* اختصاص داده است، در مجلس پنجم فقط از چهار نطق دکتر مصدق: تغییر سلطنت، نفت خوریان، انتخابات دوره ششم، و راه آهن یاد کرده است و بقیه کتاب شامل نطقهای دکتر مصدق است در مجلس ششم درباره: قرارداد ۱۹۱۹، شیلات بحر خزر، راه آهن سراسری ایران، قرارداد مالیه (دارایی) و بانک شاهی، بودجه مجلس، عدلیه (دادگستری)، محرومیت و کلا از وزارت، محدودیت وزراء و معاونین و رؤسای دوا یر دولتی، نقل اختیارات دکتر میلسپو به مکاسکی، خرابی خانه های مردم، نخوردن قسم، کسر عایدات بلدیة (شهرداری)، قرارداد گمرک و شیلات، تعرفه گمرکی، اعتبار برای ساختمان زندان و تعمیرات قصور سلطنتی، ثبت اسناد، اعتبارنامه و کلا، و انحصار دولتی تریاک.

با توجه به محدود بودن صفحات، حتی امکان نقل خلاصه تمام سخنرانیهای دکتر مصدق در این مقاله وجود ندارد. بدین جهت پس از ذکر کلیاتی درباره نطقهای او، تنها به ذکر خلاصه سه سخنرانی او که از اهمیت بیشتری برخوردار است یعنی: مخالفت با وثوق الدوله به سبب امضای قرارداد ۱۹۱۹، مخالفت با تقاضای اختیارات قانونی داور برای اصلاح

\* مکی در مقدمه جاب اول کتاب خود درباره دکتر مصدق و نطقهای وی در مجلس پنجم و ششم نوشته است: نطقهای دکتر مصدق عموماً یادگار مواقع حساس و مهم است... در مواقعی که قضایای حیاتی مطرح بوده و مجلس شورای ملی جلسات تاریخی خود را منعقد ساخته است غالباً بانگ فداکارانه و شجاعت آمیز دکتر مصدق در فضای پارلمان منعکس شده و مردانه از حقوق ملت دفاع کرده است. این خصایص، این شجاعت و از خود گذشتگی، این موقع شناسی و مآل بینی، این مبارزات جسورانه و بی پروا، اینهاست که زندگی سیاسی و نطقهای دکتر مصدق را اهمیت و عظمت خاصی بخشیده... این خطابه ها و نطقها مربوط به دوره پنجم و ششم تقنینیه است که برای جوانان معاصر و آینده سرمشق خطابه و رهبر فصاحت پارلمانی ست... (۱۴).



در عدلیه، و احداث راه آهن سراسری ایران در این مقاله بسنده می کند.\*

### دکتر مصدق در مجلس ششم قسم نخورد

#### بر طبق اصل یازدهم قانون اساسی

اعضاء مجلس بدو داخل مجلس می شوند باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم نامه را امضاء نمایند. صورت قسم نامه: ... خداوند را به شهادت می طلبیم و به قرآن قسم یاد می کنیم... نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم....

دکتر مصدق که در دوره پنجم مقارن با سلطنت احمد شاه قاجار قسم خورده بود، در دوره ششم و در زمان پادشاهی رضاشاه پهلوی برخلاف دیگر نمایندگان قسم نخورد و در جلسه ۶ مهر ۱۳۰۶ در اعتراض یکی از نمایندگان اظهار داشت:

موضوع قسم به واسطه سابقه و عمل در این مجلس امری ست نظری. بعضی آن را واجب می دانند و بعضی هم واجب نمی دانند از آن جمله خود آقای رئیس در دوره پنجم به کرات اختیاری بودن آن را اظهار فرموده اند\* (۳۴۷).

### دکتر مصدق در نقش مخالف

دکتر مصدق در مجلس ششم تقریباً در تمام موارد نقش مخالف دولتها را بازی می کرد. در جلسه ۲۸ اسفند ۱۳۰۵ با لایحه بودجه مجلس که در آن افزایش حقوق نمایندگان مجلس پیشنهاد شده بود، به چند دلیل مخالفت کرد و گفت:

قبول نمایندگی فقط برای سعادت ملت خواهد بود... ولی اگر حقوق گزاف شد ممکن است که برای حفظ مقام در ادوار بعد به محافظه کاری عادت و ازانجام وظیفه بازماند. ثانیاً تزئین حقوق نمایندگان سبب می شود که عنقریب حقوق وزراء و ادارات افزوده شود... (۲۸۲).

در جلسه ۱۴ دی ۱۳۰۶ که دولت پیشنهاد کرد مبلغ چهارصد هزار تومان برای ساختمان زندان و تعمیرات قصور سلطنتی و غیره تصویب شود، وی اظهار داشت:

... خوب حالا باید دوست هزار تومان خرج کنیم که در واقع محل دزدهای خودمان را شبیه به محل دزدهای اروپایی کنیم... آیا ممکن است یک مخارجی را حذف کنید که مردان صحیح العمل این

\* علاقه مندان برای اطلاع از بقیه نطقها و اظهارنظرهای دکتر مصدق می توانند به مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه یا به کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه مراجعه نمایند.

\* مکی در توضیحی درباره «آقای رئیس» نوشته است: «مقصود آقای پیرنیا مؤتمن الملک است که در دوره پنجم تقنینیه که بعضی از وکلای جمهوریخواه نمی خواستند قسم یاد نمایند و نسبت به مقام سلطنت وفادار باشند آنها را مختار نمودند، ولی در دوره ششم چون سلطنت به رضاشاه رسیده بود بنا بر این سوگند یاد نکردن خطرناک بود و تنها کسی که قسم نخورده است آقای دکتر مصدق است.

مملکت مردمان درست این مملکت مردمان وطن پرست این مملکت را هم مثل سایر ممالک بکنید ... (۳۶۳، ۳۶۹).

درباره مخارج ساختمان و تعمیرات قصور سلطنتی به توسط وزارت دربار گفت:  
اگر مقصود تعمیرات قصوری ست که ملک شخص پادشاه باشد ... خودش از عهده تعمیرات قصورش بر می آید و به عهده ملت نیست و اگر مقصود تعمیر و احداث قصوری ست که مربوط به دولت است آن وقت مداخله وزیر دربار که شخص غیر مسؤولی ست مورد ندارد (۳۷۲).  
عقیده من آن است که قصر فرح آباد و دوشان تپه و عمارت شاه آبادی حراب کنند بهتر است زیرا اگر صد و سی و پنج هزار تومان یا دویست سیصد هزار تومان دیگر رویش بگذاریم یک کارخانه کاغذ سازی یا قند سازی و یک چیزهایی که برای مردم مملکت یک کاری پیدا شود بهتر است (۳۷۴-۳۷۵).

دکتر مصدق درباره واگذاری اراضی به کمپانی نفت گفت:

... بر طبق فصل دوم [قرارداد] کمپانی فقط حق دارد هرگونه بنایی که برای استخراج و مخزن و جریان نفت لازم است بنماید. در این صورت واگذاری سه میلیون و نیم ذرع برای ایجاد نقره‌گاه چون در استخراج و مخزن و جریان نفت مداخلتی ندارد با امتیازنامه موافق نیست ... (۳۳۷-۳۳۸).

و چنین است اعتراض او به تخریب خانه های مردم در سال ۱۳۰۶ در خیابان چراغ برق، پیش از تقویم املاک (۳۴۳، ۳۴۷)، مخالفت با لایحه مخارج انتخابات به این دلیل که «انتخابات غیر آزاد مستلزم مخارجی نیست...» (۳۸۱، ۳۸۴)، مخالفت با لایحه اختیارات قانونی داور برای اصلاحات عدلیه به این دلیل که قانون اساسی قوای سه گانه را تفکیک کرده است و ما نمایندگان مجلس وکیل در توکیل نیستیم (۳۰۰، ۳۱۱-۳۱۲)، و مخالفت با لایحه احداث راه آهن سراسری محمره - بندر جز (خرمشهر - بندر گز) به علت آن که اقتصادی نیست و پیشنهاد مصرف اعتبار آن برای احداث کارخانه قند سازی (۲۵۱-۲۵۴)، و...

#### مخالفت با لوايح، ضمن تقدیر از رضاشاه

دکتر مصدق در اکثر موارد برای آن که با موضوع مطرح شده در مجلس شورای ملی مخالفت کند، سخنان خود را با نوعی تقدیر از رضاشاه آغاز کرده است:

چون بنده افتخار می کنم و آرزومند بودم که همان طوری که یک ایرانی پیدا شد وزارت جنگ را اصلاح کرد یکی دیگر هم پیدا شود وزارت عدلیه را درست کند ... (۲۹۸).

... تنها تصدی رئیس کل مالیه [دکتر ملیسپو] عامل مؤثر اوضاع مالیه نبود، بلکه تشکیلات جدید مملکت و

تأسیس نظام جدید بیشتر سبب شده که مستشاران امریکایی بتوانند موفقیت کامله پیدا کنند... پس از این نظر، بنده عرض می‌کنم که تنها وجود رئیس کل مالیه و این قوانین در طرز وصول مالیات و وصول عوائد مؤثر نیست بلکه ما باید تشکر خودمان را به پیشگاه مؤسس نظام ایران تقدیم کنیم. اصل اساسی ایشان هستند و الا سهل است... (۳۳۱-۳۳۲).

بنده راضی هستم از این نظمی [شهربانی] به جهت این که حقیقه یک مدتی ست بعد از این که نظمی از صاحب‌نصبان خارجی منتزع شد و به دست صاحب‌نصبان ایرانی رسید یک انتظاماتی در این شهر هست و در محله ما هم به توجهات اعلیحضرت پهلوی امنیت است خوب است (۳۶۷).

به هنگام مخالفت با طرح فوریت لایحه مربوط به قرارداد گمرک و شیلات در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۰۶:

یکی از علاقه مند بهای بنده به عصر پهلوی برای این بوده است که ایشان در مسائل سیاست خارجی و بین‌المللی همیشه خیلی ملاحظه داشته اند. همه می‌دانند که ایشان همه وقت ملاحظات داشته اند که حقوق ایران یک ذره به خارجی داده نشود... (۳۵۲-۳۵۵).

یا برای آن که به نمایندگان بگوید نماینده مجلس باید عقیده خود را آزادانه در مجلس اظهار کند، گفت: روزی شاه مرا خواست و فرمود که عقیده ات را بگو.

عرض کردم این مسافرتی که اعلیحضرت می‌فرمایند. این طاق نصرتها اسباب خرج مردم می‌شود و مأمورین نظامی اسباب اذیت مردم را فراهم می‌آورند. در حقیقت اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی‌شوند. شما شاه این مملکت هستید، شاه بزرگ است، می‌خواهند چراغ روشن بکنند نمی‌خواهند نکنند... فرمودند: قبول دارم صحیح است.

روزی که در سلام شرفیاب شده بودم، فرمودند: «این دفعه که به مسافرت رفته همه جا بیخبر رفته... چون اعلیحضرت هما یونی می‌دانند که من غرضی ندارم... می‌فرمایند که فلانی من عرایض تو را قبول کردم...» (۲۹۷).

انتقاد از اوضاع به صراحت یا به کنایه

و البته در مواردی نیز به گوشه و کنایه از اوضاع اظهار عدم رضایت کرده است:

سرهنگ کریم خان آب به منزل من نمی‌دهد و درختهای منزل من که همسایه او هستم دارد خشک می‌شود ولی باغ خودش سبز است با این حال مناسبت ندارد که من با ایشان مخالفت کنم... که از اروپا متخصص بیاید. بنده او را ستایش و تمجید می‌کنم... (۳۰۷).

بسیار خوب بنده راضی هستم از این نظمی به جهت این که حقیقه یک مدتی ست بعد از این که این نظمی از صاحب‌نصبان خارجی منتزع شد و به دست صاحب‌نصبان ایرانی رسید یک انتظاماتی در این شهر هست و در محله ما هم به توجهات اعلیحضرت پهلوی امنیت است و خوب است.

بعضی از نمایندگان - همه جا هست. دکتر مصدق - بلی همه جا هست و فرضاً محلهٔ آقای مدرس امنیت نداشته باشد\* مربوط به بنده نیست، شاید جراید سانسور باشد و نتوانند چیزی بنویسند، اگر محلهٔ ایشان امنیت نداشته باشد خودشان می‌دانند. بنده آنچه که می‌بینم این نظمیته در محلات ما یک کارهای خوبی کرده است و حقیقهٔ جای تشکر است (۳۶۷).

در ایام استبداد صغیر بنده یک مسافرتی از تهران به اروپا کردم یک تذکره ای از دولت گرفتم. آن وقت مثل حالا نبود که درب هر دروازه پیرسند؛ آقا پسر کیستی، مادرت کیست، خواهرت کیست. مسافر خیلی آزادانه می‌رفت تا سر حد، ولی اگر مثل حالا بود بهتر بود. چون اگر بنده را درب دروازهٔ طهران توقیف می‌کردند بهتر بود تا از سر حد برگردانند... (۳۳۶).

مدت چند سال است که یک مبلغ زیادی همین بودجهٔ نظمیته برای خرج سانسور (چیزی که برخلاف قانون اساسی و چیزی که پامال کنندهٔ حقوق ملی ست) می‌گیرد و خرج می‌کند. امسال چند سال است که همین نظمیته یک عده اشخاص معلوم الحال را دم دروازه می‌گمارد که هر کس که می‌خواهد از دروازه بیرون برود تمام تاریخ خود و اعقابش و اجدادش را از او سؤال بکنند. شما تحقیق بکنید امروز که در ممالک اروپا یک چنین چیزی نیست سهل است، در عصر ناصری در عصر مظفری در عصر محمد علی میرزایی هم همچو چیزهایی نبود، نه سانسور مطبوعات بود و نه این که اگر کسی بخواهد از خانه اش به دهش برود یک عریضه به نظمیته بنویسد... (۳۶۹-۳۷۰).

### انتقاد با لحن تند

به مستوفی الممالک رئیس الوزراء و اعضای کمیسیون بودجهٔ مجلس شورای ملی:

... دولت‌های ما باید صراحت عقیده داشته باشند... شما چیزی را که مجلس می‌آورد از روی عقیده تان نیست... اگر بنده این جا یک قدری مخالفت می‌کنم تصور نفرمایید حقیقهٔ با اعضاء محترم کمیسیون بودجه مخالفتی داشته باشم. آنها یک چیزهایی ست که نمی‌دانند... دوسیه را کاملاً مطالعه نکرده اند (۲۸۳-۲۸۶).

به نصرت الدوله وزیر مالیه:

اگر حقیقهٔ خودتان صلاحیت ندارید که مالیه را اداره بفرمایید، بسیار خوب، اقرار کنید، تشریف ببرید استعفا بدهید. بنده عرض می‌کنم که در این مملکت آدمی که صلاحیت این کار را داشته باشد خیلی پیدا می‌شود. بنده خودم در وزارت مالیه اشخاصی سراغ دارم که خیلی خوب می‌توانند کار کنند و کسان دیگری را هم سراغ دارم که در خانه های خودشان نشسته اند و منتظرند که به آنها کار رجوع کنند... (۳۴۱-۳۴۲).

\* مکی در زیر نویس همان صفحه افزوده است: اشاره به تیر خوردن مدرس در کوچهٔ پشت مسجد سپهسالار است.

به مهد یقلی هدایت (مخبر السلطنه) رئیس الوزراء:

آقای رئیس الوزراء متخصص نیستند. اگر متخصص بودند چهار کار را با هم قبول نمی کردند. متخصص نیستند. خودشان هم می دانند. پس این کار باید برود در کمیسیونهای مربوط و با اشخاص متخصص در هر ماده از موادمش شور بشود... (۳۵۴).

### شگرد دکتر مصدق در مخالفت با لوايح

حسین مکی نوشته است:

... موافقین پهلوی و وکلای فرمایشی اجازه نمی دادند به عنوان مخالف صحبتی بشود، آقای دکتر مصدق در غالب موارد به عنوان موافق پشت تریبون می رفتند و در ضمن آن شروع به مخالفت نموده نکات لازم را در هر موضوع گوشزد می کردند و این موضوع از تمام نطقهای دکتر مشهود است... (۲۳۸).

و البته این شیوه، علاوه بر آن که برخلاف آیین نامه مجلس بود در مواردی نیز موجب برخورد و گفتگوهای تند بین دکتر مصدق و نمایندگان مجلس می گردید، از جمله:

#### الف - مؤتمن الملک رئیس مجلس در برابر دکتر مصدق

در کابینه مستوفی الممالک دولت در جلسه ۷ اردیبهشت ۱۳۰۶ پیشنهادی برای پرداخت مطالبات کمپانی شنیدر کروزو به مجلس داد. موضوع آن به روایت دکتر مصدق مربوط بود به سفر مظفرالدین شاه به فرنگ:

بعد از این که مرحوم مظفرالدین شاه رفت به فرنگستان برای مرحوم مظفرالدین شاه پولی لازم شد، دید اگر به دولت دیگری غیر از روسیه مراجعه کند نمی تواند فرض کند و از دولت روسیه هم شاید نمی خواست فرض کند (آنچه که بنده اطلاع دارم). گفتند برای این مسأله یک راه حلی پیدا می کنیم می رویم یک اسلحه ای می خریم و یک فرض هم می کنیم، البته معلوم است وقتی یک کسی می خواهد یک مال دزدی را بفروشد چون دزدی ست و می خواهد محرمانه بفروشد هزار تومان را به پانصد تومان، به سیصد تومان می فروشد. چون محرمانه است و مال دزدی ست به یک دولتی هم که نمی توانست فرض علنی کند و در واقع یک شرایط خیلی صحیحی برای خودش قرار بدهد و مجبور هم هست پولی داشته باشد که در اروپا خرج کند، همین حال را دارد. اینها آمدند در آن جا یک کلاه سر مسأله گذاشتند. گفتند یک اسلحه ای از کروزو بخریم یک مبلغی هم فرض بدهد... وقتی که کروزو بناست به یک دولتی که می خواهد فرض کند اسلحه بفروشد یک اسلحه خوبی نمی فروشد... (۲۹۱).

البته دکتر مصدق عمل نادرست «مرحوم مظفرالدین شاه» را که از خارجیان پول قرض می کرد و به فرنگستان می رفت و هنگامی که در فرنگستان به پول بیشتری احتیاج پیدا

می کرد از یک کمیانی اسلحه سازی پول قرض می نمود مورد نکوهش قرار نداد. ایراد او فقط این بود که دولت مستوفی الممالک باید صورت خرید اسلحه و پولی را که به مظفرالدین شاه داده شده بوده است به تفکیک به مجلس تسلیم می کرد. طرح این موضوع در مجلس به علت آن که مصدق می خواست برخلاف آیین نامه صحبت کند، موجب برخورد شدید مؤتمن الملک با او گردید. اینک خلاصه مذاکرات آن جلسه:

دکتر مصدق - ... بنده تصور می کنم لوایحی که در صلاح مملکت پیشنهاد می شود بایستی یک قدری بیشتر درش دقت کرد... دولت های ما باید صراحت عقیده داشته باشند... شما چیزی را که مجلس می آورد از روی عقیده تان نیست... رئیس - آقای دکتر مصدق توهین نکنید گمان نمی کنم این حرفها پسندیده باشد. دکتر مصدق - ... اگر بنده این جا یک قدری مخالفت می کنم تصور نفرمایید حقیقه با اعضاء محترم کمیسیون بودجه مخالفتی داشته باشم. آنها یک چیزهایی ست که نمی دانند... دوسیه را کاملاً مطالعه نکرده اند... رئیس - این اظهارات یک قدری خارج از موضوع است.

رئیس - پیشنهاد راجع به خروج از دستور است اگر شما می خواهید در اصل مطلب حرف بزنید نمی شود. دکتر مصدق - بنده باید اطلاعات خودم را عرض کنم. رئیس - با این پیشنهاد می خواهید قبل از دیگران حرف بزنید. دکتر مصدق - ... من وکیل هستم باید عقیده خودم را اظهار کنم، نمی گذارید من حرف بزنم و عقاید خود را اظهار کنم (صدای زنگ رئیس). آقای دکتر مصدق از محل نطق با این آمده و به طرف درب خروج حرکت نمودند. رئیس - اولاً به شما اخطار می کنم (آقای دکتر مصدق خارج شدند). رئیس - آقای دکتر مصدق با آن زرنگی که دارند می خواهند قبل از دیگران حرف بزنند و همچو وانمود بکنند که نمی گذارند ایشان حرف بزنند (۲۸۳-۲۸۶).

بعد از توضیحات رئیس الوزراء،

رئیس - برای این که مطلب مبهم نماند و سوء تفاهم نشود باید به آقایان تذکر بدهم که آقای دکتر مصدق این جا به بنده گفتند می خواهند در اصل موضوع صحبت کنند و ایشان که دو دوره است در مجلس تشریف دارند و به مواد نظامنامه آشنا هستند می دانند که دیگران که اسمشان را ثبت کرده اند و قبل از ایشان اجازه خواسته اند مقدم بر ایشان هستند فقط اظهاراتی که می توانستند بکنند راجع به خروج از دستور بود. ولی به عنوان خروج از دستور می خواستند داخل در اصل مطلب بشوند. این بود که بنده مخالفت کردم و گفتند که نمی گذارند من مطلب را بگویم و در ضمن خواستند فهمانده باشند که یک مطالبی دارند ولی بنده جلوگیری می کنم. حالا اگر یک مطلبی دارند بهتر این است که یکی از آقایان با ایشان موافقت کنند و نوبت خودشان را

به ایشان بدهند و ایشان تشریف بیاورند این جا، اگر مطالب مهمی دارند که ما نمی دانیم بگویند تا این که اشکال برطرف شود.

دکتر مصدق - بنده توضیحی دارم.

رئیس - راجع به خروج از دستور؟ دکتر مصدق - راجع به ماده ۱۰۹. رئیس - بفرمایید. دکتر مصدق - بنده را فرمودند که دو دوره است در مجلس نمایندگی دارم و از نظامنامه اطلاع دارم. اگر یک پیشنهادی راجع به خروج از دستور باشد پیشنهاد کننده برای این که این پیشنهاد مربوط به ماده ۶۳ نیست می تواند در موضوع صحبت کند. رئیس - همین ایرادی که فرمودید معلوم می شود نه از ماده ۱۰۹ و نه از آن یکی اطلاع دارید. بنده عرض نکردم که ماده ۶۳ شامل این مطلب می شود عرض کردم راجع به خروج از دستور یک مطلبی پیشنهاد می کنید باید راجع به همان مطلب حرف بزنید و شما می فرمودید من می خواهم در اصل موضوع حرف بزنم. بنده هم تکلیفم این بود که جلوگیری کنم. حالا هم آقای حاج میرزا مرتضی که مخالف هستند بنده تمنا می کنم که نوبت خودشان را به ایشان بدهند... دکتر مصدق - بنده پیشنهادم را استرداد می کنم. رئیس - حالا در اصل موضوع فرمایشی دارید بفرمایید... (۲۸۳-۲۹۰).

ناگفته نماند که مؤتمن الملک احتمالاً در موارد دیگر در برابر دکتر مصدق به اصطلاح کوتاه می آمده است. چنان که وقتی دکتر مصدق با عضویت و وثوق الدوله در کابینه مستوفی الممالک مخالفت کرد، که به آن اشاره خواهد شد، با آن که دکتر مصدق چند بار وثوق الدوله را «خائن» نامید و از اعمالش با لفظ «خیانت» یاد کرد، مؤتمن الملک - با آن که با به کار بردن لفظ «خیانت» از نظر حقوقی مخالف بود - چیزی به مصدق نگفت و تذکری هم نداد، ولی همین که در همان جلسه نماینده ای به مدرس گفت «خیانت کردید»، مؤتمن الملک بی درنگ به آن نماینده تذکر داد که «استعمال این کلمه از وظایف محکمه است». و بدین وسیله به طور غیر مستقیم خواست به مصدق گفته باشد استعمال کلمات

\* با وجود این قابل توجه است که دکتر مصدق که عموماً به عنوان موافق ثبت نام می کرد ولی در عمل به مخالفت با لوائح می پرداخت، روزی در مجلس به مدرس تذکر داد اصول پارلمانی را مراعات کند:

یک ایراد دیگر هم بنده به آقای مدرس داشتم و آن این است که حضرت آقای مدرس گاه قدری از اصول پارلمانی خارج می شوند. مثلاً یک لایحه که به مجلس می آید اول اظهار مخالفت شدید می فرمایند عده ای که در مجلس مخالف هستند مرکزیت به طرف حضرت عالی پیدا می کنند و می آیند سمت شما. ولی بعد با یک پیشنهاد اصلاحی که می فرماید با لایحه موافقت می فرماید و این خوب نیست زیرا اشخاصی هستند که با اصل لایحه مخالفند وقتی که حضرت عالی پیشنهاد اصلاح می دهید مثل این است که به روی سرشان آب سرد بریزند. این اصول پارلمانی نیست. اصول پارلمانی این است که حضرت عالی که واقعاً وکیل ملتید در یک موضوعی که به مجلس می آید و مخالفت خود باقی بماند و سر جای خودتان بنشینید تا ببینید نتیجه چه می شود. مدرس - چشم، چشم آقا (۳۱۰-۳۱۱).

«خیانت» و «خائن» از طرف او نیز نادرست بوده است.

ب - شیروانی مخبر کمیسیون دکتر مصدق را به منفی بافی و اغفال جامعه متهم کرد در جلسه ۲۸ بهمن ۱۳۰۶ دولت لایحه ای برای مخارج انتخابات تقدیم مجلس نمود. دکتر مصدق با این لایحه مخالفت کرد به این دلیل که «انتخابات غیر آزاد مستلزم مخارج نیست. مأمورین دولتی به هر کس که ما یلند می توانند اعتبارنامه داده او را به سمت نمایندگی روانه مجلس نمایند»، و سپس به شرح از دخالت دولت در انتخابات کلات و سرخس و درجز سخن گفت و اسنادی در اثبات مدعای خود ارائه داد. از جمله از جان محمد خان فرمانده لشکر شرق نام برد که در انتخابات دخالت کرده است. بین شیروانی مخبر کمیسیون و دکتر مصدق کار به مجادله کشید. شیروانی گفت:

بنده هم با دخالت دولت در انتخابات مخالفم، ولی شما دخالت متنفذین را که کمتر از دخالت مأمورین نیست مشروع دانستید.

یکی دیگر که از همه بدتر است اغفال جامعه است که آن را بنده نامشروع تراز دخالت مأمورین و دخالت ملاکین می دانم... بنده از آقای دکتر مصدق می پرسم - ببخشید چون تعرض شخصی فرمودید، بنده هم شخصاً اسم می برم با این که خدمتشان ارادت دارم. از ایشان می پرسم - از اول دوره پنجم تاکنون آن نظر مثبتی را که ایشان برای مصالح مملکت اظهار کرده اند کدام است؟ دکتر مصدق - اکثریت نداشتم. مخبر - شما باید نظرتان را اظهار کنید. دکتر مصدق - کردیم. مخبر - ... حضرت عالی که تصدیق کردید قانون انتخابات ما غلط است و از غلط بودن قانون سوء استفاده کردید، یک شب به خودتان زحمت ندادید که بنشینید و یک قانون انتخابات صحیح بنویسید و طرح قانونی پیشنهاد کنید و بفرستید مجلس. دکتر مصدق - کنفرانس دادم. مخبر - کنفرانس، آقا، همان اغفال است که از دخالت متنفذین هم نامشروع تر است. دکتر مصدق - در مجلس هم گفتم. مخبر - ... این هم یک رویه ای است که ما در عوض گفتن یک حرفهایی که مردم را هدایت کنیم به راه راست، اغفالشان کنیم برای این که خودمان را انتخاب کنند... که نامشروع تر از دخالت مستخدمین دولت است (۳۹۱-۳۹۳).

بعد وزیر داخله وارد بحث شد و گفت:

بنده اصلاً ندانستم که آقای دکتر مصدق به چه جهت این موضوع را مطرح کردند و یک مدتی وقت مجلس را گرفتند. اصل موضوع مسأله انتخابات نبود و جریان انتخابات مطرح نبود. فقط موضوع یک لایحه ای بود که دولت برای مخارج انتخابات تقدیم مجلس کرده بود... بنده مطلب را به قدری موهون و بی پایه می دانم که اصلاً نمی دانم وارد این مطلب و جواب مطلب بشوم یا نه. آقای دکتر مصدق یک ورق پاره هایی را مستند خودشان قرار دادند... و یک نسبتهایی به مأمورین



و به مقامات مقدسه عالیة مملکت دادند که بنده ناچارم جداً تکذیب کنم.... دکتر مصدق - بنده خیلی معذرت می خواهم و نمی دانستم جان محمدخان از مقامات مقدسه است!! (۳۹۶-۳۹۷).

### چهره مذهبی دکتر مصدق در مجلس شورای ملی

در مجلس پنجم و ششم دکتر مصدق بیش از دیگر نمایندگان - حتی نمایندگان چون سید حسن مدرس روحانی معروف - به تظاهرات مذهبی دست زده است. در مقاله پیش دیدیم که وی قبل از مخالفت با لایحه تغییر سلطنت در ۹ آبان ۱۳۰۴، نخست اظهار داشت روزی که وارد شدم مسلمان بودم و اینک نیز مسلمانم و به قسمی که خورده ام پایبندم، و آن گاه کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و از نمایندگان خواست به احترام قرآن برخیزند. بعد شهادت خود را گفت: اشهد ان لا اله الا الله... و سپس به اصل مطلب پرداخت.

در مجلس ششم نیز بارها به موضوع «اسلامیت» و امثال آن تأکید کرده است:

بنده عرض می کنم ایرانیتم و اسلامیت، به بنده اجازه نمی دهد و بنده را مجبور می کند که در یک همچو مجلسی که حجج اسلام نشسته اند و از نمایندگان محترم ملت نشسته اند و اولاد فاطمه و پیغمبر خدا حضور دارند... (۳۰۵).

بله لیسانسیه که رای یکی پنج قران بخرد و توی صندوق بریزد، این نمی تواند مملکت را حفظ کند. پس باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند... (۳۰۲).

توضیحاً عرض می کنم که مملکت سوئیس مرکب از ۲۵ دولت و قانون جزایی هر یک جداست. بعضی از آنها قاتل را قصاص می کنند و بعضی او را حبس می نمایند. اگر ما فرنگی مآب باشیم لابدیم که از قوانین فرنگستان بین حبس و قصاص، حبس را انتخاب کنیم. این انتخاب گذشته از این که برخلاف مذهب است صلاح هم نیست زیرا فلسفه مجازات قاتل بنا به قول اکثریت قریب به اتفاق جزایون عبرت است و در مملکت ما تا قصاص نشود عبرت نمی گیرند. در این مملکت حبس که سبب عبرت نیست (۳۴۵-۳۴۶).

از همه قابل توجه تر آن است که وی در انتقاد از وثوق الدوله به مناسبت امضای قرارداد ۱۹۱۹ گفت:

قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان... عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم... پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است... (۱۸۳).

### تکیه مکرر دکتر مصدق به آزادی بیان نمایندگان مجلس

او بارها پیش از این که به مخالفت با لایحه ای بپردازد به این موضوع تصریح کرده است که نماینده مجلس حق دارد نظر مخالف خود را اظهار کند:

بنده با این بودجه مخالف هستم و البته آقایان محترم تصدیق می فرمایند که عقیده مقدس است و باید عقیده را مقدس دانست و هر کس یک عقیده دارد حقیقه نباید آقایان بی مرحمتی بفرمایند به جهت این که این جا مجلس شورای ملی ست و هر کس هر عقیده ای که دارد حق دارد اظهار کند خواه مورد توجه اکثریت بشود خواه نشود حالا هم بنده می دانم اساساً این عرایض بنده موقعی که مورد توجه شود ندارد... (۲۸۲-۲۸۳).

بنده قبلاً خاطر آقایان محترم را مسبوق می کنم که اگر یک چیزی به نظرم بیاید و عقیده ام باشد از هیچ چیز باک ندارم، اگر به من اخطار شود برای من ننگ نیست، اگر به من توسری زده شود برای من ننگ نیست زیرا وقتی که من صلاح مملکت را می دانم می گویم و از هیچ چیز هم باک ندارم. اما راجع به این مسأله عرض کردم... (۲۹۰).

... پس بنده عقیده ام این است که در صلاح دولت پهلوی و در صلاح عصر پهلوی و در صلاح مجلس شورای ملی هیچ وقت نباید از یک و کیلی جلوگیری کرد که حرفش را بزند (۳۵۸).

#### مخالفت دکتر مصدق با وثوق الدوله به سبب امضای قرارداد ۱۹۱۹

در فترت بین دوره سوم و چهارم مجلس شورای ملی، احمد شاه قاجار چهارده تن را به رئیس الوزرای - یکی پس از دیگری - منصوب کرد که یکی از آنان وثوق الدوله بود (توکلی، ۲۰۰-۲۹۲؛ عاقلی، روز شمار تاریخ ایران...، ۱۰۸-۱۵۴). تفاوت وثوق الدوله با دیگر رئیس الوزراء ها آن بود که انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ از احمدشاه خواست تا وثوق الدوله را به ریاست وزراء منصوب کند. احمد شاه با انجام این کار به این شرط موافقت کرد که انگلستان ماهانه پانزده هزار تومان به شاه بپردازد. انگلستان به این شرط عمل کرد. به علاوه انگلستان مبلغ یک صد و سی هزار لیره نیز به وثوق الدوله و دو تن از وزیران کابینه اش، صارم الدوله و نصرت الدوله، برای امضای این قرارداد پرداخت.\*

دلیل مخالفت دکتر مصدق با وثوق الدوله در کابینه مستوفی الممالک - در سال اول پادشاهی رضاشاه که پست وزارت عدلیه را به عهده داشت - این بود که وثوق الدوله با امضای قرارداد ۱۹۱۹ دولت مسیحی انگلستان را بر ایران مسلمان تسلط داد.

و اینک خلاصه ای از سخنان مستوفی الممالک، دکتر مصدق، سید حسن مدرس،

وثوق الدوله، دکتر مصدق، و مستوفی الممالک در مجلس شورای ملی:

مستوفی الممالک رئیس الوزراء در جلسه مورخ ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی

\* این موضوع به شرح در مقاله «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمد شاه» در ایران شناسی،

به هنگام طرح پروگرام دولت، اظهار داشت:

شنیدم که بعضی از آقایان محترم خصوصاً عموزاده محترم آقای مصدق السلطنه نسبت به بعضی از آقایان همکارهای محترم بنده تصمیم دارند که باره ای مذاکرات بنمایند که بنده آن مذاکرات را اصلاً در مجلس صلاح نمی دانم بشود... و خوب است فعلاً از آن مذاکرات صرف نظر شده و داخل دستور و حلاجی پروگرام دولت بشوند.

دکتر مصدق گفت پیشنهاد رئیس الوزراء را به این شرط می پذیرم که

آقای رئیس الوزراء اطمینان بدهند اعضای که با ایشان کاری کنند در آتیه اعمال گذشته شان را تجدید نکنند... ولی اگر این اطمینان را ندهند هیچ کس نمی تواند حق یک وکیل را سلب کند و او را از مذاکره ممنوع دارد. من وکیل ملت هستم، به نام ملت و به نام مملکت حق دارم اظهارات خود را بکنم....

رئیس الوزراء پاسخ داد:

... البته اگر بنده از همکارهای خودم اطمینان نمی داشتم و مسؤلیت تمام اعمال آنها را به عهده خودم نمی گرفتم آنها را دعوت به همکاری باخود نمی کردم...

توضیح این مطلب لازم است که مصدق السلطنه با شرکت وثوق الدوله وزیر عدلیه و ذکاء الملک فروغی وزیر جنگ به دلایلی که ذکر خواهد شد مخالف بوده است. وثوق الدوله که متوجه بود روی سخن مصدق بیشتر با اوست اظهار داشت:

بنده تصور می کنم این مذاکرات خارج از تربیت بوده بهتر این است که آقای دکتر مصدق هرچه دارند بگویند. عملیات گذشته را هم بگویند بنده هم هرچه دارم می گویم و قضاوت آن هم با نمایندگان محترم است و بالاخره بنده یا صلاحیت نشستن روی این کرسی را دارم یا ندارم و این باید معلوم شود (۱۷۳-۱۷۴).

آن گاه دکتر مصدق لایحه ای را که تهیه کرده بود قرائت نمود.

وی نخست از اهمیت پروگرام دولتها سخن گفت. بعد افزود:

در جلسه قبل بنده می خواستم که عدم موافقت خود را نسبت به دو نفر از اعضاء این کابینه، آقای وثوق الدوله و آقای فروغی عرض نمایم. آقای فروغی که به سمت وزارت جنگ معرفی شدند مرتکب اعمالی شده اند... در این جلسه فقط به دو مراسله که مطابق اطلاعات من به سفارتخانه های دولت مجاور نوشته اند می پردازم. اول مراسله ای است به سفارت دولت شوروی نوشته و موافقت خود را در قضاوت دعاوی اتباع آن دولت در اداره محاکمات وزارت خارجه اظهار نموده... و برقراری کاپیتولاسیون را تجدید نموده است... (نمایندگان - هیچ قبول نیست بیربط

صرف است)....\*

دوم مکاتبه ای ست که فروغی با سفارت انگلیس نموده و در آن قریب بیست کرور تومان دعاوی آن دولت را نسبت به ایران تصدیق کرده است (۱۷۷-۱۷۸).

حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) سلطان ایران است

بعد دکتر مصدق به وثوق الدوله پرداخت که در کابینه به عنوان وزیر عدلیه معرفی شده بود. وی ضمن اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹، گفت:

چون جزائون معتقدند که اگر کسی چند فعل خلاف نمود باید او را برای فعلی تعقیب کرد که مجازاتش در قانون بیشتر باشد بنده به بزرگترین خیانتی که ایشان مرتکب شده اند می پردازم که قرارداد است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و به زبان وطن پرستی اسارت ملت ایران. عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است و بر هر ایرانی دیانتندی و هر مسلمان شرافتمندی فرض است که در اجراء فرموده پیغمبر خدا که می فرماید: الاسلام یعلوا و لأیعلی علیه از وطن خود دفاع کند اگر فاتح شد عالم دیانت و ایرانیت را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب و مقتول شد در راه خدا شریعت شهادت را چشیده است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون. آقای وثوق الدوله... برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی (در این موقع حالت گریه به ایشان دست داد)... قبل از تصویب مجلس قرارداد را اجرا نمودند (۱۸۳-۱۸۴).

آقای وثوق الدوله در تمام ادوار زمامداری خود ضربه مهمی به اخلاق مملکت وارد نمودند... خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله نتیجه منحصر بعثت خود را اتمام مکارم اخلاق می شمارد. بعثت لاتمم مکارم الاخلاق... (۱۸۵).

آن گاه دکتر مصدق به این موضوع پرداخت که وثوق الدوله با دستگیری هفده تن از معترضین بر اعمال ایشان در مجلس روضه و در خانه خدا یعنی مسجد شیخ عبدالحسین و اخراج و تبعید آنها بر خلاف ماده ۲۵۸ قانون جزای عرفی که خودشان امضاء کرده اند عمل کرده است و همچنین است تبعید چهارتن از وزراء. به علاوه وی مشمول ماده ۷۲ است که می گوید «هرگاه شخصی با دول خارجه یا مأمورین آنها داخل در اسباب چینی شود... محکوم به حبس دائم در قلاع خواهد گردید...» و این اشاره است به قرارداد ۱۹۱۹ که «سفیر انگلیس در تهران با یک دسته کوچکی از سیاسیون یک عهدنامه مخفی بست» (۱۸۷). به علاوه وثوق الدوله «برای تهیه زمینه قرارداد از هیج عملی حتی قتلهای بدون

\* مکی در زیر نویس صفحه ۱۷۷ نوشته است: «بعداً سفارت شوروی این مراسله را تکذیب کرد».

محاكمه و به صرف استنطاق نظمیة مضایقه نفرموده...» (۱۸۸).

دکتر مصدق: وثوق الدوله «محارب با خدا» یا «مفسد فی الارض» است

... اگر کسی بگوید که چون قانون جزای عرفی رسمیت ندارد و در قانون شرع مطاع هم برای کسی که بخواهد بیرق اسلام را از رسول خدا گرفته یا بیت المال مسلمین [را] تسلیم دول غیر مسلمان نموده و یا اسباب چینی و فساد نماید عقابی نیست، من به گوینده با کمال پستی و حقارت نظر می کنم و با این که از علم فقه اطلاعی ندارم در جواب آیه ۳۷ از سوره شریفه پنجم را می خوانم که می فرماید: انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تُقطع اید بهم و ارجلهم من خلاف او یُنْفوا من الارض ذلک لهم خیزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم.\* در صورتی که آقای وثوق مشمول یکی از احکام اربعه نیستند حضرات حجج اسلام، نمایندگان عظام بفرمایند چه حکمی از احکام شامل ایشان می باشد (۱۸۸-۱۸۹).

سپس دکتر مصدق به اظهار نظر یکی از دوستان وثوق الدوله اشاره کرد که در دفاع از او گفته بود:

موقعیت مملکت در آن وقت ایشان را به عقد قرارداد مجبور کرد زیرا در آن ایام قشون انگلیس قفقاز و بین النهرین را متصرف بود و حتی در خود ایران هم قشون دولت مزبور اقامت داشت لذا هر کس غیر از ایشان به عقد قرارداد ناچار بود... (۱۸۹).

دکتر مصدق گفت: «بنده با چهار دلیل او را مجاب نمودم». از جمله این که در ماده اول قرارداد به استقلال دولت ایران اشاره گردیده، در حالی که «ملتی که قشون و مالیه اش دست دیگری ست استقلال ندارد. رابعاً بنده نمی توانم مجبوریت ایشان را تصدیق کنم زیرا شخصی که پول گرفت راضی ست و او را نمی توان مجبور دانست» (۱۹۰). این دفعه سوم است که آقای وثوق الدوله به واسطه عملیاتشان از صحنه سیاست دور شده و باز پاک می شوند» (۱۹۳). از سوی دیگر «در زمان وزارت مالیه، ایشان با بانک شاهنشاهی

\* ترجمه آیه مورد استناد دکتر مصدق: «همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین به فساد بکوشند جز این نباشد که آنها را به قتل رسانده یا به دار کشند و یا دست و پایشان را به خلاف ببرند (یعنی دست راست را با پای چپ و یا بالعکس) یا با نفی و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت باز (در دوزخ) به عذابی بزرگ معذب خواهند بود» (القرآن الکریم، با ترجمه مهدی الهی قمشه ای).

چنان که می دانیم فقط در دوره ولایت فقیه و حکومت اسلامی ایران، از بهمن ۱۳۵۷ به بعد، است که به استناد همین آیه تاکنون جمعی کثیر از ایرانیان را به عنوان محارب با خدا یا مفسد فی الارض کشته اند، و در همین یکی دو ماه پیش نیز روزنامه ها اطلاع دادند بر طبق رأی قاضی شرع و تأیید دیوان عالی کشور (که اسمی کاملاً بی مسامت) دوسه تن سارق بر طبق همین آیه به قطع دست و پا محکوم گردیده اند که فعلاً یک دست آنان را بریده اند و پس از گذشت یک ماه، یک پای آنها را هم خواهند برید.

قراردادی گذشت که هم مخالف قانون است و هم به حال مملکت مضر...» (۱۹۲).  
این بود اعمال آقای وثوق الدوله نسبت به سیاست بین المللی در ایام گذشته و نسبت به سیاست داخلی عرضی نمی‌کنم زیرا می‌شود که اعتراضات بنده را حمل به غرض نمایند... اشخاصی مثل آقای مستوفی الممالک مکلفند که اصل مجازات و مکافات را عملاً رعایت کنند تا این که دست خائنین از کار کوتاه شده و دیگران به خدماتی که می‌کنند در آتیه امیدوار باشند... (۱۹۵-۱۹۶).

### مدرس از برخی از اقدامات وثوق الدوله دفاع کرد

بعد از دکتر مصدق، مدرس گفت: فرمایشات آقای دکتر مصدق دارای سه حیثیت بود: یکی شخصی که اسم پول بردند، آقای وثوق الدوله خودشان جواب خواهند داد، دیگری مربوط به دولت است که آقای رئیس الوزراء باید دفاع کنند و حیثیت سوم که یک جهت خصوصی آن که اختصاص به من دارد و آن حیثیت فقهاتی یا حقوقی است. من برخلاف نظر آقای رئیس الوزراء معتقدم که تمام عقاید و مطالب باید در مجلس گفته شود. مدرس بعد به حوادث ده سال اخیر: مهاجرت، قرارداد ۱۹۱۹، جمهوریت، و تغییر سلطان اشاره کرد و گفت «بنده... در دو سه تایی اول بازیگر میدان و پیشقدم آنها بودم». عده ای با مهاجرت مخالف بودند. من به مهاجرت رفتم. «پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم (یکی از نمایندگان - خیانت کردید). مدرس - خیانت نکردیم (رئیس - زنگ... آقای عدلی به شما اخطار می‌کنم استعمال این کلمه از وظایف محکمه است)».

مدرس - ... اگر محکمه تشخیص داد که من مقصرم البته باید مرا مجازات کند. بعد از مراجعت از مهاجرت آمدیم تا تهران با خوفهای زیاد با زحمات زیاد. مملکت منظره غریبی به خود گرفته بود، با قحطی مقارن شده بود، قشون اجانب در آن بود... بالاخره عقیده من با جمعی بر این شد که بعد از یک مدتی کابینه آقای وثوق الدوله بیايد. این کابینه قریب یک سال و نیم طول کشید در این یک سال و نیم هم نظم صوری در مملکت برقرار شده بود. بعد مسأله قرارداد پیش آمد... لکن من خودم صاحب عقیده خلاف بودم (۱۹۹-۲۰۲).

وضعیات هم خیلی سخت بود. بگیر و ببند بود. حبس و تبعید بود... لکن خدا شاهد است که من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقین قرارداد نگفتم زیرا این یک اختلاف نظر سیاسی بود... اما من مطابق عقیده خودم مکلف بودم که با کسی که این قرارداد را بست جنگ کنم. جنگ هم کردیم و از میدان هم درش کردیم. و این برای اجرای عقیده خود بود، زیرا عقیده ام این بود که قرارداد یک عقد فضولی است (صحیح است). از این کارها به مصلحت روز خیلی از رجال ما کرده اند، ولی مالک ما بیم (صحیح است) ما بیم که باید تصدیق و تصویب کنیم (صحیح است). دیگر

بهرتر از کابینه مستوفی که به او اعتماد داریم کسی نیست، اگر یک معامله فصولی بکند ما قبول نداریم (صحیح است) (۲۰۲).

حالا اینها یک مسائل سیاسی ست که باید محکمه تشکیل داده و رسیدگی کرد ولی موافقم که اشخاص باید مطابق عقیده شان رفتار کنند... از وقتی که وثوق الدوله رفت به فرنگ یک دفعه اسمش را به بدی نبردم برای این که من نمی دانستم مسأله تقصیر و قصور بود، مسأله پول را که گفتند من نمی دانم و خودشان توضیح می دهند...» «... ما با هیچ کس نظر بدی نداریم...» «... با این شاهی هم که داریم نظر بد نداریم. اگر شاه مشروطه و قانون اساسی باشد ما محترم می داریم...» (۲۰۴-۲۰۵).

### باسخ وثوق الدوله به دکتر مصدق

وثوق الدوله بعد از تشکر از مدرس و ذکر مقدمه ای، به ایرادات دکتر مصدق پاسخ داد. نخست به این موضوع اشاره کرد که بیش از بیست سال در خدمات مهم مملکتی و سیاست عمومی به سر برده ام آن هم در اوقاتی که احتمال خطرات برای مملکت زیاد بوده و رجال سیاسی کناره جویی را صلاح می دانسته اند. ولی من معتقد بودم که از ایراد و اعتراض اندیشه نباید کرد و از محو شدن وجاهت و حسن شهرت نباید ترسید. به علاوه بنده مدعی عصمت و مصونیت از خطا نیستم. من پس از بیست سال زحمت به اراده خود از مملکت مهاجرت کردم و در ۶ سال غیبت، دشمنانم سخت بر من حمله بردند.

وی سپس به قسمت برجسته اعتراض دکتر مصدق درباره قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت و

گفت:

دوازده سال قبل... جنگ بین المللی در اروپا واقع شد... دول متهاجم از هر طرف بیطرفی ما را نقض کردند و اراضی ایران هم یکی از میدانهای جنگ واقع شد... کار مملکت منتهی به یک نوع هرج و مرج فکری و عملی گردید و در نتیجه آن قوای تأمینیه مملکت... معدوم گردید، اغتشاش و ناامنی و دزدی و غارتگری و خودسری و طغیان در سرتاسر مملکت طبیعی و عادی شد... فحطی و گرسنگی و در اثر آن امراض مهلکه عوامل بدبختیهای دیگر واقع شدند. در قبال تمام این بدبختیها دست دولتهای وقت تهی... مالیاتهای داخلی... لاوصول عایدات گمرکات... منتهی به صفر و تحصیل هر نوع عایدی حتی توسل به استقراض خارجی غیر مقدور بود... بالاخره در سایه یک سال زحمت... به تجدید تشکیل قوای تأمینیه مملکت و تهیه اسلحه و مهمات برای آنها و قلع و قمع اشرار و یاغیان... و تأمین ارزاق عمومی و راه انداختن چرخهای از کار افتاده ادارات دولتی و امثال این امور موفق شدم (۲۰۹-۲۱۲).

در آن شرایط

محتاج به تحصیل کمک خارجی بودیم... یا باید مملکت را تسلیم حوادث کرده از معرکه بگریزیم یا با مرکز واحدی که در آن موقع استمداد از آن ممکن بود داخل مذاکره و قراردادی بشویم... آنچه از نقطه نظر نوعی به عقیده ما اقل محظورین بود ارتکاب کردیم و بالنتیجه چند ماه مذاکره و تبادل افکار به عقد قراردادی که فعلاً مورد اعتراض محترم [کذا] می باشد منتهی گردید (۲۱۳).

نقاط اصلی قرارداد این است:

دولت متعهد ما وعده می دهد که مستشارها و متخصصینی که لزوم استخدام آنها با توافق نظر طرفین ثابت شود به ما بدهند و مستشارها و متخصصین مزبوره به موجب کنترات با خود مستخدمین اجبر شوند و اختیارات آنها با توافق نظر بین دولت ایران و خود متخصصین تعیین شود... گذشته از مراتب فوق ما بین متعهدین همیشه مفهوم و مسلم بوده است... که اجرای قطعی قرارداد منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران خواهد بود و هرگاه از نقطه نظر احتیاجات به اجرای بعضی از مواد شروع گردیده محکوم به نسخ بودن آن اقدامات موقتی هم در صورت عدم تصویب مجلس بین طرفین مفهوم و مسلم بوده است چنان که عملاً هم همین ترتیب واقع شد و در ساعت حاضر قرارداد هرچه بوده با رضای طرفین منسوخ و ملغی شده و اگر اثری هم از یکی از مواد آن باقی ست، ظاهراً به صرفه و صلاح است. «مقصود قسمت تعرفه گمرکی ست که فعلاً به آن عمل می شود...» (۲۱۴).

**وثوق الدوله: بولی نگرفته ام، همراه کنایه ای به شخص مصدق**

راجع به صد و سی هزار لیره همین قدر می توانم عرض کنم که اگر به آقای دکتر مصدق از این بابت چیزی رسیده است به بنده هم رسیده است و اگر معلوم شود من همچو وجبی گرفته ام علاوه بر آن که برای غرامت به اضعاف آن حاضر تمام اعتراضات آقای دکتر مصدق را برخورد وارد می دانم. هرگاه مجلس لازم بداند حاضرم این عرایض را در هر کمیونی که مجلس تعیین نماید اثبات نمایم. ضمناً حاطرنشان می کنم که مناسبتر بود این قسمت از اعتراضات از طرف کسی نسبت به من ایراد شود که در مورد سوابق اعمال خودش هم از اصول و مرور زمان و کم حافظه بودن معاصرین استفاده نکند (۲۱۵).

وثوق الدوله افزود این که آقای دکتر مصدق گفتند «بنده اخلاق عمومی مردم را خراب کرده و احزاب سیاسی را متلاشی کردم این فرمایش به قدری پر فلسفه و دقیق بود که من از فهم آن عاجزم». در مورد دستگیری و تبعید افراد غرض شخصی در میان نبوده و فقط برای جلوگیری از اخلال نظم بوده است. «راجع به قراردادی که می فرمایند با بانک شاهنشاهی منعقد شده است روح من از چنین قراردادی مطلع نیست نه اطلاع داشته ام و نه امضاء



کرده ام...» (۲۱۶).

وی بعد به این موضوع اشاره کرد که کارهای خوب شخصی که مورد انتقاد قرار گرفته است باید ذکر می شد نه این که

در مورد قرارداد ۱۹۱۹ به شرح و بسط افاده مرام کنند ولی مثلاً در موضوع یک قرارداد که ۱۹۱۶ مابین یک رئیس الوزرای ایران و دو دولت خارجی منعقد شد و در آن اختیارات نامه راجع به مالیه مخصوصاً اختیاراتی که از خصایص مجلس شورای ملی و حاکمیت مملکت است از قبیل تصویب بودجه ها و وضع مالیاتهای جدید و نسخ و تغییر مالیاتهای گذشته و غیره به یک کمیسیون مختلط و اکثریت آن کمأ و کبفاً مأمورین رسمی سفارتهای خارجی بودند داده شده بود و قرارداد مزبوره بالاخره عملاً در جریان افتاده و فقط به سعی و اهتمام من نسخ و ابطال شد، چیزی نگفتند، و اگر گفتند طوری غرض آلود گفتند که خیلی از اثر تنقیدات ایشان کاست [ظ. نکاست] و همچنین زحماتی را که بنده برای اقامه نظم و امنیت و جلوگیری از هرج و مرج و نجات مردم از قحطی و گرسنگی کشیدم قابل ذکر ندانستند. پس حق دارم عرض کنم محرک تنقیدات ایشان صرف وطن پرستی و خیرخواهی مملکت نبوده است (۲۱۷، ۲۱۸).

**وثوق الدوله: دکتر مصدق «عوام فریب» و طالب «وجاهت ملی» ست**

او در پایان اضافه کرد:

یک نکته دیگر را هم لازم می دانم به ایشان متذکر شوم که غالب محصلین و مبتدیهای سیاست در دوره تحصیلات خود یک دوره درس تحصیل وجاهت را لازم می دانند و اگر ایشان مثلاً در آن دوره از تحصیلات خود واقع هستند البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم، ولی باید عرض کنم که من در دوره تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کردم و از کلاس ماقبل مستقیماً و به طور ظفره به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزه عوام فریبی و وجاهت طلبی ممکن است مغلوب شوم (۲۱۸).

**دکتر مصدق: به خدای متعال عملی خلاف مصالح مملکت نکرده ام**

بعد دکتر مصدق گفت:

... قضاوت سؤال و جواب را به نظر ملت ایران می گذارم ولی چون در ضمن مذاکرات فرمودند که فلانی درباره خودش به مرور زمان معتقد است، این حرف توهین آمیز بود. من به خدای متعال تا امروز یک امضاء و عملی برخلاف مصالح مملکت نکرده ام و به مرور زمان هم معتقد نیستم و اگر توانست به من نسبتی بدهد [کذا] من خودم را تسلیم دار مجازات می کنم. آقای وثوق الدوله در وزارت عدلیه هستند. کمیونیون از آقایان مشیرالدوله، مؤتمن الملک و غیرهم تشکیل دهند و اگر به بنده چیزی وارد هست بفرمایند که من خودم را تسلیم مجازات کنم (۲۱۸-۲۱۹).

### باسخ مستوفی الممالک به اتهامات دکتر مصدق

بعد مستوفی الممالک رئیس الوزراء اظهار داشت این که آقای فروغی مراسله ای نوشته اند که قضایای کاپیتولاسیون را تجدید می کند، بنده اطلاعی ندارم. به علاوه کاپیتولاسیون به هیچ وجه ما بین ایران و روسیه برقرار نیست. و این که گفتند «دولت در این باب قصور کرده... با کمال ادب عرض می کنم این طور نیست...» (۲۱۹).

موضوع قابل توجه آن است که نه مجلس شورای ملی موضوع گرفتن یک صد و سی هزار لیره به توسط وثوق الدوله و همکارانش را در کمیسیونی مورد بررسی قرار داد، و نه وزارت عدلیه مسأله سوابق اعمال مصدق را در کمیسیونی.

### مخالفت دکتر مصدق با «اختیارات قانونی» داور برای اصلاح عدلیه

داور در کابینه مستوفی الممالک، وزیر عدلیه شد و در روز ۲۰ بهمن ۱۳۰۵، یعنی ۴۸ ساعت پس از قبول وزارت عدلیه، کلیه تشکیلات قضایی را در تهران منحل و در روز ۲۷ همان ماه ماده واحده ای را با قید دو فوریت به مجلس تقدیم کرد که در همان جلسه، پس از اظهار نظر نمایندگان موافق و مخالف، به شرح زیر به تصویب رسید:

ماده واحده - وزیر فعلی عدلیه مجاز است به وسیله کمیسیونهای مرکب از اشخاص بصیر، موادی راجع به اصلاح اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیه تهیه و به موقع اجرا بگذارد تا پس از آزمایش در مدت شش ماه در عمل به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. کمیسیونهای مذکوره چهارماه پس از تصویب این قانون منحل می شوند.

مواد فعلی اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیه مادام که به وسیله کمیسیونهای فوق الذکر و تصویب مجلس شورای ملی یا کمیسیون عدلیه تغییر نکرده به قوه خود باقی ست و در عین حال مواد مصوبه کمیسیونها موقتاً معمول بها خواهد بود. کمیسیونهای فوق برای اجرای موادی که تصویب می نمایند مدتی معین می کنند که پس از انقضاء آن مدت مواد مصوبه به موقع اجرا گذاشته می شود و پس از ابلاغ کمیسیونها در آن مواد دیگر حق تجدید نظر نخواهند داشت.

تبصره - وزیر عدلیه می تواند اشخاصی را که لازم می داند اعم از این که سابقه استخدام دولتی داشته باشند یا نه برای مؤسسات اداری و محاکم عدلیه انتخاب نموده مؤسسات و محاکم را از آن اشخاص دایر نماید. این اختیارات برای مدت چهارماه از تصویب این قانون است (مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، ۵۲۴).

در موقع اخذ رای به فوریت دوم این لایحه، رئیس مجلس، دکتر مصدق را مورد خطاب قرار داد:

رئیس - آقای دکتر مصدق.

دکتر محمد خان مصدق - بنده در اصل موضوع عرض داشتم (همان مأخذ، ۵۰۸).  
و هنگامی که کفایت مذاکرات مورد تصویب قرار نگرفت، رئیس مجلس بار دیگر از دکتر مصدق پرسید:

رئیس - آقای دکتر مصدق مخالف هستید؟

دکتر مصدق - بنده عرضی ندارم (همان مأخذ، ۵۱۶).

ماده واحده اختیارات وزیر عدلیه با ۸۱ رأی موافق و ۳ رأی کبود، از ۱۰۱ نفر حاضر در جلسه، تصویب شد (همان مأخذ، ۵۲۲).

روز پنجم اردیبهشت ۱۳۰۶، عدلیه جدید افتتاح شد. شاه و مقامات مملکتی در کاخ برلیان حضور یافتند و پس از نطق افتتاحیه شاه که اهمیت عدلیه و قانون را در برداشت، فرامین قضات به دست آنها داده شد. داور وزیر عدلیه نیز در این مراسم نطق مفصلی مبتنی بر تشکیلات جدید، تعداد محاکم و آیین جدید دادرسی، مخصوصاً برای اطلاع شاه ایراد کرد و قول داد به زودی دارای عدلیه ای خواهیم بود که با عدلیه کشورهای مرفعی برابری خواهد کرد... (عاقلی، داور و عدلیه، ۱۴۱).

مدت اختیاراتی که داور در ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ از مجلس گرفت فقط برای چهار ماه تعیین شده بود، ولی... این فرصت کافی نبود... لذا در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه [۱۳۰۶] مجدداً تقاضای چهار ماه تجدید اختیار کرد که با وجود مخالفت شد بد دکتر مصدق در جلسه ۲۸ خرداد ۱۳۰۶ به تصویب رسید (همان کتاب، ۱۶۸-۱۶۹).

دکتر مصدق پس از تقاضای تمدید اختیارات داور برای مدت چهار ماه، در جلسات ۱۸ و ۲۵ و ۲۸ خرداد نه فقط درباره تمدید اختیارات، بلکه درباره اصل لایحه اختیارات و محتوای آن که قبلاً به تصویب رسیده بود سخن گفت.

دکتر مصدق: مجلس نمی تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد

مخالفت دکتر مصدق در درجه اول مبتنی بر این بود که مجلس نمی تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد. وی این موضوع را چند بار در مجلس تکرار کرد:

در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶

بالاخره عقیده هم داشتم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد. چرا؟ برای این که مثل این است که یک کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن. از این جهت این قسمت را هم بنده رای ندادم (۳۰۰).

در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۰۶

... اساساً قانونگذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می دانم. اگر بنا باشد مجلس به وزراء اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفه مجلس شورای ملی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی است و هیچ مجلسی نمی تواند این حق را به دولت واگذار کند (۳۱۱ - ۳۱۲).

در جلسه ۲۸ خرداد ۱۳۰۶

... اگر بنده پیشنهاد می کنم که اختیار قانونگذاری از ماده واحده موضوع بشود، این مسأله به قدری بزرگ است که شما امروز که می خواهید برای شش ماه<sup>\*</sup> دیگر اختیار جان و مال مردم را به یک وزارتخانه واگذار کنید که خودش قانون وضع کند و خودش اجرا کند، بنده اگر در این موضوع پنج ساعت هم توضیح بدهم باز زیاد نیست... به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قواء مملکت به سه شعبه تجزیه می شود: قوه مقننه، قوه قضائیه، و قوه اجرائیه. وضع قانون که عبارت از قواعد و احکامی است که هیأت تقنینیه برای حفظ انتظامات جامعه تصویب می کند از وظایف قوه مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قواء ثلاثه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود، لذا قوه تقنینیه نمی تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قواء دیگر واگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید و اختیاراتی که مجلس شورای ملی در ادوار تقنینیه به کمیسیون عدلیه مجلس برای وضع قوانین داده است با این اصل مخالف نیست زیرا کمیسیون مزبوره جزء قوه تقنینیه و به علاوه قوانینی که در دوره پنجم تصویب نموده جامع نظریات تمام نمایندگان بوده است... (مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، ۱۷۱۹ - ۱۷۲۰).

... این است عرایض بنده در خصوص ماده پیشنهادی که تصویب آن برخلاف قانون اساسی است. ممکن است بگویند مخالف قانون مزبور نیست، در این صورت باید معلوم شود که تمدید مدت در صلاح مملکت هست یا نیست؟ آیا ماده واحده همان طور که تصویب شد به موقع اجراء رسیده؟ و آیا قوانین موضوعه آن قدر مفید است که صلاح مملکت تمدید شش ماه دیگر را ایجاب نماید؟ به نظر بنده تحقیقات در این موضوع از دو جهت ضروری است: اول این که معلوم شود رفتار دولت بر طبق ماده واحده مصوبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ بوده یا نه؟ و بعد قوانینی که وضع شده مفید است یا نیست؟... (همان مأخذ، ۱۷۲۰)\*

\* ماده واحده اختیارات داور وزیر عدلیه برای چهارماه بوده است و تمدید آن نیز برای چهار ماه. معلوم نیست دکتر مصدق به چه علت در سخنان خود در مجلس به جای چهارماه شش ماه گفته است.

\* دکتر مصدق در مجلس چهارم و ششم و چهاردهم و هفدهم درباره دادن «اختیارات قانونی» به قوه اجرائیه آراء

دکتر مصدق در جلسه ۲۵ خرداد، درباره علت سکوت خود در موقع طرح ماده واحده اختیارات داور اظهار داشت:

... علت آن که در آن وقت حرف نزدم این بود که یک چیزهایی در جراید نوشته می شد و یک

→ دکتر مصدق در مجلس چهاردهم نیز با دادن اختیارات مالی و اقتصادی به دکتر ملیسپورئیس کل دارایی ایران که در مجلس سیزدهم تصویب شده بود، در جلسات مختلف مخالفت کرد. استدلال او در آن موقع نیز بر این اصل استوار بود:

اصل ۲۸ متمم قانون اساسی می گوید: «قواء ثلاثه (مقننه و قضائیه و اجرائیه) از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود... بنا بر این وضع قانون که از خصایص مجلس شورای ملی ست غیر قابل انتقال است، و ما می بینیم که دکتر [ملیسپو] که یکی از ارکان قوه اجرائیه است اختیارات می خواهد که قانون وضع کند. وی با این استدلال توانست العالی قانون مزبور را از مجلس بگذراند و نتیجه این شد که مستشاران امریکایی از کارکناره جویی کردند (کی استوان، ۹۷/۱-۱۰۹).

ولی وی، چنان که پیش از این گفتیم، پس از کودتای ۱۲۹۹، قبول وزارت مالیه را در کابینه قوام السلطنه، مقارن مجلس چهارم، منوط به گرفتن اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی کرد:

ماده واحده - قوانین راجع به تشکیلات ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت سه ماه موقوف الاجرا شده و وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کرده و ادارات را که صلاح می داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، به طور نظامنامه برای تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را به صورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

با آن که اقلیت مجلس چهارم گفتند که «موکلین حق توکیل به آنها نداده اند» و دادن اختیارات به وزیر برخلاف قانون اساسی ست، سرانجام با پافشاری دکتر مصدق لایحه اختیارات در ۲۰ آبان ۱۳۰۰ به تصویب نهایی رسید و دکتر مصدق وزیر مالیه بر مبنای اختیارات حاصله شروع به کار کرد (عاقلی، میرزا احمد خان قوام السلطنه، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱). وی در مجلس ششم به شرحی که گذشت با اختیارات قانونی داور برای اصلاح عدلیه و تمدید آن، با تکیه بر تفکیک قوای سه گانه مخالفت کرد، ولی اختیارات داور تصویب شد.

دکتر مصدق در دوران نخست وزیری اش مقارن با مجلس هفدهم، طی ماده واحده ای از مجلسین شورای ملی و سنا نخست اختیارات شش ماهه گرفت:

ماده واحده قانون اختیارات - به شخص آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر اختیار داده می شود از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لواجی را که برای اجرای مواد نه گانه برنامه دولت [تنظیم و اجراء لوایح مالی، اقتصادی، بانکی، استخدامی، وضع مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم، بهره برداری از منابع نفت، اصلاح قوانین دادگستری و فرهنگی و بهداشتی، اصلاح قانون انتخابات و شهرداریها و اصلاح سازمانهای دولتی] ضروری ست و در جلسه هفتم امرداد مجلس شورای ملی و جلسه یازدهم امرداد مجلس سنا تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش آنها در ظرف مدت شش ماه که مدت این اختیارات است، تقدیم مجلس نماید و تا وقتی که تکلیف آنها در مجلس تعیین نشده، لازم الاجراست (صفایی، زیرنویس ۲۳۱).

هنوز مدت قانونی اختیارات شش ماهه دکتر مصدق سپری نشده بود که وی در ۱۸ دی ۱۳۳۱ لایحه جدید ماده واحده تمدید اختیارات را به مجلس داد و تقاضا کرد که اختیارات موضوع قانون بیستم مرداد ۱۳۳۱ به مدت یک سال دیگر تمدید شود. این لایحه با وجود مخالفت کسانی چون حائری زاده، مشار، آیت الله کاشانی، حسین مکی، و دکتر بقایی در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۳۱ با اکثریت ۵۹ رای از ۶۷ نفر نماینده حاضر در جلسه تصویب شد (موحد، ۶۷۴/۲-۶۷۵). ←

حرفهایی زده می شد که باید عدلیه منحل شود و اصلاح شود. ما دیدیم اگر حرف بزیم و مخالفت کنیم خواهند گفت که مخالف با اصلاحات هستند و حالا که یک نفر ایرانی آمده و می خواهد اصلاحاتی بکند نمی گذارند، این بود که بنده ساکت ماندم، ولی حالا نظرم این است، گذشته از این که قانونگذاری از وظایف مجلس شورای ملی است ما باید یک نظری هم به قوانینی که در این چهار ماهه گذرانده اند بیندازیم، و باید آنها را تحت نظر گرفت و دید این قوانینی که وضع شده خوب است یا نه... (عاقلی، داور و عدلیه، ۱۵۳).

از سوی دیگر دکتر مصدق ایرادات خود را به چهار اصلی که داور به طور کلی برای اصلاح عدلیه در نظر داشت به شرح بیان کرد. این چهار اصل عبارتند از: ۱- انحلال عدلیه؛ ۲- وضع قوانین جدید که نخست در معرض آزمایش و امتحان درآید و بعد بیاید به مجلس؛ ۳- نسخ قانون استخدام؛ ۴- بودجه عدلیه طوری بشود که همه کس بتواند وارد عدلیه شود و کار کند.

وی در باب اصل اول گفت:

آقا، عدلیه ما یک عدلیه ای است که از آثار مشروطیت است و نمی شود آن را منحل کرد و قاضی را متزلزل نمود. اگر قاضی را شما هر روز متزلزل کردید کار از پیش نمی رود. اگر چهار نفر قاضی بد در عدلیه باشند دلیل بر این که سی نفر دیگر هم بد هستند نیست. فقط عیب عدلیه این است که یک محکمه انتظامی خاصی ندارد که محاکمه بکند... (همان کتاب، ۱۴۶).

او پس از ذکر نظریات انتقادی خود درباره لایحه تمدید اختیارات داور اظهار داشت:

این است اعتراضات بنده به چند ماده که عرض شد چون سایر مواد تا آزمایش نشود عامه عیب آنها را نمی دانند نسبت به آنها عرضی نمی کنم و یقین دارم که هر بنایی که خشت اول آن کج

→ دکتر مصدق بعدها در توجیه گرفتن اختیارات شش ماهه و یک ساله خود نوشت:

... قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی... آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده، آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی است؟ ضرورت تبیح المحظورات» (خاطرات، ۲۵۱).

آشنایان به علم حقوق معتقدند که این استدلال درست نیست.

به علاوه وی بر خلاف پیشنهادی که خود در مجلس ششم در موقع طرح لایحه تمدید اختیارات داور کرده بود:

خوب بود [داور] اول یک را پورتنی از عملیات چهارماهه از انتخاب اشخاص و حقوقی که تاکنون تصویب شده به مجلس می دادند و بعد با دلایل موجه درخواست تمدید اختیارات می نمودند،

خود او وقتی تقاضا کرد اختیارات شش ماهه اش به مدت یک سال تمدید شود، را پورتنی از عملیات شش ماهه خود به مجلس نداد. فقط پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نوشت: «... بعد از تصویب اختیارات و تمدید آن متجاوز از دوپست لایحه قانونی از تصویب گذشت». یعنی در فاصله ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ تاریخ دریافت فرمان عزل.

گذارده شد به همان حال می ماند، مجلس شورای ملی یک اختیاراتی به آقای وزیر عدلیه داد. خوب بود اول یک رابورتی از عملیات چهارماهه، از انتخاب اشخاص و حقوقی که تاکنون تصویب شده به مجلس می دادند و بعد با دلایل موجه درخواست تمدید اختیارات می نمودند (همان کتاب، ۱۶۰-۱۶۱).

ناگفته نماند که داور در کابینه مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) - پس از کابینه مستوفی الممالک - همچنان عهده دار وزارت عدلیه بود. وی از دکتر مصدق دعوت کرد تا ریاست دیوان عالی تمیز را متصدی شود، ولی مصدق به علت داشتن سمت نمایندگی مجلس آن را نپذیرفت (همان کتاب، ۱۴۴).

### مخالفت دکتر مصدق با راه آهن سراسری خرمشهر - بندرگز حسین مکی نوشته است:

در موضوع راه آهن در چندین جلسه و تاریخهای مختلف آقای دکتر مصدق نطقهای مهمی نموده که همگی دال بر عظمت روح و سعه معلومات و شهامت ناطق آن می باشد (۲۲۸).

دکتر مصدق اولین بار در ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ دو روز مانده به پایان دوره پنجم مجلس شورای ملی درباره راه آهن سخن گفت و سپس در دوره ششم در ۲ اسفند ۱۳۰۵، ۲۹ فروردین ۱۳۰۶، ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶، و ۲۸ فروردین ۱۳۰۷.

در جلسه ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ فقط به ذکر کلیاتی درباره راه آهن پرداخت (۲۳۰). در اول اسفند ۱۳۰۵ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) رئیس الوزراء که وزارت فوائد عامه را نیز برعهده داشت لایحه احداث راه آهن محمره - بندر جز را به مجلس شورای ملی تقدیم کرد.

دکتر مصدق در جلسه ۲ اسفند ۱۳۰۵ به مخالفت با این طرح پرداخت منتها با این مقدمه:

بنده افتخار راه آهن ایران را به این دولت مربوط می دانم نه به دولتهایی که بعد می آیند. افتخار راه آهن را مربوط به آن مقام عالی می دانم که روز اول لایحه راه آهن را به مجلس شورای ملی آورد و از خداوند متعال بنده درخواست می کنم که ان شاء الله با آن نیت مقدسه که در آن مقام عالی هست ما موفق بشویم که در تمام نقاط ایران راه آهن تأسیس و ایجاد شود (۲۳۰).

سپس گفت: «ایجاد راه آهن خوب است ولی دوراه دارد اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد می شویم و اگر از راه غلط برویم داخل در جهنم می شویم». بحث او درباره راه آهن تنها از جنبه اقتصادی آن بود و استدلال می کرد که امروز «خرید ما بیشتر از

فروش ماست». ما هیچ متاعی جز تریاک برای صادرات نداریم، پس ما نباید سرمایه ملی را به خیال آن که چهل سال دیگر از آن استفاده خواهیم کرد صرف کنیم (۲۳۷).

در جلسه ۲۹ فروردین ۱۳۰۶ گفت: «بنده با راه آهن مخالف نیستم به جهت این که راه آهن حقیقت و آفتاب یک چیزی است که در هر جای رفته باعث آبادی شده... ولی با موقعش و طرز خرجش مخالفم» (۲۳۸). وی با مسیر بندر جز - محمره به این دلیل مخالف بود که می گفت «معقول نیست که مملکت اروپا مال التجاره خودش را از راه روسیه بیاورد به بندر جز و از بندر جز هم ببرد به هندوستان که بگویم راه آهن ما را بط اروپا و هندوستان است». او مسیر راه آهن را از شمال غرب ایران به شرق پیشنهاد می کرد و می گفت راه آهن جنوب به شمال برای تجارت داخلی است که به هیچ وجه مقرون به صرفه نیست (۲۴۰-۲۴۱).

در جلسه ۹ اردیبهشت در جواب وزیر سابق فواید عامه که گفته بود روسیه تا شرق اقصی راه آهن کشیده است گفت:

دولت روسیه نظریات سیاسی داشت، نظریات نظامی داشت... ما که امروز نظریه سیاسی و نظامی نداریم و فقط از نقطه نظر اقتصادی می خواهیم راه آهن بکشیم و از نقطه نظر اقتصادی باید ببینیم راه آهنی که می کشیم فایده دارد یا نه؟ (۲۵۱-۲۵۲).

حالا اگر ما بخواهیم راه آهنمان را به مسافری اروپایی و مال التجاره آنها کرایه بدهیم باید طوری باشد که از غرب به شرق برود ولی راهی که در این نقشه معین شده در رو ندارد فقط برای سواری صاحب درشکه خوب است... (۲۵۶-۲۵۷).

پیشنهاد دکتر مصدق این بود:

اگر ما این چهارده میلیون پول موجودی را خرج کارخانه قند در نقاط مختلفه بکنیم هم قند ارزانتر می شود و هم ما مستغنی از فرستادن پول به خارجه می شویم... (۲۴۷).

اگر ما سرویس کامیون را در این مملکت داریم بکنیم به این ترتیب که پنجاه کامیون بیاوریم برای مسافری که یکی از طهران حرکت کند بروم بوشهر و یکی هم برعکس. مسافری در راه بوشهر... روزی پنج نفر هم نخواهد بود... اگر ما پنجاه اتوبوس مسافری داشته باشیم می توانیم در پنج نقطه ایران خط ابتدایی و انتهایی درست کنیم و بعد هم یک عده کامیون که بنده شنیده ام امروز در اروپا هست که با بخار حرکت می کند و مخارج سوختش هم خیلی کم است آنها را بیاوریم برای حمل و نقل. البته اگر امروز شروع بکنیم به کشیدن راه آهن تا ده سال دیگر راه آهن فایده ندارد.... بعد از ده سال هم... گمان نمی کنم فایده داشته باشد... اگر ما در این مملکت راههای شوسه مان را درست کنیم ما ضرر نمی کنیم... (۲۴۹-۲۵۰).



مهد یقلى هدايت (مخبر السلطنه) درباره مخالفت دکتر مصدق نوشته است:

اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم. من الغرائب، مصدق السلطنه مخالف شد که در عوض، قند سازی باید دا بر کرد. راه آهن منافع مادی مستقیم ندارد. گفتم از راه آهن منافع مادی مستقیم منظور نیست، منافع غیر مستقیم راه آهن بسیار است. نظمی یا نظام هم منافع مادی ندارد، ضروری مصالح مملکت اند. قند هم به جای خود تدارک خواهد شد و اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند (خاطرات و خطرات، \*۳۷۰)

دکتر مصدق در جلسه ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ مجلس شورای ملی بار دیگر مسأله راه آهن را مورد بحث قرار داد و گفت: «بنده در موضوع راه آهن نظر خودم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده ام». وی افزود درست است که قانون احداث راه آهن در مجلس شورای ملی تصویب شده ولی اگر قانونی که از مجلس گذشته «نقض شود ضرر ندارد در صورتی که اگر خط آهن را برخلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبرانناپذیر دارد...» (۲۵۸-۲۵۹).

وی بار دیگر بر مسأله اقتصادی نبودن خط بندر جز - محمره تأکید کرد و نتیجه گرفت:

... بنده کاملاً ثابت کردم که عجالة راه آهن در ایران فایده ندارد ولی اگر ترانزیت داشته باشد و حمل و نقل ممکن است یک قسمت از ضرر راه آهن را جبران کند ولی خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر این تشخیص می دهند مختارند ولی به عقیده خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت می دانم. بعضی از نمایندگان - (با همهمه) خیانت نیست. دکتر مصدق - بنده به نظر خودم خیانت است شما به نظر خودتان خدمت است... (۲۶۰).

ناگفته نماند که دکتر مصدق در این جلسات چندین بار تصریح کرد که با احداث راه آهن کاملاً موافقم و ان را مقدس می دانم ولی... (۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷). حتی یک بار

\* مهد یقلى هدايت در بحث راجع به راه آهن در مجلس شورای ملی، چهار بیت زیر را نیز با این مقدمه در کتاب خود نقل کرده است: «سوم اسفند مکتوبی از یکی از آشنایان رسید یاد می کنم... برای این که خودم را به خاطر ... آورده باشم قطعه ای را که در این خصوص گفته ام ذیلاً به عرض می رسانم، محمد علی»:

در فرنگ از بی خری محتاج راه آهن اند	ما که خر داریم کی محتاج راه آهنیم
دشمنان راه آهن دوستداران خرند	دوستداران خر و بسا راه آهن دشمنیم
راه آهن ریشه خر برکند از مملکت	هر که خواهد راه آهن ریشه اش را برکنیم
تا جناب اشتر و عالی مقام خر بود	کی روا باشد که ما از راه آهن دم زنییم

(همان کتاب، زیرنویس ۳۷۲)

ضمن مخالفت اظهار داشت: «... همان طور که عرض کردم با راه آهن کاملاً موافقم با این خط هم به هیچ وجه مخالفتی ندارم و نظر دولت را خیلی خوب می دانم صلاح مملکت را هم دولت هیچ وقت از دست نمی دهد، ولی بنده نظرم این است... (۲۳۷)\*».

### آخرین نطق تاریخی

آخرین نطق تاریخی دکتر مصدق در مجلس ششم - به عقیده حسین مکی - مربوط است به مخالفت وی با لایحه دولت درباره انحصار تریاک. دکتر مصدق در جلسه ۲۶ تیر ۱۳۰۷ مخالفت خود را در مورد انحصار تریاک به تفصیل از نظر داخلی و بین المللی بیان کرد و در پایان نتیجه گرفت که:

اگر مقصود محدود شدن استعمال داخلی به طوری که غیر از مواد و مواقع طبی استعمال تریاک موقوف باشد و دیگر کسی تریاک نکشد این کار باید به وسیله قانون مجازات صورت گیرد و از نظر بین المللی هم وقتی برای ما اقدامش مضر نیست که همه دول به موجب یک مقررات بین المللی رفتار بکنند. زراعت تریاک یک چیزی ست که در این مملکت فائده دارد و همان طوری که آقای وزیر مالیه توضیح دادند این یک زراعتی ست که آب خیلی کم می خواهد و تا وقتی که هنوز

\* البته دکتر مصدق، پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران در جنگ دوم جهانی، در مجلس چهاردهم باردیگر موضوع احداث راه آهن سراسری را در زمان رضاشاه مورد انتقاد شدید قرار داد و گفت: «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید...» (کی استوان، ۳۴). و به محمد رضاشاه پهلوی نیز اظهار داشت: رضاشاه در این کار خیانت کرده است زیرا «... راه آهن سرتاسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که می خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است...» (مأموریت برای وطن، ۱۴۹-۱۵۰). دکتر مصدق در خاطرات خود آنچه را که در کتاب مأموریت برای وطن در این موضوع آمده است نقل و مورد تأیید قرار داده است. با این تفاوت که نوشته است از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هر وقت راجع به این راه آهن در مجلس صحبتی می شد من مخالفت کرده ام «چون که خط خرمشهر - بندر شاه خطی ست کاملاً سوق الجیشی و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیشامدی حاضر کرده گفتم هر کس به این لایحه رای بدهد خیانتی ست که به وطن خود نموده است...»، چنان که در جلسه ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم...» دلیل دیگر ساختن راه آهن این بود که می خواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و «دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند...» (خاطرات، ۳۴۸-۳۵۲). در حالی که تکیه دکتر مصدق در مجلس پنجم و ششم این بود که این خط از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست. وی هرگز نه به سوق الجیشی بودن این خط اشاره ای کرده بود و نه به این که انگلستان می خواهد با احداث این خط به ایران آهن بفروشد.

برای اطلاع بیشتر از نظریات دکتر مصدق درباره راه آهن سراسری ایران، به «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمد شاه» نوشته نگارنده این سطور در ایران شناسی، سال ۱۱، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۸)، ص ۸-۲۳ مراجعه فرمایید.

زراعت‌های دیگر را جانشین و قائم مقام تریاک نکرده ایم برای ما صرفه ندارد که از کشت تریاک به این شکل صرف نظر کنیم (۳۹۸-۴۰۴).

\*\*\*

### دوران خانه نشینی دکتر مصدق

دکتر مصدق از تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ که دوره ششم مجلس شورای ملی به پایان رسید، تا پایان پادشاهی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نه به نمایندگی مجلس برگزیده شد و نه شاعلی دولتی بود و به اصطلاح متعارف اهل سیاست خانه نشین بود. با این وجود در تیرماه ۱۳۱۹ زندانی شد. خود وی در این باب نوشته است:

بعد از خاتمه دوره ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر به مجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر تهران و احمدآباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت نمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه پرونده های من است در شهربانی (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹).

نویسنده این سطور پیش از این، ماجرای زندانی شدن مصدق و تبعید او به بیرجند و سپس وساطت ولیعهد برای آزادی وی را به شرح نوشته است.\* در این جا فقط فهرست وار به آنها اشاره ای می کنم و یکی دو موضوع تازه نیز بر آنها می افزایم.

در ۵ تیر ۱۳۱۹ دکتر مصدق در تهران توقیف شد. حسین مکی در «مختصری از شرح زندگانی دکتر مصدق» - یقیناً به نقل از دکتر مصدق - نوشته است که مأمورین شهربانی وقتی به سراغ دکتر مصدق رفتند در پی به دست آوردن «نوشتجاتی» بودند. از سوی دیگر باز مکی به نقل از مصدق نوشته است که وقتی دکتر مصدق در زندان از مستنطق پرسید: دلیل حبس مرا بفرمایید. سؤال را به اداره سیاسی بردند و جواب آوردند «شما تقصیری ندارید ولی عجالاً باید در زندان بمانید» (ص ۹۹-۱۰۰). در ۱۷ تیر ۱۳۱۹ دکتر مصدق را به بیرجند منتقل کردند. وی اصرار داشت او را با اتومبیل و راننده خودش به بیرجند ببرند و جواد آتشپز نیز همراه وی باشد. شهربانی اجازه نداد با راننده خودش که هندی و تبعه انگلیس بود از تهران حرکت کند. پس مصدق با اتومبیل و آتشپز خود و راننده شهربانی و رئیس شهربانی زاهدان و یک سرپاسبان از تهران به خراسان حرکت کردند (۱۰۱-۱۰۲). در ایام زندانی بودن در بیرجند، هم شوکت الملک علم که می گویند از مؤتمنین و دوستان همیشگی انگلستان در ایران بود در حد مقدور وسیله رفاه او را فراهم کرد (یادداشت‌های علم،

\* جلال متینی، «دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری و انگلیسی ها» (۱)، ایران شناسی، سال ۱۲، شماره ۱،

مقدمه، ۵۱/۱) و هم مدتی کوتاه پرستاری برای مراقبت از حال وی از تهران به بیرجند اعزام گردید. مصدق در ۲۳ آذر ۱۳۱۹ به وساطت والاحضرت ولایتعهد (محمد رضاشاه بعدی) و موافقت رضاشاه از بیرجند به احمدآباد ده خود منتقل گردید و تا تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ در آن جا تحت نظر بود.

علت زندانی شدن مصدق روشن نیست. عموماً نوشته اند چون وی در ۹ آبان ۱۳۰۴ با سلطنت رضاشاه مخالفت کرده بود، رضاشاه در ۵ تیر ۱۳۱۹ او را زندانی کرد. این نظریه نادرست می نماید. چه دلیلی می توان اقامه کرد که رضاشاه پس از ۱۵ سال به فکر انتقامجویی از وی افتاده باشد! به علاوه رضاشاه با دیگر مخالفان تغییر سلطنت مانند حسین علاء و تقی زاده نیز بد رفتاری نکرد.

دکتر مصدق چنان که گذشت نوشته است پس از سیزده سال اقامت در تهران و احمدآباد بی آن که خطایی کرده باشد او را دستگیر کردند و «بهترین گواه پرونده های من است در شهربانی». موضوع قابل توجه آن است که دکتر مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰ با آشنایی ای که با رئیس اداره کل شهربانی داشته هم خودش پرونده ایام زندانی بودن خود را در شهربانی مطالعه و حداقل از روی آن یادداشتهایی تهیه کرده و هم طی نامه ای حسین مکی را به رئیس اداره کل شهربانی معرفی کرده است تا وی نیز از اوراق لازم آن پرونده رونوشت تهیه کند. مکی بر اساس دستخط دکتر مصدق، دو بار برای تهیه رونوشت از این پرونده استفاده کرده که این امر البته کاملاً استثنایی است.

دکتر مصدق در طی سه نامه - خطاب به حسین مکی - که دستخط وی در کتاب نطقهای تاریخی... گراور گردیده، در این باب سخن گفته است:

۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴

جناب آقای حسین مکی

تیمسار محترم آقای سرتیپ ضرابی رئیس اداره کل شهربانی وعده فرمودند که پرونده این جانب را در خود شهربانی به اختیار جناب عالی بگذارند که از هر یک از برگها که لازم باشد استفاده بفرمایید.  
دکتر مصدق (۴۲).

۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴

جناب آقای حسین مکی

تیمی محترم آبرکت ضرابی بی ادبانه  
همه فرزند و زوجه ام را بفرستید  
همین صبح که در راهم در این راه  
در فرزند بی ادبانه

دکتر مصدق

قربانت کردم - قسمت دیگر از شرح حال را ارسال خدمت می نمایم در صفحه ۸ و ۹ سه مورد است که باید از روی پرونده تلگرافاتی که راجع به پرستار و آشپز مخایره شده استخراج فرمایید. شرح حال خود بنده هم که از قرار در پرونده است اگر ضرورت دارد آن را هم استخراج و همچنین اگر خبرهای دیگری در پرونده بود که به درد شرح حال بخورد. چون فردا قبل از ساعت ۸ باید محلی باشم منزل نخواهم بود و صبحها تیمسار رئیس اداره کل شهربانی در اداره هستند اگر تشریف ببرید ملاقات دست خواهد داد.

شرحی هم علی حده در این باب عرض کرده ام که در صورت احتیاج به ایشان ارائه فرمایید. دکتر محمد مصدق (۴۳-۴۴).

Handwritten notes in Persian script, including dates like '۱۳۲۷' and '۹ مرداد' and names like 'دکتر محمد مصدق'.

\*

قربانت کردم - فردا چهارشنبه است به واسطه گرفتاری از پذیرایی معذورم گمان می کنم روز شنبه آینده هم نتوانم. بعضی یادداشتها از روی دوسیه شهربانی داشتم که همین چند روز بود و حالیه نمی دانم کجا گذارده ام گمان می کنم اگر در کتاب جناب عالی بعضی از آنها درج شود ضرر ندارد اگر برای جناب عالی وقتی باشد که یک مرتبه دیگر به دوسیه شهربانی مراجعه فرمایید بد نیست و الا بماند شاید خود بنده یادداشتها بی که معلوم نیست چه شده به دست آورم. برای تشریف فرمایی روز شنبه استدعا می کنم قبلاً با تلفن اطلاع دهید که اگر مانع نباشد استدعای سرافرازی کنم. دکتر محمد مصدق (۴۸-۴۹).

Handwritten notes in Persian script, including dates like '۱۳۲۷' and '۹ مرداد' and names like 'دکتر محمد مصدق'.

اگر دکتر مصدق درباره علت زندانی شدن خود جز همان عبارتی که نقل شد چیزی ننوشته است، محمد رضا شاه پهلوی در کتاب مأموریت برای وطن نوشته است: «... پدرم

مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود...» (مأموریت، ۱۰۹-۱۱۰). دکتر مصدق در خاطرات خود، در «عرض جواب» به همین مطلبی که شاه در این باره نوشته و مصدق هم آن را در خاطرات خود عیناً نقل کرده است، مطلقاً به عبارت «اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران» نه اشاره ای کرده و نه آن را رد نموده است، در حالی که در همین «عرض جواب» در پاسخ به شاه که نوشته بوده است: «... ولی من از او شفاعت کردم و وی پس از چند ماه آزاد گردید»، دکتر مصدق جواب داده است: «من و کسانم درخواستی از الاحضرت ولیعهد نکردیم...» (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹). که البته درست نیست زیرا دکتر مصدق در جای دیگری از خاطراتش تصریح کرده است که: «... تا شخصی به نام پرن اهل سویس که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود به خواهش پسر من از من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) وساطت نمود و به امر شاه فقید مرا به احمد آباد آوردند...» (خاطرات، ۲۹۳).

از آنچه به اختصار نقل شد به نظر می رسد مصدق از علت توقیف خود بیخبر نبوده و به این جهت موضوع «اتهام همکاری با یک دولت خارجی...» را رد نکرده است. و اما با کدام دولت خارجی؟ و نیز چرا محمد رضاشاه در کتاب خود از آن دولت خارجی نام نبرده است؟ آیا ممکن است رضاشاه به ولیعهد نگفته بوده است که او را به علت همکاری با کدام دولت خارجی زندانی کرده بوده است؟

آنچه علت زندانی شدن مصدق را تا حدی روشن می سازد آن است که توقیف او با برکناری نخست وزیر و وزیر کشور وقت مقارن بوده است و نیز با حوادث سیاسی دیگر. گفته شد که دکتر مصدق در ۵ تیر ۱۳۱۹ توقیف شد. در روز چهارم تیر دکتر متین دفتری نخست وزیر (داماد دکتر مصدق) و علی اصغر حکمت وزیر کشور به صورت موهنی از کار برکنار گردیدند:

انتصاب نخست وزیر - بر حسب فرمان مطاع مبارک اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی آقای علی منصور وزیر پیشه و هنر به سمت نخست وزیری منصوب گردیدند.

بر حسب اراده ذات مقدس شاهنشاهی آقای متین دفتری برای استراحت از خدمت معاف و همچنین آقای حکمت وزیر کشور هم برای معالجه از خدمت معاف گردیده است (روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۵ تیر ۱۳۱۹).

در روز ۸ تیر رضاشاه نمایندگان مجلس را احضار کرد و به ایشان گفت: «... امروز یک وضع فوق العاده ای ست که بیشتر باید در صدد پیش بینی بود...». وی از این که مسؤولان، عبارت «خاطر مبارک آسوده باشد» را تکرار می کنند اظهار عدم رضایت کرد.

در شب دهم تیر ۱۳۱۹ ارباب کیخسرو شاهرخ (پدر بهرام شاهرخ گوینده برنامه فارسی رادیو برلن) در تهران درگذشت و روزنامه اطلاعات در ۱۳ تیر درگذشت او را اعلام کرد.

در ۱۱ تیر اختلاف ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران مطرح گردید. در ۱۶ تیر موارد اختلاف ایران و شرکت نفت در مجلس مطرح شد. در ۳ شهریور ۱۳۱۹ وزیر دارایی در مجلس از رفع اختلاف با شرکت نفت سخن گفت.

از سوی دیگر در روزهای ۱۳ و ۱۴ تیر ۱۳۱۹ سرمقاله روزنامه اطلاعات به پاسخگویی به سخن پراکنشهای غرض الود رادیو آلمان اختصاص داشت. بهرام شاهرخ - فرزند کیخسرو شاهرخ (ارباب کیخسرو) نماینده زردشتیان در مجلس شورای ملی - مسؤول برنامه فارسی رادیو برلن رضاشاه را از آن رادیو مورد حمله قرار می داد.

موضوع مهم دیگر آن است که در تیرماه ۱۳۱۹ پای دولت ایران به یک ماجرای سیاسی نیز کشیده شد:

در این چند روزه اخیر بعضی از خبرگزاریهای خارجی اشاره به کشف اسنادی نموده اند مشعر بر این که متفقین دیروز یعنی انگلیس و فرانسه قصد داشته اند چاههای نفت بادکوبه و باطوم را بمباران نمایند و مهمتر از همه آن است که سعی نموده اند چنین وانمود کنند که دولت شاهنشاهی ایران هم از این قضیه مطلع و حتی فرار بوده است مساعدت هم در انجام این نقشه بنماید... (روزنامه ایران، ۱۷ تیر ۱۳۱۹) (شمسیری، ۱۰۴-۱۶۶).

نه فقط دکتر مصدق به علت زندانی شدن خود اشاره ای نکرده است بلکه متین دفتری نخست وزیر وقت نیز برای برکناری و زندانی شدن خود دلیلی اقامه کرده است که قابل تأمل به نظر می رسد. او نوشته است:

«... یکی از علل و اسباب دسایسی که در دربار و محافل متفقین بر علیه من جریان یافت و منتهی به سقوط ناگهانی من (در تاریخ ۴ تیر ۱۳۱۹) و متعاقب آن بازداشت خطرناک من در اداره سیاسی شهربانی» گردید معلول «نقشه کسانی بود که می خواستند صنف مستقل بازرگان را بندگان جیره خوار دولت سازند». «عمال شهربانی برای ظاهرسازی و نمایش دادن یک توطئه پای بستگان من را به میان کشیدند و بعضی از آنها را که به کلی منزوی و از هر جریان سیاسی برکنار بودند به سخت ترین عقوبتها گرفتار کردند» (عاقلی، خاطرات یک نخست وزیر، ۱۹۳-۱۹۵).

اشاره متین دفتری به «بستگان من» مسلماً به دکتر مصدق است که در ۵ تیر ۱۳۱۹ بازداشت گردید.

مطالبی که به اختصار به آنها اشاره گردید حکایت از آن می کند که ایران در آن

زمان که از آغاز جنگ جهانی دوم قریب یک سال (آغاز جنگ دوم سپتامبر ۱۹۳۹) می گذشته است گرفتار بحرانی شدید شده بوده است و رضاشاه کسانی را که می پنداشته است در این ماجرا دست داشته اند توقیف کرده که یکی از آنان دکتر مصدق بوده است. و اما رفتار شهربانی در زمان ریاست سرباس مختاری با دکتر مصدق تا حدودی کاملاً استثنایی بوده است. چنان که در ایام زندانی بودن وی در تهران، از خانه برای او حداقل یخ می آوردند، با اتومبیل و با آشپز خودش به بیرجند اعزام گردید، مدتی کوتاه پرستاری نیز از تهران با موافقت شهربانی به بیرجند فرستاده شد (۱۰۰-۱۰۲، ۱۰۷)، امیر شوکت الملک علم مرد مقتدر قاننات برای رفاه دکتر مصدق به زندان او در بیرجند لوله کشی کرد تا وی از آب سالم استفاده کند.

### منابع

- القرآن الکریم، با ترجمه مهدی الهی قمشه ای.
- بهبودی، سلیمان، رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۷۲.
- بهنود، مسعود، دولتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار (سوم اسفند ۱۲۹۹ - بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷)، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۶.
- پهلوی، محمد رضا، مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۴.
- تقی زاده، سید حسن، زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- توکلی، احمد، مشروطه ای که نبود، کتاب پر، ایالات متحده امریکا، ۱۳۷۲.
- شمشیری، مهدی، خاندان مستوفیان آشتیانی از: بالاترین نیا تا: محمد مصدق، نکزاس (تاریخ انتشار، ظاهراً ۱۳۸۰ یا ۱۳۸۱).
- صفایی، ابراهیم، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، کتاب سرا، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- عاقلی، دکتر باقر، خاطرات یک نخست وزیر (دکتر احمد متین دفتری)، تهران، ۱۳۷۰.
- \_\_\_\_\_، داور و عدلیه، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹.
- \_\_\_\_\_، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران، ۱۳۷۴.
- \_\_\_\_\_، میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۶.
- علم، امیر اسدالله، یادداشت‌های علم، ویرایش علینقی عالیخانی، ایران بوک، بتسدا (ایالات متحده امریکا).
- کی استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، دو جلد، انتشارات مصدق، تهران، تجدید چاپ، ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶.
- متینی، جلال، «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمدشاه»، ایران شناسی، سال ۱۱، شماره ۱



(بهار ۱۳۷۸).

\_\_\_\_\_، «دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری و انگلیسی ها (۱)»، ایران شناسی، سال ۱۲، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۹).

مخیرالسلطنه (مهد یقلی هدایت)، خاطرات و خطرات، تهران، ۱۳۷۷.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، تهران.

مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، تهران.

مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات مصدق، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار،

انتشارات علمی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲.

مکی، حسین، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه، با تجدید نظر و اضافات، سازمان

انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۴.

موحد، محمد علی، خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۸.

## پیرهن و بی پیرهنی در شعر سه عاشق و شاعر

محمد حسین علی آبادی دکتر حقوق بود و استاد دانشگاه و شاعر. یک بار هم برای مدت کوتاهی معاون نخست وزیر شد در دولت مصدق، ولی اهل سیاست نبود. خویشاوند او عبدالحسین علی آبادی هم دکتر حقوق بود و عضو هیأت مدیره موقت شرکت نفت و سالها دادستان کل و استاد دانشگاه و دانشمند، که گاهی این دو را با هم عوضی می گرفتند. شهرت محمد حسین علی آبادی به شاعری بیش از چیزهای دیگرش بود.\* با این که من بیش از سه شعر چاپ شده از او ندیده ام، که یکی از آنها - «خاکستر» - شعر درجه اولی ست. در واقع همه شهرت او به شاعری، به همین شعر است که باید در جای دیگری از آن صحبت کنم.

اما شعر مورد گفتگو در این مقاله شعر دیگری از علی آبادی ست به نام «جامه معشوق»، که جز در یک جنگ از شعرای نیمه اول قرن بیستم هیچ نشر و ارجاع و اشاره ای به آن ندیده ام. این شعر به شکل دو بیتی پیوسته است که برای زمان خودش - یعنی از سال ۱۳۰۱ تا اواخر دهه ۱۳۳۰ - نوع جدیدی از شعر به شمار می رفت و در میان شاعران و خوانندگان جوان سخت محبوب بود. نخستین نمونه های چاپ شده دو بیتی پیوسته دو شعر از ملک الشعراء بهار است، هر دو سروده سال ۱۳۰۱.

چون شعر «ملکه عریان» حمیدی شیرازی هم که در این مقاله نقد خواهیم کرد از نوع

\* شاعر دیگر این خاندان، دکتر ایرج علی آبادی، از نسل بعدی ست.

دوبیتی پیوسته است، و چون این نوع نسبتاً جدیدی از شعر فارسی ست که درباره آن شرح و تحلیل زیادی وجود ندارد، بجاست که پیش از ورود به موضوع اصلی در این باره گفتگویی کنیم.

«دوبیتی» در انواع شعر فارسی معمولاً به شعری می گویند که مرکب از دو بیت باشد با وزن فهلویات،\* که مصرع اول و دوم و چهارم آن با هم همقافیه باشند. به این ترتیب، همه شعرهای با باطاهر از نوع دوبیتی ست. و این یک نمونه آن:

مُورا نه سر نه سامان آفریدند    پریشانم پریشان آفریدند  
پریشان خاطران رفتند در خاک    مُورا از خاک ایشان آفریدند

رباعی نیز مرکب از دو بیت است - ولی آن را «دوبیتی» نمی گویند. عنوانش همان «رباعی» است و وزنش نیز با وزن «دوبیتی» متفاوت است. و این یک نمونه از خیام:

آن روز که توسن فلک زین کردند    و آرایش مشتری و پروین کردند  
این بود نصیب ما ز دیوان قضا    ما را چه گنه، قسمت ما این کردند

اما در شعر قدیم نوع دیگری هم هست که به آن «قطعه» می گویند. «قطعه» (مانند قصیده و غزل) وزنهای گوناگون دارد و - از نظر صورت ظاهر - فرقی با آن دو شعر در این است که مصرع اول آن با مصرعهای زوج همقافیه نیست. تعداد ابیات «قطعه» گوناگون است، هر چند اگر بیش از بیست بیت باشد به زحمت می توان آن را «قطعه» گفت. در واقع بیشتر «قطعه»ها تعداد ابیاتشان بین دو تا ده است، چون فرم قطعه را معمولاً برای رساندن نکته ای یا بیان مطلبی به کار می بردند که مثلاً به شکل رباعی (در اشعار کوتاه) و به شکل قصیده (در اشعار بلند) مناسب نبود. به این ترتیب، یکی از انواع قطعه، «قطعه دوبیتی» است، مثل این قطعه سعدی:

ای درونت برهنه از تقسوی    کز برون جامه ریاداری  
پردۀ هفت رنگ در مگذار    تو که در خانه بوریا<sup>+</sup> داری<sup>\*</sup>

\* فهلویات چندین وزن داشته، آن هم در دو بحر: بحر هزج و بحر مشاکل. اما اوزان کامل آن که جا افتاده و در انواع شعر به کار رفته دو وزن خیلی نزدیک به هم است: مفاعیلن مفاعیلن فمّولن، و مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن. خیلی از اوقات هر دو این وزن در یک شعر واحد به کار رفته است.

+ «بوریا» حصیر ابرزان را می گفتند که کلبه درویشان را فرش می کرد.

♦ گلستان سعدی پر از قطعات گوناگون است در حین شرح حکایاتی به زبان نثر دقیقاً برای این که نکته ای را برساند. بیشتر این قطعه ها قطعه دوبیتی اند. این یک نمونه از قطعه سه بیتی در گلستان:

وقتی افتاد قنّه ای در شام    هر یک از گوشه ای فرارفتند  
روستا زادگان دانشمند    به وزیر پادشا رفتند

و این قطعه دوبیتی از انوری:

عنصری گر به شعر در، صله یافت  
نه ز آبناى شعر برتری است  
نیست اندر زمانه محمودی  
ورنه هر گوشه صد چو عنصری است  
این هم از ادیب صایر:

نیست با بارو برگ شاخ بقا  
شاخ را بارو برگ بایستی  
تا برستی ز مرگ عمر عزیز  
مرگ را نیز مرگ بایستی  
و این یکی از محمد هاشم میرزا افسر. شاعر دوره مشروطه و پس از آن:

رأی را گر به مجلس شورا  
با قیام و قعود می دادند  
و کلای مؤسسان از ترس  
با رکوع و سجود می دادند  
و این از ایرج:

گویند ما کیان را باید گرفت و کشت  
گر برخلاف رسم کند نغمه خروس  
بر گو چه کرد باید اگر شاعری کند  
شاعر پسند کودکی آماده چون عروس\*  
ملاحظه می کنید که هر یک از این قطعات شامل دو بیت است که (برخلاف «دوبیتی») و  
رباعی) مصرع اولشان با دو مصرع زوج همقافیه نیست. یا، به عبارت دیگر، دو بیت شعرند  
برای بیان نکته ای یا شرح مطلب کوتاهی، که فقط مصرعهای زوج آنها یک قافیه دارند.  
این فرم چنان که گفتیم فرمی قدیمی ست، چنان که نمونه های آن را حتی در آثار نخستین  
شاعران فارسی- شاعران هزار و صد سال پیش- نیز می توان یافت، مثلاً این قطعه ناب از  
ابوالحسن مروزی:

گل نعمتی ست هدیه فرستاده از بهشت  
مردم کریم تر شود اندر نعیم گل  
ای گل فروش، گل چه فروشی به جای سیم  
وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل؟<sup>+</sup>  
و این قطعه دوبیتی از حنظله بادغیسی که در حدود ۱۲۰۰ سال پیش در گذشته:  
مهتری گر به کام شیر در است  
شو خطر کن ز کام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه  
یا چو مردانت مرگ رویاروی  
دوبیتی پیوسته اما نوع جدیدی از شعر است که پس از مشروطه پدید آمد و نخستین

پسران وزیر ناقص عقل  
به گدایی به روستا رفتند  
\* «شاعری کند» به معنای شعر بگوید.

+ همین مضمون در یک رباعی خیام در ستایش می آمده (در حدود دوست سال بعد):

تا زهره و مه در آسمان گشت پدید  
بهرتر زمی ناب کسی هیچ ندید  
من در عجبم ز می فروشان، کایشان  
زین به که فروشند چه خواهند خرید؟

نمونه های چاپ شده اش همان دو شعر سال ۱۳۰۱ ملک الشعراست که پیشتر از آن یاد کردیم (او تا بیست سال بعد پنج دوبیتی پیوسته دیگر نیز سرود) و سپس از شاعران نو، از جمله نیما یوشیج، اما به ویژه شاعرانی که در نوسرایی آهسته تر می رانند، مانند حمیدی و خانلری و توللی و نادریور، اما خیلی از آنها هم که بعداً با وزن شکسته یا آزاد شعر گفتند در مراحل نخستین کارشان در این فرم نیز شعر سرودند، مانند شاملو، اخوان ثالث و- خاصه- فروغ فرخزاد، که بیشتر شعرهای پیش از «تولد دیگر» او در این فرم است.\* یکی از زنان شاعر دیگر که در آن زمانها به این شیوه می سرود ژاله اصفهانی بود، و این نمونه اش:

... گر چشم مرا کنند از جای      گر قلب مرا کنند پاره  
حاضر نشوم که شعله جنگ      آتش زندت به گاهواره

چون من همه مادران گیتی      دارند ز جنگ نفرت و تنگ  
ای لعنت مادران دنیا      بر هر که فرورد آتش جنگ  
سیمین ببهانی هم که - به درستی - به تخصص در سرودن غزل شهرت دارد، در گذشته چند دو بیتی پیوسته سروده، مثلاً:

این منم ای غمگساران، این منم      این شرار سرد خاکستر شده؟  
این منم ای مهربانان، این منم      این گل پژمرده پرپر شده؟...  
هر دو بیتی پیوسته شامل چند بند است که فرم هر یک بند آن عیناً مانند قطعات دوبیتی قدیم است. وزن همه بندها یکی ست ولی قافیه ها در هر بند تغییر می کند. پس صرفاً از نظر فرم، دوبیتی پیوسته دو نوع انعطاف در شعر بلند قدیم پدید آورد. یکی، به خاطر ویژگی قطعات دوبیتی، که دیدیم - و می بینیم - که لازم است فقط دو مصرع آن (مصرعهای زوج) قافیه داشته باشند، که البته از قدیم وجود داشت. دوم این که چون هر بند از دو بیتی پیوسته یک جور قافیه دارد، یعنی قافیه از بندی به بند دیگر تکرار نمی شود، انعطاف این نوع شعر خیلی بیش از غزل و- خاصه - قصیده است - (می گوئیم «خاصه»، چون قصیده معمولاً شعر بلندی ست). مثالی بزینم از یک دوبیتی پیوسته نسبتاً کوتاه فریدون توللی، «گنهار»:

دل من جنگ افسون است و هر عشق      در آن بنهاده از خود یادگاری  
زهر مہری در او افسرده یادی      زهر مویی بر او پیچیده تازی

\* رجوع فرمائید به مقاله های این جانب، «از گناهان فروغ فرخزاد» (ایران شناسی، ۱۲، ۲، تابستان ۱۳۷۹) و بحث گسترده تر درباره آن (ایران شناسی، ۱۲، ۴، زمستان ۱۳۷۹).

زرافشان، پُر گهر، شبرنگ، بی تاب  
خُمش در انتظار زخمه سوز  
به هم پیوسته بس گیسو در این چنگ  
که تا خود رازها گوید به آهنگ

شبانگهان که در تنهایی سرد  
به زیر لغزش نرم سرانگشت  
به دامن گیرم این ساز کهن گوی  
هزاران یاد خوش خیزد زهر سوی

فضای خانه لرزد آن چنان گرم  
پدر این چیست، این بانگ دلاویز  
که زیبا کودکانم بر سر آیند  
که در کاشانه ما می سرایند؟

زنم از گوشه دیگر کشد بانگ  
نه برنایی دگر با این دو فرزند  
که بس کن مرد، زین هنگامه بس کن  
بدین پیرانه سر ترکِ هوس کن

ولی من دور از آن اندرز بیگاه  
دو چشم خیره چون کوران وز آن یاد  
دو گوشم بر سروش آسمانهاست  
شرار آتشم بر استخوانهاست  
ملاحظه می کنید که: هر یک بند مانند «قطعه دوبیتی» قدیم است؛ هر بندی قافیه اش با  
بندهای دیگر متفاوت است؛ وزن همه بندها یکی ست (در این مورد، وزن فهلویات، که در  
این شعر اساساً به شکل «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» است، و در دو سه مورد به شکل  
«... فعولن»).

پدید آمدن این نوع شعر، حتی در همین حد فرم و صورت، واقعه بزرگی بود در شعر  
فارسی، چنان که تقریباً در حدود چهل سال محبوب ترین نوع شعر جدید فارسی شد. و  
به خصوص از نظر تاریخی، چون در تاریخ هزار و صد ساله شعر فارسی، تغییر فرمی به این  
اندازه، و در عین حال به این اندازه موفق، با حفظ ضوابط وزن و قافیه پیش نیامده بود.  
موضوع فقط این نبود که چند قطعه دوبیتی هموزن را پشت سر هم ردیف کنند؛ بلکه این بود  
که از آنها یک شعر واحد با موضوع و مضمون واحد بسازند. و علاوه بر آن، مضمونهای نو  
برآوردند و بدایع و ابزارهای ادبی جدید به کار برند. می گویم موضوع واحد، چون نه فقط  
در یک بند، که در تمام شعری که از تولدی نقل کردم موضوع شعر، عاشقانه است؛ می گویم  
مضمونهای نو، چون مضمون عاشقانه این شعر - یعنی احساس گناه شاعر عاشق پیشه نسبت  
به زن و فرزندش - کاملاً تازه بود؛ می گویم بدایع و ابزارهای ادبی جدید، مثلاً این بیت را

دوباره بخوانید: زرافشان، پُر گهر، شبرنگ، بی تاب / به هم پیوسته بس گیسو در این چنگ)) ممکن نیست هیچ کس که شعر قدیم را می شناسد گمان کند که این شعر پیش از سال ۱۳۰۰، شاید پیش از ۱۳۲۰ گفته شده است.

اینها را گفتیم چون صحبت از شعر علی آبادی بود، و این که گفتیم شعرش از نوع دوبیتی پیوسته است. و چون این حرفها دربارهٔ دوبیتی پیوسته - حتی در حد این کلیات - در جای دیگری گفته و نوشته نشده، ناگزیر از توضیح بودیم. بله، صحبت از شعر علی آبادی بود. این شعر باید نمونه ای از نخستین دوبیتیهای پیوسته باشد. و به چند دلیل. یکی این که هنوز در آن مرحلهٔ آزمایشی ست که - مثلاً در موردی مانند این - مصرع سوم را هم با مصرع اول همقافیه می کردند (چنان که بهار در یکی از دو دوبیتی پیوستهٔ نخستین خود کرده بود). مثلاً در بند اول آن ملاحظه می کنید:

ای جوان سرکش بی اعتنا      سخت غافل ماندی از پیراهنت  
اندکی آهسته تر بردار پا      نازنین دستی گرفته دامن

می بینید که مصرع اول و سوم هم با یکدیگر همقافیه اند، و این شیوه در بندهای دیگر شعر نیز تکرار می شود. دلیل دیگر این که از نخستین دوبیتیهای پیوسته است این که از متن شعر پیداست که شعر کم و بیش در عنفوان جوانی گفته شده، یعنی شاعر بیست و دو سه ساله بوده (و به نظر من بیست ساله یا کمتر بوده). و چون شاعر متولد حدود سال ۱۹۰۵ میلادی ست، پس این شعر در حدود ۱۹۳۰ (یعنی ۱۳۰۹ هجری شمسی) گفته شده. و دیدیم که اولین دوبیتیهای پیوسته ای که در دست است به تاریخ ۱۳۰۱ سروده شده. سوم این که شعر در خیلی جاها از نظر بیان سست و خام است. و این نشان می دهد که شاعر اگرچه طبعاً شاعر نیرومندی ست هنوز در کار ظرافتهای بیان - نسبتاً - در مراحل نخستین کار خود است. اتفاقاً شعر، خوب شروع می شود ولی شما وقتی این شعر را با شعر اعلای «خاکستر» این شاعر قیاس می کنید، از این نظرها که گفتیم واقعاً وجه مقایسه ای نیست:

بنگر آن حوری سیاه و سپید      نه همه پاک جسم او نه پلید  
ساخته از وجود خویش پدید      نیمه ای یأس و نیمه ای امید  
آتش او را قرین و همبستر  
همسر خاک و نام خاکستر...

پس بر می گردیم به همین شعر «جامهٔ معشوق» علی آبادی؛ دو بیتی پیوسته ای که از اولین نمونه های این نوع شعر، و از شعرهای بیست سالگی شاعر است، و مشکل زبان و بیان و صنعت هم کم ندارد. خوب - سؤال این است که - پس چرا ما دربارهٔ این شعر حرف

می‌زنیم. جواب- فعلاً به اختصار- این که زیرا شعر عاشقانه خوبی ست، از چند جهت، و یکی تازگی شگرد آن است که الان به آن می‌رسیم.

لباس و جامه- و بالاخص، «پیرهن»- یکی از ابزارهای اساسی شعر قدیم فارسی ست، تقریباً در هر شکلی از آن، خواه غزل، خواه مثنوی، خواه قصیده؛ خواه عاشقانه، خواه عارفانه، خواه عبرت انگیز؛ یا هر چیز دیگری. «تمثالهای بوالعجب، حال آوریده بی سبب / گویی دریدند- ای عجب- بر تن ز حسرت پیرهن»، می‌گوید امیر معزی نیشابوری، ملک الشعراء ملک‌شاه و سنجر سلجوقی، در قصیده‌ای که آن را پیش بینی انهدام خراسان بزرگ به دست ترکمانان غز خوانده اند. سعدی در مثنوی بوستان از قول آن درویش به شاه ختن می‌گوید: چه خوب است تشریف<sup>+</sup> شاه ختن / وز آن خوبتر خرقه خویشتن. و همان شاعر در گلستان در وصف موجودی می‌گوید که کس از او پرسید: سعدی چگونه بیتی این دیبای معلّم بر این حیوان لایعلم... به آدمی نتوان گفت مانند این حیوان / مگر دراعه و دستار و نقش بیرونش... استعاره «پیرهن یوسف» که البته یکی از ابزارهای اساسی شعر قدیم است- چه شعر عاشقانه چه دیگر، تا وقتی که گلایه و شکوه‌ای در میان باشد. صائب می‌گوید: مکش به یاد وطن آه کاین همان وطن است / که از لباس به یوسف نداد پیرهنی. حافظ: پیرهنی که آید از آن بوی یوسفم / ترسم برادران غیورش قبا کنند. سعدی: ز مصرش بوی پیرهن شنیدی / چرا در چاه کنعانش ندیدی؟....

و آن وقت می‌رسیم به پیرهن چاک زدن که در شعر معزی به زبان صریح دیدیم: گویی دریدند ای عجب بر تن ز حسرت پیرهن. در شعر سعدی همین حرف با ابهام و ایماء. بیشتری بیان می‌شود، به شکل «پیرهن را قبا کردن» (پیش از سعدی ندیده ام کسی «قبا کردن» را برای این استعاره به کار برده باشد). و چرا قبا کردن؟ چون پیرهن در آن زمانها لباس یقه بسته بود و قبا یقه باز: صد پیرهن قبا کنم از خرمی، اگر / بینم که دست من چو کمر در میان توست. و می‌بینید که در این بیت ابزارها همه از پوشیدنی ست: پیرهن، قبا و کمر. و حافظ، که دیدیم می‌ترسید که پیرهن یوسف را «برادران غیورش قبا کنند» و باز در غزل دیگری: زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست / پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست. و این یکی هم از سعدی ست، که بعداً به آن باز خواهم گشت: پیرهن

+ «تشریف» جامه هنگفت و سنگین بهایی بود که به عنوان تحیب و قدرشناسی می‌دادند (و بعدها به آن «خلعت» می‌گفتند). «تشریف آوردن» و «تشریف بردن» از همین جاست.



می بَدْرَم دمبدم از غایت شوق / که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم.\*

شعر علی آبادی عنوانش «جامهٔ معشوق» است. پس تا این جا چیز تازه ای نیست. و اگر واقعاً معنای آن در متن شعر «لباسی که معشوق - یا معشوقه - به تن دارد» بود، از این صحبت هیچ چیز تازه ای در آن نمی بود. اما موضوع جز این است. این جامه، پیراهنی ست از عشق که معشوق برای عاشق دوخته است:

ای جوانِ سرکش بسی اعتنا      سخت غافل ماندی از پیراهنت  
اندکی آهسته تر بردار پا      نازنین دستی گرفته دامنست

نی چنین باشد که بهر پیکری\*      طرفه خیاطی لباسی دوخته ست  
در دل این پنبه زیبا دختری      از سر عشق آتشی افروخته ست

این که عشق را معشوق چون پیراهنی بر قامت عاشق دوخته باشد، یعنی پیراهن عاشق نمادی از عشق او به معشوق باشد که خود معشوق برای او دوخته است چیزی ست که من در شعر قدیم ندیده ام.<sup>+</sup> در واقع تنها موردی که من می شناسم - از شعر قدیم - که پیرهن فقط بالا پوش، بلکه جزیی از وجود عاشق و معشوق و عشق آنهاست همان بیتی ست که پیشتر از سعدی نقل کردم؛ و چه بیتی: پیرهن می بَدْرَم دمبدم از غایت شوق / که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم. در این بیت «پیرهن دریدن از غایت شوق» تازگی ندارد، دست کم در غزلهای خود سعدی که نمونهٔ دیگرش را به صورت «پیرهن قبا کردن» دیدیم.<sup>۰</sup>

\* البته موضوع کلی رخت و لباس و پوشیدنی - پیرهن و قبا و کلاه و دستار و کمر و خرقة و دلِق و مانند اینها - موضوع گسترده ای ست که بر پایهٔ آنها هزاران کنایه و اشاره و تلمیح و تمثیل و استعاره ساخته شده. مثلاً حافظ می گوید: مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم / وای اگر خرقة بشمین به گرو نستانند؛ و همچنین: ای خوشا صحبت آن بت که در پای حریف / سرودستار نداند که کدام اندازد. منوچهری: ... به کردار کمر شمشیر جرقل. بهار: از برف به سر یکی کله خود / ز آتش به کمر یکی کمر بند.

♣ یک نمونهٔ گنگی ها و سستی هایی که پیشتر گفتیم در این شعر هست در همین مصرع دیده می شود. می خواهد بگوید «چنین نیست که برای قامتی»، و چون باید آن را در وزن شعر (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) بیاورد از فصاحت و روانی در می ماند. مثلاً می توانست بگوید: «نیست این سان کز برای قامتی».

+ قطعاً خوانندگان توجه دارند که منظور از عباراتی نظیر «من در شعر قدیم ندیده ام» در این مقاله (و سایر مقالات) فقط برای رعایت فروتنی و احتیاط علمی ست، چون دامنهٔ نادانی این جانب از حدود دانشم بی اندازه گسترده تر است.

♦ پیرهن چاک زدن کنایه از سوگواری نیز بوده، مثلاً در شعر معزّی (شاعر پیش از سعدی) «گویا در بدند ای عجب بر تن ز حیرت پیرهن» که در بالا نقل شد. و در زبان محاوره ای دورهٔ ما فقط به همین معنا به کار رفته است: «یقه باره کردن».

اما این داستان دیگری ست. موضوع فقط پیرهن چاک زدن از شدت شوق نیست، بلکه به ویژه این است که این پیرهن چیست (یا در واقع کیست) که از شدت شوق دریده می شود: که وجود همه او گشت و من این پیرهنم. جل الخالق، به قول قدما. عاشق از شدت شوق جوار معشوق در او محو می شود و از خود او فقط پیرهنش می ماند - فقط پوسته اش می ماند - که... که می خواهد آن را نیز بدرد تا جز معشوق - و او در معشوق - چیزی نماند. خودی نماند.\*

پس ما دست کم یک نمونه از کارِ علی آبادی در شعر قدیم داریم. ولی باز هم کارِ علی آبادی تازه است چون پیش از او از پیرهن به صورت لباسی که معشوق بر قامت عاشق دوخته است استعاره ای در شعر فارسی نمی شناسیم:

نخ به سوزن کرد و برخواند این غزل: کاش دلها را به هم می دوختند  
یا ز خیاطی استاد ازل عاشقان این کار می آموختند\*  
دوختن دل‌های عاشق و معشوق به هم نیز بدیع است و زیبا، خاصه این که به صورت کاملاً عینی و عادی (با سوزن و نخ و خیاطی) نه فقط ذهنی و استعاری، بیان شده است. در بند پیشین هم با این که پنبه و آتش را با هم جمع کردن طنزینه (irony) ای ست که تازگی ندارد، بیان آن به صورت این که معشوق در پنبهٔ پیراهنی که برای عاشق دوخته آتشی از عشق افروخته است تازه و سخت زیباست.

و بعد، از این سخن می گوید که معشوق از کنار عاشق رفته ولی عشق را بر تن او «همچو عطرِ مُشکِ تر» بر جا گذاشته است:

از بَرَت اورفت و جامه در بَرَت همچو عطر از مُشکِ تر بر جای ماند  
بر تنت عشق است اگر رفت از سرت شد هنرمند و هنر بر جای ماند  
که باز همان مشکل بیان را دارد، چنان که به جای «عطر از مُشکِ تر» خیلی راحت تر می توانست بگوید «عطرِ مُشکِ تر»:

با زبان بی زبانی پیرهن با تو دارد روز و شب راز و نیاز  
و ه که احوال تو چون خواهد شدن گر برون افتد کنون از پرده راز

\* مولوی چیزی شبیه به این بخشِ مطلب را - در وجه عرفانی آن - به شکل این سؤال طرح می کند که «معشوقم، عاشقم، کدام؟» که از هر نظر زیباست، ولی معنایش با حرف سعدی یکی نیست، و شعرش هم به پای آن نمی رسد.

+ و باز هم مشکل سبسی بیان، که همقافیه کردن مصرع‌های اول و سوم. در این شعر نیز یکی (البته فقط یکی) از علل آن است. می توانست بگوید: سوزنی نخ کرد و سر کرد این غزل: / کاشکی دلها به هم می دوختند. یا از آن استاد خیاط ازل / عاشقان دلدوزی می آموختند.

و سپس - نه بلافاصله، بلکه در ادامه - خطاب بسیار ساده و صمیمی و زیبایی به معشوق می کند:

ای تمنّای دل، ای آرام جان      هیچ می دانی که محبوب منی؟  
 داروی درد و بلائی ناگهان      دوستِ بد دشمنِ خوب منی؟  
 (داروی درد و بلائی ناگهان،\* و دوست بد و دشمن خوب طنزینه های ساده ولی جالبی هستند)،

گرچه نزدیک توام، دوری ز من      از تو بیزاری و از من اشتیاق  
 عقل را باور نیاید این سخن      سوختن در وصل دلداری از فراق  
 «سوختن در وصل دلداری از فراق» خیلی زیبا و استادانه است، در جایی که پیراهن عشق (که معشوق آن را دوخته) بر تن عاشق است و معشوق آن جا نیست. و همین مضمون به شکل تازه ای در بند آخر شعر تکرار می شود، ولی این بار از قول معشوق به عاشق:

سر چو بر بالین نهادی وقت خواب      شامگه، آرام و دور از روشنی\*  
 نرم نرمک جامه در هر پیچ و تاب      گویدت: دیدی در آغوش منی!†

حمیدی شیرازی هم در شعر «ملکهٔ عریان» از «پیرهن» استعاره ای ساخته که پیش از آن دیده نشده است.♦ این شعر یکی از بهترین شعرهای عاشقانهٔ حمیدی است، خاصه به دلیل پختگی فکر آن. به صورت دوبیتی پیوسته است، و از جهتِ فرم و بیان و غیره خیلی پیشرفته تر از شعر علی آبادی. اصلاً از این نظرها شعر طراز اولی است، اگرچه - چنان که خواهیم دید - از جهت فکر و مضمون هم تازه و بدیع است. وزن آن هم - از قضا - همان وزن «جامهٔ معشوق» علی آبادی است، «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن».

حکایت چنین آغاز می شود که دختر عریانی در اطاق شاعر و عاشق را می زند و به درون می رود. و دختر و شاعر یکدیگر را در می یابند:

کس به در انگشت زد، گفتم که ای؟      بانگِ شهوت زای نرمی گفت: من

\* «بلائی لاعلاج» بهتر می بود.

♦ بهتر این بود: «شامگه تاریک و دور از روشنی».

+ آنچه در مجموع از این شعر نقل کردیم هشت بند اول و آخر. ۱۳ بند دیگر به کلی زانند، بلکه مُخَلّ، چون در تداوم مضمون و بدایع آن انحراف ایجاد می کنند. و گذشته از این مشکل بیان در آنها حتی بیش از بندهایی است که نقل کردیم.

♦ بین حمیدی و اصحاب شعر مدرنیستی یا شعر نونمایی برخوردارهای شخصیتی و جنگ اعصاب بود، ولی اکنون هم او هم بیشتر آن دیگران دستشان از این جهان کوتاه است، و در هر حال صحبت ما بر سر شعر است.

لذتی در جمله ذراتم دویدم گوشم از هر ذره ای بشنفت: من

هیچ یادم نیست کی برخاستم کی دویدم یا چه شد در باز شد  
من به او گفتم که بنشین یا نشست گفتگوها از کجا آغاز شد  
گرم، هستی سوز، عریان، شرم روی ماهِ خوبان، آفتابِ دختران  
دختر دلبنده نارنج طلا معنی جاندار از ما بهتران

آرزوها ریخت در گفتارها گشت گم در گیسوی سر در گمش  
بوسه ها لغزید پنهان در نگاه موج زد بر سینه چون قاقمش  
(«آرزوها ریخت- در گفتارها» و «بوسه ها لغزید- پنهان در نگاه»). یعنی آرزوها با کلام  
بر آورده شد و بوسه ها دزدانه در نگاهها زده شد. با حرف عشق ورزیدن و با نگاه بوسیدن  
حتی در عالم واقع هم ممکن است- و پیش می آید. با این وصف بیان خیلی ظریف است.  
آن گاه صحبت از این می شود که این دختر- این ملکه عریان- کیست. دختر خیال  
می کند که شاعر و عاشق او را با کس دیگری- با معشوقش- عوضی گرفته. شاعر خیالش  
را راحت می کند:

دید چون جانم سرا پا محو خویش پیش خود پنداشت پندارم که اوست  
سخت غمگین گشت، غافل زانکه من دادم این آب است و آن جرکین سیوست

گفت دانستید من او نیستم یادتان آمد که دیدید از کی ام؟  
گفتمش یعنی که: در اویم، نه او همچو آهنگی که پنهان در نی ام

خوب دانستم که تو او نیستی خوب می دانم که دیدم از کی ات  
گرچه عریان پیشم امشب آمدی دیده ام دزدانه عمری در وی ات  
ملکه عریان معشوق شاعر نیست. ولی شاعر و عاشق یک عمر معشوق خود را در او دیده بوده  
است. دختر، طبعاً از این که شاعر او را به جای دیگری نگرفته سخت خوشحال می شود، با  
بیانی که صور و تشبیهات آن هم ساده و هم بدیع و زیباست، و جمع این ویژگیها کار  
آسانی نیست:

برق زد چشمش، فروزان شد رخس چشمها خندید، چینهها آب شد  
بر لبانش خنده ای چون گل شکفت باغ شد، شیراز شد، مهتاب شد

پس این دخترِ عشق و آرزو کیست؟

گفت چون ناگفته ام بشناختید  
گفتم از عربانی ات گویی که: من  
لحظه ای هم گوش در حرفم کنید  
آبِ پاکم، ظرف در ظرفم کنید

دختر طبع توام، شعر توام  
بود معشوقِ توام پیراهنی  
پیش از اینم بختِ سرکش رام بود  
جلوه‌های دمبدم یا رام بود  
دختر «شہوت زای» از راه رسیده، شعرِ شاعر است. و معشوقِ شاعر پیراهن او بوده. این هم  
- مثل شعر علی آبادی- استعاره ای از پیراهن است که در شعرهای پیشین ندیده ام. اما  
استعاره ای دیگر. در شعر علی آبادی، صحبت از پیرهنِ شاعر بود، یعنی عشقِ شاعر که  
معشوقش به قامت او دوخته بود. در شعر حمیدی، سخن از پیرهنِ شعرِ شاعرست. و این  
پیرهن معشوقِ اوست که قامت شعرش را می پوشاند. یعنی از یک طرف اصالت از آن شعر  
است و معشوق فقط پوششی ست. اما از جانب دیگر، بدون آن پیرهن این ملکه، لخت و  
عریان است. چرا؟ دختر توضیح می دهد:

لگه شد پیراهنم چاکش زدم  
برهنه بودن به از تردامنی  
یا رها کن یا بیوشان پیکرم  
ورنه می میرم ز بی پیراهنی  
از «چاک زدن پیرهن» پیش از این گفته ایم. اما این پیرهن، معشوقِ شاعر است که  
بر قامتِ شعرِ او بوده؛ و این - دقت کنید - این شعرِ اوست، نه خودِ شاعر، که پیرهنش را  
چاک زده، یعنی معشوقِ شاعر را ترک گفته. و اینک از شاعر می خواهد که پیرهن دیگری  
بر او بیوشاند - معشوق دیگری بخواند - وگرنه (آن ملکهٔ عربیان) از بی پیرهنی خواهد  
مرد. یعنی، به استعارهٔ دیگری، سرچشمهٔ شعرش خواهد خشکید. دیگر شعری نخواهد  
ماند.

شب به پایان رفت و لب خاموش ماند  
نه دم از اِدبار نه اقبال زد  
گه لبم بوسید گه اشکم سترد  
تا خروس صبحگاهی بال زد\*

جست از جا سرگران، اندوهگین  
خواندم از چشمش که خوانده ست از دلم  
گیسوی پُرچین به روی شانه ریخت  
کان سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت\*  
«خواندم از چشمش که خوانده ست از دلم»، که بیان بسیار بدیعی ست از درکِ بدون

\* یک بند را حذف کردم که هم زیادی ست هم -لا بد به همان دلیل- در سطح بندهای دیگر نیست.

+ ضرب المثل معروف: آن سبو بشکست و... فقط در این جا «که» به آن افزون شده در واژه «کان».

گفتگو- از هر دو جانب: هم او دل این را خوانده، هم این آن را از چشم او می خواند. و به هر حال دل او می گوید که دیگر امیدی نیست:

شاعرِ افسونگرِ سُکرِ سُکن\*      پیر شد ای ماه تابان، پیر شد  
تا تو را دوزد ز نو پیراهنی      دیر شد، ای عمر باقی، دیر شد

آفتاب روی بام است، ای امید      کاشکی پیراهنت ناپاک نیست\*  
زان که با این موی چون خاکسترش      دیگرت پیراهنی جز خاک نیست  
یعنی معشوقِ بعدی که باید پیراهنِ شعرِ شاعر باشد خاک خواهد بود، خاکی که با مرگش  
در آغوش خواهد کشید. و در نتیجه شعرِ نخواهد ماند- چه از بی پیراهنی و چه از خاک  
آلودگی، که در این جا هر دو یکی ست.

احمد شاملو شعرِ دارد به عنوان «ماهی»، به نظر من این شعر یکی از چند تا بهترین  
شعرهای شاملو، و یکی از بی پیرایه ترین شعرهای عاشقانه زمان ماست. این جور شروع  
می شود:

من فکر می کنم  
هرگز نبوده قلب من این گونه گرم و سرخ  
به دنبال این، چند طنزینه (irony یا ironie) لفظی می آید در برخاستن امید از دل یأس،  
در طلوع آفتاب زندگی در شب مرگ، در رستن هزار جنگل شاداب از شوره زار بیهودگی:

احساس می کنم  
در بدترین دقایق این شام مرگزای  
چندین هزار چشمه خورشید  
در دلم

می جوشد از یقین.  
احساس می کنم  
در هر کنار و گوشه این شوره زار یأس

\* کاش گفته بود «شیرین سخن».

\* یعنی «نبود» یا «نمی بود». این فرم در شعر قدیم معمول است.

چندین هزار جنگل شاداب<sup>+</sup>

ناگهان

می روید از زمین<sup>\*</sup>

سپس معشوق را خطاب می کند و از او می خواهد که «به سِحْرِ عشق» فاصله را کوتاه کند و مانند ماهی گریخته یا گمشده ای، اینک راهی از دریاچه های شفافِ چون آینه به جویبار پاک عاشق بیاید:

آه ای یقین گمشده، ای ماهی گریز

در برکه های آینه لغزیده تو به تو

من آبگیر صافی ام، اینک به سِحْرِ عشق

از برکه های آینه راهی به من بجو<sup>\*</sup>

استعارات مبتنی بر پدیده های طبیعت - «چشمه خورشید»، «شوره زار یأس»، «جنگل شاداب» - در این بند به شکل «ماهی گریز»، «برکه های آینه» و «آبگیر صافی»، ادامه می یابد. تشبیه معشوق به ماهی لغزنده ای که در برکه های آینه - تو به تو - تکرار می شود بدیع است؛ و بعداً، به شکل دیگری، در «باغ آینه» همین شاعر نمود می کند:

آینه ای در برابر آینه ات می گذارم

تا از تو

+ ممکن بود بگوئید «جنگل سر سبز» یا هر چیز دیگری. ولی تضاد «شاداب» با «شوره زار» («آب» با «شوره») شاید بهترین گزینش باشد

♣ این شعری ست با وزن شکسته. وزن کامل آن «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (یا فاعلات)» است. مثلاً وزن مصرع دوم: «هرگز نبوده قلب من این گونه گرم و سرخ» مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن است، و وزن مصرع چهارم: «در بدترین دقایق این شام مرگزی»، مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات. نخستین شعری که از نیما یوشیج با وزن شکسته چاپ شده - «قنوس» - در همین وزن است: قنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان... برای نشان دادن منطق و شیوه شکستن اوزان عروضی، بند دوم این شعر را به شرح زیر تقطیع می کنیم:

احساس می کنم... مفعول فاعلن

در بدترین دقایق این شام مرگزی... مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

چندین هزار چشمه خورشید... مفعول فاعلات مفاعیل

در دلم... فاعلن

می جوشد از یقین... مفعول فاعلن

\* این بند مرکب از دو بیت (چهار مصرع) با وزن کامل این شعر است: در مصرع اول و سوم به صورت «... فاعلات» و در مصرع دوم و چهارم به صورت «... فاعلن».

ابدیتی بسازم...<sup>+</sup>

طنزینه سازی برای اضطراب و شوق، و جدایی و امیدِ بازیابی ادامه می یابد، به شکل خورشید جاودانی غزلی در اشک خون آلود شاعر؛ به شکل برخاستن زنگِ رحیلِ قافله با هر تپش قلب او:

من فکر می کنم  
هرگز نبوده

دست من

این سان بزرگ و شاد

احساس می کنم  
در چشم من به آبرُ اشکِ سُرخگون  
خورشید بی غروب سرودی کشد نفس  
احساس می کنم  
در هر رگم

به هر تپش قلب من

کنون

بیدار باش قافله ای می زَند جَرَس<sup>+</sup>

آن قدر از این شاعر - شاید کمتر به دلیل شعرش و بیشتر به دلایل دیگر - بت تراشی و بت پرستی کرده اند که ناقدِ جدی را نگران می کند که مبادا بیان درک و احساس او - درک و احساس ناقد - از این شعر این شاعر به حساب همان بت سازها و بت پرستها گذاشته شود. اصلاً لزوم بیان همین نکته در نقد یک شعر، تأسف انگیز است، ولی چه می توان کرد؟... اما صرف نظر از این مقولات کاملاً غیر ادبی، شما ببینید که در آنچه تاکنون از این شعر خوانده ایم چقدر احساس هست، و چقدر عشق. و چقدر صمیمی. و چقدر بیان این عشق و احساس به زبان شعر، و با ابزارهای ادبی، موفق و مؤثر است. و ببینید که چگونه همه این ویژگیها از صدر تا ذیل شعر دیده می شود. و ذیل آن این است:

آمد شبی برهنه ام از در

چوروح آب

<sup>+</sup> «باغ آینه» از نوع شعر آزاد است، یعنی اصلاً وزن ندارد.

✦ قیاس کنید با حافظ: جَرَس فریاد می دارد که بر بندید محملها.



در سینه اش دو ماهی و در دستش آینه  
گیسوی خیس او خزه بو، چون خزه به هم.  
من بانگ برکشیدم از آستانِ یأس:  
آه ای یقین گمشده بازت نمی نهم.

«در سینه اش دو ماهی و در دستش آینه»! ماهی گریز و لغزنده شبی برهنه می رسد. برهنه مثل روح آب، با دو ماهی در سینه اش؛ و «گیسوی خیس او خزه بو، چون خزه به هم». یکی از ویژگیهای شعر خیلی خوب این است که به هیچ زبان دیگری نمی توان بهتر از آن- یا به خوبی آن- مضمون و مفهوم آن را رساند، و فرم بیان آن را ساخت.

دیدیم که در شعر علی آبادی، بیرهن استعاره از عشقی بود که معشوقه بر قامت عاشق دوخته است. و در شعر حمیدی، استعاره از معشوق است که شعر عاشق را در بر می گرفته، یعنی به آن فرم و جلوه می داده، و اکنون - با از دست رفتن معشوق - شعر او برهنه مانده، و «ملکهٔ عربانی» را می ماند که برهنگی او را خواهد کشت.

در شعر شاملو اما معشوق چون ماهی لغزنده و گریزانی ست - که به سحر عشق و گلستان امید شاعر، در عین ناامیدی - یک شب برهنه، بی بیرهن، از راه می رسد. اگر در بیت سعدی - میان ما به جز این بیرهن نخواهد بود / و گر حجاب شود تا به دامنش بدرم - که ذکر آن رفت، بیرهن حجابی ست که عاشق برای یکی شدن با معشوق چاک می زند،\* در شعر شاملو معشوق لخت و بی بیرهن از در می آید که: اینک من! او به خواست خود و بی پرده و پیرایه بازگشته؛ و نماد این صمیمیت و پاکبازی، نه فقط برهنگی او، بلکه - با تأکید بیشتر - دو «ماهی» عربانِ سینهٔ اوست، و آینه ای که در دست دارد.

مؤسسهٔ تحقیق و مطالعهٔ عالی

برنستون، نوامبر ۲۰۰۱

\* جالب این که از این بیت کاملاً روشن نیست که عاشق بیرهن خودش را می دَرَد یا بیرهن معشوق را. شاید منظور بیرهن هر دو شان باشد. اما چون می گوید «این بیرهن» احتمالاً منظور بیرهن خود عاشق است. پس بنا بر این معشوق باید برهنه باشد. در هر حال این نمونهٔ بسیار خوبی از ظرافت و ابهام در بیان شعری (= poetical diction) است.

## رویکرد علمای شیعه به شعائر و آداب عامه پسند

شعائر رویه بیرونی دین است و در جامعه نقشی اغلب مهمتر از اصول و عقاید که درونمایه ادیان اند، بازی می کند. شعائر شامل رفتارهای آیین مند انسانهاست که اغلب توأم با حرکات بدنی بوده و از اندیشه ارتباط با عالم ملکوت مایه می گیرند.<sup>۱</sup> این رفتارها به دیانت تجسم خارجی می بخشند و برای دینداران یک هویت مشخص و مهمتر، احساس همبستگی و همدلی فراهم می سازند. اسلام از نظر شعائر و آداب یکی از غنی ترین ادیان، چه بسا غنی ترین آنان است. نماز و روزه و حج برجسته ترین شعائر اسلام اند. نماز چه به صورت فردی و چه به صورت جماعت جلوه بیرونی «ذکر و یادآوری» همراه با خشوع بدنی ست. روزه اضافه بر ذکر خدا یک پرهیز جسمانی به منظور تجربه درونی پیشنهاد می کند که بخش پرهیز آن فردی ست، ولی شکستن (افطار) آن و نماز تراویح پس از آن نوعاً جمعی ست. حج ذکر خدا و خشوع بدنی را با طواف جمعی و ادای احترام به کعبه و گام زدن در جایگاه خاص و سنگ انداختن به سوی هدف مطرود می آمیزد. برخلاف نماز و روزه که از بدو اسلام شناخته شده و مورد عمل بودند، حج در سال ششم هجرت رنگ اسلامی به خود گرفت و یکتا پرستان حرمت سنگ مقدس را پذیرفتند.<sup>۲</sup>

شیعه اضافه بر آداب پیش گفته، مراسم دیگری را برایمان ابتدا روایت کرد سپس از دوره صفوی به بعد آنها را نهادینه ساخت. این مراسم عبارتند از زیارت آرامگاههای ائمه معصوم، یادآوری تاریخ درگذشت آنان و عزاداری در دهه اول محرم و ۲۰ صفر و شبهای

احیاء ماه رمضان. همهٔ این مراسم به نحوی ریشه در واقعهٔ «عاشورای حسینی» و یادآوری آن دارند. قیام امام حسین (سال ۶۱ هجری) - نه برای به دست گرفتن قدرت سیاسی بلکه برای اصلاح و تحکیم دین جدش - چنان حقانیتی یافت که یادآوری آن منشأ یک رشته شاعر و مراسم تازه در میان شیعیان شد. این یادآوری نخستین بار توسط پشیمان شدگان از اهل کوفه در سال ۶۲ هجری صورت گرفت، و در سال بعد منجر به جنبش توأین و لشکرکشی آنان از کوفه به سوی شام گردید. استاد محمود ایوب حدس می زند که شیوهٔ نیایش توأم با یادآوری امام سجاد علی بن حسین نیز در مایه دادن به این مراسم که بعداً شاعر شدند، مؤثر بوده است.<sup>۳</sup> این امر را، به هر حال، باید محدود به دعا و نیایش دانست، چون احادیث مربوط به نهی نوحه و زاری بر مردگان - که در برخی از آنان خود امام سجاد در سلسلهٔ روایان قرار دارد - بیش از حدی است که بتوان امام را بی توجه به روش کار پیامبر شمرد.<sup>۴</sup>

گفتنی است که در اسلام مراسم و شاعر باید مستقیماً و بی واسطه یادآور اقتدار پروردگار عالم و یگانگی او باشند. در این کار واسطه، شفیع و امام جایی در قرآن و سنت پیامبر ندارند. قرآن می گوید: «مساجد برای خداوند است و همراه با نام خدا کسی را نخوانید» (سوره الجن، ۱۸). پیامبر اسلام گفت: «بر روی قبرها منشینید و به سوی آنها نماز مخوانید».<sup>۵</sup> پس از شاعر شدن حج (سورهٔ بقره، ۱۵۸) و تجویز بوسه زدن بر سنگ، روح را بطهٔ مستقیم فرد مؤمن با پروردگار همچنان باقی ماند. منتها حج زمینه ساز گردهمایی عظیم مسلمین و نیایش جمعی آنان گردید. به طوری که خواهیم دید شیعیان نیز با برپا کردن بقعه و بارگاه برای ائمه و رسم و روا کردن زیارت، زمینهٔ جذب و گردهمایی مؤمنان را فراهم کردند؛ با این تفاوت که برای ائمه جایگاه شفیع و واسطه را نیز قائل شدند؛ و همین امر یکی از موارد اختلاف بین شیعیان و سنیان بر سر مفهوم زیارت شد.<sup>۶</sup>

غیر از زیارت، نسبت به روا بودن گریه و زاری نیز بین احادیث شیعه و سنی تفاوت چشمگیری وجود دارد. تقریباً در همهٔ منابع حدیثی معتبر اهل سنت گریه، از زبان پیامبر، موجب افزایش عذاب متوفی قلم رفته است.<sup>۷</sup> حدیث زیاندار دیگر این است که «آرامگاه مرا محل جشن و صلوات قرار مدهید؛ از هر کجا که هستید صلوات بفرستید به من می رسد».<sup>۸</sup> روشن است علت نکوهش پیامبر از زارزندگان، ترک آیین مرده پرستی و ترویج یکتا پرستی بوده است. اما شیعه گریستن بر مردگان را به منزلهٔ سلام فرستادن بر آنان - که جائز است - می گیرد و فقط صیحه زدن را از زبان حضرت امام جعفر صادق منع می کند.<sup>۹</sup> به طوری که در منابع متأخر شیعه خواهیم دید گریه و زاری برای یادآوری مصائب

ائمه نه فقط جائز بلکه دارای بیشترین ثواب شمرده می شود.

جوینبال (Juynboll) خاورشناس معاصر در کتاب *Muslim Traditions* پس از آزمودن سلسله اسناد احادیث حاوی «نیاحه و نوحه» به این نتیجه می رسد که این دو واژه در زبان محدثان مکه و مدینه به کار نرفته و محدثانی که به عراق و ایران سفر کرده بودند آن را استعمال کرده اند. از این رو با این که مسأله منع گریه و زاری از بدو اسلام مطرح بوده، منشأ واژگان نوحه و نیاحه را باید در عراق (ای بسا دروازه فارسی «نوا») پیدا کرد.<sup>۱۰</sup> احسان یارشاطر در نگاهی به ریشه های تعزیه در خراسان، رسوم کهن یادگار زیران و یادآوری «خون سیاوش» را مطرح می سازد که هر دو از دوره پارتیان در حافظه تاریخی ایرانیان به یادگار مانده اند.<sup>۱۱</sup> این تحقیقات تاریخی به جای خود، مسلم است که در میان اعراب پیش از اسلام نیز آیین گریستن بر مردگان (که جوینبال ۱۳ واژه برای آن مثل بکاء، رنانه و ندبه غیر از نوحه ذکر می کند) مرسوم بوده است و پیامبر اسلام به علت تعظیم و بزرگداشتی که در این مراسم برای مردگان به کار می رفت با اصول توحید - یگانه کردن قدرت و عظمت در پروردگار عالم منافات داشت، آن را حرام و مطرود فرمود. این دیدگاه نسبت به مراسم حج و بوسه زدن بر احجار نیز وجود داشت. اما از سال ششم هجری که نگرش توحید قدرت در خدای تعالی در فکر مسلمین جای گرفت و احتمال اندیشه «شرک» در برگزاری مراسم معمولی کاهش یافت، روی آوردن به نیروهای نهفته در شعائر و آداب در میان مسلمین قوت گرفت. روایات شیعه که منع نوحه را به منع صیحه کاهش می دهد ریشه در این فرآیند فکری دارند.

پس از روی کار آمدن عباسیان زیارت آرامگاههای حضرت امیر و امام حسین رونق بیشتری گرفت. اما در سال ۲۳۶ هجری متوکل خلیفه عباسی زیارت قبور ائمه را نخست ممنوع و آن گاه مقابر کربلا و کوفه را خراب کرد و به جای آنها سبزه و گیاه کاشت. طولی نکشید که شیعیان آنها را باز ساختند. به موازات ساختن بقعه و بارگاه، مرثیه خوانی یعنی گفتار در ثناء بزرگان دین و همچنین بیان سرگذشت قتل آنان یعنی مقتل خوانی و سپس «مقاتل نویسی» رواج یافت و نویسندگان این رساله ها لزوماً شیعه نبوده اند، بلکه دوستداران سرگذشت بزرگان دین بوده اند. گاه در نوشته های خود می گفتند که یادآوری امام حسین (مثلاً) موجب محشور شدن با او در بهشت می شود.<sup>۱۲</sup> طبیعتاً همزمان با این روند چند صنف از مشاغل مربوط به این کار یعنی قراء (گویندگان)، قصاص (قصه خوانان) و مذکرین (یادآوران) پدیدار شدند.<sup>۱۳</sup> از قرن چهارم به بعد که فرقه بندی شیعه و سنی شکل نمایانی به خود گرفت، این دسته به نام مناقب خوانان (برای شیعیان) و فضائل

گویان (برای ستیان) ظاهر شدند.<sup>۱۴</sup> در ازمنه بعد در شهرهای ایران غراء خوان، مداح، خواص گو، نوحه خوان و سرانجام روضه خوان به اقتضای نوع اجرای کارشان به این عناوین افزوده می شوند.<sup>۱۵</sup>

زمینه های رویکرد فقهای شیعه به شاعر و آداب

از میان آثار فقهی علمای شیعه ما کتاب فروع الکافی شیخ کلینی را در دست داریم که «ابواب الزیارات» را به دنبال «کتاب الحج» می آورد. در این جا ذکری از منع اولیة زیارت توسط پیامبر نمی بینیم؛ بلکه کلینی از قول حضرت امام جعفر صادق می گوید که «در این کار باکی نیست».<sup>۱۶</sup> مضافاً کلینی فصولی را صرف سوگواری (باب التعزی) می کند و از ثواب تمزیه (به معنای عزاداری) سخن می گوید و در پایان از زبان ائمه زیارتنامه های ویژه ای برای آنان آورده می شود.<sup>۱۷</sup> پس از کلینی، ابن بابویه صدوق (م. ۳۸۱ هـ) در آخر فصل حج از ثواب زیارت قبر پیامبر و جواز زیارت قبور ائمه و فضل تربت صحرای کربلا سخن می گوید.<sup>۱۸</sup>

از اواخر قرن چهارم هجری روش اصولگیری در فقه شیعه برتری نمایانی بر اخبارگیری یافت. این روش به جای دسته بندی و نقل مستقیم روایات ائمه، برداشت فقیه را از ماحصل آن روایات ذکر می کرد؛ و این برداشت همراه با استنباط و استدلال محدودی بود که علم نوین یاد اصول فقه پیشنهاد می کرد. در زمینه ولایت ائمه نیز اصولیان با کمک گرفتن از علم کلام (به ویژه آراء معتزله) مبانی استدلالی برای جایگاه ائمه ساختند و زیاده رویهای بی رویه اخباریان را لگام زدند. با این همه اصولگرایان این عصر در زمینه آداب و مراسم زیارت و عزاداری چیزی کوتاه نیامدند. شیخ مفید (م. ۴۱۳ هـ) که در واقع بنیانگذار این روش در تشیع است، در کتاب المقننه که نخستین کتاب فقه استدلالی (به معنای مذکور در فوق) شیعه به شمار می رود - چند فصلی را به انساب و زیارت قبور ائمه اختصاص داده است.<sup>۱۹</sup> البته بدون آن که سخنی از وجوب این زیارات به میان آورد. بحث درباره زیارت را یکی از شاگردان شیخ کلینی به نام جعفر بن محمد بن قولویه (م. ۳۶۸ هـ) با نوشتن کامل الزیارات دامنه بیشتری بخشید. این کامل الزیارات به طوری که خواهیم دید الهام بخش محمد باقر مجلسی (م. ۱۱۱۱ هـ) در نوشتن «باب المزار» می شود.

رویکرد علمای اصولی در اواخر قرن چهارم و قرن پنجم به زیارت و عزاداری بدون توجه به اوضاع اجتماعی آن نبوده است. می دانیم که از سال ۳۳۴ هجری امیران دیلمی قدرت سیاسی را در بغداد به دست گرفته بودند. این امیران از آغاز گرایش آشکار به تشیع داشتند. به هر صورت، ۱۸ سال پس از آغاز حکومت در بغداد، مُعزالدوله دیلمی در محرم

۳۵۲ هـ دستور داد که دکاکین بازار را ببندند و عزاداری عمومی به مناسبت سالگرد واقعه عاشورا برپا کنند.<sup>۲۰</sup> معز الدوله هر چند با علمای شیعه در ارتباط بود، اما به نظر نمی‌رسد که این کار را زیر نفوذ علما کرده باشد؛ بلکه ارتباط وی با شیعه عامه گرا یعنی همان غرا خوانان و قصه‌گویان بیشتر به چشم می‌خورد. مضافاً نیمه قرن چهارم همزمان با تسلط فاطمیان بر مصر است. به نظر می‌رسد که خبر فتوحات فاطمیان شیعه گرا در مصر در جرات بخشیدن به دیلمیان بغداد مؤثر بوده است. شیخ مفید و شاگردانش که شاهد عزاداری روز عاشورا و زیارت رفتن شاهان دیلمی به نجف و کربلا بودند، مسلماً از توجه حکومت و اقلیت شیعه به مراسم عامه پسند تأثیر پذیرفتند و طبعاً به توجیه بیشتر آن در کتب فقهی همت گماشتند.

شایان توجه است که طبق نوشته ابن الجوزی سنیان بغداد در برابر مراسم عید غدیر شیعیان ۲۶ ذوالحجه روز پناه گرفتن پیامبر اکرم و ابوبکر در غار ثور را جشن گرفتند.<sup>۲۱</sup> اما نتوانستند از احادیث نهی زاری پیامبر بگذرند و مناسکی معادل مراسم محرم را بنیان گذارند. طبق نوشته ابن کثیر در سال ۳۷۱ بر خورد شیعیان و سنیان بر سر اجرای مراسم عید غدیر و عاشورا چند صد کشته و زخمی به جای گذاشت و در سالهای ۳۸۲ و ۳۹۲ هجری برگزاری هرگونه مراسم از سوی حکومت دیلمی ممنوع شد؛ اما در سال ۴۰۲ هجری مراسم عاشورا دوباره از سر گرفته شد و آزاد گردید.<sup>۲۲</sup>

پس از روی کار آمدن سلجوقیان حنفی مذهب در بغداد (۴۴۶ هـ) مراسم عزاداری عاشورا به حالت سوگواری خصوصی بین شیعیان برگشت؛ ولی باز دید از مزار ائمه و احیاناً تعمیر آن ادامه یافت. عبدالجلیل قزوینی می‌نویسد که برگزاری سوگواری محرم در برخی از شهرهای ایران و عراق منحصر به شیعیان نبوده بلکه حنفیان نیز در آن شرکت می‌کرده اند. وصف عزاداری از زبان طرف سنی نویسنده کتاب این است:

این طائفه روز عاشوراء اظهار جزع و فزع کنند و رسم تعزیت را اقامت کنند و مصیبت شهداء کربلا تازه گردانند و بر سر منبرها قصه گویند و علماء سر برهنه کنند و عوام جامه چاک زنند و زنان روی خود خراشند و مویه کنند.<sup>۲۳</sup>

نویسنده جای دیگر گوید:

خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان که در مذهب اهل سنت به عهد خود مقتدا بوده است، هر سال این روز تعزیت داشته است به آشوب و نوحه و غریو و ولوله بر علی و حسن و حسین علیهم السلام آفرین کرده، و بر یزید و عبیدالله در اصفهان لعنت آشکارا کرده...<sup>۲۴</sup>

این اوصاف عزاداری در نیمه قرن ششم است که در آن نشانی از دسته گردانی

نمی بینیم، با این که کار اغلب جنبه همگانی به خود می گرفت. در مورد زیارت، از جمله بازدید کنندگان مشاهد ائمه نامهای ملکشاه سلجوقی و خلیفه الظاهر (م ۶۲۳ هـ.) را به روشنی در منابع می بینیم. هندو شاه نخبوانی نویسنده قرن نهم هجری شکی باقی نمی گذارد که مزار کاظمین بارها توسط خلفای عباسی و وزیران آنها بازدید شده است. وی می نویسد:

در ایام ظاهر قبه های امام موسی و امام الجواد سوخت. ظاهر چون بشنید به غایت منزع شد. هم در ساعت به مشهد رفت و بفرمود تا هم در روز به عمارت بهتر از آن که اول بود مشغول شدند. می خواست که آن را از وجه حلال سازد. جزیه یهود و نصاری را از آن وجه نهاد... شیعه سوختن آن قبه را به ظاهر نسبت می کردند و این اصلی نداشت.<sup>۲۵</sup>

همو در جای دیگر می نویسد:

[مؤید الدین قمی - وزیر خلیفه عباسی] به مشهد کاظم بیمارستانی ساخت و ادویه و اشربه و معاجین مرتب گردانید و بر اهل مشهد وقف کرد. و هم آن جا مکتبی و دارالقرآنی بنا فرمود جهت ایتم علویان مشهد تا خط و قرآن بیاموزند. بر این ابواب البر چندان ملک وقف کرد که به شروط او وفا نماید. تاکنون این میراث برقرار است.<sup>۲۶</sup>

اینک می رسیم به عصر صفوی که موضوع اصلی این مقاله است؛ و عصری ست که نه فقط تشیع دوازده امامی در میان ایرانیان رسمیت یافت، بلکه مراسم عزاداری و زیارت مزارات نیز به عنوان شاعران مذهب نهادینه شدند، و سرانجام با راه انداختن مجالس تعزیه سوگواری را ایرانیان به مرز هنرهای نمایشی رسانیدند. اما پیش از آغاز مطلب در این زمینه باید نگاهی بیندازیم به چگونگی رشد شاعر و آداب نزد صوفیه و همچنین شیوه تندگرایی و غلیان قزلباشیان که حکومت صفوی را روی کار آوردند. آن گاه اخباریگری جدید را که زمینه ساز رویکرد به آداب عامه پسند شد، باز می آزماییم.

تصوف خواه با شیوه های کناره گیری از دنیا (نُسک)، و خواه با اندیشه نزدیکی به خدا (ولایت) و سپس فلسفه عشق عالم ساز او آغاز شده باشد. شاعر و آداب عنصر اصلی کار صوفیان بوده است. این امر از همان جامعه «صوف» و گوشه «زاویه» و بعداً رباط و صومعه و خانقاه آشکار می شود تا برسیم به آداب «چله نشینی» و «ذکر جلی» و «خروش» و سرانجام آیین «پیر - مریدی» و «کمر بستگی». چنین به نظر می رسد که در چند دوره بین قرن پنجم تا یازدهم هجری عرفا و صوفیه نه فقط در دیانت و اخلاق و فلسفه بلکه در شاعر و آداب و آن گاه در شعر و بیان ادبی و گاهی در تحزب و ایجاد تشکیلات اجتماعی بر علمای رسمی پیشی گرفته باشند. به طوری که در عصری که صوفیه به قدرت

رسید، رهبران‌شان نمی توانستند «مرشد کامل» نباشند. با این همه در مرحله نهادین کردن دستاوردهای خود نیروهای صوفیه به علت سیال بودن طبیعت اندیشه شان نتوانستند از عوامل ثبات اجتماعی به شمار آیند؛ بلکه بیشتر در مقوله های تفنن، هنر و شعر و بیان باقی ماندند. تقریباً کلیه خاندانهایی که با کمک گرایشهای صوفیانه به حکومت رسیدند از سرداران گرفته تا مُشعشعیان و صفویان پس از استقرار، حامیان صوفی منش خود را رها کرده و روی به علمای رسمی آوردند. علمای شیعه با همه تقریبی که به دستگاه حاکمه داشتند، هرگز جاذبه شاعر و شیوه های بیان احساسات صوفیه را از نظر دور نکردند. به طوری که خواهیم دید محمد باقر مجلسی که خود دست پرورده یک خاندان صوفی منش بود در اواخر عمرش مبدل به یک صوفی کُش قهار و رواج دهنده - اگر نه سنت گذار - ادبیات سوگواری و زیارت در میان شیعیان می گردد، و حر عاملی (م ۱۱۰۴ هـ) شیخ الاسلام مشهد کتاب الرد علی الصوفیه می نویسد.

تندروی و غلوی که در احساسات مذهبی قزلباش نسبت به خاندان شیخ صفی الدین اردبیلی نشان داده شد، خود یکی از عوامل شعائرساز - نه فقط برای پادشاهان صفوی که در اواخر منحل شده بودند - بلکه برای ائمه شیعه گردید. می دانیم محبوبیتی که شیوخ صفوی در آغاز کار در میان ترکان تکلو یافته بودند از لونی دیگر نسبت به سایر اقطاب صوفیه بود. رسوم سجده و پایوسی و نامیدن اشخاص با القابی چون «ابن الله»، «معبود» و «مسجود» ریشه در آیین شمانی (Shamanic) دارند که ترکان از آسیای میانه با خود به ایران آورده بودند.<sup>۲۷</sup> احساسات «مراد پرستی» شیعیان آذربایجان و اناطولی از موازین معمولی «ارادت و کمر بستگی» صوفیان فراتر رفت. آن قدر که عارفان به دنبال تلطیف و ملکوتی کردن «مراد» خویش بودند، احساسات غلوگرا به دنبال تجسیم و محسوس کردن معبود خود بودند. این گونه گرایشها که در فضای عصر صفوی موج می زد، در رویکرد علمای وقت به اخباریگری یعنی راه حل هر مسأله را در اخبار و روایات جستن مؤثر بوده است.

نواخباریگری در تشیع با انتشار کتاب الفوائد المدینه ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶ هـ) آغاز شد. در این کتاب استرآبادی با پیش کشیدن مبانی «یقین عادی» و «عقل حسی» پیشنهاد می کند که به جای استدلالات ظنی اصولی به «علم اجمالی» از مندرجات احادیث موجود از ائمه بسنده شود. او بیش از آن که روش کار اصولگرایان را به نقد بکشد، بی توجهی آنان را به روایات ائمه معصوم و روی آوردنشان به شیوه های قیاس و اجتهاد به باد حمله می گیرد.<sup>۲۸</sup> این طرز انتقاد نشان می دهد که تنگناهای اصولیگری - که استرآبادی خود در جوانی از جمله آنان بود - موجب تغییر گرایش وی نشده، بلکه موج



توجه به ائمه و اخبار آنان که با حکومت صفوی بالا گرفته بود نیاز به یک چرخش هماهنگ فقهی داشت که به دست استرآبادی انجام گرفت. گواه این کار نوشته ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰هـ) ست که می گوید طلاب نجف و کربلا چشم به راه رسیدن کتاب ملامحمد امین بودند تا با جان و دل نظریات او را بپذیرند.<sup>۲۹</sup> پیش از مجلسی اول، مقدس اردبیلی (م ۹۹۳هـ) که گرایش اصولی داشت، گفته بود که فتاوی علمای پیشین چنانچه استدلال اصولی را بر روایات ائمه ترجیح دهد، پذیرفتنی نیست.<sup>۳۰</sup>

بدین ترتیب می بینیم که زمینه برای آسان گرفتن مسائل عقلی و حقوقی و اتکا به ظاهر اخبار به جای بحث و استدلال در اواسط دوره صفوی فراهم بود. عامل مهم دیگری که در سرعت بخشیدن به این روند مؤثر بوده، رفتارهای شاعر پرورش شاه عباس بود. شاه عباس، این اجاق زاده خاندان صفوی که از کودکی مراد و مرشد کامل و در عین حال ما به النزاع سران قزلباش بود، پیوسته در فرامین رسمی («کلب آستان علی») امضا می کرد و زیارت‌های پیاده و سواره اش به مشهد و عتبات نیاز به گفتن ندارد. پژوهشگر فرانسوی ژان کالمار به استناد نوشته های سیاحان اروپایی مراسم عزاداری عصر صفوی را به دو دوره پیش از و پس از شاه عباس تقسیم می کند، و خود شاه عباس را نقطه عطف پیشرفت این مراسم در ایران می نامد.<sup>۳۱</sup> علمایی که در زیر نام می بریم بزرگ شده عصری هستند که تازه عصر شاه عباس را پشت سر گذاشته بود.

### زیارت و سوگواری در نوشته های مجلسی و حرّ عاملی

چهره ای که پیش از رویکرد به آداب عامه پسند شیعه شد محمد باقر مجلسی (متولد در ۱۰۳۷ و متوفی در ۱۱۱۱) است. غیر از مجلسی، محمدحسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴هـ) و ملا محسن کاشانی (م ۱۰۹۱هـ) ضمن بازنویسی احادیث به مسأله شاعر و آداب توجه ویژه ای نموده اند. هر سه فقیه نامبرده گرایش اخباری داشتند؛ هر یک به شیوه خاص خود. مجلسی اساساً اخباری اندیش بود ولی برخلاف بسیاری از اخباریان از اجتهاد و مجتهدان سخت دفاع می کرد.

نخستین پرسشی که پیش می آید این است که این فقیهان چرا از نو به گردآوری احادیث ائمه پرداختند با آن که می دانستند، این کار در همان سده های نزدیک به عصر ائمه انجام گرفته و عصر آنها هشت قرن از زمان غیبت آخرین امام فاصله گرفته است. حرّ عاملی در صدد کشف حدیث تازه ای نبود، بلکه مقصودش دادن نظم و ترتیب تازه به احادیث متضمن احکام شرعی بود.<sup>۳۲</sup> به راستی که وسائل الشیعه او وسیله دسترسی

سریع به همه مسائل عمده فقهی می شود. فیض کاشانی می خواهد روایات مندرج در منابع چهارگانه (الکافی، الفقیه، تهذیب، و استبصار) را جمع و از نو تویب کند.<sup>۳۳</sup> اما مجلسی به منابع مشخصی بسنده نمی کند. از هر جا و در هر رابطه ای خبری که به ائمه منسوب شده یکجا جمع می کند. کارش منحصر به احکام شرعی نیست. بلکه از آسمان و انساب ماهیهایی دریا گرفته تا احوال عناصر و موالید را می خواهد از زبان ائمه شیعه بیابد و بیاورد. این کار از نظر مأخذ شناسی و جامعه شناسی غلو و خرافات خوب است. ولی مجلسی قصد تحصیل عقیده برای دستاوردهایش دارد. این دریای خروشان باید به دل‌های مؤمنان نور بپاشد تا بحار الانوار شود. در این راه اولین قربانی اش علم درایه و اصول «جرح و تعدیلی» ست که علمای پیشین برای بازشناسی و برآورد حدیث درست کرده بودند. مجلسی که نوید به حرکت در آوردن دریای نور را می دهد، در مقدمه کتابش همه منابع و اشخاصی که نام می برد بدون توجه به اصول «جرح و تعدیل»، توثیق می کند. یعنی همین که گوینده شیعه باشد حرفشان را درست می پذیرد. این کار خود جهاد و قیامی ست علیه نه فقط عقل و درایت بشر بلکه علیه علم الدرایه ای که از زمان علامه حلی (م ۷۲۶هـ) وارد فقه شیعه شده بود. بی جهت نیست که گم شدن کتاب درایه علامه حلی را به مجلسی نسبت داده اند.

مجلسی بخش بزرگی از کتابش را به نام «باب المزار» صرف زیارت قبور می کند. این بخش که یک جلد از ۲۵ جلد بحار (چاپ آخوندی) می شود، پنج برابر باب جهاد و حج است که هر دو از واجبات دین اسلام اند. زیارت از واجبات نیست و فقها زیر عنوان «فضل الزیاره» از آن یاد می کنند. خواهیم دید که مجلسی چگونه این «فضل» را می خواهد به «وجوب» برساند. فقهای اخباری در کتب فقهی معمولاً از زبان حدیث سخن می گویند. برداشت شخصی و طرز فکرشان را باید از شیوه بخش بندی و میزان تکیه و عناوینی که به فصول می دهند، دریافت. مجلسی از مقدمات و آداب سفر شروع می کند می رسد به فصل زیارت مزار پیامبر. نمی تواند آن را واجب بخواند ولی از قول حضرت امام جعفر صادق می گوید که حج بدون آن تمام نیست.<sup>۳۴</sup>

شگفت آور است که مجلسی حدیث زراره بن أعین از امام ششم را نقل می کند که: «پیامبر اکرم فرمود: قبر مرا قبله و سجده گاه مکنید. پروردگار کسانی که قبور پیامبران را مسجد کرده اند، لعن کرده است». با این همه مضمون آن را نمی پذیرد. نامه ای از امام زمان می آورد که در آن سجده منع ولی گونه سائیدن بر قبر تجویز شده است. مجلسی آن گاه زیر عنوان «بیان» اضافه می کند که شاید حضرت این حرف (منع سجده) را از

روی تقیه زده باشد و چه بسا منظور حضرت منع نماز جماعت بر روی قبور بوده نه نماز فردی. (ج ۹۷، ص ۱۲۸). پیداست که مجلسی به خود اجازه می دهد که به بهانه تقیه زیر هر روایتی را که نمی پسندد بزند و معانی ظاهر روایت را برخلاف اصول استنباط در جهت دلخواه تعبیر بل تأویل کند. البته علامه مجلسی بی اطلاع نیست که نفس غیبت امام به خاطر تقیه و حفاظت از دشمنان بوده و صدور نامه از ناحیه غائب نیاز به تقیه مضاعف ندارد. اما مجلسی فقط به انوار تأییده از اخبار می نگرد و مجالی برای تجزیه و تحلیل عقلانی و حتی شرعی ندارد.

برخلاف مجلسی، حرّ عاملی وضع شرعی زیارت قبور پیامبر و ائمه را از آغاز روشن می کند و آن «مستحب مؤکد» است (ج ۱۰/ ص ۲۵۲). عاملی باب مزار را به دنبال حج که از واجبات است، می آورد. حجم این بخش کمتر از باب حج است. گفتنی ست که کلینی و شیخ مفید نیز زیر عنوان «فصل زیارت» از بازدید قبور ائمه یاد کرده اند. عاملی تصریح می کند که زیارت گورستان بقیع و سلام فرستادن بر ائمه معصوم و حضرت زهرا چه از دور و چه از نزدیک مستحب در مواردی مستحب مؤکد و حتی واجب کفائی ست. حرّ عاملی برداشت فکری و نظر خود را نسبت به مسائل شرعی معمولاً در عناوین و سر فصلهایی که به ابواب فقه می دهد بیان می کند و به ندرت بیان و توضیحی به حدیث اضافه می کند. درباره زیارت قبر پیامبر اسلام این گونه عنوان می زند: «باب تأکد استحباب زیارة قبور رسول الله (ص) و اجبار الوالی الناس علیها و وجوبها کفایة» از متن روایاتی که در این باب می آورد اجبار والی و وجوب کفائی فهمیده نمی شود. در جمله پایانی عاملی می گوید که روایات دالّ بر آن را بعداً می آورد (۱۰/ ۲۶۰-۲۶۳).

زیارتی را که مجلسی و عاملی از قبور پیامبر و ائمه در مدینه می آورند عبارت است از سلام دادن، دعا، زیارتنامه خواندن، لمس منبر پیامبر و چشم مالیدن به آن و نماز خواندن در مقام پیامبر سپس اعتکاف در مسجد پیامبر و ذکر گفتن (عاملی، ۱۰/ ۲۷۵). مجلسی طواف، گونه مالیدن به خاک قبر، سجده و نماز را بر آن اضافه می کند (۹۷/ ۱۲۸). عاملی طواف را منحصر به حرم کعبه و سجده را مخصوص پروردگار می نماید (۱۰/ ۳۱۶). این آداب وقتی که به زیارت نجف و کربلا می رسم بیشتر می شوند.

زیارت آستان مولا علی بن ابیطالب را حرّ عاملی مستحبی که ترکش مکروه است عنوان می دهد (۱۰/ ۱۹۳). لازم به یادآوری ست که در زبان روایات شیعه از قبور ائمه به همین نام - یعنی قبر - یاد شده است. ضریح مطهر حتی در واژگان حرّ عاملی و مجلسی یافت نمی شود. یعنی در زمان آنها آرامگاههای ائمه هنوز فاقد ضریح بودند. زیارت نجف را

عاملی به استناد روایتی از امام ششم بر زیارت کربلا و حج مرجع می دارد (۲۹۷/۱۰). همه زیارات نوعاً نیاز به غسل و نیت دارند. برای زیارت آرامگاه امام علی، عاملی سفارش می کند که زائر ذکر گویان و استغفار کنان آهسته گام بردارد (۳۰۳/۱۰). مجلسی بیشتر از به خاک افتادن و گونه بر قبر مالیدن و خواندن ادعیه گونه گونه سخن می گوید (۳۶۳/۹۷). (به بعد).

زیارت حرم امام حسین را حرّ عاملی مستحبّ مؤکد و واجب کفائی عنوان می دهد (۳۱۸/۱۰). مجلسی که تاکنون خود را درگیر حکم شرعی نسبت به زیارت نکرده بود، برای نخستین بار این زیارت را «واجب مفترض» نام می دهد (۱/۹۸). در این جا مجلسی به استناد اُمّالی (یعنی تقریرات شفاهی که بعداً توسط شاگردان نوشته شده) شیخ صدوق روایتی از امام علی نقل می کند که زیارت امام حسین از ویرانی و غرق و آتش سوزی و دریده شدن توسط جانوران جلوگیری می کند و فرض است بر کسی که به امامت حضرت حسین از سوی خدا اقرار دارد. گفتن ندارد که اساس این روایت بر موج احساسات مؤمنانی که تکرار حرف همدیگر را به جای تعقل برگزیده اند قرار دارد و مضمون آن حتی با مندرجات نهج البلاغه تضاد دارد. عبارت «کسی که به امامت امام اقرار دارد» روح فرقه گرای و تحزب راویان را نشان می دهد. گویی اهل سنت که امامت را نپذیرفته اند نباید از مشاهد رهبران دینی دیدار کنند.

مجلسی اضافه می کند که هرگونه قصور یا تأخیر در انجام این زیارت حتی به خاطر ترس از ناامنی راهها مکروه است. حرّ عاملی نیز زیر یک عنوان فرعی زیارت قبر امام حسین و ائمه شیعه به طور کلی را واجب کفائی می خواند (۳۴۵/۱۰). در این جا عاملی می خواهد حکم شرعی مستنبط از روایت مخصوص به امام حسین را نسبت به همه ائمه ساه گستر کند.

هم عاملی و هم مجلسی به واجب خواندن زیارت قبر امام حسین کفایت نمی کنند، بلکه آن را معادل و گاه مرجع بر تکالیف و واجبات شرعی دیگر می شمارند. از جمله تکالیف آزاد کردن بردگان و صدقه دادن است؛ و از جمله واجبات حج و جهاد است که زیارت قبر امام گاه تا ۲۰ مرتبه بر آنها ترجیح می یابد (عاملی ۳۴۷/۱۰ - ۳۵۵، مجلسی ح ۲۸/۸ - ۴۴). ترجیح زیارت بر جهاد در فرهنگ انقلابی امروز از دیدگاه دکتر علی شریعتی (م ۱۳۵۶ شمسی) می تواند شیعه صفوی را با شیعه مجلسی همدوش کند. ولی ما در این جا فقط با احکام زیارت روبرو نیستیم، بلکه با فرهنگ زیارت نیز روبرو هستیم. این فرهنگ می تواند به مانند «فرهنگ شهادت» زمان جنگ ما در فضای خودش «انقلابی» باشد.

منتها انقلابی وارونه. یعنی مسائل را به جای این که در جایگاه اصلی خود، در جامعه، حل کند؛ آنها را پس از ارتکاب به طور منفی با اشک و زاری در مرقد مطهر حل می کند. آن گاه عاملی به مستحب بودن زیارت در روزهای مخصوص مثل شب عرفه و روز عید می پردازد (۳۵۸/۱۰). مجلسی عنوان می زند که زیارت موجب طول عمر و نگهداری تن و مال و افزایش روزی می شود (۴۵/۹۸). مجلسی ادامه می دهد که همه پیامبران و ائمه و فرشتگان به زیارت امام حسین می آیند (۵۱/۹۸). باب عجیب و معروف مجلسی در زیارت با این عنوان آغاز می شود: «زیارت امام حسین موجب بخشش گناهان، دخول در بهشت، آزادی از آتش دوزخ، جلوگیری از گناه، بالا بردن درجات و برآوردن خواهش از خدا می شود» (۲۱/۹۸). مآخذ روایات باز اُمالی صدوق و کامل الزیارات ابن قولویه است. روایت می گوید: «هرکس قبر امام حسین را زیارت کند و آگاه از حقانیت امام باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده وی را می بخشد (۲۱/۹۸). این روایت از زبان امام ششم بارها و از زبان امام هفتم یک بار آورده می شود. این گونه روایت نه تنها همه احکام شریعت اسلام را به هم می ریزد، اساساً ساختار حقوقی فقه موجود و احساس قانون شناسی را از بین می برد. مهمتر این که راه را برای هرگونه گنجهکاری و غل و غش باز می کند. شگفت آور آن جاست که تنها شرط این کار آگاه بودن از حقانیت مقام امام یعنی از اهل سنت نبودن است. ناگفته پیداست که چنین جامعه ای می خواهد همه مسائل را در مرقد مطهر در پای متولیان آن بریزد و از آنان گشایش بطلبد.

در خانمه هم مجلسی و هم عاملی روایات مربوط به فضل اقامت در نجف و کربلا و تعیین حریم کربلا را مطرح می سازند. تعیین حریم کربلا برای این است که خوردن هر خاکی در شیعه حرام است. مگر خاک کربلا که شفا بخش است (۴۱۴/۱۰). به هر صورت، ما در شرح احوال ائمه ای که این روایات از زبان آنها نقل می شود، نمی خوانیم که هیچ یک از آنان در نجف یا کربلا اقامت نموده باشند و یا روزانه خاک کربلا مصرف نموده باشند (بگذریم از دیدارهای موقت امام ششم و هفتم از نجف و کربلا). طرز کار نقل روایات در قلم مجلسی و عاملی و امثال آنها به گونه ای است که قادر به هماهنگ کردن مضمون روایات با زندگی ائمه شیعه و تاریخ اسلام نیستند.

عاملی فصلی به عنوان مستحب بودن گریه و زاری برای قتل امام حسین و روز عزا گرفتن دارد (۳۹۱/۱۰). آن گاه به شکوه و جلال دادن به کار می پردازد. در زمینه آداب زیارت عاملی می نویسد که زائر باید غسل کرده و تمیز باشد. کم صحبت کند بلکه بیشتر در حال ذکر گفتن باشد. به نیازمندان کمک کند. باید خود را همشکل دیگران کند و تقیه

را که قوام دین است رعایت کند و از امام حاجت بخواهد (۱۰/۴۱۳). مجلسی دایره کار را گسترده تر می‌گیرد و فصل مبسوطی درباره زیارتنامه‌هایی که باید در احوال گوناگون خوانده شوند می‌آورد (۹۸/۱۴۸-۲۶۸).

زیارت کربلا نقطه اوج زیارتهاست. پس از زیارت حضرت عباس، عاملی به زیارت امام حسن، امام سجاد، امام جعفر صادق در گورستان بقیع در مدینه می‌پردازد (۱۰/۴۲۶). آن‌گاه نوبت به مشهد امام رضا و خاک خراسان می‌رسد (۱۰/۴۳۲). در پایان برای این که زیارت را منحصر به آنچه که خود مقدس پنداشته، کند، فصلی درباره مستحب نبودن سفر برای دیدار قبور دیگران (به جز قبور پیامبران و امامان شیعه) می‌آورد (۱۰/۴۴۱). به هر صورت عاملی دو روایت در استحباب دیدار از مزار عبدالعظیم حسینی در ری و فاطمه بنت موسی (حضرت مصومه) در قم نقل می‌کند (۱۰/۴۵۱). مجلسی حجم روایات را در این زمینه به سه برابر می‌سازد (۹۹/۲۶۵). توجه برانگیز است که عاملی و مجلسی ذکری از شاهچراغ شیراز و شازده حسین قزوین به عمل نمی‌آورند. این دو نام از دستورالملوک میرزا رفیعا که اسامی موقوفات صفوی را بر می‌شمارد نیز غائب اند.<sup>۳۵</sup>

مجلسی غیر از بحارالانوار، کتاب دیگری بنام مرآة العقول در شرح الکافی به زبان عربی نوشته است. بقیه نوشته‌های مجلسی به فارسی اند. اسامی برخی از آنها ما را به محتوای فکری مجلسی آشنا می‌کند. آداب تجهیز اموات، اوقات نماز، اوقات نوافل، تذکرة الائمة، تعبیر رؤیا، شرح دعای جوشن کبیر، جواهرالعقول، مرآة النجاة، و عین الحیوة. می‌بینیم که شعائر و آداب جای بزرگی در افکار مجلسی دارد. این اندازه توجه به رفتارهای شعائری در نوشته‌های هیچ یک از علمای پیشین نمی‌بینیم.

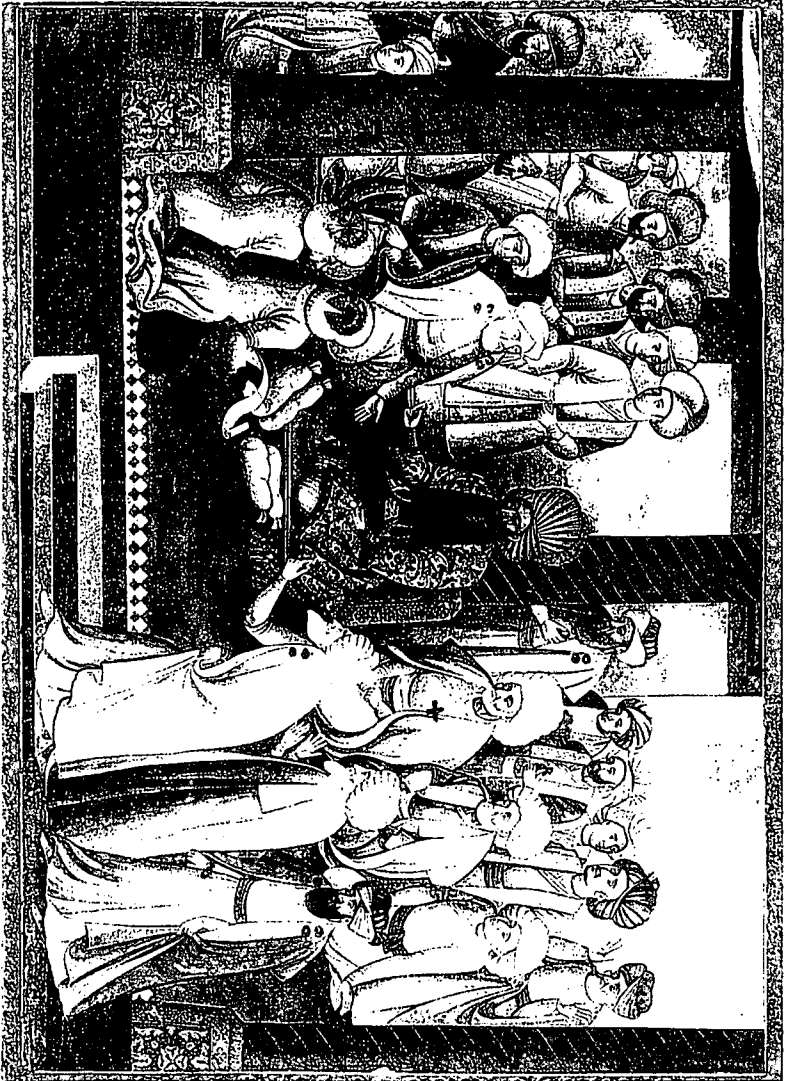
چه چیزی علمای اواخر عصر صفوی مثل عاملی و مجلسی را به آداب زیارت و تجهیز اموات کشانید؟ بعضی از زمینه‌های این رویکرد را ما در درآمد این مقاله دیدیم. فارسی نویسیهای مجلسی و لحن عوام پسند وی در این نوشته‌ها شکی باقی نمی‌گذارد که او بازار اخباریگری را گرم دیده و به منظور عوامانه کردن دانش دینی، اخبار مهجور و بی ارزش غلات اولیه مثل صفار قمی، کلینی و ابن قولویه را پر و بال داده و اسم آنها را اخبار خاندان گرامی پیامبر گذاشته است. با آن که خود موضع اصولی و اجتهادی نداشته از مجتهدان فقها سرسخانه دفاع کرده و با تکفیر و تدمیر عرفا و حکمای الهی و با سوء استفاده از احساسات مردم، قصد به دست گرفتن نبض جامعه و حصر آن بر متولیان بارگاه ائمه و جاعلین اخبار عامه پسند داشته است.

در کتاب عین الحیوة مجلسی پس از ذکر مقدمه ای که چرا این کتاب را به فارسی

می نویسد، داستانهای کودکانه ای از چگونگی مسلمان شدن ابوذر عفراری و سلمان فارسی می آورد که نشان می دهد او فقط خوانندگان جاهل و بی تعقل را مخاطب قرار داده و بقیه را اگر واجب القتل ندانسته باشد در خور گفتگو ندیده است. او ابتدا می گوید که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول (ص) مرتد شده و از دین برگشتند مگر سه کس: سلمان و ابوذر و مقداد. بعد می گوید که ابوذر چون از زبان گرگ بیابان شنید که محمد بن عبدالله به پیامبری برگزیده شده، اسلام آورده سلمان نیز چون یک نامه از سقف اتاق خویش به ناگاه آویخته دید، اسلام آورد. در این نامه نوشته شده بود که «این عهد و پیمانی ست از خدا به حضرت آدم که از نسل او پیغمبری به ظهور می رسد...»<sup>۳۶</sup>. پیداست که مجلسی با اندیشه و بینش سلمان و ابوذر یا استواری پیام پیامبر گرامی کاری ندارد. فقط یک عامل خرافی به اضافه فریفتگی به جهل در میان باشد، برای دیانت کافی ست.

مجلسی خود ملای مقتدری در عصر خود بوده است. نه فقط قاضی شرع، امام جمعه و شیخ الاسلام اصفهان بود، مهمتر آن که رابطه بسیار نزدیکی با دو پادشاه آخرین صفوی یعنی سلطان سلیمان و شاه سلطان حسین داشت. تنها تصویر مستندی که از مجلسی در دست است او را در کنار شاه سلطان حسین نشان می دهد. به علاوه گزارش مرادوات او با این شاه در تاریخ آمده است؛ این گذشته از مدح و ثنائی ست که او از پادشاه زمان در مقدمه برخی از کتابهایش کرده است. با این همه مجلسی در کتاب عین الحیوة در فصلی زیر عنوان «در بیان مفاسد قرب پادشاهان» نزدیکی با سلاطین را نکوهش می کند.<sup>۳۷</sup> این نشان می دهد که مجلسی «بیان» و «خبر» را لزوماً برای عمل کردن به حقیقت محمول در آن نمی زده است؛ بلکه برای تأمین مقاصد جنبی دیگری بر زبان می آورده یا در کتاب می نوشته است.

ارسال ضریح و درب آهنین و سپس نقره کاری شده برای مقابر ائمه و همین طور ارسال مردگان به عتبات که کمی قبل از عصر مجلسی آغاز شده بود، از آن پس رو به افزایش گذاشت. می دانیم که شاه طهماسب و شاه عباس اول طبق وصیت خود در قم مدفون شده اند. پیش از آن دو، شاه اسماعیل در اردبیل در آرامگاه خانوادگی خود به خاک سپرده شده بود. رسم ارسال اجساد درگذشتگان به عتبات بایست پس از شاه عباس اول آغاز شده باشد. گفتنی ست که اصطلاح «عتبات» برای نجف و کربلا (بعداً کاظمین و سامراء) در اسناد عصر مغول و حتی صفوی دیده نمی شود. شاید رستم الحکما، در سال ۱۱۹۳ هـ نخستین کسی باشد که آن را در کتاب خود آورده است.<sup>۳۸</sup> مهم به راه افتادن روضه خوانی و مراسم



مراسم پیشکش هدایای نوروزی به شاه سلطان حسین صفوی  
 شخصی که با نشانۀ + مشخص گردیده، محمد باقر مجلسی است  
 (به نقل از کتاب *Persian Painting*، انتشارات هورۀ بریتانیا، لندن، ۱۹۹۳)



عزاداری ماه محرم است که از این زمان رونق چشمگیری یافت.

مراسم یادآوری و تذکیر پیش از عصر صفوی را ما بیشتر بیان کردیم و گفتیم که این امر منحصر به شیعیان نبوده است. کمی پیش از آغاز دولت صفوی یک ملای به ظاهر سنی ولی دوستدار خاندان پیامبر به نام ملاحسین کاشفی سبزواری (م ۹۱۰هـ) نخستین مقاتل نامه فارسی را از جریان شهادت حضرت امام حسین نوشت و اسم آن را گذاشت روضه الشهداء. استفادة وعاظ و مذکرین عصر صفوی از این کتاب رسم و شغل روضه خوان را پدیدار ساخت. کار کاشفی را محمدبن سلیمان فضولی (م ۹۳۲هـ) به زبان ترکی و محتشم کاشانی (م ۹۹۶هـ) در شعر فارسی ادامه دادند. مجلسی با نوشتن تذکرة الائمة و شرح مصائب امامان در بحار و کتب دیگر به این روند دامن زد. مهم پیدایش دسته و دسته گردانی است که مستقیماً به کار مجلسی و امثال او مربوط نمی شود، هرچند زمینه های شرعی گسترش آن را پرورده باشند.

در اسلام تکلیف اساساً فردی است و فرد در برابر خدا مسؤول می باشد. اما عبادات در مرحله شعائر شدن حالت گروهی می یابند. در عبادات اسلامی تجمع در نماز جمعه، نماز عیدین (فطر و قربان) و پیاده روی روز عرفه تکلیف شده است. در نوشته های مجلسی و عاملی که در بالا بررسی کردیم، ما روایتی درباره دسته گردانی و حرکت دسته جمعی برای عزاداری نمی بینیم. هرچند نفس تشویق مؤمنان در به یاد آوردن مصائب ائمه و انتظار ثواب بردن از آن راه را برای عزاداری جمعی فراهم می سازد.

«دسته آوردن» به معنایی که امروز از آن اراده می کنیم مشکل بتوان مصداق آن را پیش از عصر صفوی (دقیقاً پیش از شاه عباس اول) یافت. در دوره آل بویه بستن دکاکین و پوشیدن لباس سیاه در دهه عاشورا طبق گفته ابن الاثیر معمول بود.<sup>۳۹</sup> یکی از همعصران ابن الاثیر مولانا جلال الدین محمد (م ۶۷۲هـ) است. او در مسافرتی که در نیمه قرن هفتم به حلب داشته در دروازه انطاکیه جمع عظیمی از شیعیان را می بیند که در عزای حسینی ناله و نوحه می کردند و نمره شان دشت را پر کرده بود. مولانا از کارشان در شگفت می شود و می گوید که چنین اجتماعی را نباید خرد و کوچک گرفت که «رئیس در گذشته بایست کلان بوده باشد». سبب را جویا می شود، پاسخ می شنود که: تو اهل ماتم نئی و قدر عشق را گوش عشق شناس می شنود و می داند. مولانا آن گاه می گوید: «این غم چه دیر این جا رسید».

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان      زآنک بد مرگی ست این خواب گران...  
 بر دل و دین خرابت نوحه کن      که نمی بیند جز این خاک کهن

«خاک کهن» نامی ست که مولانا بر سنت و رسم دیرین می نهد و به آن بسنده نمی کند، از دل و دین می خواهد که دلبر و جان سپار و فرخ رخسار باشد.<sup>۴۰</sup>

هیچ یک از اوصاف مذکور را نمی توان مصداق «دسته گردانی» امروز گرفت. برداشتی که ما از دسته گردانی داریم عبارت است از اقدام «هیأت عزاداری» برای فراهم کردن مقدمات جمع شدن روزهای تاسوعا و عاشورا و غیره، آوردن علم و کتل و جریده یا نخل و آینه و مشعل و زنجیر و وسائل دیگر در «تکیه» و حرکت صبحگاهی از تکیه به سوی بازار و منازل علمای مشهور در دوره شاه عباس نیز «دسته گردانی» به روشنی عصر قاجار که در بالا گفتیم نبود. اما شاه عباس با به راه انداختن دسته های حیدری و نعمتی و چراغانی و آتشبازی در اعیاد رسمی پایه گذار رسم مقدمه چینی برای به حرکت درآوردن تجمعات مذهبی و ملی (اعم از عزاداری و شادمانی) در ایران شد. درباره کاربرد نام «دسته» برای گروهها و جمعیتهای عزاداری و شادمانی به نظر می رسد که علت اطلاق لفظ «دسته» به «جمع» پیدایش پنجه و نشاندار کردن گروه با پنج تن از آل عبا بوده است. کاربرد «دست» و «دسته» برای گروه و جمع در ادبیات پیش از صفویه چشمگیر نیست.<sup>۴۱</sup>

برخلاف ایران به راه افتادن دسته عزاداری در عراق بسیار متأخرتر و روشتر است. در دوره های حکومت افغانه و افشاریه نجف و کربلا شهرکهای کم رونقی بودند و زندگینامه های علمای آن زمان حکایت از دشواری زندگی در عتبات می کند.<sup>۴۲</sup> دانشمند اصولی معاصر شیخ محمدرضا مظفر در مقدمه جواهرالکلام می گوید که شیخ موسی کاشف القطاء (م ۱۲۶۰هـ) نقش مهمی در اجرای مراسم عزاداری در عتبات ایفا کرد.<sup>۴۳</sup> اما نخستین دسته عزاداری در سال ۱۸۳۱ در زمان والیگری علیرضا پاشا در عراق صورت گرفت. او نه تنها اجازه حرکت دسته ها را داد بلکه خود در آن شرکت جست.<sup>۴۴</sup> اجرای مراسم محرم به شکل مذکور پس از تعویض این والی در عراق ادامه یافت، و با شیعه شدن قبائل جنوب عراق در نیمه قرن نوزدهم مراسم عزاداری گسترش بیشتری یافت. تذکره نویسان شیعه از جمله شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ باقر دزفولی (م ۱۲۵۵هـ) را به عنوان نخستین کسی که در به راه انداختن دسته های «سینه زنی» پیشقدم شد، معرفی می کنند.<sup>۴۵</sup> تاریخ این سینه زنیها ظاهراً مقارن با والیگری همان علیرضا پاشا بوده است. در جنوب لبنان و بخشهایی از هند نیز مراسم عزاداری از نیمه قرن نوزدهم شروع شد.<sup>۴۶</sup> لازم به یادآوری ست که گردش دسته های عزاداری در هریک از سرزمینهای مزبور و ایران ویژگیهای خود را دارد. در شهرهای نجف و کربلا و حله و کاظمین حرکت دسته های عزا به خصوص حرکت اعراب بادیه نشین بسیار تند و تقریباً به حال دو و همراه با صیحه های مناسب دویدن است، و

مشکل بتوان آن را «دسته گردانی» نامید. حال آن که دسته های شهرهای ایران به ویژه تهران با طمأنینه و عموماً موزیکال است.

تقریباً همزمان با شکل گرفتن «دسته گردانی» در ایران یعنی از اواخر قرن هیجدهم میلادی «تعزیه» به معنای امروزی آن تولد یافت. این تعزیه شکل پیشرفته ای از شبیه خوانیهایی بود که گاه در مرثیه و مقاتل نامه ها راه می یافت. تعزیه نامه نویسی شکل تازه ای به مرثیه و مقاتل نامه ها داد.<sup>۷۷</sup> به موازات صنعتکاریهای آرایشی که علم و کتل به ویژه جریده و نخل در ایران یافتند مکالمات تعزیه ای و شبیه خوانی نیز جنبه نمایشی یافتند.<sup>۷۸</sup> این پیشامدها دیگر برای فقها قابل پیش بینی نبود و اساساً جایگاهی در سلسله روایات شیعه نمی یافت مگر در جهت مخالفت با آن. استثناء برخی از علمای عصر مثل میرزا ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۱هـ) اشکالی در شبیه خوانی معصومین ندیدند.<sup>۷۹</sup>

پیش از بازگشت به این که عزاداری و زیارت و دسته گردانی چگونه به نفع علما کار کرد، اشاره به یک جنبه از زیارت در این جا ضرورت دارد. دسته گردانی هویت صنفی جوانان بازار و احساس همبستگی آنان را افزایش داده و می دهد. زیارت به منزله محلی برای دیدار همگانی کار کرد که در آن جا اشخاص نه فقط احساسات دینی که راز و نیازهای شخصی و گروهی خود را مطرح می ساختند.<sup>۸۰</sup>

### عزاداری و زیارت در خدمت علما

«ما همه نوکر و خدمتگزار امام حسین هستیم». این حرف را که بارها از زبان اهل منبر و حتی فقها شنیده ایم، بهتر از هر سخن دیگر رابطه دوجانبه علما و عزاداری و زیارت را خلاصه می کند. اگر سلسله مراتب علمای شیعه از اهل سنت فرق می کند؛ اگر شیعیان فقهای مقتدر و مراجع تقلید دارند، و سنیان فقط مفتی و شیخ و الاسلام داشته و دارند؛ نه به خاطر اعلیت فقهای شیعه بر اهل سنت است؛ نه به خاطر باز بودن راه اجتهاد در شیعه و سد باب اجتهاد نزد اهل سنت است (که در واقع این باب هیچ گاه مسدود نبوده و نمی توانست باشد)؛ و نه به خاطر ادعای نیابت از امام است (که این یک ادعای خود ساخته است که در فکر فقهای متأخر پرورده شده)؛ بلکه بیشتر به خاطر شاعر زیارت و عزای حسینی است که علمای شیعه به مرجعیت و اریکه قدرت رسیده اند. این آداب عامه پسند بود که دستگاه علما را رونق بخشید، و وسیله اجرایی برای همه تنوریها و ادعاهای پیش گفته فراهم ساخت. راهکارهای این رونق و اجرا را در بندهای زیر خلاصه می کنیم:

۱- عتبات از آغاز قرن نوزدهم میلادی (تقریباً از آستانه حکومت قاجار) آماج

کاروانهای زیارتی شد. این کاروانها حامل شیعیانی بودند که احساس می کردند عهدی با امام معصوم دارند که باید هر چند سال یک بار آن را تجدید کنند. این احساس خواه زیرتأثیر روایات علمای پیش گفته و تکرار روضه خوانان پدید آمده باشد، خواه به علت عوامل اجتماعی و روانی دیگر، حال و هوای دیگری به باور داشت و کمر بستگی و اخلاص شیعه داد. زیارت از آرامگاههای ائمه که اینک مبدل به حرم و مجهز به ضریح و درب طلا و تالار آینه و گنبد و بارگاه شده بودند، شیعیان را از زندگی عادی و رنج سفر خارج و وارد یک فضای تقدس و روحانیت می کرد. این فضا پذیرای اشکها، دردها و محرومیت آنان بود هرچند پاسخی مستقیم برای آنها نداشت. مردم اجساد درگذشتگان خود را در آن جا به خاک می سپردند، آرزوهای ناگفته خویش را با بستن پارچه به ضریح با امام در میان می گذاشتند و گره گشایی مشکلات کار خود را از حضرت می خواستند؛ مهمتر آن که به موسیقی سوزناک زیارتنامه خوانان و خُدام حرم گوش می دادند و در تالاف قند یلهای حرم طواف می کردند، و در صحن یا تالار آینه به نماز می ایستادند و در نماز جماعت اقتدا به یک پیر نورانی می کردند.

پس از آن که راز و نیاز با مزار امام تمام می شود، زائر طبعاً به صرافت تجسم روحانیت امام در یکی از علمای مشهور می افتد. اگر او به این فکر نیفتد، خُدام حرم و روضه خوانان صحن او را به این راه می اندازند. در این جا مجتهد اعلم عتبات در هیأت نائب امام پدیدار می شود. دیدن این مجتهد یا در جریان نماز مغرب و عشاء در صحن مزار صورت می گیرد یا در خانه این مجتهد چنانچه زائر نیاز داشته باشد که با دست برگردان مبالغی پول رد مظالمی بکند.<sup>۵۱</sup> این جاست که روایات مجلسی در این که زیارت رفع گناه می کند، تحقق رسمی می یابد.

مسأله گسترش تدریجی دامنه خمس و سهم امام را ما جای دیگر باز کرده ایم.<sup>۵۲</sup> در این جا دیگر فقط موضوع سهم امام از خمس در میان نیست. قضیه پیرایش گناهان گذشته فرد مطرح است؛ مخصوصاً اگر وی شخص کاسب یا تاجری بوده که اصل به هر وسیله پولدار شدن را طی عمرش اجرا کرده باشد. اینک باید همه دستاوردهای نامشروعش را به نائب امام واگذار کند و مجتهد اعلم با توافق همان شخص نصف یا دو سوم آن را دوباره به خودش برگرداند. البته که این نصف یا یک سوم اضافه بر سهم امام پیش گفته شده در خدمت تقویت حوزه علمیه در خواهد آمد. و صد البته که تشریفات دست برگردان وجوهات بین مقلد و مجتهد که گاه به هفت بار می رسد، اثر روانی شگرفی در مقلدان و ناظران خواهد داشت.

۲- اهمیتی که زیارت و عزاداری در زندگی شیعیان یافت، بعد تازه ای به رابطه علما با اصناف داد. پیش از صفویها رابطه اصناف با خانقاههای صوفیه در اوج استحکام بود. هر صنف کمر بستگی ویژه ای به یک خانقاه یا طریقت داشت. خوان سفره صوفیه و مراسم ذکر و سماع آنان با «فتوح» (بخشش) اصناف بازار می چرخید. در بعضی زمانها سازمان جوانمردان و عیاران نیز به شبکه های صوفیه ارادت می رساندند؛ ولی نظام مالی و هزینه های آنان لزوماً مبتنی بر فتوح نبود. باج سبیل و هیکل نیز بر آن اضافه می شد. جالب است که برخی از اصناف آیین کار خود را به نام «فتوت نامه» نوشتند مثل فتوت نامه چیت سازان و فتوت نامه آهنگران.<sup>۵۳</sup> محتوای این «فتوت نامه» ها را اخلاق کار و آیین ذکر گفتن تشکیل می دهد که بیشتر به اخلاق و آداب صوفیان نزدیک است تا ترتیب کار جوانمردان. با این همه فتوت نامه سلطانی و کتاب الفتوة ابن المعمار<sup>۵۴</sup> از طرز کار و سلسله مراتب فتیان و عیاران سخن می گویند.

از زمان شاه عباس که بر انداختن سلسله های صوفیه (اغلب به علت سستی بودنشان) شدت یافت، علما به ویژه محمد باقر مجلسی رابطه اصناف و صوفیان را مورد حمله قرار دادند. در کتاب جواهر العقول مجلسی ضمن گفتگوی موش (صوفی) و گربه (طالب علم) به بی آبرو کردن اهل عرفان و تصوف می کوشد، و کشتن یک صوفی را با ثواب یک «حسنه» برابر می کند.<sup>۵۵</sup> صوفیان عامه گرا از اواسط دوره صفویه از جناح دیگری یعنی از سوی عارفان ربّانی و حکمای الهی نیز مورد حمله قرار گرفتند.<sup>۵۶</sup> همه این عوامل کمک کردند به خالی کردن تکیه گاه روحانی اصناف از طرق صوفیه و آماده شدن آنان برای پذیرش نهادهای تازه مثل حسینیه ها، هیأت های عزاداری، بانیان دسته گردانی و غیرهم. تغییراتی را که در وضع اصناف پس از رویکرد به آداب عامه پسند جدید پدید آمد، می توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف- یک رشته مشاغل تازه با رواج آداب زیارت و عزاداری پدید آمدند. روضه خوانان، خدام حرم و نوحه خوانان افزایش یافتند؛ به جای خود. زنجیر، علم و کتل، جریده، نخل، مشعل، آینه و سنج ساختن خود نیاز به مشغله یا صنف جدیدی برای این کار داشت. این اصناف در هیأت های عزاداری به راهنمایبهای ملای محل گوش می کردند هرچند ملا خودش در دسته ها ظاهر نمی شد.

ب- با اهمیت و کاربردی که زیارت عتبات از آغاز عصر قاجار یافت، تصفیه حساب مالی با امام به صورت یک امر لازم در جریان زیارت درآمد. این تصفیه حساب گاه مثل غسل پیش از زیارت بر زائر واجب می شد. طی این تصفیه حساب، سهم امام (یعنی نصف

خمس) و گاه همه خمس به اضافه رد مظالم به مرجع تامه تقلید یا به مجتهد اعلم عتبات پرداخت می شد. این وجوهات را مراجع البته بیشتر صرف پرداخت شهریه طلاب و بهرکرد وضع آنان می کردند. غیر از عناوین فوق، صدقه و نذر و انفاق نیز مطرح بودند که مراجع معمولاً در آن دخالت نمی کردند؛ اما راهنمایی می کردند که در کجا و چگونه صرف شود. وقف و وصیت و ثلث نیز گاه در حوزه کار مراجع قرار می گرفت. البته که تولیت اوقاف و آستانه ها و مزارات را آنان تعیین می کردند.

ج - نحوه حضور زائر نزد مرجع و پرداخت وجه یا دست برگردان آن خود یک پدیده جامعه شناختی شد. آیت الله مطهری به زیبایی به این امر در چهل سال پیش اشاره کرده است. او گفت که ارادت و اخلاصی که خمس دهنده به شخص مرجع نشان می دهد یک ارزش مضاعف به اجرای احکام فقه در خصوص سهم امام می دهد.<sup>۵۷</sup> فراموش نمی کنیم که این جریان در یک محیط آکنده از یادآوری رویداد کربلا و زیارت ضریح مطهر زیر گنبد طلا دارد اتفاق می افتد. البته که سایه شکوه امام بر سر نائیش که اینک مرجع تقلید است، سنگینی می کند.

۳- پیدایش نهاد مرجع تامه تقلید در نیمه قرن سیزدهم هجری در عتبات مرهون افزایش توجه عامه به آداب زیارت و ایام عزاداری ست. این مراسم نه تنها شبکه مالی علما را تقویت کرد، بلکه مصادیق پدیدایی یک نوع سلسله مراتب بین آنان را به وجود آورد. موارد بسیاری پیش آمد که فتوای یک مجتهد اعلم می بایست از سوی دیگر علما پیروی شود. از جمله آنان تعیین روزهای عزیز برای بستن دکاکین و بازار، اعلام ثبوت رؤیت ماه برای آغاز و انجام ماه رمضان، صدور فتوای حلیت زنجیر زنی و دسته گردانی که در اوائل عصر قاجار مورد داشت و فتوای منع قمه زنی و تهلکه که در آخر دوره قاجار و در دوره پهلوی مصداق یافت، و در مواردی تعیین جانشین خود با اعلام این که چه کسی پس از درگذشت وی بر او نماز میت بخواند. مرجعیت شیخ انصاری (م ۱۲۸۱هـ) نقطه اوج تبلور آداب و شعائر بود. دسته گردانی و سوگواری ای که در فوت وی شد از نخستین عزاداریهایی بود که در گرامیداشت اشخاص غیر معصوم انجام پذیرفت. گذار دسته های عزادار از خانه مراجع بالقوه بعدی یعنی میرزا حبیب الله رشتی (م ۱۳۱۲هـ)، میرزا حسن شیرازی (م ۱۳۱۳هـ) و سید حسین کوه کمره ای (م ۱۲۹۹هـ)؛ تقدم و تاخر این گذار و اندازه توقف آنان در این خانه ها می توانست در شهرت یافتن مجتهد بعدی به مرجعیت تامه مؤثر باشد. علت مهاجرت شیرازی بزرگ - که از دو مرجع مزبور جوانتر ولی لایقتر بود - از نجف به سامرا را باید در خرده کاریهای مربوط به آداب و مراسم جستجو کرد.

ناگفته نگذاریم عامل دیگری که در ظهور مرجعیت تامه بین علما مؤثر بود، وبازدگی ادواری عتبات بود. در قرن نوزدهم میلادی و با هرچند سال یک بار فحول علما را چنان درو می کرد که بقية السیف ناگزیر تنها و تامه می شدند. در سال ۱۲۶۲ هجری قمری شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی از میان آن همه مجتهدان باقی مانده از عصر فتحعلیشاه واقعاً تنها افتاده بود. حوزه های نجف و کربلا راهی جز مرجع تامه شناختن وی نداشتند؛ چون تنها او می توانست ماهیانه طلاب کربلا را (اضافه بر نجف) پس از فوت سید ابراهیم قزوینی (۱۲۶۲هـ) بپردازد. البته زمینه های سلسله مراتب بین علما با بازگشت دوباره اصولگرایی به صحنة فقاہت از پیش فراهم شده بود. این اصولگرایان دو اصل اعلیّت مجتهد و نیابت از امام غائب را به شکل تازه ای مطرح کرده بودند؛ ولی مرجعیت تامه (یعنی مرجع فتوا و وجوہات شدن و صدور اجازه نیابت از سوی این مرجع برای علمای ولایات) از زمان تنها شدن شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی در عتبات عنوان یافت.<sup>۵۸</sup>

بدین ترتیب می بینیم که با گسترش یافتن آداب زیارت و مراسم عزاداری علما به عنوان متولیان شعائر نبض روحانی جامعه را به دست گرفتند. البته در مقطعی که این مراسم چون تعزیه به مرز هنر می رسید یا چون قمه زنی به تهلکه می افتاد، علما به مهارزدن بر آن می پرداختند. اما پیوسته در این اصل که شعائر باید در دست آنان باشد همفکر بودند. جنبه منفی این کار این بود که اجازه رشد شعائر رقیب را به جامعه نمی دادند. در مورد آداب صوفیان دیدیم که چگونه کار به تکفیر و صوفی کشی افتاد.<sup>۵۹</sup> در مورد ادیان دیگر نیز علامه مجلسی دوم با شکستن بت بزرگ هندیان در اصفهان برخی از پیروان آن را وادار به خودکشی کرد.<sup>۶۰</sup> با این کار نشان داد که آداب درونی اقلیتها نیز بایست یا نابود گردد یا مطابق میل همگنان او باشد.

رویکرد علمای شیعه به شعائر در شیوه لباس پوشیدن و طرز رفتار اجتماعی شان و چگونگی سلام و صلوات فرستادن برایشان نیز اثر گذاشت، به گونه ای که همانند آن را در میان دیگر مسلمانان (مذاهب چهارگانه اهل سنت و زیدیان) نمی بینیم. نقش شعائر در به قدرت رسانیدن علما را می توانیم در میزان توجه و توقع آقایان از خرقه و دستار و تشریفات سلام و صلوات و زیارت ببینیم. این اندازه توجه به تشریفات در دیگر جوامع اسلامی بمانند است.

از مطالبی که در این جا درباره چگونگی رشد شعائر و آداب و تأسیس مزارات در میان شیعیان گفتیم نباید این طور برداشت کرد که نویسنده مخالف با داشتن شعائر و راز و نیاز با پروردگار عالم و پیام آورش است. بلکه مقصود افزایش آگاهی از چگونگی رشد این

مقولات به منظور کاربرد سالتر و پربارتر از آنهاست. با این آگاهی امید می رود راه سوء استفاده متولیان شعائر از اعتقاد ساده مردم محدود بشود. و شکوه و جلال بارگاه ائمه و اقطاب ما در آینه آگاهی ما باز تابیده شود و دستاوردی بیشتر از اعتقاد چشم بسته و سبب شناس داشته باشد.

مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی، کوالالمپور، مالزی

### یادداشتها:

- 1- Evan M. Zuesse, "Ritual" *The Encyclopedia of Religion*, 16 Vols, (New York; Macmillan pub. 1987), V.12, pp. 405-422.
- 2- بنگرید به ابوعبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۴ جلد (قاهره: دارنهر النيل، بی تاریخ)، ج ۱، ص ۳۴۱. همچنین بنگرید به مقاله «عاشورا» (Asura) از دکتر محمود آیوب، در ایرانیکا ج ۲ ص ۸۷۴-۸۷۶.
- 3- محمود آیوب، همان جا، ص ۸۷۵.
- 4- به عنوان نمونه بنگرید به بخاری، همان جا، «باب ما ینهی عن النوح و البكاء و الزجر» ۱/۲۲۷. مسلم بن الحجاج النیسابوری، صحیح، ۱۸ جلد (بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵)، ج ۶، ص ۲۰۸. کتاب الجنائز، ۲۹ باب التشدید فی النیاحة.
- 5- مسلم بن حجاج، صحیح، ج ۷، ص ۳۲، کتاب الجنائز، ج ۷، باب النهی عن الجلوس علی القبر».
- 6- درباره چگونگی و شرایط شفاعت در اسلام بنگرید به شریعت سنگلجی، توحید و عبادت «بکتاپرستی» (تهران، ۱۳۲۷ شمسی)، ص ۱۰۳-۱۲۵. شادروان سنگلجی بحث مستدلی در بیان حقیقت واسطه و وسیله بین حق و خلق مطرح می کند. وی بدون آن که شیون و مقامات ائمه را نفی کند، روایت ابوعمر و محمد بن عمر الکشتی (م ۳۴۰ هـ) که یکی از معتبرترین راویان شیعه دوازده امامی ست، نقل می کند که حضرت امام جعفر صادق گفتند: «والله ما بنده خدا بی بیش نیستم. ما قدرت بر ضرر و نفع نداریم. اگر خدا بر ما رحم کند به رحمت خود کرده و اگر ما را عذاب کند در ازای گناهان ماست. و البته ما را جحی نیست و ما برات آزادی از خدا نداریم. ما نیز می میریم و به قبر می رویم...» ص ۱۲۳. همچنین بنگرید به محمد سنگلجی، سیری اجمالی در منطق و فلسفه الهی (تهران، چاپخانه بنفشه، ۱۳۵۶)، ص ۲۲۲.
- 7- بخاری، صحیح، ۱/۲۲۴، باب «ما یکره من النیاحة علی المیت».
- 8- ابوداود سلیمان بن اشعث السجستانی، سنن، ۴ جلد (قاهره، دارالفکر؟)، ج ۲، ص ۲۱۸، باب «زیارة القبور» از «کتاب المناسک».
- 9- محمد بن یعقوب کلینی الرازی، الفروع من الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری (تهران، دارالکتب الاسلامیة ۱۳۶۲ شمسی، ج ۳، ص ۲۲۵.
- 10- G.H.A. Juynboll, *Muslim Traditions* (London: University of Cambridge, 1983), 96-108.
- 11- Ehsan Yarshater, "Taziye and Pre-Islamic Mourning Rites" in: *Ta'ziyeh; Ritual and Drama in Iran*, ed p.5 Chelkoski (New York: Soroush Press, 1979), pp 88-94.
- 12- از جمله بنگرید به ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ هـ) مقالات الطالبین (بیروت؛ دارالمعرفة؟) تحقیق احمد صفر. ص ۹۵-۱۲۲. همچنین ابوالمؤید خوارزمی (م ۵۶۸ هـ) مقتل الحسین (قم: مکتبة المفید، ۱۳۶۷ قمری) ص ۱۴۳-۱۷۰.
- 13- ابوالفرج بن الجوزی (م ۵۹۷ هـ)، کتاب القصاص والمنکرین (بیروت، دارالشرق، ۱۹۸۶).
- 14- بنگرید به عبدالجلیل قزوینی رازی، کتاب النقص، تصحیح محدث ارموی (تهران ۱۳۳۱ شمسی)، ص ۲۸، ۳۰۷، ۳۱۶ و ۵۵۱-۵۵۲.



- ۱۵- محمدجعفر مجبوب «از فضائل و مناقب خوانی تا روضه خوانی» ایران نامه، سال دوم، شماره ۳ (بهار ۱۳۶۳) ص ۴۰۲-۴۳۱.
- ۱۶- محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ شمسی) ۲۲۸/۳.
- ۱۷- کلینی، الفروع، ۳، ص ۲۲۰-۲۲۶.
- ۱۸- ابن بابویه صدوق (م ۳۸۱ هـ)، من لایحضره الفقیه، ۴ جلد (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ قمری) ج ۲، ص ۳۴۵-۳۷۶.
- ۱۹- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، (قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ قمری) ۴۵۶-۴۹۵.
- ۲۰- عزالدین ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ۱۰ جلد (بیروت: دارالکتب العلمیه ۱۹۸۷)، ج ۷، ص ۲۷۹؛ همچنین ابوالفرج ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم، ۱۸ جلد (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲)، ج ۱۴، ص ۱۵۵؛ همچنین ابن الکثیر، البداية والنهاية، ۱۴ جلد (قاهره: دارالحدیث، ۱۹۹۲) ج ۱۱ ص ۲۵۸.
- ۲۱- المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۴.
- ۲۲- البداية، ج ۱۱، ص ۳۳۱ و ۳۷۰.
- ۲۳- کتاب النقص، ص ۴۰۲-۴۰۶.
- ۲۴- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف (تهران: طهوری، ۱۳۵۷ شمسی)، ص ۳۴۶.
- ۲۵- همان جا، ص ۳۳۷.
- ۲۶- همان جا، ص ۳۳۷.
- ۲۷- بنگرید به فضل الله بن روزبهان خنجی، تاریخ عالم آرای امینی (لندن، انجمن مطالعات آسیایی، ۱۹۹۲)، ۲۷۷؛ همچنین
- Michel, Mazzaoui, *The Origins of Safavids* (Wiesbaden: Franz Steiner, 1973), p. 23.
- ۲۸- محمد امین استرابادی، الفوائد المدینة (بحرین: چاپ سنگی، ۱۹۰۳) ص ۴۸ و ۲۷۳.
- ۲۹- محمد تقی مجلسی، لواعص صاحبقرانی مشتهر به شرح الفقیه (تهران: علمی، بی تاریخ)، ص ۳۸.
- ۳۰- Modarressi Tabataba'i, *Introduction to shi'i Law* (London; Ithaca, 1984), p.53.
- ۳۱- Jean, Calmard "shi'i Rituals and Power," *Safavid Persia*, edited by Charles Melville (London, New York; I.B. Tauris & Co Ltd., 1996), p. 143.
- ۳۲- محمد بن الحسن الخراسانی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ۲۰ جلد (تهران: مکتبه اسلامیة ۱۳۹۵ ق) ج ۱، ص ۴.
- ۳۳- محمد محسن فیض کاشانی، الوافی، ۱۲ جلد (اصفهان: مکتبه امیرالمومنین، ۱۳۶۵ شمسی) مقدمه مصنف، ج ۱، ص ۷.
- ۳۴- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد (بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳/۱۴۰۳)، ج ۹۷، ص ۱۳۹. از این پس شماره جلد و صفحه بحار الأنوار و وسائل الشیعة بین دو هلال در متن مقاله داده خواهد شد.
- ۳۵- میرزا رفیعا انصاری، «دستور الملوک» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۶۵ و ۶۶، شماره او ۲ (آذر ۱۳۴۷)، ص ۶۸-۷۰.
- ۳۶- محمد باقر مجلسی، عین الحیوة (تهران: انتشارات رشیدی، ۱۳۶۲ شمسی) ص ۴-۷.
- ۳۷- همان جا، ص ۳۷۵.
- ۳۸- محمدهاشم آصف (رستم الحکما)، رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری (تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۵۲)، ص ۴۲.
- ۳۹- الکامل، ج ۷، ص ۲۷۹ و ۲۸۶ و ۳۰۸ و ۳۱۶.
- ۴۰- مثنوی، تصحیح رونالد نیکلسن، ۶ جلد، از انتشارات یاد بود گیب، ۱۹۷۱، ج ۵ ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

- ۴۱- برای اطلاع درباره آرایش دسته و اشیانی که آنان با خود حمل می کنند بنگرید به پیتر چلکوسکی «دسته»، ایرانیکا، ۹۷-۱۰۰.
- ۴۲- Joan Cole, "Shi'i Clerics in Iraq & Iran 1722-1780" *Iranian Studies* XVIII, No. 1 (Winter 1995), P.19.
- ۴۳- شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، جواهر الکلام، ۴۳ جلد (نجف: دارالکتب الاسلامیه، ۱۹۵۸) ج ۱، مقدمه ص ۱۰.
- ۴۴- Yitzhak Nakash, *The shi'is of Iraq* (Princeton U.P. 1994), P.143.
- ۴۵- شیخ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ۲ جزء در ۸ قسم (مشهد: دارالمرتضی ۱۴۰۴ ق)، قسم اول از جزء دوم، ص ۱۷۰.
- ۴۶- Nakash, *the Shi'is of Iraq*, P.152.
- ۴۷- به نظر دکتر محمد جعفر محبوب نخستین متن تعزیه را باید در دیوان صباحی بیدگلی (م ۱۳۱۸ هـ) جست. بنگرید به مقاله استاد محبوب در کتاب *Ta'zieh; Ritual and Drama* به ویراستاری Peter Chelkowski، ص ۱۳۷-۱۵۳، به ویژه ص ۱۳۹.
- ۴۸- برای مطالعه بیشتر در جنبه های دراماتیک تعزیه بنگرید به کتاب پیتر چلکوسکی مذکور در فوق.
- ۴۹- بنگرید به مقاله آقای مایل بکناش در کتاب مذکور در بالا، ص ۱۰۷.
- ۵۰- همچنین بنگرید به Nakash در کتاب *The shi'is ...*، ص ۱۵۲.
- ۵۱- برای تحقیق در زمینه های اولیه «رد مظالم» در فقه شیعه بنگرید به شیخ مفید، المقتعة، ص ۱۸۷.
- ۵۲- بنگرید به مقاله این نگارنده زیر عنوان «جا بگاه علما در حکومت قاجار» ایران نامه، سال پانزدهم، شماره ۲ (بهار ۱۳۷۶)، ۱۹۹-۲۲۵؛ همچنین
- Calder, N. "Khums in Imami..." *Bulletin of school of Oriental and African Studies*, 45 (1982), pp. 39-47.
- ۵۳- بنگرید به مرتضی صراف، رسائل جوانمردان (تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۰) ۲۲۵-۲۳۹. در مورد «فتوت نامه آهنگران» بنگرید به مقاله ایرج افشار.
- ۵۴- بنگرید به ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری، فتوت نامه سلطانی، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران). همچنین به ابوعبدالله محمد بن ابی المکارم المعروف به ابن المعمار، کتاب الفتوة (بغداد: مکتبه المثنی، ۱۹۵۸).
- ۵۵- محمد باقر مجلسی، جواهرالعقول (تهران: چاپ سنگی، ۱۳۰۳ ق)، ص ۹.
- ۵۶- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) کسرأصنام الجاهلیة، تصحیح محمد تقی دانش پژوه (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ شمسی).
- ۵۷- مرتضی مطهری، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت (تهران: شرکت انتشارات، ۱۳۴۱)، ص ۱۸۰.
- ۵۸- Ahmad Kazemi Moussavi, *Religious Authority in shi'ite Islam*, (kuala Lumpur: Istac, 1996), 185-216.
- ۵۹- برخورد فقهای اصولی عصر قاجار با علمای شیخیه نیز به میزان زیادی بر سر آداب و شعائر بود. غوغای بالاسریها و پایین سربها در ماهیت خود یک جنگ شاعری بود. بالاسریها یعنی همین شیعیان اصولی و اخباری معمولی که در بالا سر ضریح حضرت نماز می خواندند. پایین سربها یعنی پیروان شیخیه که پایین بای ضریح نماز می خواندند و از یک دید به ضریح سجود می کردند.
- ۶۰- م. جرفا دقانی، علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی (قم: انتشارات دارالعلم، ۱۳۶۴)، ص ۱۶۹.

## آغاز ترجمه کتابهای فرنگی به فارسی\*

بر دوستداران حمید عنایت آشکار است که آن دانشمند نادره پرداز زندگی فرهنگی خود را با ترجمه کردن آغاز کرد. سیاست ارسطو و عقل در تاریخ نگاشته هگل دو نمونه برجسته و ماندگار است از آنچه به قلم متین و استوار او در زبان فارسی شناخته شده و در روزگاران دراز بهره یافتنی خواهد بود. به همین مناسبت است که در این محفل دانشگاهی که به یاد اوست، شمه ای درباره آغاز شدن ترجمه متون فرنگی (اروپایی) از زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و یا آنچه مع الواسطه از ترجمه شده های به زبانهای عربی (مخصوصاً در مصر) و ترکی و ندره اردو به فارسی ترجمانی یافته است به عرض می رسانم تا مگر نموداری باشد از جریان فرهنگی ناشی از انتقال و انتشار ترجمه ها در زبان فارسی.

منابعی که برای وصول به این مقصود می شناسم به جز کتابهای ترجمه و چاپ شده بیش و مهمتر از همه فهرستهای نسخه های خطی ست و آن هم فهرستهای نسخه های خطی بعضی از کتابخانه های ایران. کتابخانه های اروپایی مانند بریتیش موزیم، ملی پاریس، دولتی برلین، ایندیا آفیس، بودلیان و جز اینها که کمتر به گردآوری نوشته های قرن نوزدهم، آن هم ترجمه ها علاقه مند بوده اند، معمولاً از داشتن نسخه ترجمه های قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی عاری اند.

شاید بتوان کتاب حوادث نامه را که از ترکی به فارسی در سال ۱۲۲۲ ترجمه شده بود

\* سخنرانی در مراسم سالگرد پرگذشت دکتر حمید عنایت، در The Middle East Center وابسته به کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد (۸/۱۹۹۷).

نخستین کتاب مترجم دانست.<sup>۱</sup> این کتاب ترجمه محمد رضی تبریزی و درباره جنگهای میان ناپلئون با نمچه (=نمسه، یعنی اطریش) و روسیه در سال ۱۲۲۰ قمری ست و آن ترجمه به عباس میرزا نایب السلطنه اهدا شده است.

پس از آن احتمالاً تاریخ اسکندر که در سال ۱۲۲۸ توسط شخصی انگلیسی به نام جیمز کمبل به فارسی درآمد دومین کتاب شناخته شده مترجم است و آن متن هم برای عباس میرزا به ترجمه رسیده و مترجم مذکور از کسانی ست که در دستگاه دولتی تبریز خدمتگزار بوده است.<sup>۲</sup>

جای گفتگو نیست که نخستین گام استوار و اساسی در ترجمه متون اروپایی توسط خود ایرانیان و بی واسطه ای از آن زبانها به دست دو گروه از تحصیل کردگان اعزام شده به انگلستان به دستور عباس میرزا برداشته شد (بار اول دو نفر در ۱۸۱۱- بار دوم پنج نفر در ۱۸۱۵). این تحصیل کردگان چون به ایران باز گشتند بالطبع ناقل عملی و ترجمه ای و کتابتی معارف جدید فرنگ شدند. از آن میان مهندسی به نام میرزا رضا تبریزی بود که در امور قلعه سازی و سنگر بندی و دیگر مسائل نظامی درس خوانده و از گروه پنج نفری بود و بنا به ذکر اعتمادالسلطنه در ۱۲۹۹ قمری فوت کرد<sup>۳</sup> و بیش از همراهان دیگر به کار ترجمه پرداخت. ترجمه او از تاریخ پطر کبیر و تاریخ ناپلئون مشهور و نسخ متعددی از آن باقی ست. خلاصه الحساب میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که یکی دیگر از آن پنج نفر بود نیز در شمار ترجمه ها باید در آورد از این روی که آن متن به روش اروپایی در تألیف کتب حساب است. میرزا رضا و میرزا جعفر در سال ۱۲۳۵ به ایران مراجعت کردند و بنا بر این ترجمه های آنان علی القاعده دو سه سالی پس از این تاریخ انجام شده است.

اعزام هفت محصل نخستین در عهد نایب السلطنه و همچنین پنج محصل گروه سوم در روزگار محمدشاه به سال ۱۸۴۵ به مالک اروپایی نشانه روشنی ست از این که مصادر امور ایران متوجه ضرورت دستیابی به معارف و علوم جدید اروپا بودند و بعضی از این تحصیل کردگان را پس از عودت واداشتند که متونی را از زبانهای اروپایی به ترجمه درآورند. سفر و ترجمه همیشه دو وسیله عمده انتقال دانش و فکر بود. ایرانیان هم با پیشامد جنگهای خود با روسیه برای اخذ تمدن اروپایی از این دو وسیله استفاده کردند. همچنین کتاب اروپایی را از فرنگ برای ترجمه می خواسته اند. حاجی میرزا آقاسی در نامه خود به سفیر ایران در پاریس نوشته است: «کتب قدیمه و جدیده در صنایع حربیه یا علوم دیگر اکتباع کرده بیاورید»<sup>۴</sup>.

این جا مناسب است که سرجان مالکلم در تاریخ ایران نکته ای مبهم و

بی سند نوشته است که مختصری از قواعد کوپرنیکس با شرح نیوتن به فارسی ترجمه شده بود و او احتمالاً آن کار را موجب ترقی افکار در آن اوقات دانسته است. ولی در مآخذ ایرانی و نسخه های خطی شناخته شده این ترجمه دیده نشده است. مالکلم قطعاً این مطلب را در ایران یا در هندوستان شنیده بوده و نقل کرده است.<sup>۵</sup>

اگر بخواهیم سالی را به طور تخمین برای آغاز ترجمه متون اروپایی توسط ایرانیان تعیین کنیم حدود سال ۱۲۴۰ قمری خواهد بود و چون در این گفتار قصد بر آن است که بررسی به پایان سلطنت ناصر الدین شاه محدود باشد بنابراین دوره ای نزدیک به هشتاد سال در بر گرفته می شود. به طور اشاره و محض اطلاع اجمالی از روزگاران پس از آن باید گفت که ترجمه چهار مرحله متمایز دیگر را در دنبال داشته است.

۱- از زمان تأسیس مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۳۱۷ قمری تا تشکیل کمیسیون معارف در سال ۱۳۰۱ شمسی. مترجمان مشهور این دوره از قبیل محمدعلی ذکاءالملک، یوسف اعتصام الملک بوده اند.

۲- از زمان تأسیس کمیسیون معارف تا تأسیس دانشگاه تهران.

۳- از زمان تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳ شمسی). در این دوران به ملاحظه آن که بسیاری از متون تدریسی ترجمه بود و توسط چند دوره محصل اعزامی از دوره های مظفری و بالاخره رضاشاهی تدریس می شد. این دوره به چند سالی بعد از پایان جنگ جهانی دوم که خاص فعالیت نیروهای چپ بود خاتمه می گیرد.

۴- از زمان تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و مؤسسه انتشارات فرانکلین تا کنون.

از این مقدمه و مطالب کلی که ضروری بود می گذریم و وارد گفتار امروز درباره جریان و وضع ترجمه در دوره هشتاد ساله میان نایب السلطنگی عباس میرزا تا قتل ناصرالدین شاه می شویم. این دوره را می توان خود به دو مرحله تقسیم کرد. یکی دوره ای ست سی ساله که از زمان ترجمه های میرزا مهندس تبریزی در تبریز آغاز می شود و به فعالیت مدرسه دارالفنون (حدود سال ۱۲۷۰) منتهی می شود. دیگر دوره ای ست که عمده کارهای ترجمه ای توسط معلمان و مترجمان مدرسه دارالفنون وابسته به وزارت علوم و دائره دارالترجمه وزارت انطباعات انجام می شد.

سابقه ترجمه کردن کتاب از زبان عربی به زبان فارسی و شیوه و سبکی که در طول مدت بیش از یک هزار سال در آن کار میان ایرانیان رواج داشت عامل مهم سستی در کار ترجمه بود که در ترجمه های نخستینه از زبانهای اروپایی به فارسی نیز تأثیر خود را بخشید. مترجمان برای آن که خوانندگان پی به مطلب ببرند و نوشته به زبان مفهوم و به تداول

عمومی باشد می‌کوشیدند که تعابیر و اصطلاحات اروپایی را به تعابیر و اصطلاحات زبانزد ایران بدل کنند. همه مترجمان دوره های عباس میرزا و محمدشاه و ناصرالدین شاه پیروی از راه و روش پیشینیان را قطعی و ضروری دانسته بودند. این راه و روش پایبندی به مفهوم بودن عبارت بود نه آن که ترجمه مطابقت کامل لفظی با متن داشته باشد. به عبارت دیگر ترجمه های آزاد مطلوب بود.

البته بسیاری از ترجمه های قرآن هست که کلمه به کلمه است و معنی فارسی هر کلمه بین السطور در زیر کلمه نوشته می‌شد. ولی در ترجمه های متون دیگر مترجم آن طور که مناسب می‌دانست از عبارتی صرف نظر می‌کرد و در جایی که ضرورت می‌دید از آوردن شعر یا مثلی که می‌توانست جایگزین مطلب اصلی باشد خودداری نداشت. تمام کوشش بر مفهوم بودن عبارت بود و نوشته را با بیانی صناعی که موافق مذاق و سیاق ایرانیان بود می‌آراست.

ترجمه های دوره قاجاری عموماً بر این میزان و منوال است. حتی مترجمان در متون ادبی جایز می‌دانستند که برای آسان خوانی نامهای اروپایی را به نامهای ایرانی بدل کنند. مثال خوبی از آن ترجمه «خاطرات یک خر» (*memoires d'un ane*) از کنتس دوسگور فرانسوی ست که اعتمادالسلطنه به ترجمه درآورد و اسامی را به اسامی ایرانی منقلب کرد و مقداری شعر و مثل و تعبیرات خاص فارسی در آن وارد ساخت. مجتبی مینوی درباره آن مقاله ای خاص دارد.<sup>۶</sup>

دو شاهکار ادبی ترجمه که مترجمان همین روش را به کار برده و دو ترجمه جاویدان عرضه کرده اند یکی ترجمه هزار و یک شب از عبداللطیف طسوجی ست که در زمان محمدشاه از عربی به فارسی درآمد و دیگر حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه است که میرزا حبیب اصفهانی متخلص به داستان آن را پیش از سال ۱۳۰۴ قمری از روی ترجمه فرانسوی آن کتاب به فارسی ترجمه کرد. و البته میرزا حبیب ترجمه ممتازی هم از سرگذشت ژیل بلاس نوشته آن رنه لوساز (A.R. Lesage) انجام داد که دست کمی از ترجمه حاجی بابای اصفهانی ندارد ولی چون سرگذشت مذکور مرتبط با ایران نبوده توانست رواج کامل پیدا کند و طبعاً شهرت حاجی بابا را کسب نکرده است.

این هر دو استاد فن صاحب ذوق و چیره دست در ادب فارسی توانسته اند جای جای شعر و مثل را بر متن مترجم بیفزایند و یا تعبیراتی را به جای متنهای اصلی بیاورند که گویای مضمون باشد اگرچه مطابقت لفظی و بیانی ندارد. مجتبی مینوی و جمال زاده در دو تحقیق جدا جدا شمه ای درباره ترجمه حاجی بابا بیان مطلب کرده اند.<sup>۷</sup>

در این دوره بسیاری از ترجمه‌ها به طور مع‌الواسطه انجام شده یعنی از زبان اصلی نیست. نمونه همین حاجی بابای اصفهانی است. عده‌ای از کتابهای علمی از ترجمه‌های ترکی یا عربی به فارسی ترجمانی می‌یافت که ذکر آنها را در فهرست تهیه شده به منظور نشان دادن وضع کلی ترجمه و نام مترجمان آورده‌ام تا اگر این گفتار بخواهد موقعی چاپ شود آن لیست در دست باشد.

زمانی که اعتمادالسلطنه در چهلمین سال سلطنت ناصرالدین شاه کتاب المآثر و الآثار را تألیف کرد تعداد مترجمان از زبانهای اروپایی زیاد شده بود و علاقه‌مندان دستیابی به زبانهای اروپایی تعدد می‌یافت. متن مطلبی که اعتمادالسلطنه در این موضوع نوشته چنین است:

خوض در تعلیم و تعلم السنه مختلفه و لغات شتی که مفتاح اطلاع از فنون و علوم و صناعات و رسوم امم است مقدمه‌مرا بطه و مراودات با دول و ملل عالم: علم لغت فرانسه، علم لغت انگلیس، علم لغت روس، علم لغت آلمان.<sup>۱</sup>

ناصرالدین شاه خود به اهمیت دانستن زبان آگاه بود و چون مرد ادب شناس و علاقه‌مند به تاریخ و جغرافیا بود کمی فرانسه یاد گرفته بود و جز آن بنا به مذکورات خاطرات اعتمادالسلطنه گاهی روسی و آلمانی درس می‌گرفت و می‌خواست است که این دو زبان را بیاموزد. عده‌ای از شاهزادگان هم زبانهای خارجی را می‌آموختند و در ترجمه آثاری دارند که حکایت از علاقه‌مندی آنها دارد. فرهاد میرزا معتمدالدوله در این مرحله حتی کتاب نصاب انگلیسی به شعر فارسی دارد. علی‌بخش میرزا نوه فتحعلی شاه، محمد طاهر میرزا (ایضاً)، عبدالحسین میرزا پسر طهماسب میرزا مؤیدالدوله، حسینقلی عمادالسلطنه پسر عزالدوله (برادر ناصرالدین شاه) از آن زمره‌اند.

در این دوره عده‌ای از متون علمی، فنی، پزشکی برای تدریس تألیف شده است. اما در حقیقت همه این متون ترجمه‌هایی ست از اصلهای اروپایی اگرچه ممکن است یک کتاب تألیفی ترجمه‌ای باشد از چند پاره کتاب. تردید نیست که هنوز تعداد آن گونه کتب در زبان فارسی چندان متعدد و متنوع نبود تا کسی بتواند از راه تلفیق به تألیف کتابی برسد. چاره‌ای جز ترجمه نبوده است. مثال بارز نکته‌ای ست که اعتمادالسلطنه درباره دو کتاب اساسی تعلیماتی آن دوره نوشته است.

درباره هندسه و سطر و علیا تألیف نظام الدین مهندس الممالک غفاری از تحصیل‌کردگان دوره ناصری در اروپا می‌نویسد: «از روی کتب معتبره صنایع اساتید ممالک اروپا به فارسی ترجمانی کرده است».<sup>۱</sup>

همان جا در معرفی کتاب هیأت تألیف عبدالغفار نجم الملک گفته است «هم از روی کتب معتبره اروپائیه به لغت فارسیه مترجم داشته است».<sup>۱</sup>

مترجمان از چند لغتنامه ای استفاده می کردند که در هندوستان برای زبان انگلیسی به فارسی و در فرانسه برای زبان فرانسه به فارسی نوشته شده بود. ولی چون در ایران هم ضرورت تهیه کتاب لغت و زبان آموز مشهود بود، تألیف فرهنگ دوزبانه مرسوم شد. نمونه جالب توجه فرهنگی ست فرانسه به فارسی که در سال ۱۲۹۶ قمری جلد اولش در تهران انتشار یافت (Dictionnaire Manuel Francais-Persan) و بنا به مقدمه ای که به قلم اعتمادالسلطنه بر آن نوشته شده مجموعه لغت‌هایی ست که ناصرالدین شاه خود «تألیف و تصنیف» کرده است. به همین ملاحظه مناسبت دارد عباراتی از این مقدمه را بشنوید:

از آن جا که در پیشگاه ضمیر منیر مقدس محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه از برای معاشرت و مرا بطة با دول و تحصیل علوم جدیده نهایت مفید می باشد بنا بر مراحم و الطاف ملوکانه قصد فرمودند که تحصیل این زبان را در میان رعایای خود منتشر و معمول نمایند و خود به نفس نفیس همایون بذل مجاهدت فرموده مجموعه ای از لغات معموله کثیرالاستعمال فرانسه را جمع و معانی آنها را به زبان فارسی نگاشته بعبارة آخری کتاب لغتی جامع از فرانسه به فارسی تألیف و تصنیف فرمودند.

البته در پایان این مقدمه گفته شده است که لغتنامه مذکور در مجمعی از دانشمندان زبانهای عربی و فارسی و ترکی به ریاست شخص اعتمادالسلطنه به بررسی و رسیدگی علمی درآمده است. بد نیست چند کلمه از آن را به طور مثال نقل کنم:

پشت سر هم، متعاقب، به نوبه alternative

حرص، بلند پروازی، علو همت، طلب تسلط ambition

ممکن العزل، بیدوام amovible

بی نظمی در حالت نبودن حکومت anarchie

شهادت نامه، تصدیق نامه attestation

سکندری رفتن، تیق زدن، تقصیر کردن chopper

خوردن، بلعیدن، هرزه خرجی کردن، استعمال کردن consumer

به اجمال گفته شد که در ترجمه های نخستین کوشش مترجمان بر آن بود که از سبک ثر فارسی را بیج دور نشوند و به هیچ وجه تحت تأثیر عبارت بندی زبان خارجی نباشند طبعاً از حیث استعمال واژگان هم مصطلحات معمول وقت را به کار می گرفتند که البته غالب آنها اکنون به نظر ما نامناسب می نماید. چند مثال از چند کتاب می آورم تا مطلب شکافته شود:



در ترجمه کتابی در احوال ناپلئون از رضا مهندس تبریزی (در ۱۲۵۲) می خوانیم:

مورخین نوشته اند که ناپلیون از بدو تمیز و رشد در فهم علوم و درک رسوم مصر و مبرم بود. فی الحقیقه برای انسان بالاتر از این صنعتی و مکتبی نخواهد بود.<sup>۱۱</sup>

عبارت ابهامی ندارد اما به اندک توجهی ملاحظه می شود که مترجم تحت تأثیر سبک ادبی و بلاغی زبان فارسی در قبال «فهم علوم»، آوردن «درک رسوم» را مناسب دیده و به جای «هنر» لفظ صنعت را آورده است. من نمی دانم مترجم کدام متن انگلیسی را در دست ترجمه داشته تا بتوان ترجمه را با آن مقابله کرد ولی مسلم است که «فهم علوم و درک رسوم» کاملاً سبک و سیاق ادبی فارسی دارد.

مثال دیگر این عبارت است از تاریخ فردر یک دوم ترجمه محمد حسین قاجار در ۱۲۸۵: نیز باید از ترقیات صنعت حریه و علم و آداب آن و از کار پولیطیکیه چشم در پوشیده ناامید بود و بر این که ما را از کار آنها یک نوع مردیتی حاصل شده کمالیتی دست دهد.<sup>۱۱</sup>

در این ترجمه کلمات حریه و پولیطیکیه به مرسوم زمان در متابعت قاعده زبان عربی به تأیث آمده و عجب نیست. اما از استعمال کلمه مردیت و کمالیت می توان تعجب کرد و آنها را نه تنها نامناسب بلکه ثقیل دانست. و باید دانست که در آن زمان این گونه کلمه سازی مرسوم شده بود و توجهی به آن نداشتند که از قاعده به دور است و اولی غلط.

برای رعایت مفاهیم مرسوم میان ایرانیان مترجم ناگزیر بوده است که اصطلاحات متداول در زبان فارسی را بیاورد. مثالش آوردن کلمه رعایا به جای مردم و اهالی است که در دوره قاجاری مصطلح بود و دیدیم که در مقدمه اعتمادالسلطنه بر «لغتنامه فرانسه به فارسی آمده بود و در مثال دیگر این است یکی در ترجمه ناشناسی از جنگ آلمان و فرانسه:

پس از آن که اهالی قدیم رومن طایفه شاهزادگان هوهن اشتوفن را مضمحل نموده و مملکت آلمانی را ویران نمودند باز رعایای این مملکت به زیر سایه طایفه شاهزادگان هوهن سولرن روزگار می گذرانیدند.<sup>۱۲</sup>

اما در این عبارت تعبیر «زیر سایه» هنوز میان ما ایرانیان رواج دارد و غالباً دوستان به یکدیگر خطاب می کنند یا کهتری به مهتری.

کلمه رعایا را از جمله در ترجمه قانون نظام روس (ترجمه زین العابدین منشی) که به دستور اعتمادالسلطنه وزیر علوم انجام شده است دیدم. نوشته است:

اظهار می داریم به همه رعایای باوفای خودمان در توجه دائمی و خوبی دولت خودمان و قرار مدارات خوبی که مجری شده است.<sup>۱۲</sup>

از نمونه های کلمات ثقیل «ابدالمدت» به جای دائمی در این عبارت از کتاب جنگ آلمان و فرانسه :

معرفت او به اختراعات در صنایع و در علوم در هزار هزار قلوب، ابدالمدت یاد خواهد ماند.<sup>۱۳</sup>  
حتی در ترجمه روان و بی تعقید اوانس خان از کتاب ایران و ایرانیان تألیف بنجامین اولین سفیر امریکا در ایران که در سال ۱۳۰۵ به فارسی درآمد کلمه متشعشع دور از زیبایی و سنگین می آید، در این عبارت :

در طرف دست راست، سلسله ای از تپه های بلند آسپای صغیر با گردنه های متشعشع از اشعه آفتاب و مزین از نبات و گیاه دائمی مشهود بود.<sup>۱۴</sup>

اگر مترجم به سادگی به جای متشعشع نورانی و به جای مزین پوشیده گذاشته بود عبارت با آنچه امروز به ترجمه در می آید تفاوتی نداشت.

مثال در این موارد بسیار می توان نقل کرد و چون گفتار دامنه می یابد این صحبت را با ترجمه ای از اعتمادالسلطنه خاتمه می دهیم. در ترجمه روبنسن سوئسی نوشته است:

شش روز علی التوالی لیل و نهاراً کشتی در چار موج طوفان و به وزیدن بادهای سخت منقلب الارکان بود.... چشم در راه منتظر لطیفه غیبی و نصرت خداوندی بودند چنانچه گویا از تمام اعضا و اندام به زبان حال یاری و اتصاف از حضرت باری مسألت می نمودند.

عبارت اگرچه ممزوج به لغات عربی ست ولی کاملاً مفهوم است و از حیث سبک و اسلوب مطابقت کامل دارد با نوشته ادیبی ایرانی که اصلاً با زبان خارجی آشنایی نمی داشته است. در حالی که اعتمادالسلطنه مسلط به زبان فرانسه بود و روزانه با خارجیانی که در ایران سکنی داشتند مراوده داشت.

در قبال آن گونه ترجمه ها، مترجمانی هم بوده اند که ساده نویسی را می پسندیده اند و من سه مورد را بیش نمی آورم که از درازی سخن بکاهم.

علی محمد مستوفی عضو دایرة انطباعات در ۱۳۰۸ در ترجمه کتابچه جنگ سودان نوشته است:

با این حالت حکومت مصر پلتیک حزم پیش گرفته برای خاموش کردن آتش فتنه و شورش سودان به تدریج صواب پرداخت... فواید این کار در تسکین حرکات و اسکات نمره و فریاد اهل شورش... روز به روز ظاهر تر و بیشتر می گردد.<sup>۱۵</sup>

در این عبارت اگر به جای پلتیک حزم «سیاست احتیاط» آورده شود جمله کاملاً امروزی ست.

دیگر عبارتی ست از محمد علی تبریزی شارژ دفر ایران در لندن به سال ۱۲۸۰ قمری که

تصور می‌کنم همان علاء السلطنه رئیس الوزرای سالهای بعد و پدر حسین علاء باشد. او ترجمه ای از متنی فرانسوی در علم نظام و جنگ فراهم می‌سازد که این عبارتش مورد نظر است.

یک صاحب‌منصب زیرک و باهوش و کار دیده که از نکات و رموز فن خود وقوف داشته باشد در ترسیم نقشه این جنگ به حسب ندرت از مقتضای حالت تخلف می‌کند. اما صاحب‌منصبی که این وقوف را نداشته باشد راهنما بودن و تقاضای وقت هم برای او بی‌ثمر است.<sup>۱۶</sup>

عبارتی دیگر را از اوانس خان می‌آورم، از ترجمه او از کتاب ایران و ایرانیان بنجامین:

نصیرالدوله متغیر شده گفت چرا راه مرا مسدود کردی تو که بیشتر از یک الاغدار نیستی. الاغدار فوراً جواب داد من هم مثل تو حق دارم که از این راه عبور کنم. من آدمی هستم که خرمی رانم و شما خری هستید که آدم می‌رانید. نصیرالدوله از این جواب جسورانه مناسب الاغدار به قدری خوشش آمد که به نوکرهای خود امر نمود به الاغدار کاری نداشته باشند.<sup>۱۷</sup>

ضبط اسامی خارجی به تلفظ صحیح آنها از نکته‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد. در ترجمه‌ها دیده می‌شود که اسامی خاص معمولاً یکنواخت نیست. مترجم تحت تاثیر زبانی که متن را از آن زبان به ترجمه درآورده اسمهای خاص را نقل می‌کرده است و گاه به تلفظ نادرست مضبوط ساخته است و بالمآل وحدت ضبط در ترجمه‌ها رعایت نشده. چند مورد را به طور مثال از ترجمه‌هایی که دیده‌ام می‌آورم و تفصیل زیاد را در این باره ضرور نمی‌دانم.

در نامهای اشخاص: غلیوم به جای گیوم یا ویلهلم - آگست به جای آگوست .  
در نامهای جغرافیایی: کرتج به جای کارتاژ - بولنی به جای لهستان - اوسترالی به جای استرالیا، آلمانی به جای آلمان - اسپانیول بجای اسپانیا - کلومی بجای کلومبیا .  
در کلمات: دزهبیر بجای دسامبر یا دیسمبر - هرلد بجای هرالد (Herald) - کمسیون به جای کمسیون (Comission) - با طالبون بجای با طایون

از نکته‌های دیگری که در بعضی از ترجمه‌ها دیده می‌شود شیوه سنتی نامگذاری عنوان کتاب است. چنان که دیدیم اعتماد السلطنه نام کتاب خاطرات یک خر را، الحمار یحمل اسفارا یا منطق الحمار گذاشت. محمد زکی علی آبادی مترجم تاریخ عثمانی تألیف هامر پورگشتال که آن را از ترجمه فرانسوی آن به فارسی درآورد نام کتاب را ظاهراً به مناسبت آن که پادشاهان عثمانی سلطان نامیده می‌شدند سلطان التواریخ گذارد.

از مثالهای دیگر چند تا یاد می‌شود:

- پزشکی تألیف پولاک ترجمه حکیم الممالک به نام زبده الحکمه .

- کحالی تألیف کالزوسکی ترجمه محمد خان کفری به نام ضیاء الناظرین .
- پزشکی تألیف پولاک ترجمه محمد حسین افشار به نام علاج الاسقام .
- Livre d'or به نام اسرار الوجود .
- زمین شناسی از فیگیه ترجمه محمدتقی کاشانی به نام تذکرة الارض .
- اصول مشق توپ ترجمه رضا مهندس تبریزی به نام صواعق النظام .

با آوردن این مثالها نباید تصور شود که در دوره ناصری توجه منحصرأ به برگردانی کتب علوم و یا تاریخ بوده است. خیر از این دوره از ترجمه آثار فکری و فلسفی و ادبی نیز اطلاع داریم و می دانیم که رساله دکارت درباره روش به کار بردن عقل ( *Discours de la Methode* ) به معرفی کنت دو گوینووزیر مختار فرانسه در ایران و به ترجمه العازار یهودی معروف به ملالاله زار ترجمه و نشر شد.<sup>۱۸</sup> جز آن ترجمه دو کتاب از ولتر را دیده ام یکی ترجمه *L'orphelin de la Chine* توسط اوانس خان و دیگری ششاهزاده باببل ( *la Princesse de Babylon* )، رساله آزادی استوارت میل به نام «منافع حریت» ترجمه شده و از ژول سیمون فرانسوی رساله ای فلسفی به نام زمین و زمان به ترجمه درآمده که نمی دانم گردانیده از کدام تألیف اوست. گفتاری از میرابو، تنزل و انحطاط دولت روم تألیف مشهور ادوارد گیبون *Decline and Fall of the Roman Empire* (ترجمه همان رضا مهندس تبریزی در سال ۱۲۴۸ از اولین محصلهای اعزامی به لندن)، گزارش مردم گریز که ترجمه نما یشنامه مشهور مولیر به نام *misentrophe* است (مترجم آن میرزا حبیب اصفهانی یعنی همان کسی ست که حاجی بابا را ترجمه کرد. او در ترجمه میزا نتروپ کوشیده است که چیزی بر آن نیفزاید و ترجمه را مناسب صحنه گردانی بیاراید با وجود این گاهی مصاریح مناسب از اشعار فارسی را جانشین عبارت فرانسوی کرده است). البته چندین رمان از الکساندر دوما (پدر و پسر) نیز ترجمه شده است.

بیش از هر رشته ای، توجه ناصرالدین شاه و ظل السلطان و دیگر علاقه مندان به آگاهی از غرب متوجه کتب تاریخ و سرگذشت سلاطین و مقداری به متون جغرافیایی و مخصوصاً سفرنامه ها بود. کتابهایی که در این زمینه ها بازمانده به نسبت متعددر است از رشته های دیگر و ترجمه احوال (biography) اسکندر، فردریک، ناپلیون، الکساندر روس، نیکلا، نرون، کاترین، لونی، ۱۴، هانری چهارم، طالیران از آنهاست که بعضی به ترجمه درآمده و بعضی برای شاه کتا بخوانی می شده است.

در کنار این گونه کتب ترجمه اخبار و بعضی گزارش احوال جهان و مقالات مربوط به اختراعات و اکتشافات هم رواج داشت و نمونه های زیادی از آنها را می بینیم که

به صورت خطی بازمانده و قسمتی هم در جراید دوره ناصری (ایران، اطلاع، دانش) به چاپ رسیده است مانند مسافرت قطب شمال در ۱۸۶۰ که در روزنامه ایران (شماره ۱ تا ۱۳۲) چاپ شد. اعتمادالسلطنه انتشار آن را از این لحاظ مناسب دیده که «متضمن نکات حکمت و دقایق تجربت و اندرز و نصیحت است».<sup>۱۹</sup>

ترجمه کردن نوشته‌هایی که گویای وضع طبیعت و عجایب مربوط به سرزمینهای مختلف می بود در دوره ناصری با رغبت و به کثرت انجام شده است. به طور مثال وقتی چاپ ترجمه سفر قطب شمال در روزنامه ایران به پایان می رسد ترجمه رحله ابن بطوطه (از عربی) آغاز می شود.<sup>۲۰</sup> اعتمادالسلطنه ظاهراً این گونه کتب را به مناسبت میل و علاقه ناصرالدین شاه به طبیعت و کوه گردی و سفر که سالی حداقل یک صد و پنجاه روزش را دور از شهر طهران می گذرانید و هفته ای سه چهار روز بر پشت اسب به گشت و گذار و شکار می پرداخت، انتخاب می کرد و به ترجمه می رسانید. شاه علاقه مند بود که مسافرت نامه‌ها و جریانه‌های مربوط به حوادث طبیعی را بخواند. ترجمه سفرنامه‌های چین، استرالیا، آفریقا، مالزی، ترکستان، رساله علمی زلزله‌ها و آتش فشانها (ترجمه علیقلی کاشانی که در روزنامه ایران چاپ شده است) چند عنوان است از میان کتابهای ترجمه شده در آن دوره. حتی بنا بر نوشته اعتمادالسلطنه شاه از ۲ رمضان ۱۲۹۸ تا ۱۴ محرم ۱۲۹۹ (حدود پنج ماه) بعضی از روزها به تحقیق و تألیف جغرافیا مشغول می شد. اول بار می نویسد «امروز شاه میل کردند ژغرافی تألیف فرمایند».

داستان روبنسن سوئسی (*Le Robinson Suisse*) که رمانی ست نوشته Johann David Wyso به قلم اعتمادالسلطنه ترجمه و در روزنامه ایران منتشر شد بیشتر از این باب بود که ضمن داشتن صحنه‌های دریا و جزیره و طبیعت متضمن نکات نصیحتی و حکمتی بود. اعتمادالسلطنه می نویسد:

بر ارباب دانش پوشیده نیست که پیوسته حکما و دانشمندان کلام حق را در لباس هزل بیان کرده و تلخی قول صدق را به حکایات بی اصل چاشنی داده اند که خواننده رشته داستان را گرفته به اختتام حکایت تعجیل کند... اشارات و بیانات این حکایت همه متضمن دقایق اخلاق حمیده و خصایل نیکوست و در آداب معاشرت و ترک رذایل افعال، به زبان کودکان نصایح خوب دارد. موضوعهای ترجمه‌ها متنوع است. از جدولی که تهیه کرده‌ام و حاوی نام حدود یک صد و سی مترجم و بیش از بانصد عنوان کتاب ترجمه شده است چنین می فهمیم که در زمینه‌های نظامی، تکنیک (از جمله عکاسی، تلگراف، کشاورزی)، پزشکی، زمین شناسی، فیزیک و شیمی، جغرافیا، تاریخ، حقوق، ادبیات و کتب تفتنی ترجمه

می کرده اند.

حتی در رشته مطالعات ایرانی هم کتابهایی مانند تألیفات راولینسن، سرجان مالکلم، مارخام، کلنل لوات، مادام دیولاقوا، بنجامین وزیر مختار امریکا در ایران به فارسی نقل شده است.

مترجمان از طبقات مختلف بودند. آنها زبان خارجه را یا در خارج از ایران آموخته بودند و یا از کسانی بودند که در مدرسه دارالفنون تحصیل می کرده اند و زبان را به درستی و توانایی می آموخته اند. از افراد ملل متنوعه (ارمنی، آسوری، یهودی) نیز در ترجمه استفاده می شد، همان طور که از بعضی خارجیان مقیم ایران (مانند ژول ریشار- بارون نرمان در عصر ناصری).

اغلب کسانی که به طور رسمی کارشان مترجمی بود در این چهار دستگاه دولتی خدمت می کردند: دارالترجمه های یونی که قسمتی بود از وزارت انطباعات، مدرسه دارالفنون، وزارت خارجه، دستگاه حکومتی ظل السلطان در اصفهان. این پسر ناصرالدین شاه برخلاف برادرش (مظفرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود) به ادبیات و تاریخ دلبستگی داشت و عده ای از ادبا و مترجمان را به کار ترجمه گماشته بود مانند محمد تقی انصاری کاشانی حکیم و میرزا محمود خان افشار کنگاوری که هم مترجم بودند و هم روزنامه فرهنگ را منتشر می کردند. در دوره ناصرالدین شاه (به مانند روزگاران شاهزادگان تیموری که در سمرقند، هرات، شیرازی زیستند) تعدادی از شاهزادگان به دنیای علم و ادب رو آوردند و کتابخانه هایی در خانه خود داشتند و بعضی از آنها شخصاً هم به تألیف و ترجمه می پرداختند مانند بهاءالدوله، محمد ولی میرزا، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، فرهاد میرزا معتمد الدوله، طهماسب میرزا مؤیدالدوله، خانلر میرزا احتشام الدوله، بدیع الملک میرزا، علی خان ظهیرالدوله، حسینقلی میرزا عمادالسلطنه.

در ترجمه، گاهی ویراستاری (تحریر و تهذیب) انجام می شد. افرادی بوده اند که کارشان شسته رفته کردن ترجمه ها از لحاظ بلاغت و فصاحت بود. در جدولی که تهیه شده است نام رضا قلی سرابی تاریخ نویس، محمد حسن شوکت، محمد حسین فروغی گویای همین کار ویراستاری ست. حتی در فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی تهران دیدم که دوستعلی خان معیرالممالک تاریخ نیکولارا که ژول ریشار فرانسوی به فارسی ترجمه کرده بود منقح و تصحیح کرده است. ناصرالدین شاه به خط پشت آن نوشته است: «ترجمه تاریخ نیکولای امپراطور روس مرحوم است که داده بودیم موسی (= مسیو) Musi ریشار فرانسوی ملقب به میرزا رضا ترجمه کند».<sup>۲۱</sup>

نکته ای که در کار مترجمان باید مورد دقت نظر باشد این است که در همه موارد تخصص مترجم مورد توجه نمی بود. مترجمانی بوده اند که کارشان ترجمه شده بود و در هر زمینه ای کتاب ترجمه می کردند مانند عارف خان ارزرومی در دارالترجمه همایونی یا محمود افشار کنگاوری در دستگاه ظل السلطان. به طور مثال کتاب هیأتی را که به دستور اعتضاد السلطنه در سال ۱۲۷۹ ترجمه شد و نسخه اش در کتابخانه ملی هست (ش ۲۰۸) طولوزان فرانسوی (دکتر و طیب شاه) به همراهی محمد تقی کاشانی ترجمه می کنند که هیچ یک هیأت نمی دانستند. پس اعتضاد السلطنه متن ترجمه شده را به عبدالغفار نجم الملک می دهد تا از حیث فهم و اصطلاحات نجومی به اصلاح درآورد. نجم الملک استاد هیأت و منجم بود.<sup>۲۲</sup>

پرکارترین مترجم دوره ناصری محمد حسن خان صنیع الدوله (بعداً اعتماد السلطنه) بود که حدود بیست کتاب و چندین ده رساله و تعداد زیادی مقاله به فارسی از فرانسه ترجمه کرده است. دیگر اوانس خان ارمنی (از انگلیسی)، سید حسین شیرازی (از اردو)، رحیم پسر علینقی حکیم الممالک، جد فرزانه ها (از انگلیسی)، محمود افشار کنگاوری (از ترکی)، محمد عارف (از ترکی)، کاظم شیعی و خلیل ثقفی (از فرانسه)، علی بخش قاجار (از فرانسه).

ناشناختگی در متون ترجمه شده متنوع است. ترجمه هایی موجود است که نام اصلی مؤلف یا عنوان کتاب شناخته نیست و اکنون نمی توان پی به هویت آنها برد. بالاخره ترجمه هایی داریم که نام مترجم در آنها قید نشده است. همچنین ترجمه هایی هست که زمان ترجمه شدن آنها مشخص نیست. هریک از این نقائص موجب آن است که تاریخ ترجمه مجمل و تخمینی گفته شود.

در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه دو وزارت علوم و وزارت انطباعات به امور فرهنگی می پرداخت. هریک تشکیلاتی داشت که تفصیل آن همه سال در سالنامه رسمی کشور درج می شد. وزارت علوم مسؤول امور مدرسه دارالفنون بود. در آن مدرسه چون عده ای معلم خارجی تدریس می کردند چند مترجم بودند که متون درسی را به ترجمه در می آورده اند و نام آنها در المآثر و الآثار (سال ۱۳۰۴ ق) میرزا احمد، میرزا خلیل، میرزا رضاخان، محسن میرزا، کاظم خان قید شده است.<sup>۲۳</sup>

اما وزارت انطباعات که اعتماد السلطنه متصدی آن بود چهار شعبه داشت:  
- دارالترجمه مبارکه (خاصه) دولتی (همایونی) که ریاست آن به محمد حسین فروغی (ذکاء الملک بعدی) واگذار شده بود.<sup>۲۴</sup>

- دایرة انطباعات و روزنامه جات.<sup>۲۵</sup>

- دارالطباعة دولتی که باز بر عهدهٔ محمدحسین فروغی بود.<sup>۲۶</sup>

- مجمع دارالتألیف نامهٔ دانشوران که اعتضادالسلطنه آن را ایجاد کرده بود و فعالیت

آن تا روزگاری که اعتمادالسلطنه حیات داشت دوام داشت.<sup>۲۷</sup>

اعتمادالسلطنه نام مترجمانی را که با دارالترجمه کار می کرده اند در دو گروه ایرانی و

فرنگی جدا جدا آورده است.

مترجمان ایرانی: غیاث ادیب کاشانی (از عربی)، علی خان مترجم الممالک (از

فرانسه)، عارف خان (از ترکی عثمانی)، سید حسین شیرازی (از هندوستانی)، عبدالرسول

(از ترکی عثمانی)، سید عبدالله (از روسی).

مترجمان فرنگی و ملل متنوعه: رضاخان ریشار. (فرانسه و انگلیسی)، پروسکی خان

(فرانسه)، بارون نرمان آلمانی (فرانسه و آلمانی)، مادروس خان ارمنی (فرانسه و روسی)،

اوانس خان ارمنی که بعدها مساعداالسلطنه لقب گرفت و سفیر ایران در چند مملکت شد

(فرانسه و انگلیسی)، آبکار ارمنی (روسی).

اعتمادالسلطنه در جایی که به شرح اقدامات مربوط به ایجاد مدرنیته می پردازد،

شمه ای هم از خدمات مربوط به ترجمه صحبت می کند و می نویسد:

سالهاست که برحسب امر جهان مطاع شاهنشاه ایران در کرسی این مملکت مینو نشان مجتمعی

حافل از برآمدگان همابون و پروردگان مدرسهٔ دارالفنون در تحت ریاست این بندهٔ ذلیل تشکیل

یافته جمیع جرائد و جرائیل و گازتها از تمام دولتها و حکومتها و ایالات وارد آن جا می گردد و از

السنة شتی و لغات مختلف به پارسی ترجمانی می شود و هر چند روز یک بار از لحاظ اقدس

شهریار می گذرد.<sup>۲۸</sup>

وزارت انطباعات از سوم محرم ۱۳۰۰ به عهدهٔ اعتمادالسلطنه قرار گرفت و او پس از

تشکیلاتی که برای آن داد در بیست و یکم همان ماه اعضای آن را به حضور شاه برد.

می نویسد: «غالباً علماء و فضلا هستند از حضور گذشتند و به همه اظهار التفات

فرمودند».<sup>۲۹</sup>

اعتمادالسلطنه مواقعی که در تهران بود تقریباً همه روز قبل از شرفیابی یا بعد از آن

به دارالطباعة و دارالترجمه می رفت و غالباً در روزنامهٔ خود متذکر رفتن به آن جا شده است.

او هر چند یک بار اعضای دارالترجمه را به حضور شاه می برد، از جمله در روز ۱۲ ذی الحجه

سال ۱۳۰۰ نوشته است:

نوبت اجزای من رسید. میرزا عیسی خان لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود. من



در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارتخانه ها می بندند که کار نکنند. حمایل دروغی می اندازند و لباس زرق و برق دار می پوشند. شاه تأکید فرمودند که باید دارالترجمه مفصلی و منظمی دایر شود.<sup>۳۰</sup>

اعتمادالسلطنه با توجه به این که تشکیل دارالترجمه حسادت و وحشت میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه را پیش آورده بود چند روزی نمی گذرد که مراسم رسمی افتتاح دارالترجمه را در روز بیستم همان ماه ذی الحجه آماده می کند و محل آن را در بالاخانه سابق کشیکخانه جنب تخت مرمر قرار می دهد.<sup>۳۱</sup> و علی رغم میل میرزا سعید خان مترجمان وزارت خارجه را هم به حکم شاه به دارالترجمه می برد.<sup>۳۲</sup>

مترجمان هرچند یک بار به حضور شاه برده می شدند (به طور مثال ۲۶ محرم ۱۳۰۱، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۱، ۱۹ صفر ۱۳۰۲، ۱۱ ربیع الاول ۱۳۰۳).

کتابها و رساله هایی که ترجمه می شد توسط کاتبان به کتابت خوش می رسید و تجلید و گاهی تذهیب می شد و هرچند یک بار به توسط اعتمادالسلطنه به حضور شاه تقدیم می شد. از ابتدای تشکیل دارالترجمه (محرم ۱۳۰۰) تا دوم ربیع الاول ۱۳۰۲ پنج بار مجموعه ترجمه شده های جدید به شاه تقدیم شد. اعتمادالسلطنه در روزنامه خود [ یادداشت روز] این موارد را قید کرده است:

۲۶ محرم ۱۳۰۱: حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه های ترجمه شده... حضور بردم.

۴ ربیع الاول: بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده حضور شاه بردم.

۲۳ شعبان: میرزا فروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچه ترجمه را آورده بود (ولی اعتمادالسلطنه ۷ ذی القعدة آنها را به شاه تقدیم می کند).

۲ ربیع الاول ۱۳۰۲: مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند.

۲۸ جمادی الاول: سی جلد کتاب ترجمه دارالترجمه را حضور شاه بردم.

۹ رجب: چند جلد کتاب ترجمه و غیره بود به حضور شاه بردم.<sup>۳۳</sup>

نظر التفات و توجه شاه تنها به این نبود که اعضای دارالترجمه را هرچند یک بار به حضور بپذیرد و یا اگر پیاده از نزدیک محل کار آنان بگذرد به آنها سر بزند جوایای حال آنها بشود (۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۳). گاهی هم انعام به آنها می داده است. به طور مثال یک مورد پنجاه تومان به میرزا علیقلی کاشانی<sup>۳۴</sup> و موردی دیگر دویست و پنجاه تومان برای مترجمین.<sup>۳۵</sup> اما گاهی هم در دادن پول برای مخارج آن اداره امساک می کرده است. از جمله اعتمادالسلطنه در ۹ جمادی الثانی ۱۳۰۲ می نویسد که شاه در قبال تصمیم مجلس

دارالشوری که دویت تومان تصویب کرده بودند که برای ترجمه به بارون نرمان بدهند و شاه گفته بود من پارسال مبالغی انعام داده ام و به این مناسبت اعتماد السلطنه می نویسد: «سلطان عثمانی سالی سه هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می کند شاه از دادن دویت تومان اکراه دارد».<sup>۳۵</sup>

گفتار دراز شد اگرچه ناگفته بسیار ماند. از صبوری شما و لطف تشکیل دهندگان این تجمع و عنایت انا عنایت نسبت به ترجمه کردن گفتارم (از فارسی به انگلیسی) و لطف محسن آشتیانی در ترمیم سخنانم متشکرم. گفتار را که به یاد حمید عنایت آغاز شد هم به یاد او به پایان می رساند. یادش پایدار و روانش شاد باد!

تهران

#### یادداشتها:

- ۱- فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ۱: ۶۸.
- ۲- حسین مجوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید: ۱: ۲۲۷.
- ۳- اعتماد السلطنه: روزنامه خاطرات، چاپ اول، ص ۱۶۴
- ۴- مورخ ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۶۳.
- ۵- سرجان مالکلم باب ۲۴، ص ۱۹۱ به نقل از حسین مجوبی اردکانی در کتاب تاریخ مؤسسات تمدنی جدید.
- ۶- «سرگذشت خر»، مجتبی مینوی، راهنمای کتاب، ۱۸ (۱۳۴۵): ۶۳۶-۶۴۰.
- ۷- مینوی در پانزده گفتار و جمال زاده در مقدمه چاپی که از حاجی بابا کرده است.
- ۸- المآثر و الآثار، ص ۱۲۷.
- ۹- المآثر و الآثار، ص ۱۷۴ (هر دو مورد).
- ۱۰- فهرست نسخه های خطی کتابخانه سلطنتی، ص ۴۲۶.
- ۱۱- همان، ص ۳۱۳.
- ۱۲- همان، ص ۹۱.
- ۱۳- همان، ص ۶۴۹.
- ۱۴- همان، ص ۵۱۸.
- ۱۵- همان، ص ۹۲.
- ۱۶- همان، ص ۶۵۸.
- ۱۷- همان، ص ۵۱۸.
- ۱۸- چند بار این ترجمه معرفی شده است. از جمله مقاله های دکتر کریم مجتهدی و محمدتقی دانش پزوه (در فهرستها) دیده شود.
- ۱۹- روزنامه ایران، شماره ۱۳۲ (صفحه ۵۲۷ چاپ جدید).
- ۲۰- روزنامه ایران، شماره ۱۳۳ (صفحه ۵۲۹ چاپ جدید).
- ۲۱- فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ۱: ۱۴۵.
- ۲۲- همان، ۱: ۲۰۵.
- ۲۳- المآثر و الآثار، ص ۴۰۴.
- ۲۴- همان، ص ۴۰۹.

- ۲۵- همان، ص ۱۴۶.  
 ۲۶- همان، ص ۴۰۹.  
 ۲۷- همان، ص ۱۷۴.  
 ۲۸- همان، ص ۱۵۵.  
 ۲۹- اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، چاپ اول، ص ۲۲۸.  
 ۳۰- همان، ص ۲۹۰.  
 ۳۱- همان، ص ۲۹۲.  
 ۳۲- همان، ص ۳۹۴.  
 ۳۳- چون تاریخ موارد قید شده ضرورتی به صفحه ندارد.  
 ۳۴- همان، ص ۲۰.  
 ۳۵- همان، ص ۳۱۹.  
 ۳۶- همان، ص ۳۹۵.

توضیح: در کتاب روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه اطلاعات متنوعی راجع به ترجمه وجود دارد و همه آنها در کتابی که به مباحث فرهنگی در عصر ناصری (تهران، ۱۳۸۰) نام دارد و برگرفته از همان کتاب خاطرات است گردآوری و ذیل کلمه «دارالترجمه» در فهرست پایانی آن کتاب به یک یک موارد اشاره شده است.

\*

اخیراً جلدهای اول و دوم فهرست کتابهای فارسی شده چایی از آغاز تا سال ۱۳۷۰، توسط بنیاد پژوهشهای اسلامی وابسته به آستان قدس رضوی در مشهد نشر شده است. این دو جلد به پایان حرف کاف از اسامی کتب می رسد و جلد سوم در دست چاپ است.

طرح این کار بزرگ بنا بر مقدمه آقای محسن ناجی نصرآبادی از سال ۱۳۶۵ آغاز و قسمتی از کوششهای نخستین آن توسط آقای محمد فرخ زاد انجام می شود و پس از مدتی وقفه از سال ۱۳۷۵ به ادامه کار اهتمام شده است و این بار به کوشش آقای محسن ناجی نصرآبادی و سه همکارشان انتشار کتاب قطعیت می گیرد.

در این فهرست حدود بیست و پنج هزار کتاب معرفی شده است. در دو جلد نخستین تعداد کتابهای مترجم بالغ بر ۱۶۱۴۳ کتاب است از هر زبانی.

گردآورندگان کوشیده اند اسامی خارجی مؤلفان و حتی المقدور نام کتاب آنها را به زبان خارجی نقل کنند.

## پیوستها

پیوست ۱ - فهرست سالشماری به طور نمونه

در ۱۲۲۲ حوادث نامه، از ترکی عثمانی توسط محمد رضی تبریزی

در ۱۲۲۸ تاریخ اسکندر، توسط جیمز کمل (Comell)

در ۱۲۴۵ آبله، میرزا محمد بن عبدالصبور خوبی

در ۱۲۴۷ تاریخ قیصر روم، محمد ابراهیم شیرازی

در ۱۲۴۷ ترجمه تاریخ تنزل و خرابی دولت روم، میرزا رضای مهندس باشی

در ۱۲۵۲ قورخانه، محمد باقر بتریزی

در ۱۲۵۲ تاریخ ناپلیون، محمد رضا

در ۱۲۵۴ صواعق النظام، محمد رضا

۱۲۶۲ برجیس، سفرنامه چینی

۱۲۶۳ حقوق ملل، محبلی

۱۲۷۳ تشریح البشر، محمد خوبی

۱۲۷۴ جرائف، محمد زکی

۱۲۷۹ حکمت ناصریه، لاله زار

۱۲۷۹ سرالحکمه، شیلر، توسط محمد حسن انصاری

پیوست ۲ - اسامی اهم مترجمان به طور نمونه و معرفی نسخه خطی آثار آنها

آبکار ارمنی: تاریخ روسیه، تصحیح محمد علی مسکین در ۱۲۸۲، ملی: ۱: ۱۴۱.

: سفرنامه چریکف، نشریه ۲: ۲۶۳.

آندرنی: حرکت افواج (مشار ۱۱۶۴).

آندره اطریشی (یا) آندره خیاط.

ابراهیم تبریزی (میرزا): تاریخ روم (به دستور محمد شاه)، ملک ۳۷۷۱

: زولیوس قیصر، ملک ۳۸۷۷

ابراهیم خلیل (پسر اعتضاد الاطباء): شیمی، نشریه ۳: ۳۱۶

ابراهیم شیرازی ← محمد ابراهیم

ابوطالب صفوی: هیأت از تحقیقات جدید حکمای فرقه انگلیس، نشریه ۱۲: ۷۴۳

ابوالقاسم پسر محمد علی شمس الشعرا: اکسپوزیسیون کلین در ۱۸۹۰، ملی: ۱: ۱۹۴

ابوالقاسم همدانی (ناصر الملک بعدی): ترجمه مکاتبات آسیای مرکزی از ۱۸۸۵، آتابای:

۷۱۴

: نادرشاه، از فریزر (چاپ شده)، ملک ۳۷۱۹، اصفهان ۴۱

: هملت، شکسپیر

احمدخان (میرزا): مترجم روسی دارالفنون که در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه بارها

نامش آمده

احمد خان سرتیب ← محمد حسن آشتیانی

احمد مهندس (پسر ملک الشعرا): سفرنامه دومن دوروین فرانسوی، فهرست سلطنتی

اردشیر: یادگار سیاسی - سفارت چین. از موريس رمبلد، اصفهان ۱۷۲

: تاریخ هندوستان، اصفهان ۴۴

اسکندر قوریانس (مترجم اکسپوزیسیون): تاریخ طغیان اکراد در ۱۲۹۷؛ ملک ۳۷۵۹

اسمعیل، بعدها لسان السلطان (پسر صحاف باشی): تاریخ انگلستان، از لئونارد اسکیتیمزد،

ملی، ۷۲

: کشتیهای جنگی دولت انگلیس، (ترجمه در ۱۲۹۷)

علم جنگ (ترجمه در ۱۲۹۸)، ملی: ۱، ۷۷:

تاریخ جنگ چین، ملی: ۱، ۲۳۳:

اعتماد السلطنه ← صنیع الدوله

اعلم الدوله نفقی ← خلیل بن عبدالباقی

افشار ← محمود کنگاوری

افشار ← مصطفی

ال عازار ← لاله زار

امان الله میرزا بن شکرالله (ضیاء الدوله بعدی): جنگ ترکستان، از اسکوبلف، اصفهان

۸۴، ملک ۳: ۴۵۸:

اندرنی خان

اوانس خان (مساعد السلطنه بعدی): تحقیقات درباره چین از ولتر، ملک ۳۷۲۴

سفرنامه پنجامین، سلطنتی، جلد جغرافیا، ص ۵۱۷-۵۲۰

سفرنامه وامبری، اصفهان ۱۱۹، ملک ۴۱۲۶ (۳: ۴۶۷)

مدخلیت ایران در مسأله مشرق، از ویچوسکی، ملی ۱۸۷، نشریه ۱: ۶۰:

مقدمه شورش هندوستان، چاپ تیرانیا

باقر (پسر میرزا احمد مهندس): آداب جنگ، برای محمد شاه، ملک ۱۳۲۰

بالک حکیم باشی: تاریخ اسکندر، از مسیورالن (ظاهراً تحریر رضا قلی)، سلطنتی ۱۶:

برجیس، ادوارد: سفرنامه میسیون چین، به قلم الیس، با همکاری میرزا صادق در سال ۱۲۶۲،

مرکزی ۵۰۳۷، ملک ۳۸۱۴

پاشا خان پیشخدمت: تاریخ ناپلیون (ترجمه ۱۲۷۴)، سلطنتی، ۴۲۲

پطرس

جان: حفر چاه، ملی ۵۹۲ (۲: ۱۰۱)

جان داود مسیحی: جهان نمای جدید (جغرافیای کره از روی ترکی) به تحریر محمد حسین فراهانی

دبیرالملک و برای حاجی [میرزا آقاسی] مهدوی ۵۳۶، نشریه ۲: ۷۲

جان کاشانی (میرزا): جنگ سیاستوپول (ترجمه ۱۲۸۶)، ملک ۳۷۷۵

جعفر قلی خان نیرالملک هدایت ← نیرالملک

جلال الملک قاجار: تاریخ شوالیه دون کیشوت، اصفهان ۳۴

حبیب اصفهانی (میرزا): حاجی بابای اصفهانی

زیل بلاس، ملک ۱۵۳۷

غرانب ملل

گزارش مردم گریز، از مولیر

حسام الدین طبیب شیرازی: فیزیک (از فرانسه)، در سال ۱۳۰۱، ملی ۲۱۹ (۱: ۲۱۲)

حسن شوکت

حسن لاهیجی (پسر علیرضا): قواعد عکس و تلگراف، در ۱۲۹۸، دانشگاه اصفهان ۴۰۶  
حسن بن علی: تاریخ سلطان سلیمان عثمانی، از مصطفی افندی سلاتیکی (ترجمه ۱۲۸۲)،  
سلطنتی ۴۹

: سفرنامه خبوق، یا گاهان امریکایی (ترجمه از ترکی)، اصفهان ۱۱۴

حسن یاور خان (حسن خان یاور): جنگ عثمانی و یونان، از احمد جواد بیگ، ملک ۳۹۲۴، اصفهان ۳۵  
حسین، تاریخ و جغرافیا، ترجمه در ۱۳۱۳، ملک ۲۰۱۹

حسین (میرزا - پسر نظام السلطنه): تاریخ اسکندر رومی، مرکزی ۵۶۵۴

حسین شیرازی (سید)، فرزند سید رضا فارسی = شیرازی و به حسین صدرالمعالی هم نامش آمده:

: احوال روس و افغانستان، اصفهان ۲

: تاریخ احمد شاه درانی، ملک ۳۹۲۷، ۴۱۵۷، سلطنتی ۳، مرکزی ۶۵۷۴

: تاریخ پنجاب، از نصرت علی خان دهلوی، سلطنتی ۱۶، اصفهان ۴۳

: جغرافیای هندوستان، اصفهان ۸۱

: روزنامهجات: مرکزی ۵۲۷۹، اصفهان ۶۱، نشریه ۱۲: ۸۱

: سرگذشت کافران سیاهپوش، مرکزی ۳۹۳۸

حسینقلی ← صدرالسلطنه

حسینقلی خان سلطانی کلهر: تاریخ سلاطین عثمانی (ترجمه در ۱۲۸۶)، ملک ۳۷۷۴

حکیم الممالک ← علینقی

حیدر میرزا دکتر: گریب، برای ناصرالدین شاه، ملک ۴۴۴۹ (۴: ۶۹۲)

حیدر علی اصفهانی: اقوام المسالک (از عربی)، اصفهان ۵۵

خلیل بن عبدالباقی اعتضاد الحکماء ثقفی (اعلم الدوله بعدی)

: ترانفتیک، ملی ۱۰۰۷

: تشریح (ترجمه در ۱۲۹۶)، ملک ۱۲۰۶

: حکمت طبیعی یا شیمی (ترجمه در ۱۲۹۷)، مرکزی ۵۷۰۷، پزشکی ۱۶۴

: زمان و مکان، از ژول سیمون، ملی ۱۰۲۹/۲ (۳: ۳۶)

: زراعت، ملی ۱۰۲۹/۱

: شیمی، از ولونه، مرعی ۵۶/۱ و ۱۴۲: ۱۱

: علم الاشیاء، ملک ۶۵۰، ۴۲۲۵

داود خانف، مادروس: کنت دو مونت کریستو، ملی ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۴۲

تاریخ جدید، از لابه فلوریه (ترجمه در ۱۲۸۷)، سلطنتی ۱۷۱، ص ۳۸۶، ش ۱۳۳۲، نشریه

۱۶۳: ۱

: جغرافیای قفقازیه، ملی ۲/ف در ۱۲۷۸

: دون کیشوت، ملی ش ۴۱

دبیرالملک فراهانی ← محمد حسین

رحیم بن علینقی (پسر حکیم الممالک):

: تاریخ ایران از مارخام

: سفرنامه دکتر هانری لانسدل به بخارا و خیوه (ترجمه ۱۳۰۲)، اصفهان ۱۱۷

: سفرنامه لوات: ملک ۳: ۴۶۰

:مراسلات امیر شیرعلی خان به ژنرال کفمان، ملی ۱: ۲۰۶

رضا مهندس باشی تبریزی ← محمد رضا

رضاخان ریشار: جرافتال، از دولویه، تحریر محمد حسن شوکت، ملک ۳/۱۱۰۷

: چینی سازی، ملک ۱۴۸۶

رضا دکتر (میرزا): پاتولوژی، از گریزل، رشت ص ۱۵

رضا قلی سرابی تاریخ نویس (پدر ممتحن الدوله) محرر ترجمه ها بوده

: اسکندر مقدونی، که کمبل از انگلیسی ترجمه کرده، ملک ۴۱۲۴، ملک ۵۷۹۲

: تاریخ ناپلئون ترجمه میرزا محمد رضای مهندس که در ۱۲۶۶ اصلاح شده

ریشار ← رضاخان

زین العابدین حکیمباشی کاشی (مؤتمن الاطباء): ادویه جات و نسخه جات، از شلیمر،

ملک ۴۵۴۶

زین العابدین بن کلبعلی منشی: قانون نظام روس، به دستور اعتضاد السلطنه، مترجم در روسی

شاگرد مادر روس خان بود، سلطنتی ۶۴۹

سلطانی کلهر ← حسینقلی

شبابی رازی: معرفة الارض، ملی ۱۱۰۰ (۳: ۱۲۰)

شوکت ← حسن شوکت

صادق خان (میرزا)، همکار برجیس در ترجمه ها، ملک ۳۸۱۴

صدرالسلطنه نوری، حسینقلی: قانون مدنی، ملی ۱۴۷

صدرالمعالی ← حسین شیرازی

صفاء السلطنه ← علی نائینی

صنیع الدوله، محمد حسن

طالب اف تبریزی، عبدالرحیم: حکمت طبیعی (فیزیک)، چاپ استانبول ۱۳۱۱

عارف خان ← محمد عارف

عباس مشاور الدوله: تاریخ ناپلیون، مرکزی ۵۶۰۳

عبدالحسین میرزا (پسر طهماسب میرزا مؤید الدوله): الحمار بحمل اسفارا، از کنتس دوسگور

عبدالحسین (پسر حسین طبیب صدرالحکماء): رساله فیزیولوژی و اصول علم فیزیک در ۱۳۱۸، ملی، تبریز

۲۱۲، ۲۱۵.

- عبدالحسین کفری: ژیل بلاس، ترجمه ژیل بلاس را به نام خود کرده  
 عبدالرسول: مرآة الحرمين (مکه و مدینه، از عربی، در ۱۳۰۶)، ملک ۴۳۵۵  
 عبدالغفار ← نجم الملک  
 عبدالله (سید) (پسر مفتی باشی) مترجم روسی و فرانسه در دارالفنون  
 : تاریخ نادر، از کشمیشف، سلطنتی ۱۱۷  
 : سفرنامه د کتر اوئیلز به ایران، اصفهان ۱۱۱  
 : سفرنامه سولتی کف به ایران، (ترجمه در ۱۳۰۵)، سلطنتی  
 علی (پسر رضا نامه نگار): اوضاع جهان، در ۱۸۷۷، ملی ش ۶۱  
 علی: جغرافیای تاریخی آبه گلته، اصفهان ۷۷ (ترجمه محمود هم دارد)  
 علی خان: تاکتیک عملیات جنگی، ملک ۲۰۶۴  
 علی خان نائینی (صفاء السلطنه بعدی): تاریخ قیاصره ناصره هما یونی (در ۱۲۹۶)، ملک  
 ۳۷۶۶، اصفهان ۳۶، سلطنتی ص ۳۶۳  
 علی مترجم (شاید مترجم الممالک): روزنامجات، نشریه ۱۲: ۱۸ - شیرینی جات و  
 مر باجات؛ مرعشی ۹۰۲۵  
 علی ناظم العلوم: اصول علم فیزیک و حکمت طبیعی، مرکزی ۵۰۱۴، ۹۵۵۰ (چاپ ۱۲۹۵)  
 : تلماک را ترجمه کرد (بامداد ۲: ۳۸۵)  
 : حکمت ریاضی علم حساب و جبر، چاپ ۱۲۹۷  
 علی اکبر تبریزی: نقشه اتناگرافی  
 علی اکبر حسینی فراهانی (سید): الحکمة الجدیة در فیزیک و شیمی، به نظم عربی،  
 مرکزی ۴۵۰۹/۳  
 علی حکیمباشی (میرزا) تحقیق آتش فشانیهای جبال و زلزله های خارق العاده، از روی فرانسه، سنا ۱۷۵۵/۲  
 که در روزنامه ایران ۱۲۹۲ چاپ شده  
 علی بخش میرزا قاجار (پسر اسکندر میرزا):  
 : تاریخ حیات فوبلاس، ترجمه در ۱۳۰۱، اصفهان ۵۶  
 : تشریح الابدان  
 : سفرنامه جنوب هند و قفقاز، سلطنتی  
 : فانوس دریایی، از بیدون فرانسوی  
 : لیور دور (علوم) در ۱۲۹۲، ملک ۱۴۱۶  
 : میزان الملل در ۱۳۰۵، ملی ۱۴۰۴  
 علیقلی مترجم کاشانی (میرزا): سیاحت و سیر مسیو روسله در هندوستان، در روزنامه ایران  
 ۱۲۹۲



علی محمد اصفهانی (متخلص طفرل): تاریخ هندوستان یا عالم نمای مسعودی، اصفهان ۱۲۴ و ۳۴۸

علی محمد مستوفی (خادم وزارت انطباعات و روزنامجات): جنگ سودان، سلطنتی ۴۲ - استانبول، ص ۳۲

علینقی حکیم الملک: زبده الحکمه، از یولاک، رشت ص ۱۳۳، ملک ۶۱۹۳  
عمادالسلطنه سالور: خاطرات یک خر، از کتس دوسگور  
عیسی [گروسی]

تاریخ پرتقال، اصفهان ۲۲

روزنامجات، نشریه ۱۲: ۱۸

سفرنامه آندری در ۱۸۷۵ به امریکای جنوبی، از روی توردوموند، در ۱۲۹۴

سفرنامه مادام دیولاوا (ترجمه شده در ۱۳۰۲) از روی توردوموند

فتحعلی شیرازی

فخرالادبء ← حیدرعلی

فریدون میرزا (پسر ظل السلطان):

تاریخ مغولان، از هانری هورف، اصفهان ۴۱

سفرنامه مادام دی یورند به ایران، اصفهان ۱۱۵

کاظم: تاریخ جنگهای عثمانی و روس، ملک ۴/۱۴۸۱

کاظم شیمی ← محمد کاظم محلاتی

کمل، جزم: تاریخ اسکندر، ترجمه در ۱۸۱۳ / ۱۲/۲۸ (محبوبی ۲۲۶-۲۲۷)

لايه زار: حکمت ناصریه، از دکارت (دانش ص ۸۹-۹۰) چاپ ۱۲۷۹

مادروس داودخانف ← داودخانف

مترجم السلطان، رضا: تربیت اطفال، ۶۲۴۳

مجبلی: حقوق ملل، از بارون اتوکار (از روی ترکی در ۱۲۶۳)، حقوق ۱۴۷ ج

محلاتی ← محمد کاظم

محمد خان کفری: ضیاء الناظرین، از دکتر کالزوسکی، نشریه ۳: ۳۴۸

محمد بن عبدالصبور خوئی (ملا)

تعلیم نامه آبله، از حکیم کورمیک طیب عباس میرزا (چاپ ۱۲۴۵)

تشریح البشر و توضیح الصور (چاپ ۱۲۷۳) ظاهراً باید ترجمه باشد

مجمع الحکمتین (پزشکی فرنگی و ایرانی)، نشریه ۳: ۳۰

محمد میرزا مهندس (حاجی): اهرام مصر، ملک ۷۰۳

محمد ابراهیم شیرازی: تاریخ قیصر روم (ژولیوس قیصر) با رضا مهندس باشی به دستور محمد شاه در ۱۲۴۷،

ملک ۳۸۷۷، ملک ۴۱۶۲، اصفهان ۳۶

محمد اسمعیل

محمد باقر: تاریخ سلاطین مصر، ترجمه در ۱۳۰۴، ملک ۳۸۲۸

محمد باقر تبریزی: علم قورخانه، مرکزی ۴۵۸۲ (چاپ ۱۲۵۷ ق)

محمد تقی بن محمد قلی: تسخیر ارواح، از فرانسه، ملی ۱: ۴۴۱

محمد تقی انصاری کاشانی

: تذکره الارض ناصریه یا آفرینش نامه، از فیگیه، در سال ۱۲۸۴، نشریه ۱۲: ۸۸۷،

مرعشی ۱۱: ۲۸۰، دانشگاه اصفهان ۲۷۲، ملی ۲۴۶، سلطنتی ۱۳۳۴

: تشریح مواد عصبی، نشریه ۱۲: ۹۹

: حدائق الطبیعة (هیأت) چاپ ۱۳۰۰

: سر الحکمة و زینة الابدان، از شلمیر، در ۱۲۷۹

محمد جعفر قراچه داغی: تاریخ کرید (کرت) ملی ۱: ۲۷۶ در ۱۲۹۵

: تمثیلات

محمد حسن شوکت: ترجمه ها را تحریر می کرده

محمد حسن شیرازی: آداب جنگ، از دوره محمد شاه، ملک ۲۸۹۶

محمد حسن آشتیانی: تاریخ آسیای وسطی، از اسکرین، با همکاری احمدخان سرتیپ، اصفهان ۱۵

محمد حسن صنیع الدوله ← اعتماد السلطنه

محمد حسین افشار:

: تشریح، از بولاک، نشریه ۱۲: ۹۹، گوهرشاد ۱۱۱۲/۲

: علاج الاسقام، از بولاک، نشریه ۱۲: ۱۲۱

: کحالی، نشریه ۱۲: ۱۲۱، گزهر شاد ۱۰۷۵

محمد حسین تهرانی

: محمد حسین خوبی: تاریخ عثمانی، از احمد جودت افندی، مرکزی ۴۳۶۸

محمد حسین عضدالملکی (پسر غلامعلی): سفرنامه دکتر ژاک به ایران در ۱۸۷۰، مرعشی ۷۸۴۵

محمد حسین قاجار: احوال فردریک ثانی، ترجمه در ۱۲۸۰، سلطنتی ص ۳۱۳

(محمد) رضا تبریزی (رضا مهندس باشی)

: تاریخ پطر کبیر، از ولتر (؟) به انشای میرزا حسن شوکت (محبوبی ۲۲۷-۲۲۸)

: تاریخ قیصر، با همکاری محمد ابراهیم شیرازی، در ۱۲۴۷، ملک ۴۱۲۷

: تاریخ ناپلیون، از یوربن (؟)، در مقاله کیانفر مؤلف والتر اسکات آمده، ترجمه در ۱۲۵۲ از روی متن ترجمه شده

به انگلیسی و اصلاح رضاقلی تاریخ نویس، سلطنتی، ملک ۴۳۵۰، مرکزی، ۲۶۰، ۵۱۳۰، ۵۱۵۷ - ملی ۱۲۸ ف

: تاریخ تنزل و خرابی دولت روم، از گیبون، ترجمه در ۱۲۴۷

: صواعق النظام، ترجمه در ۱۲۵۴، سلطنتی ۲۶۰ ص ۶۲۵، ملی ۱۰۵۳

: (حوادث نامه) جنگهای قرال لمعه و روس، ترجمه در ۱۲۲۲، مهدوی ۱۶۱، نشریه ۲: ۷۴، به نام محمد رضی آمده

که ظاهراً همان محمد رضاست

: رسالۀ فشنگ ، به دستور حاج میرزا آقاسی ، ملی ۱۰۵۵ (۷۳:۳)

محمد رضا غفاری کاشانی پسر احمد غفاری ، ملی ۱۵۸:۱ سفر در اطراف اطاق

محمد رضا موسوی منشی : حکایت مسیو لمار کی ، ترجمه در ۱۳۰۸ ، ملک ۵۶۶۸/۹ (۴۵۱:۸)

محمد رضا مهندس (میرزا) احتمالاً همان محمد رضا تبریزی : سیاحت نامۀ آفریقا ، از ژرژ شولفرت ، سلطنتی

محمد رضی تبریزی : ظاهراً تصحیف نام همان محمد رضا تبریزی

محمد زکی مستوفی علی آبادی (پسر میرزا مقیم)

: تاریخ عثمانی (سلطان التواریخ) ، ملک ۴۷۳:۳

: تشریح و توضیح علم جراثقال و حکمت طبیعی (چاپ ۱۲۷۴)

محمد صفی بن محمد حسین ادیب الدوله : سیاحت استانی در آفریقا ، ترجمه از ۱۳۱۱ شروع شد (چاپ شده است)

محمد طاهر میرزا قاجار (پسر اسکندر بن عباس میرزا)

: تاریخ گیوم ، از ادوارد سیمون ، سلطنتی

: ژئولوژی ، (دانش ۹۴) ملی ۱:۳۲۲، ۲:۱۵۳

: سفرنامۀ اولیویه ، ملک ۳۷۶۳

: سه تفنگدار

محمد عارف ارزرومی (فرزند محمد شریف بیک اسپنا قچی پاشا زاده)

: احوال مادام لاولت فرانسوی

: اطلاعات فنیہ راجع به بغداد ، عمومی اصفهان ۳۵۳

: تاریخ قائمۀ بابک

: تاریخ قره چیان ، از احمد مدحت افندی ، عمومی اصفهان ۳۵۶

: تاریخ کاشغر ، از محمد عاطف بیگ که عنوان العبر نام داشته ، ترجمه در ۱۳۰۴ ، سلطنتی ۳۷۱ ، عمومی

اصفهان ۳۷

: تخم مرغ صنعتی

: جغرافیای خرطوم و سودان ، عمومی اصفهان ۳۵۴

: حسن و آیت ، دکتر ده یای ، عمومی اصفهان ۳۵۸

: سفرنامۀ خیوق ، ماگاگان ، ملک ۴۰۸۵

: صاحب الغار فی المرو ، عمومی اصفهان ۳۵۴

: عمارات سلطنتی روس ، عمومی اصفهان ۳۵۵

: کشف جدیدی در آمریکا از آثار عتیق

: کیفیات فنیہ و تاریخیہ

: مشروبات الکلیہ

: مخادعات سیاسیہ یک زن ، از احمد مدخت افندی ، عمومی اصفهان ۳۵۷

- مرفات الزمان فی احوال سلاطین آل عثمان، عمومی اصفهان ۱۵۲
- محمد علی تبریزی (ظ. علاء السلطنه) شارژ دفر ایران در لندن
- علم جنگ، ترجمه شده در ۱۲۸۰، سلطنتی ۶۵۶
- محمد علی [ناظر]: محرر تاریخ بطر کبیر و شرل (ترجمه موسی جبرئیل و انشاء رضاقلی تاریخ نویس
- محمد علی مسکین: مصحح تاریخ روسیه، ترجمه آبکار، ملی ۱۴۱:۱
- محمد کاظم شیعی محلاتی (کاظم هم آمده)
- اصول علم شیعی جدید، مجلس ۱۹: ۴۳ (چاپ ۱۳۰۷)
- جنگ مشرق زمین، از آندره لوفر، ملک ۳۹۱۱، اصفهان ۲۳-۲۵، مرکزی ۷۸۲۳
- جواهر نامه، از رامبوسین، ترجمه در ۱۳۰۱، ملک ۵۷۲۳
- عکاسی در ۱۲۸۰، سپسالار ۲۸۳۹، اعتماد الدوله همدان (نشریه ۵: ۳۴۴۰)، ملی ۵۸۰، ۲۷۸۲
- محمد مهدی تبریزی (سید): اردو کشتی ۱۸۷۰، ملی: ۲۳۴
- محمود افشار کنگاوری (مدیر روزنامه فرهنگ)
- انقلاب در اسلام، اصفهان ۱۱
- ایران و مسأله ایران، از کرزن، ترجمه در ۱۳۱۰، اصفهان ۱۴، ۱۳۰
- تاریخ دولت عثمانیه، از خیرالله افندی، اصفهان ۲۵-۲۹
- حقوق ملل، ترجمه در ۱۳۰۱ از ترکی، مرکزی ۵۸۴۴
- فنون عسکریه، از واندولد بلژیکی، اصفهان ۱۳۰
- مأموریت دکتر ولف در بخارا، اصفهان ۱۴۶
- مشاهیر اسلام، از حمید وهبی افندی، اصفهان ۱۵۴
- مفتاح الفنون، از روی ترجمه ترکی از ایتالیایی، تألیف پاسکال گالویی (۱۷۷۰-۱۸۴۶) در ۱۳۰۹، اصفهان
- ۱۱۵۶۴، نشریه ۵: ۳۰۸
- وقایع هندوستان، ترجمه ۱۳۰۲، ملی ۲: ۱۵۶
- محمود کاشانی: جغرافیای تاریخی، از آبه گلته، اصفهان ۸۰ (ترجمه علی هم دارد)
- محمود میرزای قاجار: تاریخ روسیه، از سالوویوا، اصفهان ۳۰-۳۴، ۷۳
- مساعده السلطنه ← اوئانس خان
- مستشار الدوله ← یوسف
- مشاور الدوله، عباس
- مصطفی افشار (آیا اصفهانی؟)
- بدایع الحکمة ناصری، از دکتر طولوزان، نشریه ۱۲: ۹۷، ۱۳۷، ملک ۱/ ۶۱۹۳
- مصطفی بن محمد عون الملک: محاریبات نادرشاه ....، ملی ۱: ۱۶۸
- موسی جبرئیل: تاریخ شارل، ملک ۳۷۵۴، ۳۸۶۱ (چاپ شده با اصلاح)

- موسی کاشانی (میرزا): سیاحت دکتر زرد شونفرت در آفریقا، ترجمه، از روی تور دوموند، در ۱۲۹۱ مهدی، شاید ممتحن الدوله: روزنامۀ سفر ارمنستان و ایران، شاید از ژویر، سلطنتی مهد یقلى خان خان خاتان (بعدها مخیر السلطنه): جغرافیای عمومی، از پیر فنس فرانسوی، سلطنتی میرزا آقا بن بابابیک: تاریخ فرانسه، ترجمه در ۱۳۰۱، ملی ۱۷۰:۱
- میرزا جان کاشانی ← جان
- ناظم العلوم ← علی ناظم العلوم
- نجم الدوله (نجم الملک) اصفهانی، عبدالغفار
- : آسمان، از آمده گیلمن، ملک ۳۶۳۸
- : اصول حکمت فلسفه، از لابه ادوارد بارب، ترجمه در ۱۳۰۸، حقوق ۲۱۵ ج
- : تلگراف، به دستور اعتضاد السلطنه، مجلس ۷۶۵
- : جغرافیا، گوهر شاد ۱۵۹۲
- نرمان (بارون): احوال تراکه، اصفهان ۱۱۴۵۳
- : احوال و وقایع مملکت مصر، اصفهان ۳
- نصر الاطباء: حفظ الصحه، ملک ۴۴۵.
- نصرالله خان نواب شیرازی: تاریخ کرمان، از سایکس، ملک ۳۷۹۰، ۳۹۵۸، شاید از دیگری اصفهان ۳۹
- نصرت قوچانی طیب: علم شیمی، نشریه ۵:۵
- نیرالملک هدایت، جعفر قلی: طبیعیات، نشریه ۵:۵، مفتاح العلوم در روزنامه دانش ۱۲۹۹
- ولی الله خان طیب (سید): تاریخ مراکش، از لون کورار شانوان ترجمه در ۱۳۱۶، سلطنتی ۳۹۸
- هارتون: تاریخ راه آهن، ادبیات ۴۱ ب
- یحیی بن محمد نبی: تاریخ ناپلئون، اصفهان ۴۱
- یحیی بن نجم الملک: ستارۀ زهره (بنا بر آراء فرنگی) ملی ۱:۱۹۵
- یوسف مستشار الدوله: علم طبقات الارض، ترجمه از ترکی در ۱۲۹۹ (چاپ شده)
- یوسفعلی: ترجمۀ روزنامه ۱۸۷۱ / ملی ۱۲۱

پیوست ۳ - ترجمه های بدون نام مترجم

- آبله کوبی: از طولوزان
- آتش فشانی جبال: سلطنتی ۲۵۵
- احوال فرنگ: ملک ۴۳۴۱/۷
- احوال ناپلئون: ملک ۵۷۹۲/۱، نشریه ۳:۴۲۹، مهدوی ۱۷۱ (نشریه ۲:۶۶)
- اصول علم معرفه الارض: ملی ۱۰۱۶ (۳:۱۶)
- باتولوزی: از شلیمر، ملک ۴۴۶۲، نشریه ۱۲:۹۷
- تاریخ استرالی: سلطنتی ۶

- تاریخ انگلستان: ملک ۴۳۴۱/۷
- تاریخ روسیه: ملک ۴۳۴۰، ۳۹۶۱/۱
- تاریخ روم و عثمانی: ملک ۷۰۸، ۷۰۰
- تاریخ عربستان و روم: ملک
- تاریخ عثمانی از محمد راشد افندی، ترجمه در ۱۲۹۶: سلطنتی
- تاریخ عثمانی: مرکزی ۵۵۶۵
- تاریخ کریمه: ملک ۳۸۷۹
- تاریخ مراکش (کاشف الکرוב): اصفهان ۱۳۵
- نوب سازی: مرکزی ۴۸۱۹
- جغرافیای اروپا: ملک ۳۷۰۹
- جغرافیای جهان نما، از فلورنسون رافائیل، ملک ۶۷۴، اصفهان ۷۸
- جغرافیای کشمیر: ملک ۶۷۹
- جنگ آلمان و فرانسه: سلطنتی ۴۱، ۲۳۶ ص ۹۱
- جنگ استریا: اصفهان ۲۳
- جنگ روس و عثمانی: ملک ۳۷۲۱، ۳۸۲۵، ۴۳۷۲
- جنگ روس و فتح ترکمن: اصفهان ۸۷
- حکمت طبیعی: ملی ۱۰۱۴
- حکمت و آفرینش ستارگان علم جدید، از زبان هندی، مرکزی ۳۹۷۶
- دزدان مالاقیا: اصفهان ۹۴
- دفتر خاطرات مونت پانسیه: نشر به ۳: ۱۶۰
- ژیمناستیک نظام از meechino: ملک ۲۹۲۳
- سفرنامه دکتر پلاتاک به حبشه: ملک ۴۱۷۰
- سفرنامه کاپیتان هنرس به قطب شمال
- سفرنامه مسیو هوک به تبت و تاتار: ملک ۳۷۳۸
- شفایه، از شلمیر ۵۰: مرکزی ۵۰۱۸
- شیمی، در ۱۲۸۴: (الهیات مشهد ۱: ۴۲۲)
- شیمی، در ۱۳۰۳: ملی تبریز ۳۴۷۲
- عقاید جمهوری طلبان فرانسه، از رونز بروکه: اصفهان ۱۲۶
- علم حکمت طبیعی چاپ ۱۲۷۶
- فیزیک: الهیات مشهد ۱: ۴۲۲
- قانون اساسی عثمانی، ترجمه در ۱۲۹۳: مرعشی ۸۱۲۲
- کشاورزی: از مکیان دوفه (۴) در ۱۲۸۳ (چاپ شده با نجم الدوله): ملی ۱۰۹۹

مائیتیزم، از مشمر نسوی: رشت ۱۳۴

معدن شناسی و معرفة الارض، از جان لیویس شلیمر، در ۱۲۷۱: ملی ۳: ۸۷

مکتشفان و مخترعان: الهیات مشهد ۱: ۴۲۲

منتخب التواریخ از هوتوم شیندلر، ملک ۳۶۱۲

نقشه کشتی بهلر، ملک ۲۳۲۶

وضع حالیه ولایات حلب و بغداد، اصفهان ۳۵۶

هیات تحقیقات

پیوست ۴ - دارالترجمه، ترجمه و ناصرالدین شاه (از روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)

۱۲۹۲

۲ شعبان - در خانه کتابی میرزا علینقی ترجمه کرده بود حضور بردم پنجاه تومان انعام گرفتم

۱۲۹۹

۱۸ محرم - میل مبارک در عالم به سه چیز است شکار و روزنامه و کتب فرانسه و سنگ معدن

۱۳۰۰

۲۱ محرم - ... بعد اتباع وزارت انطباعات و دارالترجمه و کتاب و تألیف که غالباً علما و فضلا هستند از حضور گذشتند. به همه اظهار التفات نمودند به خود من هم اظهار التفات کردند.

۲۰ ذی الحجه - امروز افتتاح مجلس دارالترجمه است. در بالاخانه سابق کشیکخانه جنب تخت مرمر حسب الامر شاه من مجلس ترتیب دادم که خیلی مفصل خواهد شد. انشاء الله. امین الدوله خودشان آمدند افتتاح نمودند ... بعد حضور شاه رفته. شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند. از فردا قرار شد حضرات بیایند و مشغول باشند.

۲۹ ذی الحجه - تشکیل دارالترجمه اسباب وحشت وزیر [میرزا سعید خان] شده بود. مانع بود مترجمین دستگاه وزارت خارجه بیایند. من هم سخت ایستادم. به حکم شاه آنها را بردم. وزیر امروز عریضه شکایت نوشته بود. شاه جواب تندی به وزیر داد که حکماً باید مترجمین دارالترجمه بروند.

۱۳۰۱

۲۶ محرم - پیاده دارالترجمه رفتم. مدتی آن جا نشستم. حضرات مترجمین را حصار کرده تا کتابچه های ترجمه شده به حضور ببرم ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم خیلی پسند فرمودند

۴ ربیع الاول - بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم.

۱۲ ربیع الثانی - اجزاء دارالترجمه را خدمت شاه بردم.

۱۳ جمادی الاولی - مترجمین لباس تازه خود را که همه ماهوت آبی و یک رنگ است پوشیده بودند حضور بردم خیلی اظهار التفات فرمودند

۱۵ جمادی الاولی - دویست و پنجاه تومان به مترجمین انعام مرحمت فرمودند.

۵ رجب - بیست و پنج جلد کتاب ترجمه شده بردم.

۲۴ رجب - پسر استاد ابراهیم زرگر [ارمنی یعنی اوانس خان] را که فرنگ رفته بود و تحصیل کرده است حضور بردم

جزو دارالترجمه کردم.

۲۳ شعبان - صبح میرزا فروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچه ترجمه دارالترجمه را آورده بود.

۷ ذی قعدة - سی و شش کتابچه ترجمه دارالترجمه را که از شهر آورده بودند به نظر رساندم خیلی تمجید فرمودند.

۱۳۰۲

۱۹ صفر - اجزاء مجلس تألیف را آن جا حاضر کردم بعد خدمت شاه رسیدم... بعد از ناهار حضرت را به حضور بردم.

شاه به هر یک اظهار التفات فرمودند. هیچ معلوم نشد احضار حضرات چه بود.

۲ ربیع الاول - مترجمین را با کتابچه های ترجمه شده حاضر کرده که حضور ببرم... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند. شاه خیلی التفات کردند.

۷ ربیع الثانی - صبح دارالترجمه رفتم به جهت این که کتابهای ترجمه شده را حضور شاه ببرم. حاضر نبود.

۲۸ جمادی الاول - سی جلد کتاب ترجمه دارالترجمه را حضور شاه بردم.

۹ جمادی الآخره - اما در باب مخارج دارالترجمه فرمودند من پارسال مبالغی انعام دادم دیگر مخارج چرا بدهم. الحق امین الدوله هم زیاد حرف زده بود. آخر به این قرار گرفت که با وزیر بنشینید و به طوری که چندان ضرر دیوان نباشد قراری بدهید. این تفصیل را حکیم الممالک به من گفت خیلی اوقاتم تلخ شد. سلطان عثمانی سالی سه هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می کند شاه از دادن دوست تومان اکراه دارد.

۱۳۰۳

۲۳ ربیع الاول - از دم دارالترجمه عبور فرمودند با مترجمین تکلم فرمودند.

۱۱ ربیع الثانی - بعد از ناهار اجزای مجلس تألیف و اجزای دارالترجمه را حضور بردم. خیلی به من التفات فرمودند و با حضرات صحبت داشتند.

۱۷ شعبان - شاه امروز مترجمین را احضار فرمودند. قریب بیست نفر بودند حضور بردم. خیلی مطبوع طبع مبارک شدند. به همه التفات فرمودند. جای هر سال چادر زده ام عارف و بکمز هم همراه بودند.

۱۳۰۵

۲۸ جمادی الثانیه - دوست تومان به اجزای دارالترجمه انعام مرحمت شد.

۲ ذیقعدة - هفده سال قبل سر همین چشمه ریاست مترجمین به من داده شد.

۶ ذیقعدة - کتاب ترجمه اوانس خان را تقدیم کردم.

۱۳ ذیقعدة - صبح اوانس خان را که صد تومان برای انعام گرفتم طرف شهر فرستادم.

۱۳۰۷

۲۶ رجب - مترجمین را خدمت شاه بردم یک صد تومان به آنها مرحمت شد.

۱۳۰۸

۳۰ جمادی الثانیه - دارالترجمه رفتم کتابهای شاه را حاضر کرده بودند حضور بردم. پست فطرتی از این عملة خلوت دیده شد در دزدی کتاب و چپو که به نوشتن نمی آید. اما کتابها کلیه مطبوع خاطر مبارک واقع شد.

۱۳۰۹

۱۹ شعبان - پیاده دارالترجمه رفتم - مترجمین را شاه احضار فرموده بودند. تا چهار به غروب مانده منتظر شدم آنها را



به حضور بردم. علی الرسوم انعامی هم به جهت آنها گرفته شد. خلق همایون چندان تعریفی نداشت.

۱۳۱۰

۲۳ ربیع الثانی - امروز شنیدم به جهت محمد طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا که کتاب فرانسه از برای شاه ترجمه کرده ماهی صد تومان موجب ...

۶ جمادی الاولی - کاغذی به آغا محمد خان خواجه نوشتن شکایت از این که شاه چرا به من تألمات روحی می دهند. سالی هزار تومان از جیب خودم مخارج دارالترجمه می کنم ده سال متحمل این مخارج بلاعوض هستم. البته متجاوز از هزار کتاب و کتابچه در این مدت دادم. باز کتاب می دهند به محمد طاهر میرزا که به قدر شاگرد من نمی فهمد ترجمه کند. کاغذ را آغا محمد خان به شاه داده بود. بعضی بیغامات دلجویی به توسط خود او به من داده بودند.

۲۹ شعبان - اجزاء دارالترجمه را هم به حضور برده بعد از ناهار شاه خانه آمد.

۲ رمضان - امروز صبح دارالترجمه رفتم که آنجا را حاضر کنم. چون دیروز فرمایش شده بود که به سلام سر در خواهند نشست. لامحاله تمیز و قابل پذیرایی شاه باشد.

۱۳۱۱

۲ رمضان - جلد اول کتاب شرح حال مادموازل مونت پانسیر را که حسب الامر ترجمه کرده بودم دیروز به حضور فرستاده بودم خیلی پسند فرموده بودند.

۱۲ رمضان - مترجمین دارالترجمه را که سالی یک بار به حضور می روند غالباً در این موقع سال\* است که حضورشان می برم و پنج به غروب مانده مراجعت به خانه شد.

۱ شوال - امروز صبح به دارالترجمه رفتم. معلوم شد که بندگان همایون به سلام سر در که موضع دارالترجمه است، تشریف خواهند آورد.

۲۴ ذی القعدة - جلد دوم مادموازل مونت پانسیر را که پاکنویس و مجلد شده بود و من ترجمه کرده ام به حضور فرستادم.

۳ ذی الحجة - چند روز است که دارالترجمه نمی روم - چند چیز مانع است. یکی بیله و اصرار میرزا علی خان نائینی.\* یکی وقتی با من بوو و حالا کتابی منظوم در تفصیل... یادکوبه نوشته و چنین تصور می کند که باید دنیا و آخرت به او سجده کند و کتابش را به من داده بود به نظر برسانم. اقلأ هزار تومان انعام و لقب و منصب برای او استدعا بشود. به نظر شاه هم رساندم ابدأ محل اعتنا نشد. دیگر میرزا علی خان مترجم الممالک است که خیالات جرسی او را بر این داشته است که چرا برادر کوچکش آقا بالاخان سردار شده و صاحب کروها مکتت و او بی چیز است. به یک جهت حق دارد اما به من چه. دیگر پسر وکیل آقای مرحوم است... به این جهات به دارالترجمه کمتر می روم.

۱۳۱۲

۱۳ جمادی الثانی - بندگان همایون تاریخ مفصل مملکت فرانسه را می خواهند ترجمه بشود. مترجمین را احضار فرموده بودند. در این بین اجزای مجلس تألیف را هم ضمیمه کرده به حضور بردم.

۱۳۱۳

۱۰ ربیع الثانی - جلد ششم ترجمه مونت پانسیر که از دست کاتب بیرون آمده بود با عریضه به حضور فرستادم که در سر

\* یعنی ۲۹/۲۸ اسفند

♣ یعنی صفاء السلطنه که بعدها عضو وزارت خارجه شد و از مترجمان دوره ناصری ست

ناهار مجید آباد به نظر رسیده بود. در جواب عریضه دستخطی مبنی بر کمال التفات مرقوم داشته بودند.

۲۰ جمادی الاولی - بعد از این، مختصر فرمایش مقرر داشتند اندرون روم و در تمام کتابخانه اندرون جستجو کنیم آنچه کتاب ترجمه از السنه به فارسی است علی حده گذارم. یک روز تمام مشغول شدیم یک صد و هفتاد جلد کتاب خارج کردیم و علی حده گذاشتیم.

۲۷ جمادی الاولی - مشغول ترجمه کتاب شاه بوم و امروز ترجمه شرح حال مادمازول مونت پانسیر که جلد هفتمش باشد به اتمام رسید.

### پیوست ۵ - کتابشناسی اهم نوشته های مربوط به ترجمه

- افشار ایرج، فهرست مقالات فارسی، جلد ۵، تهران، ۱۳۷۴. ص ۳۹۳-۳۹۵.
- آرین پور یحیی: «دارالفنون: ترجمه و تألیف کتابهای درسی». از صبا تا نیما. تهران، ۱۳۵۰. ص ۲۵۹ به بعد.
- پورجوادی، نصرالله (زیر نظر): «درباره ترجمه» (مجموعه مقالات)، تهران، ۱۳۶۵.
- تقی زاده، سید حسن: «چه نوع کتبی باید ترجمه شود»، مقالات تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، جلد سوم، ۱۳۵۱. ص ۱۹-۲۲.
- دانش پژوه، محمد تقی: «نخستین کتابهای فلسفه و علوم جدید در ایران»، مجله نشر دانش، ۲ (۱۳۶۰) ش ۲: ۸۸-۱۰۱.
- طوسی، بهرام: نظری اجمالی به تاریخ ترجمه در ایران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. ۳۳ (۱۳۷۹) ۳۲۵-۳۳۶.
- فشاهی، محمد رضا: «نهضت ترجمه در عهد قاجاریه». مجله نگین. ش ۹۹ (مرداد ۱۳۵۲)، ۱۸-۲۵ و ۵۸ و ش ۱۰۰: ۲۹-۳۳ و ۵۵-۵۸.
- کیافر، جمشید: «ترجمه در عهد قاجار از آغاز تا دوره ناصرالدین شاه». مجله نشر دانش. ۱۰ (۱۳۶۸) ش ۱: ۲۳-۲۸.
- مجله مترجم (دوره) صاحب امتیاز و مدیر مسؤول و سردبیر دکتر علی خزاعی فر. مشهد. از سال ۱۳۷۱ تا پایان زمستان ۱۳۷۷ بیست و هشت شماره منتشر شده است و حاوی مقالاتی است که برای تاریخ ترجمه مفید است.
- محبوبی اردکانی، حسین: «ترجمه کتب اروپایی»، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران، ۱۳۵۴، جلد اول، ص ۲۲۴-۲۲۹.
- ملک پور، جمشید: «نهضت ترجمه و اقتباس نما یشناه در ایران». ادبیات نمایشی در ایران. تهران، ۱۳۶۳. جلد اول، ص ۳۰۳-۳۷۵.
- مینوی، مجتبی: «درباره ترجمه به فارسی». جشن نامه پروین گنابادی. تهران، ۱۳۵۴. ص ۴۲۱-۴۴۲.
- یاسمی، علامرضا (رشید). «ترجمه و تألیف رمان». ادبیات معاصر، چاپ دوم. تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۰۹-۱۱۳.
- Balay, Christopher: *La geneire du Roman Persan moderne*, Tehran, 1998 (tranduction): 41-75.

## ترکان پارسی گوی\*

### اشعار پارسی شاعران عثمانی

(۱)

تاریخ و کیفیت نفوذ و رواج زبان فارسی در کشورهای دیگر، مخصوصاً در سه قلمرو بسیار وسیع، یعنی شبه قاره هندوستان (هندوستان و پاکستان و بنگلادش امروز)، آسیای مرکزی و ترکستان یا سرزمینهای ماوراء النهر، و آناتولیا یا آسیای صغیر - به ویژه از زمان مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی تا پایان امپراطوری عثمانی - بارها موضوع پژوهش و بحث دانشمندان بوده است. کتاب تاریخ ادبیات در ایران تألیف بیمانند جاودان یاد استاد ذبیح الله صفا، مفصل تر از هر منبع دیگر به این موضوع پرداخته و شرح آن را مخصوصاً در دوره های سلجوقی و تیموری و صفوی به دقت بیان کرده است. افغانستان که چند شهر آن مانند هرات و غزنی از جمله مراکز شعر و زبان فارسی بوده است ارتباط با حوزه ترکان پارسی گوی و دیگر سرزمینهای بیرون از ایران بزرگ ندارد.

شهرهای سمرقند و بلخ و بخارا و مرو (و بسیار نقاط تاریخی دیگر) در ترکستان، نه عرصه نفوذ، بلکه خود زادگاه شعر و ادبیات فارسی بوده اند و امروز هم، به رغم قرنهای جدایی از ایران و فشارهای گوناگون سیاسی ضد ایرانی، مردم تاجیکستان به زبان فارسی تاجیکی تکلم می کنند و به فارسی شعر می گویند و کتاب می نویسند.

در سرزمین هندوستان زبان فارسی قرنهای بسیار زبان شعر و ادب بوده است. از زمان امیر خسرو دهلوی (متوفی در ۷۲۵هـ / ۱۳۲۴م.) گرفته که تالی نظامی گنجوی شمرده می شود، تا علامه محمد اقبال لاهوری (متوفی در ۱۳۱۷ هجری شمسی / ۱۹۳۸م.). در

تاریخ شعر فارسی سبک هندی که صفوی هم خوانده می شود، نتیجه همین نفوذ عمیق فارسی از سوئی و استقبال مخلصانه و عاری از تعصب و دور از سیاست مردم و دربارهای هند از زبان و فرهنگ ایران زمین از سوی دیگر بوده است. نیز نباید ناگفته گذاشت که عنصر هندی نیز در فرهنگ ایران تأثیری متقابل داشته است که کلیله و دمنه یکی از نمونه های شاخص آن است، و داستانهای هشت بهشت امیر خسرو (و دیگر منظومه ها) واجد عناصر فراوانی از افسانه ها و آداب هندی است که در هفت پیکر نظامی طبعاً وجود ندارد.<sup>۱</sup>

اما داستان نفوذ و شیوع زبان فارسی در آناتولیا یا آسیای صغیر (ترکیه امروز) از نوعی دیگر است. با آن که زبان فارسی همراه با ورود سلجوقیان به آن سرزمین رسید و حضور مولانا جلال الدین بلخی رومی در قونیه پشتیبان گسترش زبان و فرهنگ ایران در آن دیار گشت و قرنهای متوالی شاعران و دانشمندان و حتی سلاطین و امرای عثمانی به نوعی مجذوب وی بودند و بر مثنوی معنوی او شرح و تفسیر می نوشتند، و نیز به رغم این واقعیت که کتابخانه ها و موزه های عثمانی گنجهای هزاران دستنویس ارزشمند فارسی گشت، کمابیش از حدود نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به سائقه ملت پرستی افراطی مفاومتی روز افزون در برابر فارسی و فرهنگ ایرانی پدید آمد. این گرایش به سد بندی و مقاومت در برابر زبان فارسی و بازگشت به سنتهای ترکی و تقویت زبان ملی و ریشه های آن داستان مفصلی است که محققان ایرانی و اروپایی از آن یاد کرده و گرافه گوییهای نامعقول داعیان آن نهضت را وصف نموده اند. این جنبش با ظهور اتاترک و زوال امپراطوری عثمانی به رسمیت کامل رسید و تثبیت قطعی آن با تغییر الفبا میسر گشت. ترکان امروز، اگر در کار پژوهشهای تاریخ و ادب نباشند، واژه های عربی و فارسی را در زبان خود نمی شناسند و مخصوصاً از تأثیری که فرهنگ ادبی ایرانیان در شعرشان داشته است بیخبراند. شاید امروز به دنبال آمیزش بیشتر ملتها و فرهنگها و نیز به این علت که تب ملت پرستی حق پوش دیرین کاهش یافته است، نسل جوان و فرهیخته ترکان با چشمی باز به تاریخ خویش می نگرند و بیطرفانه تر ریشه های فرهنگ ادبی خود را می شناسند.

داستان «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی» را دانشمند گرامی استاد محمد امین ریاحی نخست در برنامه «مرزهای دانش» در رادیو ایران ایراد نموده و سپس همان گفتار را در مجله های یغما و هنر و مردم و نیز مجله دانشکده ادبیات طهران منتشر نموده و نیز به صورت رساله ای مستقل چاپ کرده اند. این رساله حاوی اطلاعات جامع و کامل به صورتی فشرده است و علاقه مندان به این موضوع مرجعی بهتر از آن نخواهند یافت.<sup>۲</sup>

زبان ترکی عثمانی که شاعران آن سرزمین قرن‌ها به کار برده اند مرکب است از واژه های ترکی و پارسی و تازی. واژه های تازی رایج در آن زبان نیز اکثراً یا شاید تماماً از راه زبان فارسی به آن کشور رسیده و در شعر ترکی به کار رفته است.

در دیوانهای شاعران عثمانی اشعار زیادی به ویژه از نوع غزل می توان یافت که به فارسی سروده شده است. البته اشعار بیشتری هم هست به زبان ترکی عثمانی. در اشعار این دسته دوم نسبت استفاده از واژه های پارسی همیشه یکسان نیست، گاهی این نسبت اندک است و گاهی بسیار زیاد، تا حدی که با تبدیل فقط چند واژه می توان به آسانی تمام شعر را به فارسی درآورد. هر ایرانی باسوادی که می تواند غزل‌های ساده یک شاعر ایرانی را بخواند و بفهمد (یا نفهمد)، می تواند به همان سادگی غزل‌های شاعر عثمانی را بخواند بی آن که بداند که گوینده آن ایرانی نبوده است. بحث ما در این گفتار درباره آن دسته از سروده های شاعران عثمانی است که در آن واژه ترکی و البته دستور زبان ترکی وجود ندارد یعنی شعر از هر نظر فارسی ست. وجه تمایز میان یک غزل کاملاً فارسی شاعر ترک عثمانی و یک غزل شاعر ایرانی در سبک سخن و نوع تخیلات و استعارات و کیفیت بیان عواطف و استفاده از تعبیرات رایج در مهد زبان مشترک آنها یعنی ایرانزمین است، یعنی همان وجوهی که مثلاً غزل خاقانی را از غزل جامی یا غزل سعدی و مولانا و حافظ را از یکدیگر جدا و مشخص می سازد. شاعران ایران از آغاز تا امروز شاید بیش از صد هزار غزل سروده اند و همان معانی و اندیشه های غنایی و کمابیش عرفانی را، علاوه بر غزلها، در قالب هزاران تغزل و قطعه و ترجیع بند و ترکیب بند و حتی رباعی و دویتی و مخمس و مسمط هم ریخته اند، با این همه سخن عشق از هر زبان که می شنوی نامرکز است. طبیعی ست که غزل‌های فارسی شاعران عثمانی نیز حاوی تعبیرات و تخیلات و شاید گاهی نیز واژه ها و ترکیبات نوساخته و بی سابقه ای ست که در فارسی وجود نداشته است. شاعران فارسی گوی عثمانی هم طبعاً در شعر خود همان جاده های اندیشه و خیال را کوییده اند بی آن که لزوماً به نوعی از انواع سرقتهای ادبی متهم گردند. شباهت ذهن و زبان شاعران ترک با ذهن و زبان همقطاران یا پیشروان ایرانی در اشعار غنایی در حدی ست که شاید جز اهل فن - استادان فن - کسی نتواند کمترین تفاوتی میان آنها بیابد. تنها این امکان هست که شاعر ترک عثمانی اشاره ای تاریخی یا جغرافیایی در سخن خود آورده باشد که از چشم خواننده سخن شناس دور نماند و برگه هویت عثمانی سراینده شناخته شود.

با توجه به آنچه گفته شد، شایسته به نظر می رسد که ما ایرانیان اشعار فارسی همسایگان خود را بشناسیم و بخوانیم و در برابر ارادت و ریزی ایشان به زبان و فرهنگ ما،

به سهم خود سپاسگزار باشیم و قدرشناسی خود را از هنر و قریحه ای که آن «بیگانگان» به خدمت ادبیات فارسی گماشته اند، با طبع آثارشان نشان بدهیم. بدین نیت است که در این اوراق به انتشار اشعار ترکان پارسی گوی می پردازیم و این نوشته را پیام محبت و دوستی خود به همسایگان ترک ایران دوست می شمیریم.

### شیخ غالب

از جمله شاعران پارسی گوی ترکیه عثمانی یکی محمد اسعد (به تلفظ ترکی: مه‌مد اسعد) متخلص و معروف به شیخ غالب و غالب دده است. وی در ۱۷۵۷ م. در استانبول در خانواده ای از ارادت کیشان و پیروان خانقاه مولوی تولد یافت. فارسی و عربی را در سالهای نوجوانی نزد پدر خود، مصطفی رشید و معلم پیاموخت و به تقلید پدر وارد خدمات دیوانی شد. ولی شور دل بستگی به مولانا او را به قونیه کشاند و در آن خانقاه بنا بر سنت مولویان «چله» هزار و یک روزه خود را آغاز کرد اما تمام مدت را در قونیه نماند، به نزد خانواده برگشت و چله خود را در استانبول ادامه داد و به پایان رسانید. در ۱۷۹۱ شیخ و مرشد تکیه «غلطه» (گالاتا) گشت. سلطان سلیم سوم که شیفته مولانا بود و آوازه غالب را شنیده بود و نیز خواهرش بیخان (Bihan) در خانقاه غلطه به دیدن او می رفتند و شاعر ترجیع بندی در مدح خواهر سلطان سروده که برگردان آن در هفت بند چنین است:

ماه برج عظمت حامی اهل عرفان    مهر گردون هم حضرت بیخان سلطان  
بدین ترتیب سالهای زود گذر عمر کوتاه شاعر در حلقه مزبور با شعر و موسیقی می گذشت تا در ۱۷۹۹ به سن چهل و دو سالگی وفات یافت.<sup>۳</sup>

دیوان غالب در ۱۲۵۲ ه. ق. (۱۸۳۶ م.) در مطبعه بولاق، و به خط لاتین نیز در چندین دهه اخیر دو یا سه بار چاپ شده است. چاپ اصلی سال ۱۲۵۲ ه. ق. شامل سه بخش مجزی به این ترتیب است:

۱- حکایات و قصاید و ترجیع بند و ترکیب بند و چندین مخمس و مسدس با بندهای بیشتر و کمتر، و نیز یک بحر طویل (ص ۱-۱۳۴).

۲- غزلیات و «تواریخ مختلفه» یعنی اشعاری که به مناسبت حوادث تاریخی یا مربوط به جشنها یا اعیاد و دیگر روزهای مهم یا اشخاص سرشناس سروده شده است، و مقطعات و دو لغز و رباعیات، و سپس «ابیات المفرده» یعنی تک بیتها که مقدار آن کم نیست، جمعاً در ۱۶۴ صفحه.

۳- مثنوی حسن و عشق در ۹۳ صفحه.

محققان تاریخ ادبیات عثمانی غالباً مثنوی حسن و عشق را شاهکار شیخ غالب خوانده اند. مؤلف تاریخ شعر عثمانی،<sup>۴</sup> الیاس جان ویلکینسن گیب (دانشمندی که اوقاف بسیار مشهور گیب را مادرش بعد از وفات نابهنگام او به یاد پسر خود ایجاد نمود) این اثر را فارغ از هرگونه نفوذ شاعران ایرانی دانسته و معتقد است که غالب نه موضوع داستان و سمبلیک آن و نه سبک سخن پردازی آن را از شاعران ایران و سبک فارسی تقلید کرده است. گیب تصنیف حسن و عشق را از قلم جوانی بیست و چهار ساله سخت شگفت انگیز شمرده و در وصف ابتکارات فکری و نبوغ او داد سخن داده است و قول خاورشناس معروف هامرفون پورگشتال را، که معتقد بود حسن و عشق تقلیدی ست از حسن و دل اثر فتاحی نیشابوری،<sup>۵</sup> باطل خوانده است و در مدح و توصیف شیخ غالب می گوید که شاعران پیش از غالب شعر ترکی را اسیر و برده شعر فارسی ساخته و آن را به خدمت امور روزمره و زندگی مادی گماشته بودند. ولی شیخ غالب با سرودن حسن و عشق این سنت را شکست و شعر عثمانی را به «آسمان آسمانها» (Heaven of Heavens) ارتقاء داد.<sup>۶</sup> این نظر مورد اتفاق همه شناسندگان شعر عثمانی نیست و می توان آن را از نوع شیفتگی دانشمندان به کار ورشته خاص خود دانست به ویژه گیب که هنوز به پختگی و کمال دوست خود ادوارد براون نرسیده بود که در ۱۹۰۱ درگذشت.

به هر حال، شدت تأثیر شعر و زبان فارسی بر روی مثنوی حسن و عشق در هر سطر آن آشکار است. نه تنها عنوانهای یک یک حوادث و حکایات و موضوع شعر بلکه متن بسیاری از ابیات و مصراعهای آن نیز یکسره به فارسی ست. اگر دانشجویی حسن و عشق شیخ غالب را با حسن و دل اثر فتاحی نیشابوری به دقت بسنجد معلوم خواهد شد که شاعر عثمانی تا چه حد تحت تأثیر شاعر نیشابوری بوده و از او الهام گرفته است.

اما اشعاری که اینک خواهد آمد، تمام برگرفته از بخش دوم دیوان شیخ غالب است که غزلهای فارسی او را ارائه می دهد. نیز باید افزود که در اشعار ترکی شیخ غالب نیز ابیات و مصراعهای بیشماری هست که به جز یکی دو واژه ترکی، باقی آن فارسی ست.

در میان شاعران ایران هم گویندگانی بوده اند که در شعر فارسی خود واژه های تازی را زیادتر از فارسی به کار برده اند، با وجود این شاعر فارسی شناخته می شوند. مفهوم این مقدمه و پیام آن هرگز این نیست که ما شعر عثمانی را فاقد اصالت پنداشته سرایندگان آن را به قول گیب برده فرهنگ ادبی ایران بدانیم. علامه محمد اقبال لاهوری تقریباً تمام آثار بدع و معروف خود را به فارسی سروده و رساله بسیار عالمانه اش موسوم به سیر متافیزیک در ایران را به انگلیسی نوشته است، ولی هرگز کسی او را ایرانی یا انگلیسی به حساب

نیاورده است. امروز مخصوصاً با فرو ریختن دروازه های سرحدی و آمیزش دهها میلیون انسان فرهیخته در کشورهایی غریب و دور از زادگاهشان، استفاده از زبان غیر مادری - البته بیشتر برای علم و کمتر در شعر - امری رایج و عادی شده است. اقبال را همه مردم دنیا پاکستانی می شناسند چنان که ساموئل بکت را به رغم اشعار و کتابهای فرانسویش همه ایرلندی می شمارند. شیخ غالب و دیگر شاعران پارسی گوی عثمانی نیز البته به زبان و فرهنگ ترکیه تعلق دارند ولو آن که قریحه خود را تا حدی در خدمت شعر فارسی به کار برده اند.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

### زیرنویسها:

\* منظور از «ترکان پارسی گوی» نه آن «بخشدگان عمرند» و نه «آن ترک شیرازی» که حافظ ما سمرقند و بخارا را به حال هندویشان می بخشید. و البته شاعران آذربایجان و اران و شروان مانند نظامی گنجوی و خاقانی و اوحدالدین مراغه ای و بدر شروانی و قطران تبریزی و شهریار و بسیار گویندگان هزار سال گذشته ایران که نزدیک به صد درصد اشعارشان به فارسی بوده و هست - به استثنای شهریار که مبلغی هم شعر ترکی سروده است - در زمره «ترکان پارسی گوی» این مقاله نیستند. هدف این گفتار شاعران آسیای صغیر و قلمرو عثمانی ست از آغاز نفوذ سلجوقیان در آن سرزمین تا کمابیش پایان قرن نوزدهم میلادی و شروع خطی جدید و عصری جدید در تاریخ مردم آن کشور. در این گفتار به جای درس تاریخ و بحث در علتها و شرایط نفوذ فارسی در ترکی عثمانی، اشعاری را که سرایندهگان عثمانی به زبان فارسی سروده اند از دیوانهایی که به خط قدیم چاپ شده است نقل می کنیم. نقد و سنجش ارزش ادبی این اشعار کار دیگری ست بیرون از موضوع این گفتار.

- ۱- محمدجعفر محبوب: هشت بهشت و هفت پیکر. از انتشارات هنر و مردم، طهران ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ / ۱۹۷۶ م).
- ۲- دکتر محمد امین ریاحی: نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی. چاپ چهارم، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۵۰.

۳- رک.

- E. J. W. Gibb: *A History of Ottoman Poetry*, ed. by E. G. Browne, pub. by Luzac, London, 1905/1967. Vol. 4, pp. 175-206.
- Bombaci, Alessio: *La Letteratura Turca*. Pub. Sansoni 1969, pp. 383-386.
- Andrews Walter, Najaat Black, and Mehmet Kalpakli: *Ottoman Lyric Poetry. An Anthology*. University of Texas Press 1997, pp. 258-260.
- Lewis, Franklin D.: *Rumi, Past and Present, East and West*. Oneworld Publications, 2000. pp. 444-445.
- Wilks, Judith: "The Persian Roots of a Turkish Flower. A Discussion of Sheykh Ghalib's *Husn o Ashk*" (unpublished paper).
- ۴- Elias John Wilkinson Gibb. درباره اوقاف گیب، رک. دانشنامه ایرانیکا، جلد دهم، ص ۶۰۱-۶۰۲.



۵- فتاحی نیشابوری (م. ۸۵۲ ه. ق.). شاعر معاصر شاهرخ، رک. دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، ص ۴۵۹-۴۶۰.

۶- تاریخ شعر عثمانی (رک. زیرنویس ۳)، صفحه ۱۸۲-۱۸۳:

...Ghalib sought to raise it to the very Heaven of Heavens...

ذیل - شیخ غالب دیگر شاعران فارسی زبان را هم می شناخته و از بعضی تأثیر پذیرفته و در دیوان خود یاد کرده است. از آن جمله است غزل شیوای «زلف آشفته» از حافظ که غالب آن را در تخیسی گنجانده که قبلاً منتشر شده است («نسیبانه یک غزل حافظ و مخمس آن در ترکی عثمانی»، ایران شناسی، سال ۳، ۱۹۹۱، ص ۳۳۷-۳۴۴). شاعر دیگر عطار نیشابوری ست که ترجمه و اقتباس گونه ای از حکایت زیبای او را (بازید آمد شبی بیرون ز شهر... منطق الطیر، چاپ دکتر گوهرین، ص ۹۰) ضمن حکایات، جلد اول، ص ۱۱۹-۱۲۰، آورده است.

### غزلیات فارسی شیخ غالب

آه من از برف پندارد سرشت شعله را	اشک من چون آب خواند سرنوشت شعله را
کم سخن با ید خلیل گلستان سوز دل	صورت عیسی نمی باشد کشت شعله را
بس که از فکر رخس امشب دلم بیتاب گشت	زیر سر بالین دیبا کرد خشت شعله را
خال روی آتش عشق است بحر تیره ام	چشم خور از هندوان باید بهشت شعله را
اضطراب اشک من در گلشن حسنش نخاست	کوثر از سیماب می باید بهشت شعله را
کی اثر گردد نسیم آه را فیض بهار	موج رنگ خویش باشد سبزه کشت شعله را

فکرتم را سوخت غالب شوکت آتش زبان  
انتخاب آسان نباشد خوب و زشت شعله را

۸/۲

گم شد از من گفتهای این زبان از بهر چیست؟  
هیچ کالایی نمی دارم، دکان از بهر چیست؟  
خامه را گیرم که در بار است، کو فیض کرم؟  
در سرا بستان حسرت ناودان از بهر چیست؟  
سینه پر داغ من ای مرغ آه آفت هواست  
با چنین باغ آتش افکن، آشیان از بهر چیست؟  
خط نمایان است اکنون، غمزه قاتل کجاست؟  
فتنه بر پا گشت، قهر قهرمان از بهر چیست؟  
گر چنین تأثیر خواهد کرد آه نیمشب  
این قدر افسانه خلق جهان از بهر چیست؟

عشق مظلوم است در هر کشوری، غالب خموش  
داد فرمایی نمی بینم فغان از بهر چیست؟

۱۵-۱۴/۲

\*\*\*

روی تو و سودای سر این است و بسی نیست  
در شام غریبان سحر این است و بسی نیست  
از جان گذرد لشکر آشوب به جانان  
آن قافله را رهگذر این است و بسی نیست  
پر فیضم و از دیده نهانم، چو صبایم  
از نیک و بد من خبر این است و بسی نیست  
گر چشم تو خواهد که نفهمد سخن عشق  
بر جان خموشان خطر این است و بسی نیست  
خو کن به جگر خوردن افسوس و ملامت  
هشدار که برگ سفر این است و بسی نیست  
فردا من و یک توده خاک و گل ماتم  
انجام سرور و کدر این است و بسی نیست  
غالب زد دل من چه ستانند نبدانم  
صد رشته به زلفش گهر این است و بسی نیست

۱۵/۲

\*\*\*

طره مشکین جانان را هوای شانه نیست  
آن همای لامکان در بند فکر لانه نیست  
من زبان را بستم، او از ملک جان آمد برون  
راز دل هر چند بنهفتم، سخن بیگانه نیست  
گوی یک زرین بنماید ز مهر و مه چرا  
گریه های ما ز گردون گریه طفلانه نیست  
گاه آن باشد که بر آتش نشیند مرغ آه  
همچو مجنون در سر سودایی من لانه نیست  
استخوانم با هما جسم به عنقا آشناست  
در سواد دفتر من معنی بیگانه نیست

من بسی فرزانه را کردم در این شطرنج مات  
بازی اهل محبت بازی طفلانه نیست  
با دل افسرده شادابی نمی آید ز اشک  
آب ما گرم است غالب، نازکانه دانه نیست

۱۵/۲

\*\*\*

در سپهر سینه ام داغ محبت کوکب است  
لیک آن مهوش کجانداند که روزش بی شب است  
کافر زلفت مبادا رهزن ایمان کس  
صد برهمن در کمندش وقف یارب یارب است  
نه همین لعل شکر ریز و رخ عنبر فشان تو  
جان بی پروای عاشق را هزاران مطلب است  
داند از ییداد قتل بیگناهان را ثواب  
یارب این شوخ ستم خو از کدامین مذهب است  
التفات عشق دارد حسن را شیرین ادا  
گریه غالب برای خنده زیر لب است

۱۵/۲

\*\*\*

آن شب که یاد عارض او بر زبان گذشت  
چون شمع آتش سر من ز استخوان گذشت  
می کن قیاس لشکر غم را ز داغها  
جایی که نقش پاست فزون کاروان گذشت  
چون گل هر آنچه داد به من، بازخواست چرخ  
افسوس از آن جان که در مهر آن گذشت  
زینهار چاک سینه ما را میین بد  
آب حیات رحمت از این ناودان گذشت  
در کوی ما ز آتش دلها خبر جو یافت  
آن شهسوار ملک جفا گرم عنان گذشت  
غالب بسی شتافتیم اقلیم عشق را  
تا آمدم به سمت حقیقت زمان گذشت

۱۶/۲

\* \* \*

رنگ گل‌های هوس بوی فنا شد، صاف شد  
 شب‌نم از بی تابی حیرت هوا شد، صاف شد  
 قطره‌های خون که خوش نگذاخت در لخت جگر  
 اشک غم شد، آب قندیل دعا شد، صاف شد  
 رفت موج‌گریه تقریر وقت خامشی ست  
 سیل این ویرانه مهتاب صفا شد، صاف شد  
 شد به یمن خط قرین مهر وصلت شام غم  
 گرد ظلمتهای او ظل هما شد، صاف شد  
 آتشی در خرمن این ظالمان خواهد گذاشت  
 ابر آهم پرتو برق بلا شد، صاف شد  
 غالب از اشراق دل دارد به شوکت گفتگو  
 شعله تقریر ما تا بی صدا شد، صاف شد

۲۱/۲

\* \* \*

جان سفر کرده و دل واله دیدار هنوز  
 اولین ساغر عشق این همه شور محشر  
 غافل ای نگه خسته مگر از خط نو  
 ز آسمان آمده عیسی و تو بیمار هنوز  
 خون نمانده ست و همین خنده زند لاله داغ  
 باده آخر شد و مخمور تو هشیار هنوز  
 زاهد از زلف پریشان تو خوابی دیده ست  
 به کف آورده سر رشته زنار هنوز  
 از سخن سازی بیمار نگه در عجبم  
 رمقی مانده و او بر سر گفتار هنوز  
 غالب از محتشمان نیست گدای عشق است  
 هست از این طور غزل خامه شرمسار هنوز

۵۴/۲

\* \* \*

جان به لب آورده و در یاد جانانم هنوز  
 کار با ایمان رسیده ست و صنم خوانم هنوز  
 هیچ کس را این چنین دیوانگی مشهور نیست  
 گریه بر من می کند خلقی و خندانم هنوز

یک جهان معنی توحید است در کنج دلم  
 نابسامانم هنوز و نامسلمانم هنوز  
 مغزم آتش گشته و جان سخن را سوخته ست  
 من چرا در شعله ادراک سوزانم هنوز  
 پیش زلف کافرش اشکستگی دارد رواج  
 از ثبات توبه های خود پشیمانم هنوز  
 همچو من محو تماشای تو هیچ آینه نیست  
 کار بان [کاروان] جلوه ات بگذشت و حیرانم هنوز  
 غلغلی در عالم افکنده ست طبع غالب  
 لیک من مغلوب اطوار جوانانم هنوز  
 دارم امیدی ز فیض حضرت ملای روم  
 دیده دوز همت آن شاه شاهانم هنوز

۵۴/۲

\*\*\*

به دلها چون دهان تنگ یارم، نیستم؟ هستم  
 مآل نقطه موهوم دارم، نیستم؟ هستم  
 مراد اوست فیض بی وجودی نامداریها  
 مگر عنقای قاف اشتهارم، نیستم؟ هستم  
 نیند سیر چشمی در جهان دل تشنگان از من  
 چو آب گوهرم پر اعتبارم، نیستم؟ هستم  
 وجودم نیست پیدا گرچه در امکان ذاتی لیک  
 عرض وش در جواهر آشکارم، نیستم؟ هستم  
 چو بوی پیرهن پیدا نیم در کاربان اما  
 ضیاء دیده یعقوب زارم، نیستم؟ هستم  
 ز آدم رشته قید خودی کردند آزادم  
 چو شهباز نگه پرواز دارم، نیستم؟ هستم  
 تنم از فکر باریک تخیل محو شد غالب  
 مگر موی میان آن نگارم، نیستم؟ هستم

۹۳-۹۲/۲

\* \* \*

نازم<sup>+</sup> به غمت که نازنینی      جایت به دلم که دلنشینی  
 دیوانه شود به حسنت آدم      پری منشی و حور عینی  
 روشن نظرم به دور زلفت      زان روی شها که مه جینی  
 چشم تو دلم ربود کز وی      حسرت ده آهوان چینی  
 شاید که دهم به وصلت ایمان      در هجر و بلای جان و دینی  
 فکر تو شراب صاف شیراز  
 غالب تو عجب که زین زمینی

۱۲۸/۲

## ادبیات فارسیهود میراث فرهنگی یهودیان ایران

اگر نگاهی به تاریخ مستند ایران باستان بیندازیم نام قوم یهود را در فراز و نشیبهای تاریخی و فرهنگی این سرزمین و در تکوین آنچه که امروز آن را هویت ایرانی می‌شناسیم سهیم می‌بینیم. ورود قوم یهود به سرزمینی که بعدها جزو قلمرو دولت ماد درآمد در حدود سال ۷۲۲ قبل از میلاد آغاز گردید. پادشاهان آشورده قبیله از فرزندان یعقوب را از سرزمین اسرائیل به نواحی غرب و شمال ایران کوچ دادند. مهاجرت یهودیان در زمان کورش کبیر، با فتح بابل در سال ۵۳۹ قبل از میلاد و آزاد نمودن اسرای یهودی که توسط بخت النصر دوم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد از اورشلیم به بابل به اسارت آورده شده بودند، ادامه یافت.

پیگیری وقایع تاریخی این ۲۷۰۰ سال را به کتابهای تاریخ واگذار می‌کنیم.<sup>۱</sup> آنچه مسلم است بعد از قوم یهود طی تاریخ، اقوام خارجی دیگری نیز از قبیل عرب و ترک و مغول و ارمنی و آسوری مانند قوم یهود یادر ایران سکنی گزیدند و سهمی در تشکیل «هویت ایرانی» پیدا نمودند و یا فرهنگ و ادب ایرانی را به سرزمین خود بردند و بر آن افزودند. وسعت این گسترش به حدی بود که تأثیر آثار ادب و فرهنگ ایرانی را از شبه قاره هند و نیال گرفته تا آسیای صغیر و افغانستان و تاجیکستان و سایر نواحی تا به امروز مشاهده می‌کنیم. آن گروه از یهودیان ایرانی که پس از اسارت به اراده خود در ایران سکنی گزیدند، در حین حفظ اعتقادات دینی و سنن مذهبی خود، نه تنها زبان و مظاهر فرهنگی و ادبی ایران را پذیرا شدند بلکه به تدریج با آن خو گرفتند و در تکوین و تکامل آن

نقش ساز بودند.

تلمود و سایر کتب مذهبی یهود از یک سو و کتب دینی زرتشتیان چون دینکرد، شکند کمائیک و یچار و مینوگ خرد از سوی دیگر نمایانگر پایه‌های همبستگی فرهنگی ایران باستان و قوم یهود می‌باشند.<sup>۲</sup>

اولین رشتهٔ این پیوند فرهنگی و اجتماعی را پس از اعلامیهٔ حقوق بشر کورش کبیر در سال ۵۳۸ قبل از میلاد با انتخاب آن گروه از یهودیانی که سکونت در ایران را ترجیح دادند مشاهده می‌کنیم. این روابط، بنا به فرضیهٔ Jon Berquist، برای اولین بار به فرمان داریوش اول با رسمی ساختن قوانین تورات به عنوان قوانین کشوری در نواحی یهودی نشین توضیح گرفت.<sup>۳</sup> تفاسیر ایرانی شدهٔ قوانین تورات توسط عزرا قدم بعدی در تحکیم این روابط بود. در این مورد عزرا «قانون پادشاه ایران» را به موازات «قوانین الهی و آسمانی» تفسیر کرد و برای اجراء یهودیان مقرر داشت (Ezra ۷: ۲۶).<sup>۴</sup>

در دورهٔ ساسانیان در برخی اوقات، علاوه بر آزادی فرهنگی که حاصل آن تشکیل آکادمی‌های علمی به منظور گردآوری و تألیف تلمود بود، باید از روابط نزدیک گروهی از رؤسا و رهبران روحانی یهودی با چند تن از سلاطین ساسانی به خصوص شاپور اول و دوم نام برد. نتیجهٔ این روابط حسنه و نزدیک توصیهٔ راب یوسی (وفات ۳۲۳ میلادی) از ربانهای معروف دورهٔ تلمود است که از یهودیان می‌خواهد زبان آرامی را کنار گذاشته به فارسی تکلم کنند.<sup>۵</sup> توضیح آن که پس از اسارت بابل تکلم به زبان آرامی جای زبان عبری را گرفته بود تا بدان جا که تورات و سایر اسفار کتاب مقدس به آرامی ترجمه شده بودند و این زبان، زبان مادری یهودیان بابل شناخته می‌شد.<sup>۶</sup>

فرمان راب یوسی و آغاز تکلم یهودیان به زبان پهلوی پایه گذار تعلق و وابستگی مشترک یهودیان ایران به زبان و فرهنگ ایرانی است. رابطه ای که تا به امروز یهودیان ایران در حین حفظ اعتقادات مذهبی خود حفظ کرده اند و به سبب آن و سایر دلایل سیاسی و مذهبی از بقیهٔ جوامع یهودی جهانی مجزا و تا حدی ناشناخته باقی مانده اند. جوانهٔ این رابطه و فرهنگ مشترک را با ترجمه و بازنویسی قسمتهایی از کتاب مقدس به زبان و خط پهلوی و شکوفایی آن را در دوران ایران اسلامی به خصوص بعد از دورهٔ مفلو به فارسی نو در ادبیات فارسیهود مشاهده می‌کنیم.

### تعریف فارسیهود:

فارسیهود شامل نوشته‌های فارسی به الفبای عبری می‌باشد. باید اضافه کرد که از نوشته‌های فارسیهود به استثنای چند مورد از جمله ترجمهٔ مزامیر داود به زبان و خط پهلوی،



آنچه که در دسترس قرار دارد متعلق به دوران فارسی نواست.<sup>۷</sup> طبق این توصیف آثار فارسیهود به استثنای چند نسخه پهلوی اکثراً شامل نوشته های کلاسیک و یا هر نوع گویش محلی به زبان فارسی نو و به حروف عبری می باشد. به علت کمبود و عدم تطابق الفبای عبری با بعضی اصوات فارسی یک حرف عبری به همراه بعضی علامات اضافی می تواند در نقش چند صوت فارسی به کار رود. به همان ترتیبی که حروف عبری چاپ شده از حروف عبری خطی متفاوت است، مطالب چاپ شده فارسیهود نیز از نظر خط با نسخ خطی آن متفاوت هستند.

### ادبیات فارسیهود:

ادبیات فارسیهود از سه منشأ فرهنگ ایرانی، یهودی، و اسلامی سرچشمه می گیرد و از نظر متن از یک سو شامل مطالب متفاوت مذهبی و غیر مذهبی، علمی، ادبی، فلسفی، و تاریخی می باشد. از نظر فرم، نوشته های فارسیهود می توانند منظوم و یا منثور باشند. نوشته های منثور فارسیهود در حین در برداشتن سنگین ترین کلمات کلاسیک ادبی تعدادی اصطلاحات روزمره، لغات پهلوی، اسلامی، عربی، و عبری را نیز شامل می گردند. برخی از این نوشته ها از نظر دستوری نیز تحت تأثیر زبان عبری قرار گرفته اند.<sup>۸</sup>

ادبیات منظوم فارسیهود که قسمت اعظم ادبیات یهودیان را تشکیل می دهد از نظر قالب شعری اکثراً در قالب مثنوی و از نظر متن به صورت داستان نویسی می باشد ولی بعضی از شعرای فارسیهود به خصوص عمرانی و امینا در زمینه های متفاوتی چه از نظر قالب و چه از نظر متن ذوق و قریحه شاعرانه خود را آزموده اند.

در دوران ایران اسلامی، به خصوص بعد از حمله مغول و اوایل حکومت ایلخانان (۱۲۵۰-۱۲۹۵ میلادی)، یهودیان ایرانی مانند سایر اقلیتها از آزادی مذهبی و فرهنگی آن دوران بهره مند شدند. آنان علاوه بر سیاستمداران و دانشمندی که به جامعه ایرانی تحویل دادند از خود به دو صورت نوشته ها و آثاری باقی گذاشتند. گروهی از این آثار به خط و زبان فارسی و یا عربی ست که اغلب از جانب مشاهیر ایرانی یهودی الاصل باقی مانده اند. از آن جمله می توان از تاریخ رشیدی نوشته رشیدالدین فضل الله پزشک، سیاستمدار، و مورخ یهودی الاصل دربار الجایتو (۱۳۰۴-۱۳۱۶ میلادی) و شرح تلویحات سهروردی و شرح اشارات ابن سینا و سایر آثار ابن کمونه اسرائیلی بغدادی (وفات ۱۲۸۴ میلادی) به عربی و دو بیتهای عرفانی سعید سرمد کاشانی (وفات ۱۶۵۹ یا ۱۶۶۱ میلادی) نام برد.<sup>۹</sup> گروه دیگر که شامل قسمت اعظم آثار ادبی این قوم می باشد آثاری ست که بر اثر قرنهای زندگی و همکاری فرهنگی در سراسر ایران از غرب و جنوب تا ماوراءالنهر و افغانستان

به عنوان ادبیات فارسیهود برای ما به جا مانده است.

انتخاب خط عبری به جای خط فارسی برای نوشتن آثار فرهنگی یهودیان ایران به گونه های متفاوتی قابل تفسیر است. ژیلبر لازار ایران شناس معاصر در این مورد چنین حدس می زند که در اکثر کشورهای مسلمان عرب دوران قرون وسطی انتخاب حروف عربی که خط قرآن نیز می باشد برای نوشتن آثار یهودیان می توانسته است نشانه ای از عدم تعهد و ابراز وفاداری به یهودیت تلقی شود.<sup>۱۰</sup> آنچه که مسلم به نظر می رسد علت انتخاب حروف عبری برای نویسندگان فارسیهود جنبه عملی آن می باشد. زیرا که احیاناً عدم آشنایی توده مردم یهودی بیسواد به خط فارسی و آشنایی آنان به خط عبری، به منظور خواندن و اجرای فرایض دینی، تعداد خواننده بیشتری را برای آثار فارسیهود تأمین می کرده است. لذا از شواهد چنین می توان برداشت کرد که ادبیات فارسیهود اکثراً برای یک گروه خواننده مخصوص که همان طبقه عامی یهودی ایرانی باشد نوشته می شده است. طبقه ای که با وجود این که به زبان فارسی صحبت می کرد نمی توانست آن را به خط فارسی بخواند. باید در نظر داشت که سواد عبری اکثر افراد این گروه هم احیاناً از خواندن دعاهای مذهبی بدون درک معانی آنها تجاوز نمی کرده است. شاهد این ادعا برگردانیدن شاهکارهای ادبیات فارسی به خط فارسیهود است که نسخه های خطی آنها در کتابخانه ها فراوانند. از آن جمله می توان از برگردان «رستم و سهراب» فردوسی، رباعیات خیام، دیوان حافظ، گلستان سعدی، فیه ما فیه مولوی، منطق الطیر عطار، هفت پیکر، و خسرو و شیرین نظامی گنجوی همچنین از لیلی و مجنون و یوسف و زلیخای جامی نام برد.<sup>۱۱</sup> در اوایل قرن بیستم برگرداندن بعضی داستانهای فولکلور ایرانی مانند داستانهای هزار و یک شب یا ترجمه های ادب خارجی از جمله «کمدی اشتباه» (*Comedy of Error*) اثر شکسپیر گویای سطح دانش عمومی خوانندگان فارسیهود و نیاز آنان به چنین نوشتارهایی است.<sup>۱۲</sup> روی هم رفته مطالعه آثار و نوشته های فارسیهود نمایانگر تفاوت و فاصله ذهنی نویسندگان آن با خوانندگان خود و سطح دانش و آگاهی این مشاهیر یهودی از فرهنگ و زبان ایرانی است. نویسندگان ادبی فارسیهود اکثراً از استادان ایرانی غیر یهودی و یا از آثار استادان یهودی غیر ایرانی متأثر بوده اند. مبین این امر تسلط آنان بر فرهنگ ایرانی و یهودی و حتی در مورد بعضی از آنان تسلط بر فرهنگ اسلامی می باشد.

از جمله شعرای بزرگ ایرانی که بر نویسندگان ادبیات فارسیهود اثر گذار بوده اند باید از شعرای ذیل نام برد:

۱- فردوسی: در مورد اشعار حماسی الهام بخش شاهین، عمرانی، و خواجه بخارایی.

- ۲- نظامی: در مورد اشعار داستانی الهام بخش شاهین، عمرانی، و بابائی بن لطف.
- ۳- سعدی: در مورد اشعار اخلاقی و پند و اندرز الهام بخش عمرانی.
- ۴- مولوی و عطار نیشابوری: در مورد اشعار عرفانی الهام بخش شاهین، عمرانی، راغب، سیمانطوب ملمد، و شاهدی.
- ۵- خیام و حافظ: در مورد اشعار غنائی الهام بخش عمرانی و یوسف یهودی.<sup>۱۳</sup>
- کعبود شعرای مدیحه سرا (به استثنای مدح شاهین از سلطان ابوسعید بهادر) نمایانگر اوضاع اقتصادی و اجتماعی شعرای یهودی و عدم رابطه آنان با دربار سلاطین ایران است. پزشکان یهودی در این مورد مستثنی بوده اند زیرا که آنان از دیرباز، از ایلخانان تا دوران پهلوی، همیشه مورد اعتماد و طیب دربار پادشاهان ایرانی بوده اند.<sup>۱۴</sup>
- از استادان و فلاسفه غیر ایرانی یهودی که الهام بخش شعرا و فلاسفه فارسیهود بوده اند می توان به نامهای ذیل مراجعه کرد:

- ۱- ابن میمون: (قرن سیزده و چهارده میلادی) از اسپانیا و ساکن مصر، الهام بخش عمرانی (قرن پانزده و شانزده)، یهودا بن الازار فیلسوف بزرگ (قرن هفده) و سیمانطوب ملمد شاعر و عارف قرن نوزده.<sup>۱۵</sup>
- ۲- بهیا ابن پکودا: (اواخر قرن یازده) از اسپانیا الهام بخش سیمانطوب ملمد.<sup>۱۶</sup>
- ۳- ابراهام بن حسدای: (قرن سیزده) از اسپانیا، الهام بخش الیشا بن سموئیل موسوم به راغب از سمرقند (قرن هفدهم).<sup>۱۷</sup>
- ۴- راب شمعون بن عباس بن ابون: (قرن دوازدهم) از شمال آفریقا الهام بخش بنیامین بن الیشا متخلص به امینا از کاشان (قرن هفده و هجده).<sup>۱۸</sup>

### انواع ادبیات فارسیهود:

ادبیات فارسیهود بر سه پایه متفاوت زمان، فرم، و متن بنا شده است:<sup>۱۹</sup>

از نظر زمان: این آثار به دو دوره قبل و بعد از مغول تقسیم شده اند. آثار قبل از دوران مغول بیشتر دارای اهمیت زبان شناسی و آثار بعد از مغول دارای اهمیت ادبی، تاریخی، و اجتماعی می باشند.

از نظر فرم: آثار فارسیهود به دو فرم نظم و نثر تقسیم شده اند.

از نظر متن: این آثار به دو بخش نظم و نثر گروه بندی شده اند: آثار منظوم شامل متون حماسی، مذهبی، تاریخی، غنائی، و اخلاقی بوده و آثار منثور اکثراً شامل تراجم و تفاسیر کتاب مقدس، کتب پزشکی، لغت نامه ها، و سایر مطالب عمومی بوده است. ترجمه های تورات نه تنها رهگشای باستان شناسان و اروپاییان از فعالیتهای فرهنگی متمدن یهودیان

ایران گردید بلکه باعث یادگیری و ترویج زبان فارسی در میان زبان‌شناسان اروپایی نیز شده است. لازم به توضیح است که علاوه بر نسخ فارسی‌هود قسمتهایی از تورات مستقیماً به خط فارسی ترجمه شده‌اند. این نسخ اغلب یا به دستور جهانگردان و پادشاهانی مانند شاه عباس و نادرشاه انجام گرفته است و یا به صورت پراکنده و به دست افراد خصوصی، از آن جمله می‌توان از شش فصل اول کتاب آفرینش توسط ابهی چند مرید سعید سرمد کاشانی نام برد. این ترجمه در کتاب دبستان المذاهب منعکس است.<sup>۲۰</sup>

### سهم ادبیات یهود در فرهنگ ایرانی

به دنباله فرمان راب یوسی (وفات ۳۲۳ میلادی) تکلم به زبان پهلوی و سپس فارسی نو به تدریج جای تکلم به زبان آرامی را برای یهودیان ایران گرفت و زبان فارسی زبان علمی و فرهنگی و ادبی یهودیان گردید. این امر دو تأثیر بزرگ بر تاریخ و سرنوشت ایرانیان یهودی گذاشت. اولین تأثیر آن این بود که آنان نیز با تکلم به زبان ایرانی پایه‌های فرهنگ مشترکی را با ایرانیان پی‌ریزی کردند. اما به علت عدم استفاده از حروف فارسی به خصوص در ایران اسلامی و همچنین وجود فشارهای مذهبی، اجتماعی، و اقتصادی از مسیر کلی فرهنگ و ادبیات ایرانی جدا ماندند و آثار آنان به علت محدودیت‌های فوق از نظر بلاغت کلام و صنایع ادبی زیاد رشد نکرد. با وجود این بعضی از شعرا و نویسندگان فارسی‌هود از فصاحت و هنرهای بدیع بی‌بهره نبودند و آثار با ارزشی را برای فرهنگ ایران به جا گذارده‌اند. تأثیر دوم این که یهودیان ایرانی باز هم به علت مسائل اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی و عدم تکلم به زبان عبری از سایر مراکز جهانی یهودی به خصوص بعد از انتقال مرکز یهودیت از بغداد به اسپانیا (در حدود ۹۱۵ میلادی) به دور افتادند و در عرصه جهانی فرهنگ یهودیان نیز نتوانستند از خود نشانهای زیادی باقی گذارند. در هر حال آنچه که مسلم است ادبیات فارسی‌هود با همین خصوصیات مخصوص به خود نمودار شرایط زندگی، اوضاع تاریخی و احساسات و عواطف نویسندگان و خوانندگان آن است.

به هنگام نقد ادبیات فارسی‌هود توصیه ژان ریبکا به منقدین غرب را در مورد بررسی و نقد ادبیات شرق باید در مد نظر داشت. اگر منطق او را در مورد بررسی ادبیات فارسی‌هود نیز به کار ببریم متوجه می‌شویم که این ادبیات را باید از دیدگاه موقعیت زمانی و مکانی و معیارهای ذهنی گویندگان و خوانندگان مخصوص به خود سنجید و نه از دیدگاه و معیارهای سایر انواع ادبیات فارسی.<sup>۲۱</sup>

### فارسی‌هود فرهنگ یهودیان ایران

نقش ادبیات فارسی‌هود در تکوین و نگاهداری فرهنگ ایرانی به طور اعم و یهودیان

ایرانی به طور اخص در داخل متون و از لابه لای سطور نظم و نشر آن نمودار است. بهترین وسیله برای اثبات آن ارائه نمونه‌هایی از آن می‌باشد. نکات مشترک ادبیات فارسیهود را در ادبیات و فرهنگ ایرانی از سه دیدگاه زبان فارسی، صناعات ادبی، و مضامین و اندیشه می‌توان بررسی نمود.

### نگاهی به آثار فارسیهود از دیدگاه زبان فارسی:

#### ۱- نکات مشترک در انتخاب نامها:

الف- نام آثار ادبی: یکی از وجوه اشتراک فرهنگی ادبیات فارسیهود با سایر آثار ادبی ایران انتخاب نام مشترک بعضی از این آثار می‌باشد. اسامی ساقی نامه، مناجات نامه، مصیبت نامه و مخزن‌الپند از آن جمله می‌باشند.

ب- نام افراد و قهرمانها: در آثار فارسیهود به چند گروه از این نامها برمی‌خوریم:

۱- گروهی از نامهای یهودی که به صورت ایرانی و بدان گونه که در منابع اسلامی ذکر شده اند آمده است. برای مثال از نامهایی از قبیل: موسی یا لقب او کلیم الله، برای مشه؛ شعیب، برای یترو (پدرزن موسی) می‌توان نام برد.<sup>۲۲</sup>

#### ۲- کاربرد لغات و واژه‌ها:

الف: واژه‌های ایرانی: ادبیات فارسیهود مانند هر اثر ادبی ایرانی عامل حفظ بعضی لغات و ویژگیهای فارسی نو و به خصوص وسیله انتقال آنها از ریشه پهلوی به زبان فارسی نو است. کاربرد بعضی لغات فارسی مهجور نمایانگر نقش فارسیهود در حفظ این لغات اصیل ایرانی می‌باشد:

ایوار: به معنی شب، در اردشیر نامه شاهین و فتحنامه عمرانی:<sup>۲۳</sup>

شاهین: قربان و بخور صبح و ایوار بردی بر حضرت آن نکوکار

عمرانی: که تا روزی ز فرمان جهاندار رسیدند در یربخ وقت ایوار

چاووش: به دو معنی حاجب و پیشرو لشکر در موسی نامه شاهین و فتحنامه عمرانی:<sup>۲۴</sup>

شاهین: یکی چاووش فرعون دید از دور ستاده بر دری بر خویش مفرور

عمرانی: روان گشتند چاووشان به تعجیل به قامت هر یکی افزون ز یک میل

ب: واژه‌های عربی و اسلامی معمول در زبان فارسی: انتخاب لغات عربی معمول در زبان فارسی نمودار درجه دانش نویسندگان فارسیهود از زبان عربی و اختلاط آن با فارسی نو و بالتیجه پایه نفوذ فرهنگ اسلامی در میان یهودیان ایران است. استفاده از لغات عربی همراه با بار فلسفی در نظم و نشر گویای گوشه ای دیگر از دانش ادبای فارسیهود است.

عمرانی کتاب فتحنامه خود را در وصف واجب الوجود چنین آغاز می‌کند:<sup>۲۵</sup>

به نام آن که حیّ لایزال است صفات ذات پاکش بی زوال است  
 خداوندی که موجود است دایم قدیم و حیّ و قیام است و قایم  
 (۲) کاربرد اصطلاحات اسلامی برای مفاهیم یهودی: درجهٔ تاثیر فرهنگ اسلامی  
 به حدی است که ادبای یهودی گاهی برای تشریح مفاهیم یهودی از اصطلاحات و مفاهیم  
 اسلامی استفاده می کردند. چنین کاربردی مبین آگاهی نویسنده و خواننده از هر دو  
 فرهنگ است:

الله اکبر: در فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۲۶</sup>

جهان بود روشن از خورشید انور زهی صنع خدا الله اکبر  
 سید: به معنی بزرگ و سرور و اولاد پیغمبر در اشاره به یهوشوع در فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۲۷</sup>  
 سپاهی در پی سید روان شد کز ایشان کوه و صحرا ناتوان شد  
 احرام بستن: به معنی آهنگ حج کردن در فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۲۸</sup>  
 ز لشکر منزلی بیرون نشستند سوی کنعان احرام بستند  
 اشاره به تقویم اسلامی نیز یکی دیگر از نمونه های امتزاج یهودیان با فرهنگ ایران  
 اسلامی است. شاهین سال ختم اردشیرنامه را به ماه و سال هجری قمری گزارش می دهد:<sup>۲۹</sup>  
 هفتصد بگذشت و سی و سه سال بانیمهٔ ماه شهر شوال  
 ج: واژه های عبری: مصرف واژه های عبری برای مفاهیم یهودی در قالب جملات نثر و  
 نظم فارسی نمودار موضع یهودیان ایرانی و مظهر اعلاّی آمیزش دو فرهنگ یهودی و  
 ایرانی است. این نوع نوشته ها گویای این واقعیت است که اعتقادات مذهبی یک قوم در  
 عین حالی که تناقضی با ملیت و اندیشه های فرهنگی او ندارد می تواند رنگ و جلوهٔ خاصی  
 به آن بدهد. بنابراین آثار فارسیهود در عین حالی که جزئی از فرهنگ و ادب ایرانی  
 به معنی عام هست، در مقابل فرهنگ ایرانی اسلامی نمودار فرهنگ ایرانی یهودی  
 می باشد.

گنولا / g'ula / و رفوا / refua / : به معنی نجات و سلامتی، در گنجنامهٔ عمرانی:<sup>۳۰</sup>

یارب پی این رسد گنولا بر خسته دلان بود رفوا  
 عاوون / avun / : به معنی معصیت و گناه. در انتخاب نخلستان عمرانی:<sup>۳۱</sup>

دریفا که از جور و عصیان ما همه عمر کم شد ز عاوون ما  
 میقداش / migqash / : به معنی محل مقدس، در اردشیر نامهٔ شاهین که استفاده لغات

عبری و عربی را در کنار هم می بینیم:<sup>۳۲</sup>

میقداش بدی مقام ایشان تسبیح بدی کلام ایشان

در نثر فارسی هم نمونه امتزاج سه زبان فارسی، عربی، و عبری، را در مقدمهٔ حیات الروح سیمانطوب ملمد مشاهده می‌کنیم:<sup>۳۳</sup>

سبب این است ای برادر دینم و ای جان شیرینم بدان و آگاه باش که میتصوت‌های هشتم یتبارخ / mitzvota-ye hashem yitbarekh / (اوامر خدای متبارک) در بدن ایما (ما) مانند نقرهٔ خاص و خالص باشد که از غفلت گالوت (تبعید و سرگردانی) و کثافت اعمال و نحوست کردار با جرم و خلل آلوده شده و از خواندن این کتاب بیدار گردد و آن شخص به عمارت عولام هبا Ulam / haba (دنیای بعدی) معمور گردید».

د: واژه‌ها و اصطلاحات «زبان ادبی»:

ادبای فارسیهود در بعضی متون به خصوص در مضامین حماسی، داستانی و غنایی استعداد و قابلیت خود را اکثراً در نظم (و در برخی موارد در نثر) فارسی بروز داده‌اند. ذکر چند مثال از دو گروه اصطلاحات حماسی (متعلق به شاهین و عمرانی) و اصطلاحات غنایی (از ساقی نامهٔ عمرانی) آشنایی این شعرا را با اصطلاحات مخصوص و کاربرد این دو گروه مشخص می‌سازد.

۱) کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات حماسی:

فر: در یوسف و زلیخای شاهین و فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۳۴</sup>

شاهین:

دگر آن هفت گاو خشک ولاغر بود آن هفت سالی خشک و بی‌فر  
عمرانی:

به بینایی خود ما را فرداد کمال و دانش و عقل و بصرداد  
رخش: در گنجنامهٔ عمرانی:<sup>۳۵</sup>

چون رخس سخن کشد طبیعت نه چرخ فلک کشد جنیبت  
۲) واژه‌ها و اصطلاحات غنایی عرفانی در ساقی نامهٔ عمرانی:<sup>۳۶</sup>  
رند:

رندی و عاشقی و مخموری بهتر از کبر و زهد و مفروری  
خرابات:

صبح تا شام در خراباتم صبح تا صبح در مناجاتم  
بیر مغان و مغبجگان:

مطرب‌بی دوش پیش پیر مغان چنگ می‌زد به پیش مغبجگان  
درد: در اردشیرنامه شاهین:<sup>۳۷</sup>

گردان ز نپید مست گشتند      دُردی کش و می پرست گشتند  
نگاهی به آثار فارسیهود از دیدگاه صناعات ادبی:

با در نظر گرفتن محدودیت‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی یهودیان ایرانی، و توصیفهٔ Jan Rypka، اگر ادبیات فارسیهود را از دیدگاه و شرایط نویسندگان و خوانندگان آن بررسی کنیم کوشش آنها برای ابراز اندیشه و احساسات خود در قالب سخنان ادبی، ارزش بیشتری پیدا خواهد کرد. ادبیات فارسیهود در زمینهٔ نظم از نظر فرم و صنایع علم بدیع و عروض زیاد متنوع نمی باشد و از نقاط ضعف بری نیست ولی طبع آزمایشی برخی از این شعر را نباید نادیده گرفت.<sup>۳۸</sup>

برای مثال در نظم به چند نمونه از اشعار شاهین و عمرانی قناعت می شود:  
استعاره: در فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۳۹</sup>

به رخس نظم و چوگان عبادت      زمینان در ربایی گوی سعادت  
تضاد: در فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۴۰</sup>

در این دریا که سر تا پا نهنگ است      فراخ است آن ولیکن سخت تنگ است  
جناس خط: در فتحنامهٔ عمرانی و موسی نامهٔ شاهین:<sup>۴۱</sup>  
عمرانی:

نه هر کس کاو شناور باشد و چست      تواند گوهر اندر بحرها جست  
شاهین:

همان روز در دهن شیرش بیالود      به شیر خود زبانش را بیالود  
جناس نام: در اردشیر نامهٔ شاهین، و فتحنامهٔ عمرانی:<sup>۴۲</sup>  
شاهین:

شاهین به میان درآ چو شاهین      رخ وار بزی، مباحش فرزین  
عمرانی:

کسی گوهر به یاران آرد زین آب      که باشد گوهرش چون گوهر پاک

\*

شمرند آن هزیمت را غنیمت      غنیمتها بهشتند از هزیمت  
در نثر: باز هم قسمتی از سرآغاز مقدمهٔ حیات الروح سیمانطوب ملمد را به عنوان نمونهٔ یک نثر مسجع ذکر می کنیم:<sup>۴۳</sup>

به مشرفان کهن و معروفان سخن و طالبان کرم و محرومان حرم را سخن مخفی نیست و نماند که ایجاد کائنات مخصوص وجود آدمی برپا شده و آدم آن کس را گویند که فرق نیک و بد یعنی



دنیای فانی و عقبای جاویدانی را دریافته باشد... و از سر صدق جان خواهش نمود که کتابی بنا کنم که حاجت سلیم نفسان زمانه به اجابت رسد [تا] از جام اصلی و [ا] ز شربت ازلی محروم نمانند و باز فکر نفسانی مانع شد یعنی [گفت] چون تو کسی قادر به این قدرت نیستی به این چنین درّه بی پایان قدم نهی و اگر قدم نهی سر در بازی و این چنین امری را شخص مدرک و معروفی و سخن سنجی باید.

### نگاهی به فارسیهود از دیدگاه مفاهیم و متون

اشتراک تفکر و اندیشه ادبی شعرای فارسیهود با سایر شعرای فارسی زبان نکته گویای دیگری بر فرهنگ مشترک این دو گروه است. برای نمونه چند بیت از شاهین در وصف طبیعت و بهار و صحنه شکار و از عمرانی در وصف شهر یریحو ذکر می گردد. این ابیات یاد آور سبک خراسانی، شعرای دربار سامانیان و غزنویان می باشند:<sup>۴۳</sup>

شاهین:

چون فصل بهار چهره بنمود	از روی چمن نقاب بگشود
سوسن بکشید تیغ تازی	با بید شد او به نیزه بازی
نرگس بگشاد دیده مست	شد سروسهی به نزد او پست
گل جامه درید بی بهانه	در پای چنار، عاشقانه

عمرانی:

بهاران بود و صحرا چون رخ یار	شده از سبزه خرم دشت و کوهسار
چمن رخت زمرد کرده در بر	ریاحین تاج زر کرده به سر بر
درختان چون عروسان رخ گشاده	سر اندر پای یکدیگر نهاده
فکنده فاخته بر سروسایه	گرفتش سرو اندر بر چودایه

به علاوه اشعار فارسیهود بعضی از وقایع تاریخ یهود را که در هیچ مرجع دیگری ثبت شده است در دسترس ما قرار می دهد. یکی از این نمونه ها چند بیت ذیل از بابائی بن لطف در مورد تغییر مذهب اجباری یهودیان در مقابل شاه عباس اول (۲۱ نوامبر ۱۶۲۰ میلادی) در اصفهان می باشد. سندیت این واقعه را نامه یک جهانگرد ایتالیایی به نام پیترودلاواله (Pietro Della Valle) که شاهد عینی همین واقعه بوده است و خاطرات آراکل ارمنی تأیید می کند.<sup>۴۵</sup>

بفرمود آنگهی آن شاه قهار	بیاوردند سگان آدمیخوار
بُدی مردی میان آن جماعت	همیشه کار او بودی عبادت
ملا ابا بُدی نام و نشان	اول در پیش بردند آن زمانش

بگفت شاها که ای مرد یهودی      مسلمان شو که رستی از جهودی  
 نمی گردیم زدین خود پشیمون      نداریم گله از موسی و هارون  
 مسلمانی به ما عار است شاها      نمی آریم ایمان جم پناهها  
 غضب شد شاه و گفت او را ببندند      به پیش کلب او را در فکندند

در مضامین غنائی شباهت اندیشه شعرای فارسیهود را با سایر شعرای فارسی زبان و تاثیر متاخرین را بر آنها به صورت گسترده تری مشاهده می کنیم. برای مثال در این مورد تنها به ساقی نامه عمرانی رجوع می کنیم. در آن در زمینه مضامین اخلاقی و عارفانه به تاثیر شعرای پیشین بر او و اندیشه مشترک آنها به صورت تضمین اشعار و یا تشبیهات و استعارات یکسان بر می خوریم.<sup>۴۱</sup>

در سراسر ساقی نامه عمرانی تکرار مضمون بیت اول ساقی نامه منسوب به حافظ را برای مثال به چند گونه دیگر ذکر می کنیم:

حافظ:

بده ساقی آن می که حال آورد      کرامت فزاید کمال آورد  
 عمرانی:

بده ای ساقی آن می باقی      تا کنم عرض حال مشتاقی  
 در ابراز عقاید عرفانی شباهت اندیشه او را با حافظ برای نمونه در ابیات ذیل می توان پیگیری کرد:

حافظ:

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز      خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود  
 عمرانی:

چون حجاب من از میان برخاست      در پس پرده، کار دل شد راست  
 حافظ:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد      من و ساقی به هم تازیم و بنیادش در اندازیم  
 عمرانی:

ور جهان فتنه غم انگیزد      فتنه سازد که خون ما ریزد  
 ما و مطرب به یکدگر سازیم      سر غم را ز تن بیندازیم<sup>۴۲</sup>

در میان تضمینهای شاعرانه عمرانی می توان تضمین ذیل را از حافظ برای مثال ذکر

نمود:

حافظ:

تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همت اوست  
عمرانی:

زاهدا منع ما مکن بسیار «تو و طوبی و ما و قامت یار»  
در مورد مضامین اخلاقی و پند و اندرز تلفیق فرهنگهای یهودی، ایرانی، و اسلامی را  
با هم نظاره می کنیم. در این مورد باز هم برای مثال از دو اثر عمرانی که این تلفیق در آنها  
به درجات مختلف و با یکپارچگی تمام انجام شده است کمک می طلبیم:  
۱) گنجنامه: که بر اساس رساله میسنائی اندرز پدران می باشد. این اثر جنبه ترجمه  
ندارد بلکه شاعر اندرزه‌های بزرگان یهود را با منابع و مضامین ایرانی و اسلامی به معیار  
زمان و محیط خود با افکار صوفیانه ای که رنگ ایرانی دارد بیان می کند.<sup>۴۸</sup>

عالم زسه پایه هست قایم	دلشاد دل کسی که دایم
در سایه هر سه جای دارد	پیوسته ره خدای دارد
شرع است و حقیقت و طریقت	باید که نخست در شریعت
اول به شریعت خدای بی	وانگه به طریق راهنمایی
چون علم شریعت و طریقت	دانی بررسی تو در حقیقت
خواهی که نیفتی اندر این راه	زین گونه برو (تو) گاه و بیگاه
بی مرشد و بی دلیل و بی پیر	در راه مرو به صبح و شبگیر

۲) انتخاب نخلستان: که مرکب از تعالیم و پند و اندرزه‌های دینی و اجتماعی از دیدگاه  
خود شاعر می باشد و به منظور راهنمایی جامعه ایرانی تألیف شده است. در انتخاب  
نخلستان عمرانی در انتقاد از تظاهر و ریای رهبران جامعه و متأثر از حافظ و موش و گربه عبید  
زاکانی چنین گوید:<sup>۴۹</sup>

حافظ:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند  
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند  
عمرانی:

همه روز و شب در پی باطلند	اگر راست بررسی ز حق غافلند
به تزویر چون گربه ای عابدند	که از بهر موشان همه زاهدند
به خلوت گرفتار نفس و هوا	به محفل همه زاهد و پارسا
ز معنی و صورت همه بیخبر	شکم پرور و کودن و بی هنر

جایگاه فارسیهود در ادبیات و فرهنگ ایران:

۱) ارزش زبان شناسی فارسیهود: ادبیات فارسیهود تا قرن نوزده میلادی به غیر از

خوانندگان به خصوص خود در جامعه یهودی ایرانی مورد توجه علمی قرار نگرفته بود. برای اولین بار این استادان و ایران‌شناسان اروپایی بودند که از اواخر قرن نوزدهم آن را از نظر زبان‌شناسی و به خصوص ارزشی که برای ایجاد رابطه بین زبان پهلوی و فارسی نو داشت مورد بررسی قرار دادند. به عقیده بعضی از ایران‌شناسان از جمله ژیلبر لازار تراجم و تفاسیر تورات به فارسی‌هود در دوران اولیه ایران اسلامی تنها مدارک دست‌نخورده‌ای هستند که لهجه پارسی غرب ایران را که نگاهدار خصوصیات زبان پهلوی بود قبل از این که پارسی نواز شرق به آن جا برسد در لابه لای سطور و صفحات دست‌نخورده خود محفوظ نگاهداشته اند. پل دلاگارد و تئودور نلد که و بسیاری دیگر از ایران‌شناسان به نام قرن نوزدهم شناخت زبان فارسی‌هود را برای تحقیق و دانستن زبان فارسی نواز واجبات می‌دانند.<sup>۵۰</sup>

۲) ارزش ادبی فارسی‌هود: ادبیات فارسی‌هود از نظر ادبی می‌تواند نمونه‌های گوناگونی به گنجینه ادبیات فارسی اضافه کند. گوشه‌هایی از اشعار حماسی شاهین و عمرانی و یا اشعار غنائی عمرانی و امینا و یا نثر مستحج و موزون سیمانطوب ملمد می‌تواند تا حدی با آثار سایر مشاهیر ادبی فارسی برابری کنند. در تأیید این موضوع برای مثال استاد ضیاءالدین سجادی درباره ساقی نامه عمرانی معتقد است که: «ساقی نامه عمرانی باید بر ساقی نامه‌های فارسی افزوده شود».<sup>۵۱</sup> استاد جلال متینی در مورد آثار فارسی‌هود معتقد است که «به جاست از این پس این آثار در حدی که معرفی شده اند در کتب تاریخ ادبیات فارسی یا تاریخ ادبیات ایران مورد بررسی قرار گیرند».<sup>۵۲</sup>

۳) ارزش تاریخی فارسی‌هود: آثار بعضی از شعرای فارسی‌هود به خصوص بابائی بن لطف و بابائی بن فرهاد و یا نوشته‌های خصوصی پشت تورات و سایر کتب مقدس گویای گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ یهودیان ایران است که خود متعلق به تاریخ کشور ایران می‌باشند. آثار فارسی‌هود علاوه بر زبان‌شناسی، ادبیات و تاریخ در مطالعات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و شناخت آداب و سنن و طرز زندگی ایرانیان به خصوص اقلیت‌های مذهبی نیز می‌تواند مؤثر و رهنما باشد.

مطالعه و پژوهش در آثار فارسی‌هود علاوه بر مشخص نمودن نقش یهودیان در تکوین هویت ایرانی، به معنی گسترده معرف خدمات آنها به حفظ یهودیت و فرهنگ جهانی یهودیان می‌باشد. مطالعه و تحقیق در این رشته سبب می‌شود که یهودیان ایرانی بتوانند در وهله اول هویت و مقام فرهنگی خود را به خویشان و هموطنان ایرانی خویش و سپس به یهودیان جهان معرفی و تثبیت نمایند. استاد حسین ضیائی در این مورد معتقد است که

«متون فارسی‌پهود جزء لاینفکی از ادب فارسی می باشد. این متون واجد مسائل زبان شناسی، ادبی، تاریخی و علمی بوده تحقیقات علمی پیرامون این مسائل یقیناً در پیشبرد شناخت ما از ادب فارسی به طور عام مؤثر خواهد بود.»

ادبیات فارسی‌پهود در حال حاضر در دو دانشگاه جهانی به صورت یک رشته علمی دانشگاهی در بخش ایران شناسی تدریس می شود. دانشگاه عبری اورشلیم از سال ۱۹۷۰ با تأسیس بخش ایران شناسی در این راه پیشگام بوده و بخش ایران شناسی دانشگاه UCLA نیز ضمن ابداع برنامه درجه دکتري در این رشته کلاسهای رسمی خود را برای تدریس فارسی‌پهود از سال ۲۰۰۰ به پشتیبانی مالی بنیاد فرهنگی حبیب لوی به منظور تدریس و آموزش این رشته به نسل جوان پایه ریزی نموده است.

دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس (UCLA)

#### یادداشتها:

۱- برای شرح تاریخ یهود ایران در متون فارسی: حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، در سه جلد، تهران: چاپ بروخیم ۱۳۳۹-۱۳۵۰، و باز نوشته آن توسط هوشنگ ابرامی، لوس آنجلس: شرکت کتاب، ۱۹۹۷؛ آمنون تنصر، «سیری در تاریخ یهود ایران»، در یادباوند، جلد یک و دو سه؛ آمنون تنصر، تاریخ یهود در عصر جدید، چاپ دوم، اورشلیم: ۱۹۹۸؛ زاله پیر نظر، «یهودیان جدید الاسلام»، ایران نامه، سال نوزدهم، شماره های یک و دو، زمستان و بهار ۱۳۷۹-۱۳۸۰ خورشیدی (۲۰۰۱). برای منابع انگلیسی:

Jon L. Berquist, *Judaism in Persia's Shadow* (minneapolis: Fortress Press, 1995). Jacob Neusner, "Jews in Iran," in *the Cambridge History of Iran*. Walter J. Fischel, "The Jews of Mediaeval Iran from the 16th to the 18th Centuries: Political, Economic, and Communal Aspects," in *Irano-Judaica*, vol. 1, edited by Shaul Shaked (Jerusalem: Ben Zvi institute, 1982). Vera Basch Moreen, *Iranian Jewry's Hour of Peril And Heroism* (New York and Jerusalem: The American Academy for Jewish Research, 1987). Elias J. Bickerman and Walter J. Fischel, *Encyclopedia Judaica*, s.v. "Persia." Walter J. Fischel, "Secret Jews of Persia," in *Commentary*, vol. 7. Amnon Netzer, "The Jewish Community in Tehran," in *Padyavand*, vol. 3. Walter J. Fischel, "Jews of Persia: 1795-1940," in *Jewish Social Studies*, vol. 12. Sorour Soroudi, "Jews in Islamic Iran," in *Jerusalem Quarterly*, Fall 1981, vol. 2.

۲- آمنون تنصر، منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران، تهران، چاپخانه دیا ۱۳۵۲ خورشیدی، ص ۹.

۳- Jon Berquist, *Judism in Persia's Shadow* (Minneapolis: Fortress Press, 1995), p. 88

۴- همان، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۵- تنصر، یادباوند، جلد ۱، ص ۱۸، رساله بیاقما، برگ ۸۳، صفحه اول.

- ۶- تنصر، منتخب، مقدمه، ص ۲۰.
- ۷- تنصر، پادیاوند، جلد ۳، ص ۸۵.
- ۸- برای شرح کامل خصوصیات دستوری فارسیهود: تنصر، منتخب، مقدمه، ص ۶۶-۷۰؛ پادیاوند، جلد ۳، ص ۱۳۴-۱۴۲.
- ۹- برای اطلاعات بیشتر در مورد رشیدالدین فضل الله:  
Amnon, Netzer, "Rashid al-Din and his Jewish Background," in *Irano-Judaica*, vol. iii (Jerusalem: Ben Zvi, 1994), pp. 118-126.
- مقالهٔ ابن کمونهٔ اسرائیلی: نوشتهٔ جعفر سجادی: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد چهارم، تهران: چاپ مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰ خورشیدی.
- Hossein Ziai, "The Illuminationist Tradition," in *Routledge History of Islamic Philosophy*, vol. 1. (London, New York; Routledge 1996), pp. 484-487.
- در مورد سعید سرمد کاشانی:  
Walter K. Fischel, "Jews and Judaism at the Court of the Moghul Emperors in India," in *Proceedings of the American Academy for Jewish Research* (New York: 1948-49), pp. 137-177.
- ۱۰- عمران صلاحی: رؤیاهای مرد نیلوفری، احوال و افکار و آثار سعید سرمد کاشانی، تهران، انتشارات ناهید، ۱۳۷۰ خورشیدی.
- Gilbert Lazard, sv. "Judeo-Persian Literature", *Encyclopedia Judaica*, vol. 10, 13th ed. (Jerusalem: Keter Publishing House, 1973).
- ۱۱- تنصر، منتخب، مقدمه، ص ۲۵.
- ۱۲- Jan Rypka, "History of Persian Literature up to the Beginning of the 20th Century," in *History of Iranian Literature*, edited by Karl Jahn (Dordrecht-Holland: D. Reidel Publishing Co. 1968), pp. 739.
- ترجمهٔ این نمایانه به زبان فارسی در دهه ۱۹۵۰ توسط حسن شهبازانجام گرفته و بعید به نظر می رسد که در آن زمان نیازی به برگرداندن آن به فارسیهود وجود داشته باشد. گزارش ریبکا در این مورد می تواند از ترجمهٔ دیگر و در زمان خیلی بیشتر باشد.
- ۱۳- تنصر، پادیاوند، جلد ۱، ص ۵۲-۹۸.
- ۱۴- مرحوم دکتر حبیب لوی دندانیژشک رضا شاه پهلوی شاید یکی از آخرین پزشکان دربار پادشاهان ایرانی باشد.
- ۱۵- تنصر، پادیاوند، جلد دوم، ص ۱۲۷ تا ۱۳۱؛ تنصر، منتخب، مقدمه، ص ۵۱.
- ۱۶- تنصر، منتخب، مقدمه، ص ۵۱.
- ۱۷- همان، ص ۴۸، Hasedai.
- ۱۸- همان، ص ۵۰.
- ۱۹- ژیلبر لازار و آمتون تنصر ادبیات فارسیهود را به گونه های متفاوتی تقسیم بندی نموده اند.  
برای اطلاع بیشتر در مورد جنبه های کلی این بحث: تنصر، منتخب، ص ۳۶ تا ۲۶؛ تنصر، پادیاوند، جلد اول، ص ۵۲-

.۹۸

Lazard, s.v. Judeo-Persian Literature, Vera Basch Moreen, in *Queen Ester's Garden* (New Haven and London: Yale University Press, 2000).

Lazard, "Judco-Persian Dialectology," in *padyavand*, vol. 1.

Walter J. Fischel, "The Bible in Persian Translation." -۲۰

ترجمه این مقاله به فارسی توسط احمد آرام تحت عنوان «فهرست ترجمه های تورات وانجیل» در راهنمای کتاب، شماره پنجم، سال دوم، اسفند ۱۳۳۸ خورشیدی، شماره اول، سال سوم، اردیبهشت ۱۳۳۹ و شماره دوم، سال سوم، تیر ۱۳۳۹. تنصیر، منتخب، مقدمه، ص ۱۸ تا ۲۵؛ تنصیر، «سیری در ادبیات»، پادیاوند، جلد یک، ص ۸۳ تا ۱۳۶.

Rypka, *History of Iranian Literature*, p. 89. -۲۱

-۲۲ تنصیر، منتخب، مقدمه، ص ۳۸ و ۳۹ شامل برخی از این گونه نامها می باشد.

-۲۳ تنصیر، منتخب، اردشیرنامه، ص ۱۱۲. فتحنامه، نسخه اورشلیم، P.17A:9.

-۲۴ تنصیر، منتخب، موسی نامه، ص ۲۵. فتحنامه، نسخه اورشلیم، ک ۱۱۸:۱۲.

-۲۵ فتحنامه، نسخه اورشلیم، p.1A. 1-2

-۲۶ فتحنامه، نسخه لندن، p.166:18

-۲۷ فتحنامه، نسخه لندن، ص ۱۷۱:۵.

-۲۸ فتحنامه، نسخه اورشلیم، p.16A:22

-۲۹ همان، ص ۱۷۷.

-۳۰ همان.

-۳۱ همان، ص ۲۴۸.

-۳۲ همان، ص ۱۱۳.

-۳۳ ملمد، حیات الروح، P.D.:R.

-۳۴ تنصیر، منتخب، ص ۹۰؛ فتحنامه، نسخه اورشلیم p.2B:15.

-۳۵ تنصیر، منتخب، ص ۲۰۶. جنیبت در عربی به معنی اسب کتل، اسبی که زین کرده پیشش شاهان و امرا

برند.

-۳۶ کلیه این واژه ها صرفاً از یک اثر غنائی سافی نامه عمرانی گرفته شده است. متن کامل سافی نامه، در تنصیر،

منتخب، ص ۲۵۲-۲۶۰ و همچنین پادیاوند، جلد یک، ص ۹۹-۱۱۴ مندرج است.

-۳۷ تنصیر، منتخب، ص ۱۲۳.

-۳۸ برای مطالعه گسترده تر در انواع فرم ادبی مراجع ذیل در دسترس خواننده امروزی قرار دارند: تنصیر، مقدمه،

«منتخب اشعار فارسی». ص ۳۶-۷۰؛ تنصیر، پادیاوند، جلد یک و دو و سه.

Yerousalmi, Ganjname, pp. 53,79.

Moreen, *Queen Ester's Garden*.

-۳۹ فتحنامه، نسخه اورشلیم، p.7A:10

-۴۰ فتحنامه، نسخه اورشلیم، p.10B.22

-۴۱ فتحنامه، نسخه اورشلیم، p.10B:14؛ تنصیر، منتخب، ص ۲۵.

-۴۲ تنصیر، منتخب، ص ۱۱۶؛ فتحنامه، اورشلیم p.10B:16؛ فتحنامه، لندن p.161:6.

۴۳- ملمد، حیات الروح، p.A:1.

۴۴- تنصر، منتخب، ص ۱۷۲-۱۷۳؛ فتحنامه، نسخه لندن، p.21B:6-9.

۴۵- تنصر، تاریخ یهود در عصر جدید، ص ۲۲۷-۲۲۹.

Moreen "Hour of Peril And Heroism," pp. 119-170, also Appendix A-F, pp. 169-216.

۴۶- متن کامل ساقی نامه را در مآخذ زیر می توان یافت: منتخب، ص ۲۵۱-۲۶۰؛ تنصر، پادیاوند، جلد یک، ص

۹۹-۱۰۶.

۴۷- جلال متینی در «اهمیت آثار فارسی یهودیان»، ایران نامه، سال اول شماره سوم، بهار ۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۳ میلادی)، در معرفی کتاب منتخب اشعار فارسی، به این بیت و ابیات دیگری اشاره نموده اند. ایشان در مقایسه شعرای فارسیهود با سایر شعرای ایرانی از جمله خیام و فردوسی با شاهین و عمرانی با حافظ، سعدی و نظامی گنجوی و عبید زاکانی، به تصمیمهای شاعرانه عمرانی در ساقی نامه اشاره نموده اند. به علت خودداری از تکرار، توجه علاقه مندان را به مطالعه آن مقاله جلب می کنیم.

۴۸- تنصر، منتخب، ص ۱۸۴.

۴۹- تنصر، منتخب، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۵۰- Paul de Lagarde, Persische studien (Abbandlungen der Koniglichen

Gresellschaft der Wissenschaften zu Gottingen) XXXI, 1884:68-9. Originally reported in *Manuscripts of the Jews of Persia in the Ben Zvi Institute* (Jerusalem: Ben Zvi Institute, 1985), in Netzer. *Manuscripts*, 1985), p. 333.

آمنون تنصر، در مقدمه انگلیسی این کتاب به ایران شناسان ذیل اشاره می کند:

Solomon Munk, paul de Lagarde, Theodor Noldeke, Carl Salemann and Paul Horn. Yerushalmi, Ganjnameh, p.5.

یروشلمی علاوه بر نامهای فوق نام W. Geiger را اضافه می کند.

۵۱- راهنمای کتاب، جلد هفدهم، ۱۳۵۳ خورشیدی (۱۹۷۴)، ص ۳۱۶؛ Netzer, *Manuscripts*, p.5.

۵۲- جلال متینی، «اهمیت ادبیات فارسی یهود» ص ۴۳۷-۴۴۲.



## دربارهٔ چادر و اسلام

در شماره‌های بهار (ص ۳۳۴-۳۳۵) و پائیز (ص ۷۰۹-۷۱۰) سال ۱۳۷۸ ایران شناسی بحثی کوتاه دربارهٔ پیدایش چادر و روگیری در ایران چاپ شده. نوشتهٔ اولی این «سنت غلط» را به زمان ساسانیان نسبت داده و نوشتهٔ دوم آن را از آثار «یورش تازیان» شمرده است.

در این روزها که حقوق زنان و جنبش فمینیستی در ایران جانی تازه به خود گرفته،<sup>۱</sup> بحث دربارهٔ تاریخ پیدایش چادر و روگیری و دیگر موضوعهای مربوط به حقوق زنان ایرانی در خور پژوهشهای جدی تری ست و به جاست که پژوهندگان در رشته‌های گوناگون مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ اجتماعی در این موضوعها وارد شوند.<sup>۲</sup>

در مورد پژوهش دربارهٔ پیدایش رسم و سنتهای اجتماعی و دگرگونی آنها در طول زمان یک نکتهٔ در خور توجه این است که یک رسم یا سنت که در ظاهر دینی یا دولتی یا محلی می‌نماید، ممکن است که در واقع علت‌های دیگری در پیدایش و تغییر آن مؤثر بوده باشد.

برای نمونه یک بررسی در برخی از رسم و سنتهای رایج در جامعه‌های ساکن در سواحل دریای مدیترانه در سده‌های دهم تا سیزدهم میلادی نشان می‌دهد که مردان معتقد به دینهای مختلف و از قوم و ملت‌های گوناگون در نامه‌های خود هرگز نام زن خود را نمی‌نوشته‌اند و هرگاه هم اشاره‌ای را به زن خود لازم می‌دیده‌اند از او به عنوان «خانه»، «اهل منزل» و یا «مادر بچه‌ها» یاد می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup> البته برای کسانی که به روابط زن و مرد در ایران آشنایی دارند این مطلب تازه‌ای نیست. شصت هفتاد سال پیش بیشتر مردان

ایرانی هم از بردن نام همسر خود در نزد بیگانگان خودداری کرده و از او با همین عنوانها یاد می کرده اند.

در همین بررسی تاریخ اجتماعی، همانند بهای دیگری میان رفتار مسلمانان و یهودیان و مسیحیان ساکن سواحل مدیترانه یافته شده که عدم ارتباط دین را با پیدایش رفتار و عادت‌های ساکنان این جامعه‌ها نشان می دهد. از آن میان یکی آن که مردان مسلمان پنجشنبه شب (یعنی شب پیش از نماز جماعت در مسجد جامع در روز جمعه) را اختصاص به همخوابگی با زن خود می داده اند و صبح جمعه پس از غسل و تطهیر در حمام برای نماز جماعت به مسجد می رفته اند. همین رسم هم در میان مردان پیرو دیگر دینها در جامعه های سواحل مدیترانه وجود داشته، به این معنی که مردان یهودی در جمعه شب و مردان مسیحی در شنبه شب با همسران خود به همخوابگی پرداخته و به ترتیب در روز شنبه و یکشنبه پس از غسل و تطهیر برای عبادت به کنیسه و کلیسا می رفته اند.<sup>۴</sup>

این بررسی در جامعه های سواحل مدیترانه که وجود رسم و سنتهای شبیه به هم را در سرزمینهای وسیع و پراکنده و در میان مردمانی از قومها و ملت‌های گوناگون نمودار می کند، به خوبی نشان می دهد که رسم و سنت‌هایی که در ظاهر دینی به نظر می رسند زاده و متأثر از علت‌های دیگری بوده اند.

در این جا به جا می دانم که برای آشنایی دقیق تری با تاریخچه چادر و روگیری در ایران، خوانندگان ایران شناسی را به یک تکه با ارزش از کتاب خواهران و دختران نوشته احمد کسروی رهنمون شوم.<sup>۵</sup> نوشته های این کتاب نخست در مجله پیمان که به دست کسروی در سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ منتشر می شد با عنوان «مادران و خواهران ما» چاپ شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ با دگرگونی‌هایی در یک جلد با عنوان تازه چند بار به چاپ رسید. بخش علوم اجتماعی، دانشگاه کالگری، کانادا

#### زیر نویسها:

۱- برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به:

A. Fathi, "Communities in Place and Communities in Space: Globalization and Feminism in Iran," is Sarah Ansari and Vanessa Martin (eds.) *Women, Religion and Culture in Iran*, Curzon Press, Richmond, Surrey, forthcoming

۲- برای نمونه نگاه کنید به: متینی، جلال، «هفدهم دیماه ۱۳۱۴»، ایران شناسی، سال دهم، شماره ۴ (زمستان

۱۳۷۷)، صص ۶۶۹-۶۹۳.

۳- S. D. Goitein, *A Mediterranean Society*, Vol. III, *The Family*, Berkeley: University of California Press, 1978, p. 160

۴- همان کتاب، صفحه ۱۶۸.

۵- نگاه کنید به بخش «برگزیده‌ها» در ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۴ (زمستان ۱۳۷۷).

## دربارهٔ رو گرفتن\*

۱ - گفتگویی که چهل سال است هست و هنوز پایان پذیرفته.

یکی از سخنانی که از سی و چند سال پیش در ایران (و همچنین در جاهای دیگر) پیدا شده و هنوز پایان پذیرفته گفتگو از رو گرفتن زن‌هاست.

همه می دانیم که زنهای شهرنشین مسلمان، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، تا چند سال پیش رو می گرفتند و خود را از مردان بیگانه (یا به گفتهٔ خودشان: نامحرم) پوشیده می داشتند. به این معنی که چون می خواستند از خانه بیرون آیند و یا به نزد مرد بیگانه ای روند سرتاپای خود را با چادری سیاه، یا با رنگ دیگر می پوشانیدند و روبرندی یا پیچه ای به روانداخته روی خود را با آن می نهفتند.

در ایران تا بیست و سی سال پیش یگ گونه جورا بهای بسیار بلند هم رواج می داشت که از پارچه می دوختند و آن را «چاقچور» می نامیدند.

این عادت بوده که قرنهای دراز در این کشور رواج می داشت. چه مردان و چه خود زنان، به این عادت چندان ارج گزاردندی و دلبستگی نشان دادندی که اگر زنی اندک سستی در رو گرفتن و تن خود پوشانیدن نشان دادی، او را به زبانها انداختندی و «نانجیب و بیحیا» شناختندی. بارها دو همسایه یا دو برادر با هم پیکار کردند بر سر آن که یکی به زن آن دیگری نگاه کرده و رویش را دیده. دخترها را از نه سالگی به رو گرفتن واداشتندی.

پافشاری ایرانیان در این زمینه تا آن جا می بود که چون در ایران جنبش مشروطه برخاست و ملایان و درباریان با آن دشمنی می نمودند و ایستادگی نشان می دادند برای آن که مردم را به تکان آورند و بر آغلانند چنین می گفتند: «این لامذهبها امروز می گویند مشروطه شوید فردا هم خواهند گفت روهای زن‌ها تان باز کنید». این سخن کار خود را می کرد و گروهی از مردم تنها به همین شونند با مشروطه دشمنی می نمودند.

در سال یکم یا دوم مشروطه در تبریز میرزا سید حسین خان عدالت که از پیشاهنگان آزادیخواهی به شمار می رفت، روزنامهٔ کوچکی با زبان ترکی، به نام صحبت می نوشت. در یکی از شماره های آن گفتاری زیر عنوان «کج قابرقا» (دنده کج) نوشته به شوخیهایی پرداخته بود که خدا زن را (حوا) از دندهٔ کج آدم آفریده، و در میان سخن فهمانده بود که ما

نیز باید به زنهای خود ارج گزاریم و آنها را در زندگی همراه گردانیده به انجمنها و نشستها بیاوریم. از همین چند جمله آشوبی برپا گردید. مردم بازار را بستند و به هایهوی برخاستند. انجمن ایالتی ناچار شد سید حسین خان را از تبریز بیرون گرداند. این بود اندازه رمیدگی مردم از شنیدن نام آزادی و روبازی زنان.

با این حال از همان سالهای نخست مشروطه این گفتگو در میان می بود. مشروطه طلبان که بیشترشان نیکخواه این کشور می بودند زیان آن چادر و چاقچور را دریافته آرزوی برداشته شدن آن می داشتند. گاهی در روزنامه ها در میان سخن جمله هایی در آن زمینه می گنجاندند و در بزرها و نشستها آشکاره گفتگو می کردند. چیزی که هست برخی از آنان دلدادۀ اروپا بوده بیش از همه، پیروی از زنهای اروپایی را می خواستند که می باید گفت: جز تندروری نمی بود.

سالها گفتگو می رفت و کم کم گوشها پر می شد و رمیدگی مردم کمتر می گردید. در آن میان دبستانهای دخترانه برپا گردید و بسیاری از دختران درس خواندند و اینان خودشان هوادار روبازی گردیدند. در روزنامه ها سخنان آشکار نوشته شد و رمیدگی به یکبار از میان رفت بلکه باید گفت: جنبشی به همین نام، به ویژه در تهران، پدید آمد.

در نتیجه این گفتگوها روگیری از سختی خود کاست. چاقچور از میان رفت. رویند جای خود را به پیچه داد. بسیاری از زنان با داشتن چادر و پیچه روی خود را پوشانیدند. دیگران پیروی کرده نیمی را پوشانیده نیمی را بگشادند. از زهر باره جنبشی در پیشرفت می بود تا رضاشاه در سال ۱۳۱۴ [در اصل: ۱۳۱۵] آخرین گام را برداشته دستور داد از چادر و پیچه جلوگیری کند. اگرچه این کار بی دردسر نگذشت و ملایان و پیروانشان آخرین ایستادگی خود را نشان دادند و در مشهد آشوبی نیز پدید آمد، ولی رضاشاه باک نداشت و آن ایستادگیها را نیز از میان برد.

درباره رضاشاه باید گفت: بسیاری از آرمانهای نیکخواهان ایران را - از بنیاد گذاردن بانک ملی، بر انداختن کاپیتولاسیون، یکسان گردانیدن رختها، کشیدن راه آهن و مانند اینها - به انجام رسانید و یکی از آنها نیز رو باز شدن زنها بود.

هرچه هست این یک کار بزرگ تاریخی بود که زنها ایران پس از هزارها سال چادر و روبند را به کنار گذاردند و با روهای باز به کوچه ها و خیابانها آمدند. راست است که این کار با ناستودگیهای همراه بود، و بسیاری از زنها و دخترها این بار از آن سوتند می رفتند و از زهر باره پیروی از زنهای اروپا می نمودند. با این حال روی هم رفته پیشامد ارجدار بزرگی می بود که بایستی ارجش شناسند و نگاهش دارند.

ولی چون در ایران یک «سیاست بدخواهانه» در کار است و گروهی از وزیران و دیگران که دستهٔ بزرگ و نیرومندی می باشند به آن می کوشند که این توده را از هر پیشرفتی باز داشته و در همین حال آشفتنگی و آلودگی که گرفتار است پایدار گردانند، این است که پس از برافتادن رضاشاه بیشتر کارهای نیک او را به هم زدند و پس گردانیدند. از جمله این کار را نیز به هم زدند که از یک سو چادر و روبند را آزاد گذاردند و از یک سو با دست ملایان زنها را به رو گرفتن و چادر به سر کردن برانگیختند. برای این کار یکی از مجتهدان را که در زمان رضاشاه، در همان پیشامد برداشتن چادر و روبند، از ایران بیرون رانده شده بود، با پذیرایی نیمه رسمی به ایران آوردند و او در این باره کوششهایی کرد. سپس برای ملایان روزنامه ای برپا گردانیدند که پیاپی گفتار نویسنده و به نام اسلام زنها را به توی چادر و چاقچور کشانند.

راست است که از این کوششها نتیجه ای که گمان می رفت به دست نیامد، زیرا یک دسته بانوان با فهم و دلیر ایستادگی نشان دادند. برخی روزنامه ها نیز به زبان آمدند. آنچه ما در تهران می بینیم پیش از این نتیجه پیدا نشده که برخی از پیره زالمهای از جهان برگشته و برخی از زندهای بیسواد و نافهم چادر به سر می کنند بی آن که رو گیرند. ولی یک نتیجهٔ بد دیگری پیدا شده و آن این که از دو تیرگی و دورنگی که در میانه پدید آمده هر تیره ای به آن یکی ریشخند می کند و بد می گوید. از آن سوی برخی از کهنه پرستان - از آخوندها و دیگران - فرصت پیدا کرده زبان بدگویی به زنان درس خوانده و نواندیش باز کرده اند. این خود نتیجهٔ بدی است و می توان گفت که خواست بدخواهان نیز بیش از همه این بوده است.

به هر حال گفتگو پس از چهل سال هنوز پایان نپذیرفته. این است ما می خواهیم در این جا در این باره آنچه گفتنی ست بگوییم و زمینه را نیک روشن گردانیم که جای بهانه برای کسی باز نماند.

## ۲ - رو گرفتن یک شیوهٔ باستان ایرانی بوده.

نخست از تاریخچهٔ رو گرفتن سخن می رانم: باید دانست که رو گرفتن یک شیوهٔ باستان ایرانی بوده و تا آن جا که ما آگاه شده ایم از زمان هخامنشیان این شیوه در ایران (در شهرها) رواج می داشته.

در این باره از کتا بهای باستان روم و یونان تکه هایی به دست می آید و ما اینک یکی از آنها را که روشتر و رساتر می باشد در پایین می آوریم.

باشد که خوانندگان نام تمیستوکلیس را شنیده اند. در زمان هخامنشیان که جنگهایی

در میانه دولت ایران با آتن و اسپارت و دیگر شهرهای یونان رفت و از جمله خشایارشا پادشاه هخامنشی با دسته های سپاه بسیاری از دادرانل گذشته به آتن تاخت و یک رشته جنگهای بزرگی که در تاریخ به نام است رخ داد - در آن پیشامدها سردهسته آتنیان، بلکه راهبر همه یونانیان تمیستوکلیس بود.

این مرد باهوش و اندیشه توانست با جانفشانیها و زیرکیهای خود آتن، بلکه همه یونان را در برابر سپاه انبوه ایران نگهدارد و نیکیهایی به همشهریان خود کرد. ولی چون جنگ پایان پذیرفت و چند سال گذشت یونانیان برخی ایرادها به تمیستوکلیس گرفتند و او را از آتن بیرون راندند. سپس نیز نام بدخواهی با یونان به او بسته به داوریش خواندند. تمیستوکلیس به جان خود ترسیده ناچار شد بگریزد و به دربار هخامنشی پناهد، و با آن که از دشمنان به نام ایران شمرده می شد دربار هخامنشی او را پذیرفته چنان نوازید که داستان پذیرایی از او ضرب المثل گردید. پلوتارخ که یکی از تاریخنویسان به نام یونان است داستان گریختن او را از یونان بدین سان می نویسد:

برای روانه ساختن او نیکوگنسیس (میزبانش) تدبیری بدین سان اندیشید که چون مردم آسیا به ویژه ایرانیان غیرت زنان را سخت ننگ میدارند، نه تنها همسران خود بلکه کنیزان زرخرد یا برگزیدگان (همسران ناقانونی) را نیز سخت می بایند، و چنان نگاهشان می دارند که باید همیشه درون خانه باشند و از در بیرون نیایند و هرگاه سفر کنند آنان را در جادهای در بسته که از هر سوی آنان را فرومی گیرد جا داده بر روی گردونه ها می نشانند. برای تمیستوکلیس نیز یک چنان چادر و گردونه ای آماده کردند که روانه سفر گردد، و چنین نهادند که اگر کسی در نیمه راه به ایشان برخورده پرسش نماید بگویند دختر جوانی را از ایونا برای یکی از بزرگان ایران که به زنی گرفته می برند.

اکنون این نوشته پلوتارخ تکه ارجداری ست و ما از آن چند چیز می فهمیم: نخست آن که روگرفتن زنها یا نهان داشتن آنان خود را در ایران از باستان زمان بوده. زیرا گذشته از آن که پلوتارخ یک نویسنده راستگو بوده و سخنانش استوار است و او «چادر» و «چادره» که تا امروز در میان ما مانده است و به پوشاک آن چنانی زنها گفته می شود دلیل دیگر به راستی گفته او می باشد.

زیرا چادر آن خانه پارچه ای ست که در سفرها و بیابان نشینها به کار رود. پس برای چیست که به این پوشاک زنها چادر یا چادره گفته می شود. بیداست که چنان که پلوتارخ می نویسد نخست برای پوشانیدن زنان آنان را به روی گردونه ها (عرا به) نشانده چادر

مانندی یا چادر کوچکی\* به رویشان می افراشته اند.

چنین پیداست که نخست چنان چادری بر روی گردونه ای می افراشته اند و این ویژه توانگران می بوده. سپس زنان دیگر که به گردونه دسترس نمی داشته اند آن چادرمانند یا چادر کوچک را خود به سر گرفته راه می رفته اند و کم کم شکل آن را دیگر گردانیده اند و از ماندگی به چادر بیرون برده اند. ولی نام چادر یا چادره همچنان بازمانده.

دوم این نهان داشتن زنان بنیادی خردمندانه نداشته و از آن جا برخاسته که پادشاهان و زورمندان و پولداران نمی خواسته اند نگاه کسی به روی زنان ایشان بیفتد. روشتر گویم: شوندی جز غیرت خشک و بیخردانه نداشته. به هر حال از سخن پلوتارخ هم پیداست که این شیوه نخست ویژه پولداران می بوده و سپس از آنان به دیگران رسیده. با این حال بی گفتگوست که زنان روستایی و ایل نشین از آن رفتار دور می بوده اند بلکه می توان پنداشت که پیش از زمان اسلام در شهرها نیز روگیری زنان همگانی نبود.

### ۳ - روگیری از اسلام نیست

یکی از دانسته های غلط در ایران آن است که روگیری زنان را از اسلام می شمارند. چنین می دانند که اسلام دستور داده زنها روگیرند. در حالی که چنین نیست. زنان مسلمان در زمان خود پیغمبر، و تا دیرگاهی پس از آن زمان؛ روگشاده می بودند. شما از همه کتابهای فقهی یکی را پیدا نخواهید کرد که نوشته باشد زنها روگیرند. در کتابهای فقهی نه تنها رو گرفتن را ننوشته اند، آشکاره نوشته اند که «باز بودن رو و دستهای زن جائز است».

شیخ مرتضی انصاری که یکی از مجتهدان به نام و بزرگ قرن گذشته بوده و کتابهای رسائل و مکاسب او را همه طلبه ها درس می خوانند، رساله ای در این باب نوشته که به چاپ هم رسیده. در آن جا دلایل یاد کرده که در زمان پیغمبر اسلام زنها روگشاده می بودند. من این رساله را سی و چند سال پیش دیده ام و اکنون در دسترسم نیست ولی سخنانش را به یاد می دارم. از جمله می نویسد:

روایتی هست که پیغمبر به شتری سوار شده و یکی از پسران عمویش عباس را (فضل یا قثم) به ترک خود سوار گردانیده و از راهی می گذشت. یکی از زنان عرب به سر راه آمده

\* این واژه را در آذربایجان و برخی جاهای دیگر «چادره» می گویند (نه چادر) و راستش نیز همان است. از آن سوی در فارسی هاء در آخر واژه های فارسی (که نخست کاف می بوده) معنیهای بسیار داشته که یکی از آنها «مانندگی» بوده. مثلاً دهانه، زبان، تیغه، چشمه، و بسیار مانند اینها. دیگری از آنها «کوچکی» بوده. مثلاً دخترک، پسرک، شهرک، پس واژه چادره نیز به یکی از این دو معنی تواند بود.

خواست چیزهایی را از پیغمبر بپرسد. پیغمبر شتر را نگاهداشت و آن جوان که به ترکش بود روی او را به سوی دیگر برگردانیده چنین فرمود: «شابه و شابه خشیت ان یدخل الشیطان بینهما» معنایش آن که «یک زن جوان با یک مرد جوان، ترسیدم شیطان به میانشان درآید».

شادروان شیخ انصاری می گوید: کسانی این را دلیل گرفته اند که زنها باید روگیرند، در حالی که این روایت وارونه آن را می رساند. زیرا از این روایت پیداست که آن زن رویش باز می بوده، وگرنه رفتار پیغمبر شوندی پیدا نمی کرد. به این معنی اگر آن زن رویش باز نمی بوده جهت نداشت پیغمبر روی پسر عباس را برگرداند و آن سخن را فرماید. پس این روایت دلیل دیگر است که زنها در زمان پیغمبر رو نمی گرفته اند. می دانم کسانی خواهند پرسید: پس روگیری به میان زنهای مسلمان از کجا آمده؟ از کی آغاز شده؟

در پاسخ این پرسش باید گفت که مسلمانان چون کشور ایران را بگشادند و با ایرانیان آمیزش پیدا کردند بسیاری از عاداتهای ایرانی را از ایشان گرفتند. راست است که عربها چیره درآمده و ایرانیان زیر دست ایشان گردیده بودند. لیکن عربها مردمان بیابانی می بودند و از زندگانی جز شکل بسیار ساده آن را نمی شناختند چون با ایرانیان روبه روشدند و تمدن یا بهتر گوئیم: زندگانی آراسته ایرانیان را دیدند و خیره ماندند و خواه و ناخواه به این زندگانی گرایش پیدا کرده خود را به دامن آن انداختند.

تمدن یا آن زندگانی آراسته شهری که عربها در سایه اسلام پیدا کردند بیش از هر چیز رنگ زندگانی ایرانیان را می داشت. به ویژه در زمان خلافت عباسیان که از یک سو چون پایتخت خود را به بغداد آورده و به میان ایرانیان درآوردند و از یک سو بیشتر وزیران و پیرامونیان خود را از ایرانیان گرفتند - اینها نتیجه اش آن بود که عربها بسیاری از عاداتهای ایرانیان را که یکی از آنها چادر به سر کردن و رو پوشانیدن زنان می بود یاد گرفتند.

به ویژه که تا آن زمان زندگانی این عربها از سادگی بیرون آمده و از جمله هر یکی از آنها گذشته از زنهای عقدی که تا چار توانستندی گرفت دارای کنیزان خوبروی بسیار می بودند که از ترکستان و گرجستان و بلغار و دیگر جا برایشان آورده شده بود.

این زنان که در حرمخانه بیکار زیسته خوش می خوردند و خوش می خوابیدند و کاری جز خود آرایی نمی داشتند بسیار به جا می بود که خود را از مردان بیگانه نپوشانند و رویشان پوشانند. دیگر آن زنهای ساده زمانهای پیش که رو گرفتن و نگرگرفتنشان چندان



جدایی نداشتی نمانده بودند.

از این رو بود که عادت روگیری زنان به زودی در میان عربها نیز رواج یافت و کم کم مسلمانان دیگر نیز پیروی کردند. بلکه می توان گفت چون عربها آن را از ایرانیان گرفته رواج دادند و بدین سان رنگ دین به خود پذیرفت دامنه آن در ایران نیز پهناورتر گردید و بسیاری از خاندانهای کمتر شهری که پیش از آن رو نگر فتنی این بار به رو گرفتن برخاستند.

با آن حال این عادت، همگانی نتوانست شد و چون جز نتیجه خوشگذرانی و مفتخوری نمی بود زنان ساده روستایی و زنان رنجبر ایلها آن را نپذیرفتند. اینان نه نیاز به نهفتن خودشان می داشتند، و نه زندگیشان راه به چنان کاری می داد.

از این رو چنان که می دانیم تا این زمان ما رو گرفتن ویژه شهرها می بود. در دیه ها و در میان ایلها کسی نشانی از آن نمی توانست یافت.

کسانی می گویند: آیا در قرآن دستوری درباره رو گرفتن زنان نیست؟

می گویم: هیچ نیست. در قرآن این هست که زنان به مردان و مردان به زنان نگاه نکنند، که اگر این دلیل رو گرفتن باشد باید مردها نیز رو گیرند. این هم هست که زنان آرایشهای خود را جز به شوهران خود نشان ندهند. این هم هست که مردان بیگانه سرزده به اطاق زنان در نیایند. در قرآن اینها هست و رو گرفتن هیچ نیست.

می گویند: پس ملایان چه می گویند؟ پس ایستادگی را چرا می کنند؟».

می گویم: مگر شما ملایان را نمی شناسید؟ آنان دسته ای هستند که در این کشور مفت می خورند و کاری که از دستشان بر می آید ایستادگی در برابر پیشرفت توده است.».

## ایران باستان و ژاپن:

«شاهدخت ساسانی» در ژاپن

تمدن و فرهنگ دیرین و بالنده ایرانزمین گستره ای فراسوی مرزهای ایران بزرگ داشته و در گذر اعصار پرتو جانبخش و فروغ دورانساز خود را بر اقطار جهان تابانده است، با چنان دامنه و تأثیری که قرن‌ها باید تا به همت جویندگان معرفت و اهل شناخت و به یاری اسناد تازه یافته تاریخی بهره‌هایی از پیکره تناور آن که در غبار و مه تاریخ محو و ناپیدا مانده است از دوردست‌های زمانه پر رمز و راز به صحنه معرفت علمی درآید، و گوشه‌هایی دیگر از افسانه و ادب امروز جای خود را به تاریخ مدون و مستند بسپارد. داستان شاهزاده خانم ساسانی در ژاپن نویدی برای چنین بازیافت است.

گویا یک سالی پیش، در بهار ۱۳۸۰، بود که خانم هیروکونیشی زاو ( Hiroko Nishizawa) از خاندانی اصیل در نواحی مرکزی ژاپن، نخستین بار نزد مقام‌های فرهنگی ایران در توکیو راز نیاگانی خود را در میان نهاد و گفت که خاندان او بازماندگان شاهزادگان ایرانی‌اند که یک هزار و چند صد سال پیش به ژاپن آمده و در این جا در بنیاد کردن پادشاهی ژاپن سهم داشته‌اند. چون خواسته بود که با یکی از ایرانیان که در این سوی جهان در کار تحقیق است تماس داشته باشد، را معرفی کرده بودند؛ و این مقدمه آشنایی دلنشین و شوق‌انگیزی شد، و در این چند ماه با چندین نامه و دیداری در تابستان گذشته با داستان این شاهزاده خانم ایرانی آشنا شدم.

پس از تاریخ افسانه وارِ خاندانِ خانمِ نیشی زاوا، آنچه که شگفت می نماید توان و تلاشِ خستگی ناپذیری ست که این «شاهدختِ ساسانی» در هفتاد و چند سالگی و با فعالیتِ گسترده و متنوع ادبی و هنری خود، نویسنده‌گی و کارگردانی فیلم و نمایش، هنوز دارد، و به گفته‌ی وی شمارِ آثارش در این عرصه به چند هزار می رسد. اما کاوش برای شناختن دقیق و شناساندن تاریخ خاندانِ خود را تازه آغاز کرده، و با نگاشتن داستانی تاریخی در چندین دفتر، که جلد اول آن با نام «پروشیا - نو - سوئه» (*Perushiya-no-sue*) (فرزند ایران) در سال ۱۹۹۹ انتشار یافت، در این راه گام نهاد و اکنون به نوشتن دفترهای دیگر سرگرم است.

\*

خانم نیشی زاوا در نامه اش می گوید که نیاگانش یک هزار و چند صد سال پیش (به ظاهر در سدهٔ هفتم میلادی و در پی برافتادن ساسانیان) به ژاپن آمده و در بنیاد کردن امپراتوری ژاپن آن گونه که در تاریخ پذیرفته شدهٔ آن می شناسیم، سهیم بوده اند؛ اما می افزاید که از نشانه های بازمانده در خاندانش می تواند تاریخ این خاندان را تا ۳۲۰۰ سال پیش از میلاد یا پیش از آن دنبال کند. در این میان به نام کورش بزرگ برمی خوریم، که انسانی والا و خردمند و نیز دانشور و صاحب فن در اوزان و مقادیر بوده است.

پیش از این هم شماری از محققان و دانشمندان ژاپنی اشاره هایی به خاستگاه مشترک در تمدن و فرهنگ ایران و ژاپن، بر پایهٔ نشانه های تاریخی، داشته اند. آکیو کازاما (Akiyo Kazama) (در گذشتهٔ ۱۹۴۵ م.) نخستین سفیر ژاپن در ایران (سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ خورشیدی) از پیشگامان این محققان است. در سفرنامهٔ ایران خود می نویسد: «در جاهایی از ایوان کاخ صد ستون، سنگ نقش برجستهٔ گل داوودی می بینیم، و به این قرینه شماری از دانشمندان احتمال داده اند که شاید خاندان سلطنتی ژاپن (که گل داوودی نماد و نشانهٔ آنهاست) و خاندان شاهنشاهی ایران با هم پیوندی داشته اند. دو شاهزادهٔ ایرانی در روزگار باستان، به دنبال جنگ و از چنگ دشمن، گریختند و به خاور دور تاختند. پس کسانی گمان دارند که [با آمدن آنان] خون ایرانی در رگهای ژاپنی آمده است. اما شمار گلبرگهای داوودی در سنگ نقشهای تخت جمشید کمتر از شانزده است (سفرنامهٔ ایران، آکیو کازاما، ترجمهٔ هاشم رجب زاده، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

\*

چینیان قدیم ایران را پو-سی (po-si) می گفتند و عرب را تا-سی (ta-si) (تازی). در ژاپن آن روزگار هم این نام را از چینی ها گرفتند. ژاپن از راه چین با پو-سی (= پارس) مناسبات تمدنی و فرهنگی داشت. یادگارهای بازمانده در شو-سوئین (shosoin)، گنجینه امپراتوری ژاپن، در نارارا (Nara) و در گنجینه معبد بودایی هوریوجی (Horyuji) در همین ایالت ژاپن، سند گویای این رابطه است. نیز در میان ذخایر این معبد نوشته ای یافته اند روی الواح چوبی و به زبانهای پهلوی و سُغدی، که گواه دیگری بر این داد و ستد معنوی ست. شماری از محققان ژاپنی، از آن میان سَیچو ماتسوموتو (Seicho Matsumoto)، گیکیو ایتو (Gikkiyo Ito)، و نداچی ای موتو (Eichi Imotu) کوشیده اند تا جای پا و آثار آمدن ایرانیان و فرهنگ ایرانی به ژاپن را باز یابند.

\*

از ویژگیهای رازگونه و شگفتی برانگیز تاریخ و بنیاد سرزمین آفتاب این است که از پیش از ۲۵۰۰ سال پیش خاندان واحدی بر آن حکومت داشته اند. به نوشته Hall محقق تاریخ ژاپن: «این که جزایر اصلی خاک ژاپن همواره زیر حکومت واحد یا تابع یک خاندان حاکم خودی بوده است، اهمیت دارد. جزایر کیوشو (Kiyushu)، شیکوکو (Shikoku)، و هونشو (Honshu) که نخستین بار کشور ژاپن در آن جا بنیاد یافت،... هیچ گاه از نظر سیاسی و حکومتی از هم جدا نبوده اند. از سویی هم، کوهستانی بودن این جزایر و احوال خاص اقلیمی آن موجب شد که ژاپن به مناطق و نواحی متعدد تقسیم شود، و هر کدام، با ویژگی محلی متمایز، دستگاه حکومتی خود را داشته باشد» (ص ۱۲). همین تنوع و تعدد امیرنشینها و مراکز قدرت در زیر حکومت یک پادشاه، گهگاه به واقع و در بیشتر دوره های تاریخی به طور اسمی، باید از رموز ماندگاری دستگاه و تداوم خاندان واحد امپراتوری در ژاپن بوده باشد.

\*

«شاهدخت ساسانی» می گوید که نیاگان او پس از رسیدن به ژاپن، در بنیاد کردن معبد بزرگ پایتخت قدیم آن جا سهم عمده داشتند. در «نیهون شوگی (یا، نیهونگی)» (Nihongi/Nihon-Shoki)، تاریخنامه باستانی ژاپن، در ضبط رویدادهای سال ۶۵۴ میلادی از آمدن کسانی از ایران زمین به ژاپن یاد شده است: «در تابستان در ماه چهارم این سال (برابر آوریل در تقویم امروزی) دو مرد و دوزن از سرزمین تُخارا و یک زن از سِراو استی (در سرزمین هند) را توفان به هیوگا (Hiuga) راند» (ص ۲: ۲۴۰).

خانم نیشی زاوا سرایندهٔ یکی از قطعه‌های مانیوشو (Man'yoshu)، نخستین مجموعهٔ شعری ژاپن فراهم آمده در نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم میلادی، را از نیاگان خود می‌داند. در روایتی کوتاه شده از این شعر چنین می‌خوانیم:

امپراتوری که خدمتگزار اویم دوست دارد که  
کاخی تازه در آبادی فوجی وارا بسازد.

و فرمان می‌دهد که درختانِ سرورا  
از کوه تاناگامی، شناور بر رود اوجی، به این جا بیاورند.  
همهٔ مردان شادند که برای او کار می‌کنند،  
و خانه و خانواده و نیز خودشان را فراموش کرده‌اند.

آنها در میان آب سخت کار می‌کنند و الوار آماده می‌سازند  
و آن را بر آب رودخانه به پایین رود حمل می‌کنند (از ترجمهٔ هوندا).

از شماری دیگر از بزرگان ادب، هنر، و سیاست ژاپن نیز در روزگار امپراتور تمسو (Temmu) (چهلمین امپراتور ژاپن که در سالهای ۶۷۳ تا ۶۸۶ م. بر تخت بود) نیز در شجرهٔ انساب خاندان نیشی زاوا نام آمده است.

خانم نیشی زاوا در نامه‌ای نوشته است که «برای مبادلات آینده میان ایران و ژاپن، دست کم از نظر داد و ستد تمدنی و فرهنگی، و شناخت تأثیر امپراتوری شکوهمند ایران بر ژاپن، و این که تا چه اندازه اندیشهٔ ایرانی پایه گذار کشور ژاپن بوده، مصمم است که منابع را بررسی و مطالب را بی پرده، و به شیوهٔ علمی، بنویسد. این اثر را، که از هم اکنون «فرزند ایران» عنوان داده است، همچون کارنامهٔ زندگی خود به یادگار خواهد گذاشت».

بیگمان، آرزوی هر ایرانی فرهنگ دوست است که «شاهدخت ساسانی» در این نیت خجستهٔ خود کامیاب و بالنده باشد، و پرتوی تازه بر گسترهٔ پر پهنهٔ فرهنگ و تمدن ایران زمین بیفکند.

دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، ژاپن

بخشی از منابع این نوشته:

Hall, John Whitney; *Japan: From Prehistory to Modern Times*, Tokyo, 1971. Honda Imoto, Eich; *Asuka-dera o Tsukutta Iran-Jin*, in: *Kodai Nihon to Iran*, Gakusi-sha, 1990, pp. 1-14.

The Manyoshu, H.H. (tr), Hokuseido, 1972.

*Nihongi: chronicles of Japan from the Earliest times to A.D. 675*, W.C.Aston (tr), Tuttle, Tokyo, 1972.

Nishizawa, Hiroku; *Perushiya-no-sue*, Tokyo, 1999.

papinot, E., *Historical and Geographical dictionary of Japan*, Tuttle, Tokyo, 1972.

## شاعران ایرانی نژاد مدفون در مزار الشعراى کشمیر

کشمیر به علت زیبا ییهای فطری و شباهتی و مماثلتی که با سرزمین ایران دارد، مورد توجه بسیاری از صوفیان و شعرا و مبلغان ایرانی قرار گرفته است. عده دانشمندان و نویسندگان ایرانی که از مناطق مختلف ایران به سوی آن سرزمین دلکش و زیبا کشانده شده اند، بسیار است. از میان آنها بسیاری هستند که کشمیر را برای استقرار دایمی خود برگزیده بودند. طبیعی ست که آنها در همان جا زندگی را بدرود گفتند و در همان جا به خاک سپرده شدند. بر سر مرقد های بعضی از آنها عمارات رفیع به عنوان یادگار تأسیس شده است. از میان آنها آرامگاه محمدا مین اویسی (منطقی) در محله اویسی، سید کمال الدین در محله سید کمال، سید محمد کرمانی در مقبره گنج بخش، سید حسین خوارزمی در محله منسوار (منسور آباد)، سید حسین سمنانی در دهکده کولگام، مرزا کمال الدین بدخشی در محله علم گری، میر الهی همدانی در مزار بهاء الدین گنج بخش معروف هستند.

در شهر سریناگر - پایتخت کشمیر کوهی معروف است، مسلمانان کشمیر آن را کوه سلیمان گویند و اهل هندو آن را به نام شکر آچاریا یاد می کنند - در دامن آن محله ای آباد است بنام درگجن، در محله مزبور محلی ست به نام مزار الشعرا. این مقبره آخرین قرارگاه شش نفر شاعران سرشناس ایرانی نژاد می باشد که در اوقات مختلف در دوران حکومت مغولان گورکانی هند در کشمیر اقامت گزیدند. در آن جا توطن اختیار نمودند، و در همان جا درگذشتند، در آن جا مدفون شدند.

اسامي شاعراني که در مزار الشعراي کشمير مدفون هستند، بدین قرار است:

- ۱- حکيم مسيح الزمان ابوالفتح گيلاني (متوفى ۹۹۵ هـ)؛ ۲- حاج محمدجان قدسى مشهدى (متوفى ۱۰۵۵ هـ)؛ ۳- محمدقلی سليم تهرانى (متوفى ۱۰۵۷ هـ)؛ ۴- ميرزا ابوطالب کلیم کاشانى (متوفى ۱۰۶۱ یا ۱۰۶۲ هـ)؛ ۵- ملا طغراي مشهدى متخلص به شيفته و طغرا؛ ۶- قاضی ابوالقاسم مشهور به قاضی زاده.

ابوالفتح گيلاني: این مزار را پادشاه هند اکبر شاه گورکاني برای مدفن حکيم ابوالفتح گيلاني در محله درگجن، بر فراز تپه ای و در کنار تالِ دل تأسیس نمود- اولین کسی که در مزار الشعراي کشمير مدفون شد، ابوالفتح گيلاني بود. او یکی از رجال و شاعران نامدارِ دربار اکبر شاه گورکاني بود. اکبر شاه هنگامی که در سال ۹۹۵ هجری قمری برای سیاحت عازم کشمير شد، ابوالفتح به همراهی او به کشمير رفت. اما او ناگهان در آنجا قضا کرد. سال وصال او در تاریخ حسن ۹۹۵ هجری درج است. در مدح میرا ابوالفتح شاعر نامدار دیگر دربار اکبری که ممدوح عرفی شیرازی نیز بوده قصیده ای نوشته است. اینک بیت زیر از آن قصیده که در تاریخ حسن نقل شده است:

میر ابوالفتح آن که لوح دانشش بر سر افهام و اذهان دیگر است  
 ابوالفتح شعر می سرود. در نثر هم مهارت داشت، درباره طب کتابی به نام دارالشفای از تصنیفات اوست.<sup>۱</sup>

بر روی مرقد ابوالفتح سنگی بزرگ با کتیبه ای به زبان عربی و فارسی موجود است که تا روزگاران ما باقی مانده است. ولی این کتیبه خوانا نیست. زیرا اکثر حروف آن با مرور زمان شکسته و خراب شده اند.

حاج محمدجان قدسی مشهدی: مولد قدسی مشهد رضاست. در زمان پادشاهی شاهجهان پادشاه گورکاني هند به هندوستان رفت و تقریب آن پادشاه به دست آورد و آهسته آهسته به درجه والا رسید، حتی به منصب ملک الشعرايی فایز گشت.<sup>۵</sup> بر طبق روایت پادشاه نامه وفات قدسی در دارالسلطنت لاهور در سال ۱۰۵۶/۱۰۵۷ هـ اتفاق افتاد.<sup>۶</sup> اما مصنف واقعات کشمير می نویسد که قدسی در آخر عمر رهسپار کشمير شد و در همان جا توطن اختیار نمود.<sup>۷</sup> و در سال ۱۰۵۵ هـ در همان جا فوت کرد<sup>۸</sup> و در مزار الشعرا مدفون گردید.<sup>۱</sup>

عنی کشمیری که معاصر قدسی و کلیم کاشانی بود، در مرثیه کلیم می گوید:

عمرها در یادی او، زیر زمین خاک بر سر کرد، قدسی و سلیم

عاقبت از اشتیاق یکدیگر گشته اند، این هر سه در یک جا مقیم<sup>۱۰</sup> در حالی که در تذکرة نصر آبادی درج است که قدسی در لاهور وفات یافت و جسدش را به مشهد بردند. از ابیات مندرج فوق بر می آید که قدسی، کلیم، و سلیم هر سه در یک جا مدفون هستند. و این وقتی ممکن است که جسد قدسی را از لاهور به کشمیر برده باشند. قدسی در شعر و سخن تبخر به دست آورده بود. در صنف غزل، قصیده، و مثنوی گوی سبقت از اقران خود ربوده بود. صاحب دیوان است.<sup>۱۱</sup> در توصیف کشمیر مثنوی دارد. قدسی در آخر عمر، تاریخ روزگار شاهجهان پادشاه را نیز به نظم در آورد ولی این مثنوی به علت وفاتش ناتمام ماند و فقط از زایش شاهجهان تا دهمین سال پادشاهی او را احاطه می کند. اما بعد از وفات قدسی کار او را ابوطالب کلیم کاشانی دنبال کرد. نمونه غزل قدسی:

نگهت عشوه گر و عربده ساز است هنوز	چشم مخمور تو سر فتنة ناز است هنوز
تازه شد دولتی، به خط تازه تو	ناز کن ناز که آغاز نیاز است هنوز
خاک شد پیکر محمود ز تأثیر وفا	دل او در شکن زلف ایاز است هنوز
راه نزدیک حرم سعی مرا باطل کرد	لیک شادم که ره عشق دراز است هنوز
گرچه نبود سر موی ز حقیقت خالی	دل قدسی ز بی عشق مجاز است هنوز <sup>۱۲</sup>

محمدقلی سلیم تهرانی: وی در زمان شاهجهان، پنجمین پادشاه گورکانی، از ایران به هند مهاجرت نمود و به دربار او پیوست. وقتی که اسلام خان وزیر شاهجهان به سمت استانداری کشمیر گماشته شد، به همراهی او به کشمیر رفت و در همان جا ماند، در سال ۱۰۵۷ هـ زندگی را بدرود گفت و در مزار الشعراي کشمیر<sup>۱۳</sup> در پهلوی قدسی مشهدی مدفون شد.

در تذکرة حسینی آمده است که دیوان سلیم تقریباً بیست هزار بیت بوده است.<sup>۱۴</sup> او مثنوی قضا و قدر را نیز سروده است. در توصیف کشمیر مثنوی نیز از او یادگار مانده است. نمونه ای از غزلیات اوست:

گدای کوی تو خراباتم و غم این است      که باده آتش سوزان و کاسه چوبین است<sup>۱۵</sup>

دل چو شد گرم زمی جلوۀ معشوق کند      ماهی موم به آتش چورسد آب شود<sup>۱۶</sup>  
 ابوطالب کلیم: ابوطالب در همدان متولد شد، اما در کاشان زیسته، در تذکرة نصر آبادی آمده است: «اصلش از همدان است اما چون در کاشان بسیار بوده به کاشی



شهرت دارد. چنانچه خود گفت:

زنهار مگوئيد (کليم) از همدان نيست.<sup>۱۷</sup>

او نيز مانند شاعران و نويسندگان ديگر ايراني به خاطر اين که مغولان گورکاني هند شعر دوست بودند و سخنوران فارسي را به انعام و جوايز سرافراز مي ساختند، به هند مهاجرت نمود. در وهله اول به جنوب هند (دکن) رفت. بعداً به دربار شاهجهان پادشاه گورکاني پيوست. در آخر عمر به کشمير رفت و با خاطر جمع پادشاهنامه را که شامل احوال شاهجهان پادشاه است، به رشته شعر درآورد. او در کشمير با ملاطهر غني، شاعر نامدار کشمير معرفي شد و با مرور زمان ميان هر دو روابط دوستانه و صميمانه برقرار گرديد. کليم در سال ۱۰۶۱ هجري قمری در کشمير درگذشت و او را در مزارالشعرا به خاک سپردند. غني کشميري در مرثيه او مي گويد:

طالبان آن بلبل باغ نعيم	حيف کز ديوار اين گلشن پريد
بي عصا طي کرد اين ره را کليم	رفت و آخر خامه را از دست داد
شد سخن از مردن طالب بيم	اشک حسرت چون نمي ريزد قلم
چون زبان خامه مي گردد دو نيم	هر دو از شوقش دل اهل سخن
خاک بر سر کرد قدسي و سليم	عمرها در ياد او زير زمين
گشته اند اين هر سه در يک جا مقيم	عاقبت از اشتياق يکديگر
«طور معني بود روشن از کليم» <sup>۱۸</sup>	گفت تاريخ وفات او غني

کليم کليات فارسي از خود باقي گذاشته است.<sup>۱۹</sup> ديوان اشعار فارسي او چند بار چاپ خورده است.<sup>۲۰</sup> مجمل عالمگيري<sup>۲۱</sup> را به نثر ساده و روان نوشته است که درباره تولد و رزمها و بزماي شاهجهان پادشاه مي باشد. در توصيف کشمير مثنوي مختصري نيز دارد.

ملا طغراي مشهدي: مولدش مشهد رضوي بود. از ايران به سرزمين هند مهاجرت نمود و به دربار شاهزاده مرادبخش منسلک گرديد. در مدح او قصيده غرا دارد. او در اين قصيده بمدوح را بسيار ستوده است:

داراي عرش کوبه سلطان مرادبخش زينت فزاي کرسی و اورنگ آسمان<sup>۲۲</sup>  
 طغرا بعداً به ميرزا ابوالقاسم که به سمت ديواني گماشته شده بود، پيوست. چندي بعد طغرا به دعوت او به کشمير رفت و در محله نايديار، پاي همت در دامن عزلت کشيد. رحلت او در ميان سالهاي ۱۰۶۸ و ۱۰۷۸ هـ در کشمير به وقوع پيوست و در مزارالشعرا مدفون گشت.

طغرا در نثر و نظم مهارت کامل به دست آورده بود؛ در شعر و سخن «شيفته» و

«طغرا» تخلص می کرد. در نثر فنی مهارتی به سزا داشت. تصنیفات متعدد از خود باقی گذاشته است. اکثر تصنیفات او به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های معروف محفوظ هستند بعضی از آثار او بدین قرار است:

۱- جوش بلبل - دیباجه معیارالادراک. در تعریف و بیان حقایق شعری و روحانی سروده های حافظ؛<sup>۲۳</sup> ۲- الهامیه - در نثر آمیخته به نظم، کتاب عرفانی و بیشتر به زندگی خود طغرا مربوط است؛<sup>۲۴</sup> ۳- انوار المشارق - نثر آمیخته به نظم؛<sup>۲۵</sup> ۴- تاج المدایح - در ستایش مراد بخش پسر شاهجهان پادشاه، به نثر فارسی آمیخته به نظم؛<sup>۲۶</sup> ۵- تجلیات - در وصف کشمیر و ستایش از میرحسین سزواری، در نثر آمیخته به نظم؛<sup>۲۷</sup> ۶- تذکرة الاثقیبا یا تذکرة الاجبا - در ستایش دوازده تن از معاصران مصنف؛<sup>۲۸</sup> ۷- تحقیقات - در وصف آسمان، ستارگان، و ماه، در نثر آمیخته به نظم؛ ۸- تسولات - در ذکر اصطلاحاتی که در موسیقی به کار می روند، به نثر و نظم؛<sup>۲۹</sup> ۹- تعداد النوادر - در وصف کشمیر و هشت منزل راه آن؛<sup>۳۰</sup> ۱۰- جلوسیه - درباره تاجگذاری اورنگ زیب؛<sup>۳۱</sup> ۱۱- آشوب نامه یا هفت آشوب - دیباجه ای که بر سبعة زلالی خوانساری نوشته است.

کتابهای زیر نیز به نام او در فهرست مشترک، جلد ۱۰ ص ۱۷۴ مندرج است:

۱- پریخانه، در وصف شاه عباس دوم؛<sup>۲</sup> چشمه فیض، نامه هایی ست تاریخی از ۶۶ تن؛<sup>۳</sup> ضیافت معنوی، در وصف قحط در دکن؛<sup>۴</sup> کنز المعانی، در وصف شاه شجاع؛<sup>۵</sup> سیمین ورق؛<sup>۶</sup> فردوسیه، در وصف کشمیر؛<sup>۷</sup> مرآت الفتوح؛<sup>۸</sup> مجمع الغرایب؛<sup>۹</sup> مرتفعات.

قاضی ابوالقاسم: او از اولادان قاضی شریح بود و بدین مناسبت به اسم قاضی زاده شهرت داشت. قاضی در زمان پادشاهی شاهجهان به سمت دیوانی کشمیر برگزیده شد. طبعش موزون بود و در نثر نیز مهارت داشت. سد قاضی زاده تأسیس کرده اوست.<sup>۳۰</sup> او تا آخر عمر در کشمیر ماند. چون قضا کرد، در مزارالشعرا به خاک سپرده شد. بیت زیر از اوست:

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت باشد      سر مویی به غلط در همه اندامم نیست<sup>۳۱</sup>

وضعیت مزارالشعرای کشمیر در حال حاضر بسیار وخیم است و نیاز به تعمیر و اصلاح دارد. ولی متأسفانه کسی به تجدید تعمیر یا بازسازی آن التفات نمی کند. با آن که آرامگاههای این شاعران گرامی قدر را مردم کشمیر در حدود سه قرن گذشته محفوظ نگهداشته اند، اگر اقداماتی برای تعمیر و تجدید بنای این اثر تاریخی و منبع میراث

فرهنگی به عمل آورده نشود، دیگر نسلهای آینده نوع انسانی ما را حتماً نخواهند بخشید.

بخش تخصصی زبان فارسی

دانشگاه کشمیر، سریناگر، هندوستان

### پانویسها:

- ۱- در فهرست کتابخانه‌ی ذاکر حسین جامعیه‌ی ملیه، سال وفات حاج محمد جان قدسی ۱۰۵۶ هـ و مدفنش لاهور درج است.
- ۲- پیر غلام حسن کهویهامی، تاریخ حسن، جلد ۴، ص ۵-۶، انتشارات اداره تحقیق و اشاعت استان جامو و کشمیر، سریناگر، ۱۹۶۰ میلادی.
- ۳- همان.
- ۴- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی هردیال، ص ۲۰، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی رازی فرهنگی. ا.ج. ایران، دهلی نو.
- ۵- محمد اعظم دیدمری، واقعات کشمیر، ترجمه‌ی اردو؛ پیر غلام حسن کهویهامی تذکره‌ی اولیای کشمیر، ترجمه‌ی اردو، ص ۵۴۳.
- ۶- حسام الدین راشدی- تذکره‌ی شعراء کشمیر، جلد ۳، ص ۱۲۳۷.
- ۷- محمد اعظم دیدمری، واقعات کشمیر.
- ۸- حسام الدین راشدی، تذکره‌ی شعراء کشمیر، ص ۱۲۳۷.
- ۹- همان ص ۱۲۶۰ (به حواله‌ی تذکره‌ی حسینی).
- ۱۰- ملاطاهر غنی کشمیری- دیوان غنی، ص ۲۴۹، انتشارات فرهنگستان زبان و هنر کشمیر.
- ۱۱- نسخه‌های خطی دیوان قدسی در کتابخانه‌های مختلف مضبوط است. یک نسخه‌ی دیوان مزبور در کتابخانه‌ی جامعیه‌ی ملیه‌ی اسلامی به شماره ۵۹۳ و دیگری در آرشیو پتیاله به شماره ۲۵۳ مضبوط است. نیز ن. ک. مشترک ۷: ۸۵۹؛ سالار، ۱۰: ۱۷۵، ۴۵؛ ۱۳۸-۱۳۹، بنارس ۴۸، حبیب گنج ۱: ۱۵۹.
- ۱۲- محمد اعظم دیدمری، واقعات کشمیر ترجمه‌ی اردو، ص ۳۱۵.
- ۱۳- نظر صاحب تذکره‌ی شعراء کشمیر درباره‌ی مزار شعراء کشمیر که اکنون از مقبره‌ی الشعراء هیچ نشانی باقی نمانده است، صحیح نیست زیرا این مقبره هنوز که هنوز است باقی مانده و اما خراب شده است.
- ۱۴- دو نسخه‌ی خطی دیوان سلیم در کتابخانه‌ی عمومی و آرشیو پتیاله به شماره ۲۴۱ و ۳۵۲ مضبوط است. ن. ک. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی آرشیو، ص ۱۱۶.
- ۱۵- پیر غلام حسن کهویهامی، تاریخ حسن، جلد ۴، ص ۱۳.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- حسام الدین راشدی، تذکره‌ی شعراء کشمیر، جلد ۳، ص ۱۳۵۲.
- ۱۸- ملاطاهر غنی کشمیری، دیوان غنی، به ترتیب محمد امین داراب، ص ۲۴۹، انتشارات فرهنگستان هنر و زبانها، سریناگر، ۱۹۸۴.
- ۱۹- یک نسخه‌ی قلمی از کلیات کلیم به شماره ۳۰۹ در کتابخانه‌ی عمومی پتیاله نگهداری می‌شود. ن. ک. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی عمومی و آرشیو پتیاله، ص ۱۳۳؛ انتشارات رازی فرهنگی، ا.ج. ایران، دهلی نو ۱۳۷۷ هـ. ش.
- ۲۰- دیوان کلیم در کتابخانه‌ی جامعیه‌ی همدرد، به شماره ۸۴۸ مضبوط است. نیز ن. ک. مشترک ۴۷۷؛ حبیب گنج:

۱۶۵-۱۶۶؛ سالار، ۱۳۹:۵.

۲۱- نسخه های خطی مجمل عالمگیری در کتابخانه انجمن ترقی اردو به شماره های ۳۴۵ و ۳۴۶ مضبوط است. ن.ک. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه انجمن ترقی اردو، ص ۱۳۰، انتشارات رایزنی فرهنگی، ۱- ج ایران، دهلی.

۲۲- پیر غلام حسن کهویهامی، تاریخ حسن، جلد ۴، ص ۱۳.

۲۳- فهرست کتابخانه جامعه همدرد، ص ۲۵۵، انتشارات مرکز تحقیقات رایزنی فرهنگی، ۱، ج، ایران، دهلی

نو.

۲۴- همان، ص ۱۹۳.

۲۵- همان، ص ۹۲.

۲۶- همان.

۲۷- همان.

۲۸- همان، ۱۹۴.

۲۹- همان.

۳۰- سد ناویوره هنوز هم به اسم سید قاضی زاده شهرت دارد. ن.ک. تحفة الفقرا، محمد مراد تنگ، ص ۹۵؛

تذکره اولیای کشمیر، ص ۱۳۳.

۳۱- پیر غلام حسن کهویهامی، تاریخ حسن، جلد ۴، ص ۱۳.

# برگزیده ها

## دو نامهٔ احمد قوام به محمد رضاشاه پهلوی و پاسخ شاه به نخستین نامهٔ وی

### مقدمه

در سوم شهریور ۱۳۲۰ ایران از سوی قوای نظامی انگلستان و شوروی از زمین و دریا و هوا مورد هجوم قرار گرفت. محمد علی فروغی ذکاء الملک از سوی رضاشاه به نخست وزیری برگزیده شد. رضاشاه از سلطنت استعفا داد و به اتفاق اکثر افراد خانواده اش از سوی قوای اشغالگر انگلستان به جنوب افریقا تبعید گردید. ولیعهد ایران به موجب قانون اساسی به جای پدر پادشاه ایران شد. کلیه زندانیان سیاسی و از جمله ۵۳ تن اعضای معروف به گروه کمونیستی آزاد شدند و برخی از آنان حزب تودهٔ ایران را تأسیس کردند. در شهریور ۱۳۲۰ به کوشش فروغی نخست وزیر قراردادی بین ایران و دو دولت انگلستان و شوروی به امضاء رسید که به موجب آن، ایران اشغال شده در صف «متفقین» قرار گرفت، و به موجب یکی از مواد آن قرارداد، آن دو دولت به «خارج کردن قوای خود از خاک ایران در هر موقع که وضعیت نظامی اجازه دهد» تصریح کردند. با استناد به همین قرارداد بود که در سال ۱۳۲۵ دولت شاهنشاهی ایران با پشتیبانی مؤثر امریکا، دولت شوروی را وادار کردند شمال ایران و آذربایجان را تخلیه کند.

پس از فروغی، علی سهیلی به نخست وزیری ایران انتخاب شد و پس از وی به ترتیب احمد قوام (قوام السلطنه)، علی سهیلی، محمد ساعد مراغه ای (ساعد الوزاره)، مرتضی قلی بیات (سهام السلطان)، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، محسن صدر (صدر الاشراف)، ابراهیم حکیمی، احمد قوام، ابراهیم حکیمی، عبدالحسین هژیر، محمد ساعد مراغه ای - همه با رأی تمایل مجلس شورای ملی - به نخست وزیری برگزیده شدند یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا فروردین ۱۳۲۹ سیزده تن پست نخست وزیری را اشغال کردند. در کابینه دوم ابراهیم حکیمی (آبان تا بهمن ۱۳۲۴) نیروهای امریکا از ایران خارج شدند. غائله آذربایجان به دست سید جعفر پیشه وری آغاز شد و خودمختاری آذربایجان اعلام گردید. قاضی محمد نیز در کردستان شورش کرد و خودمختاری کردستان را اعلام کرد. دولت ایران که اتحاد جماهیر شوروی را مسبب این حوادث می دانست به سازمان ملل متحد شکایت برد. در کابینه دوم احمد قوام (بهمن ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶)، وی در رأس هیات نمایندگی سیاسی و بازرگانی ایران برای مذاکره با استالین رهبر شوروی در مورد تخلیه آذربایجان از نیروهای شوروی به مسکوفت. سازمان ملل عطف به شکایت ایران «مذاکره مستقیم بین دو کشور را» پیشنهاد کرد. پیشه وری در رأس هیاتی از اعضای دولت خود به تهران آمد. قوام سه تن از رهبران حزب توده ایران و یک تن از رهبران حزب ایران را در کابینه خود وارد کرد. شوروی نیروهای خود را از آذربایجان خارج ساخت. نیروهای دولتی از تهران به آذربایجان حرکت کردند. دولت پیشه وری سقوط کرد. غائله کردستان نیز به پایان رسید. موافقتنامه ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی که به توسط قوام و سادچیکف سفیر اتحاد جماهیر شوروی امضاء شده بود بی اعتبار گردید. محمد رضاشاه به مناسبت توفیق بزرگی که در حل مشکل آذربایجان نصیب احمد قوام شده بود، ضمن قدردانی از او، به موجب فرمان زیر لقب «حضرت اشرف» را به وی اعطاء کرد:

«تهران - کاخ مرمر - ۲۷ آذر ۱۳۲۵

جناب اشرف احمد قوام - نخست وزیر

در این موقع که به یاری خداوند متعال غائله آذربایجان مرتفع و موفقیت بزرگی نصیب کشور گردیده است، لازم می دانم خشنودی و رضایت قلبی خود را به شما اظهار نمایم. بدیهی ست در تهیه موجبات این موفقیت مساعی و اهتمامات شما تأثیر مهمی داشته است، زیرا با وجود مشکلات فوق العاده استقامت شما که محرک آن احساسات میهن پرستانه بوده است به وضع ناگوار آذربایجان خاتمه داد و بر افتخارات شما افزود.

انتظار داریم با همان لیاقت و شایستگی که در کارها دارید با تکمیل اصلاحات و تهیه وسایل سعادت و ترقی کشور بر مراتب رضامندی ما بیفزایید.

محمد رضا پهلوی\*

در کابینه دوم محمد ساعد (آبان ۱۳۲۷ تا فروردین ۱۳۲۹) در روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ به شاه که برای شرکت در جشن استقلال دانشگاه تهران به دانشکده حقوق می رفت سوء قصد شد. ولی وی جان به سلامت برد.

پس از سوء قصد به شاه، به روایت کتاب میرزا احمد خان قوام السلطنه، مأموران فرماندار نظامی به خانه قوام مراجعه کردند تا وی را به علت شرکت در سوء قصد به فرمانداری نظامی ببرند. به مأمور فرماندار نظامی به این شرط اجازه ورود به خانه قوام السلطنه داده شد که خود را خلع سلاح کند. وی این امر را پذیرفت و وارد سالن شد. «در همین موقع قوام وارد سالن گردید و سرهنگ پس از ادای احترامات نظامی اظهار کرد با کمال تأسف باید در خدمت جناب عالی به فرمانداری نظامی برویم. قوام با تغییر گفت بنشینید تا تکلیف شما و مافوق شما را معین کنم.

قوام با عصبانیت تلفن اختصاصی شاه را گرفت و وقتی از آن طرف سیم صدایی بلند شد، قوام اظهار کرد آقای شکوه الملک شما هستید و بلافاصله اضافه کرد از ماجرای امروز نسبت به اعلیحضرت در عین تأثر خوشحالم که آسیبی به ایشان وارد نشده، لطفاً گوشی را به اعلیحضرت بدهید. قوام و شاه چند لحظه ای صحبت کردند و قوام در پایان احوالپرسی اضافه کرد اعلیحضرت استحضار دارند که بنده برای ادامه معالجه عازم اروپا هستم ولی حالا اطلاع پیدا کردم که بنده در سوء قصد به اعلیحضرت مشارکت داشته ام! شاه بلافاصله صحبت قوام را قطع نموده پرسید چه مشارکتی؟ قوام پاسخ داد همین که مأموران حکومت نظامی برای بازداشت من آمده اند. شاه پس از لحظه ای مکث اظهار نمود: این کار همان شخصی ست که به اصرار شما او را از بازنشستگی خارج کردم و باز هم به پیشنهاد شما او را رئیس ستاد ارتش کردم، این هم پاداش شماست. آخرین جمله شاه این بود که مأمورین حکومت نظامی را مرخص کنید».

قوام سه روز بعد از حادثه ۱۵ بهمن به اروپا رفت و درمان خود را ادامه داد و از طریق مطبوعات خارجی اطلاع پیدا کرد که دولت به فرمان شاه مشغول تشکیل مجلس مؤسسان

\* به نقل از میرزا احمد خان قوام السلطنه در دوران قاجار به نا پهلوی، تحقیق و نگارش دکتر باقر عاقلی، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۶، ص ۴۹۱.

است تا اختیارات او را افزایش دهند...)) (همان کتاب، ص ۵۶۴).

از این تاریخ به بعد است که شاه رأساً در فعالیتهای سیاسی مداخله کرد. حزب توده ایران غیر قانونی اعلام و سپس منحل شد. شاه با تشکیل مجلس مؤسسان و تجدید نظر در اصول ۴۴ و ۴۸ قانون اساسی، حق انحلال مجلسین را به دست آورد. انتخابات اولین دوره مجلس سنا انجام شد.

دو نامه قوام السلطنه خطاب به شاه مربوط به تشکیل همین مجلس مؤسسان است و اختیاراتی که شاه برای انحلال مجلسین به دست آورده بود. موضوع گفتنی آن است که برخی از رجال سیاسی ایران تا هنگامی که فی المثل به مقام نخست وزیری نرسیده بودند، از معتقدان پر و با قرص اجرای قانون اساسی و آزادی انتخابات و امثال آن بودند، ولی هنگامی که خود بر کرسی نخست وزیری تکیه می زدند، گفته های خود را به دست فراموشی می سپردند و برای عدم اجرای همان قانون اساسی، در مواردی که صلاح خود را در آن می دیدند، دلائلی ذکر می کردند که فقط برای خودشان و یارانشان قابل قبول بود. قوام السلطنه در دوران نخست وزیری اش با وجود خدمت بزرگی که در رفع غائله آذربایجان انجام داد، آزادی انتخابات دوره پانزدهم را مراعات نکرد.

قوام السلطنه در نامه مورخ ۲۶ اسفند ۱۳۲۸ خطاب به محمد رضاشاه پهلوی از جمله به این موضوع تصریح و تأکید کرده است «که در قانون اساسی ایران طبق اصل ۴۴ شخص پادشاه را از مسؤولیت مبرا دانسته اند و در نتیجه همین عدم مسؤولیت است که تمام مواردی که مربوط به فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزرا و سفرا و اعلام صلح و جنگ و صحه و امضای فرامین و آنچه از این قبیل هست عموماً دارای جنبه تشریفاتی می گردد... چه اگر شخص پادشاه مداخله در امور مملکت فرماید طبعاً مورد مسؤولیت واقع می شود و طرف بغض و عناد عامه واقع می گردد...».

از سوی دیگر به یاد داشته باشیم که قوام السلطنه با توفیق بزرگی که در حل مشکل آذربایجان به دست آورده بود و با آن با تأسیس حزب دموکرات ایران اکثریت مجلس را هم در اختیار داشت، وقتی همان مجلس، پس از رفع غائله آذربایجان، به او رأی اعتماد نداد، وی رای مجلس را محترم شمرد و برای بقای خود در سمت نخست وزیری به کاری دست نزد.

با آن که قسمتی از مطالبی که در دو نامه قوام السلطنه به شاه، و نامه وزیر دربار خطاب به قوام السلطنه آمده نادرست نیست. ولی کاش وزیر دربار از سوی شاه چنین نامه ای و با چنان الفاظی به وی نمی نوشت، به مردی که سه سال پیش از آن شخص



پادشاه او را با اعطاء عنوان «جناب اشرف» مباحی ساخته بود.

ج ۴۰

عریضه سرگشاده آقای احمد قوام از پاریس\*

«پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

با کمال تأسف فدوی مجبور است به عرض حضور مبارک برساند که جریان فعلی امور مملکت و تزلزلی که اخیراً به علت عدم اعتنا به عواقب امور در قانون اساسی پدیدار گشته خطرات عظیمی را فراهم ساخته است که نه تنها بر ارکان کشور بلکه بر اساس سلطنت ملی نیز لطمه کلی وارد نموده است.\*

فدوی به واسطه عارضه کسالت و لزوم معالجه در اروپا بودم که اطلاع حاصل کردم تصمیم به انعقاد مجلس مؤسسان گرفته شده است. حاجت به توضیح نیست که در حاضر نمودن اشخاص به نام مؤسسان و تحصیل آرای از ایشان به هیچ وجه رعایت لازمه حقوق ملت ایران و پایه و اساس حکومت ملی منظور نشده و جز متزلزل ساختن قانون اساسی کشور که ضامن بقای حکومت ملی و مشروطیت است و فرد فرد وزرای دولت ذمه دار و مسؤول حفظ و قایه آن بوده هستند و به خصوص مراعات کامل آن از نظر جغرافیایی و سیاسی برای ملت ایران از اهم امور است نتیجه دیگری حاصل نگردیده و حیرت بر حیرت افزوده شده است که در افتتاح مجلسین اعلیحضرت همایونی تأکید فرموده اند در پاره ای از اصول قانون اساسی نیز تجدید نظر شود و مخصوصاً اصل ۴۹ قانون اساسی را تغییر دهند. بنده از نظر پنجاه سال تجربه و سابقه خدمتگزاری صریحاً به عرض می رسانم که برای مملکت هیچ خطری بزرگتر و لطمه ای عظیمتر از این نیست که تنها وثیقه بقای ایران یعنی قانون اساسی وسیله بازیچه و دستخوش تغییر و تبدیل گردد و متأسفم که در طی عرایض مکرر چه بالواسطه و چه بلاواسطه نتوانسته ام توجه اعلیحضرت را به طرف خود معطوف نمایم تا بتوانم حقایق را در خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت به عرض برسانم.

باید اعلیحضرت قبول فرمایند که ما حاصل قانون اساسی که حاوی حقوق ملت ایران است در این اصل ۴۹ مندرج شده و در زمانی که سلاطین استبداد و حکومت مطلقه مملکت را تحت استیلای قادرانه خود داشتند و هیچ گونه حقی برای مردم نمی شناختند و خود را بالوراثه دارای هر نوع حقی می دانستند، بالاخره حق خداداد مردم را طبق این قانون اساسی

\* به نقل از سالنامه پارس، گزارش یک ساله کشور - ۱۳۳۰، ص ۶۹-۷۲.

\* این پاراگراف در کتاب میرزا احمد خان قوام السلطنه (ص ۵۶۵) نیامده است.

تصدیق نموده خود را نماینده ملت ایران و سلطنت را ودیعه ای از طرف ملت برای خود تشخیص دادند و اعلیحضرت پادشاه فقید نیز در طی بیست سال سلطنت با قدرت مطلقه به هیچ وجه تغییر مواد مربوط به حقوق ملت ایران را در مخیله خود راه ندادند.

اینک با صدور منشور ملل متفق و اعلامیه عمومی حقوق بشر که از طرف ممالک معظمه منتشر گردیده و دنیا حقوق بیشتری برای مردم گیتی شناخته است اعلیحضرت همایونی که حفظ و صیانت قانون اساسی را برعهده گرفته و سوگند یاد فرموده اند چگونه امر می فرمایند این وثیقه محکم را که در دست مردم ایران است از ریشه و بنیان برهم زنند و قوانین مصوبه مجلس شورای ملی را که از دربند مجلس سنا هم با اشکالات متصوره بگذرد قابل تعویق یا تعلیق یا توقیف گردانند و توجه نفرمایند که وقوع چنین فکر در حکم تعطیل قوانین و محو و الغای مشروطیت است و بالفرض اگر امروز به سکوت بگذرد و معدودی برای خوشامد اعلیحضرت یا در نتیجه تهدید و تطمیع در پیشرفت آن موافقت نمایند وای بر حال امروز و آتیه آنها که سکوت و موافقت کرده اعلیحضرت را به مخاطرات عظیم آن متوجه ننموده اند. باید بی پرده عرض شود که اگر می گویند در تمام مدت مشروطیت ایران قوانین برخلاف مصالح کشور از مجلس گذشته است که اکنون تغییر اصل ۴۹ را ايجاب نموده توضیح دهند کدام قانون که به جریان طبیعی گذشته و فشار حکومت در آن راه نداشته مخالف مصلحت بوده است تا در آن تجدید نظر شود نه این که به بهانه موهوم حق مسلم و معلوم ملت را طوری از پایه و ریشه قطع کنند که از حکومت ملی و مشروطیت نام و نشانی نماند و در موارد معلوم که حاجت به توضیح نیست جز ندامت و افسوس اثری باقی نگذارد.

بر واضح است که با بودن همین قانون اساسی بر کسی پوشیده نیست که متصدیان امور از قدرت خود استفاده نموده و مقامات نظامی و شهربانی ها در موارد مختلف مردم را در تنگنا و زحمت گذارده و بر بدبختی و بیچارگی مردم افزوده اند چه رسد به آن که دیگر در مملکت قانونی عرض وجود نماید یا دستخوش هوی و هوس جمعی مغرض و متملق واقع شود.

برای بنده فرض است به حکم تجربیات گذشته و خدمتگزاری طولانی در این موقع که چنین اراده ای فرموده اند علناً و بالصراحه به عرض برساند که این تصمیم از هر جهت مضر و خطرناک و برخلاف مصالح عالی کشور است و اشکالات بسیار و عواقب ناگواری را نه فقط برای شخص اول مملکت ایجاد خواهد کرد و از نظر سیاست بین المللی نیز برای کشوری ضعیف مانند ایران در حکم سمی مهلک است و به همین نظر بوده است که در قانون اساسی ایران طبق اصل ۴۴ شخص پادشاه را از مسؤولیت مبری دانسته اند و در نتیجه

همین عدم مسؤولیت است که تمام مواردی که مربوط به فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزرا و سفرا و اعلام صلح و جنگ و صحه و امضای فرامین و آنچه از این قبیل هست عموماً دارای جنبه تشریفاتی می‌گردد و این حقوق فقط و فقط ناشی از ملت ایران است که بودجه عمومی مملکت را از نظام و غیر نظام از دسترنج و محرومیت‌های خود پرداخته و تمامی این حقوق را در محیط اختیار و اقتدار نمایندگان خود گذارده است که از طرف نمایندگان ملت یعنی مجلس شورای ملی و سنا به وسیله رأی تمایل و اعتماد به وزرا تفویض می‌شود و بدیهی است در غیر این صورت مشروطیت یعنی حکومت ملی و مسؤولیت وزرا مفهوم خارجی نخواهد داشت چه اگر شخص پادشاه مداخله در امور مملکت فرماید طبعاً مورد مسؤولیت واقع می‌شود و طرف بغض و عناد عامه واقع می‌گردد و چنین نتیجه‌ای نقض منظور قانونگذار را می‌نماید و سنجش اختیارات رئیس جمهور امریکا یا سوئیس با پادشاه ایران غیر وارد است زیرا آنها اگر از حدود اختیارات خود تجاوز کنند در آینده از انتخاب مجدد محروم و محاکمه می‌شوند در صورتی که طبق قانون اساسی سلطنت ایران مقامی ثابت و از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است چنان که در کشور بزرگ انگلستان و سوئد و بلژیک که نمونه بارز این نوع سلطنت هستند هیچ گونه حقی از این قبیل برای شخص پادشاه منظور نشده است.

با توضیحات معروضه استدعا دارد به گفته‌های مغرضین و متملقین توجه نشود و از چنین تصمیم خطرناک تا زود است انصراف فوری حاصل فرمایند زیرا قوانینی که از مجلس شورای ملی می‌گذرد به مجلس سنا خواهد رفت. در سنا که اعضای آن از طرف اعلیحضرت تعیین می‌شود\* مراقبت لازم را نسبت به حدود مسؤولیت خود خواهند نمود. فدوی مکلف است به عرض برساند و خاطر مبارک را متوجه کند که تغییر اصل ۴۹ قانون اساسی که عملاً انشاء قانونگذاری را موقوف و به دست قوه مجریه می‌سپارد کار ساده و آسانی نیست و یک چنین خطای ملی و گناه سیاسی را منتخبین سنا و نمایندگان مجلس شورای ملی مرتکب نخواهند شد زیرا این فکر در حکم بازگشت حکومت مطلقه در ایران است که در زمان محمد علی میرزا نیز جرأت پیشنهاد و تصویب آن را نداشته‌اند و این تعطیل مشروطیت هنگام بسط و توسعه آزادی دنیا تاجی را در بر خواهد داشت که از مشاهده دورنمای وحشتزای آن لرزه بر اندام دوستداران مقام سلطنت می‌افتد.

در موقع تشکیل مجلس مؤسسان بنده در ایران نبودم و الا در توضیح کامل و اقدام

\* توضیح آن که فقط نیمی از اعضای مجلس سنا از سوی شاه برگزیده می‌شدند.

به انصراف اعلیحضرت همت می گماشتم و در ایام اخیر هم به نیت این که توضیحات لازمی را به عرض برسانم با شدت مرض به تهران آمدم ولی مسافرت اعلیحضرت مانع انجام وظیفه شد. از طرف دیگر ناخوشی به بنده مجال نداد در تهران توقف نمایم ناچار اکنون وظیفه خود را نسبت به مصلحت ملک و ملت و شخص اعلیحضرت به این وسیله انجام می دهد. در صورتی که به عرایض صادقانه فدوی ترتیب اثر ندهند و باز مجد و مصر بر چنین اقدام باشند دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل موقتی و زودگذر، و نتایج آن بسیار وخیم و بی شبهه به خشم و غضب ملی و مقاومت شدید عامه منتهی خواهد گردید و آن روز است که سر نیزه و حبس و زجر مدافعين حقوق ملت علاج پریشانیا و پشیمانیا را نخواهند نمود.

معروضه ۲۶ اسفند ۱۳۲۸ احمد قوام»

#### نامه وزارت دربار شاهنشاهی

در پاسخ عریضه سرگشاده آقای احمد قوام\*

«جناب آقای احمد قوام، عریضه سرگشاده ای که به پیشگاه اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی تقدیم داشته بودید وصول داد [کذا] و مطالعه مندرجات آن در پیشگاه ذات شاهانه با تعجب و تأسف تلقی گردید.

تعجب از این جا ناشی می شود که چرا نخست وزیر سابق که قسمت اعظم مشکلات موجود کشور از دوران زمامداری او به یادگار باقی مانده و جریان نامطلوب فعلی اکثراً نتیجه طبیعی و منطقی عملیات خودسرانه و مفروضانه آن زمان است حال به خود اجازه می دهد که به عنوان دلسوز ملت و غمخوار مردم، همان مردم و ملتی که در مدت زمامداری او دستخوش مطامع و اغراض خود و اطرافیان خود و آسفتگی اوضاع و بیچارگی عمومی را در نتیجه ترویج رشاء و ارتشاء و توسعه فساد در تمام شؤون کشور موجب و مسبب بوده و حقاً می بایستی حال به کیفر سیئات اعمال خود در پنجه عدالت مقهور و گرفتار باشد و بقیه ایام زندگانی پلید خود را در گوشه ای از زندان سپری نماید، اکنون مجدداً از فراموشی و جنبه رأفت و شفقت مردم سوء استفاده نموده و در میدان سیاست اسب تازی و با ریختن اشک تمساح به حال عموم دلسوزی و به تزلزل خیالی ارکان مشروطیت نوحه سرایی نماید.

اگر خود شما فراموش کرده اید و یا تظاهر به فراموشی می نماید عواقب سوء سیاست و بنا به عقیده پاره ای خیانت ورزی شما در امور کشور به این کیفیت داشت تجلی می نمود

که اگر خواست و تفضل خداوندی و غیرت ملی و شهادت افراد آذربایجانی همراهی نمی‌کرد و مجاهدات و فداکاریها و از خودگذشتگیهای افراد ارتش دلیر این کشور تحت هدایت و فرماندهی مستقیم شاهنشاه نبود و صبر و بردباری و متانت و همت خستگی‌ناپذیر ذات شاهانه تأیید نمی‌نمود، حال نام آذربایجان از تاریخ این کشور زدوده شده بود و این ننگ و بدنامی محوناشدنی تا ابد دامنگیر این کشور می‌گردد.

اگر جناب عالی تا این درجه رشته افکار و خاطرات خود را از دست داده‌اید که نسبت به اصلاح قانون اساسی و عمل مجلس مؤسسان که از نخبه‌ترین افراد و صالح‌ترین و علاقه‌مندترین رجال این کشور که شماری از آنان از صدر مشروطیت به یادگار مانده‌اند تشکیل یافته به خود اجازت ایراد و خرده‌گیری می‌دهید و این عمل را که مکمل تاریخ مشروطیت کشور شاهنشاهی است به زعم خود باعث تزلزل موهوم ارکان مشروطیت می‌خوانید و خود را از این فکربری و بی‌اطلاع و بدون سابقه نشان می‌دهید ناگزیر هستم که یادآوری نمایم که شخص جناب عالی اول کسی بودید که نغمه اصلاح قانون اساسی را ساز کردید و آن در موقعی بود که از مسافرت مسکو مراجعت و از جهت اجرای تعهدات شومی که به عهده داشتید و از لحاظ آماده ساختن نقشه تحویل آذربایجان به پیشه‌وری و رفع مانع قانونی آن، لزوم توسل به چنین اقدامی را تصریحاً به پیشگاه مبارک متذکر شدید و بعد هم که اوضاع تغییر کرد و آذربایجان دوباره به مادر میهن بازگشت نمود و آرامش و سکونی در اوضاع پدید آمد و درجه علاقه نسبت به ذات شاهانه در دلها فزونی یافت از آن جا که خود نخست وزیر بوده و لازم می‌دیدید که از فکر اصلاح طلبانه شاهنشاه تبعیت و پیروی نمایید این عنوان را به نحو دیگر تعقیب و با اذعان به لزوم رفع نواقص موجود در قانون اساسی و تطبیق دادن آن با مقتضیات زمان حاضر و احتیاجات فعلی کشور و همچنین تعدیل قوای ثلاثه مملکت به شهادت نطقها و بیانات خود در مجلس شورای ملی ضرورت این عمل را خاطر نشان و دو نفر از وزیران کابینه خود را مأمور مطالعه و تهیه طرحهای لازم نمودید.

حتی شما که دعوی احترام به قانون را می‌نمایید در کابینه اول خود بعد از شهریور در همان موقع که اختیار انحلال به موجب قانون اساسی هنوز به شاهنشاه تفویض نشده بود از مقام سلطنت اختیار انحلال مجلس را با وجود موانع قانونی آن درخواست می‌نمودید.

حال چگونه می‌شود که اصلاح و تکمیل قانون اساسی را که تازه مطابق قوانین اساسی سایر ممالک مشروطه سلطنتی که خود مخترع مشروطیت بوده‌اند شده است و به علاوه با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقاء صورت گرفته بر خلاف مصالح عالیة کشور می‌خوانید و خود را از آن به کلی بی‌اطلاع قلمداد می‌نمایید و حقوق و اختیارات مقام

سلطنت را بی ادبانه و جسورانه تشریفاتی و بی پایه و مایه تلقی می کنید!

اگر این حقوق و حدود بنا به آرزوی شما تشریفاتی می بود اکنون بنیان ارتش این کشور نیز از بیخ و بن کنده شده بود. باز مگر به خاطر ندارید که برای ترفیع افسران خائن و فراری متجاسرین آذربایجان و اعطاء درجه آنها چقدر پافشاری داشتید و تنها ذات شاهانه به اتکاء همین حقوق و اختیارات بود که از صدور چنین فرامینی که اصل مسلم تشویق خادم و تنبیه خائن را به کلی واژگون می ساخت خودداری نموده و فرمودند حاضرم دستهای خود را قطع نمایم تا این که به چنین حیاتی نسبت به کشور تن در دهم.

اینها و سایر خطرات تلخی که از زمامداری شما باقی ست که ذکر موارد دیگر آن تحریر کتابی را لازم دارد ایجاد تعجب می نماید که چرا حال که از مسؤلیت دور هستید مطالبی را به عنوان خیرخواهی و صلاح اندیشی عنوان می کنید که خود در دوران حکومتان القاء کننده آن فکر بوده اید. آیا ممکن نیست تصور شود که اصلاحات مقرر در قانون اساسی غیر از آن بوده است که شما می اندیشیده اید و بدین جهت موجبات عدم رضایت و شکایت شما را فراهم آورده؟

به هر حال جناب آقای قوام باید بدانید که اوضاع قبل از مجلس مؤسسان یعنی حکومت مطلقه طبقه محدود و معدودی بر مبانی اغراض و مطامع فردی و استفاده جویی و منفعت طلبی به ضرر توده ملت دیگر تکرار نخواهد شد و این عده نخواهند توانست با نان قرض دادن و قرض گرفتنهای منافع ملی را دستخوش هوی و هوس شخصی قرار داده و دوران حکومت خودسری و رسم خویشتن خواهی را تجدید و احیاء نمایند. ضمناً نیز مطمئن باشید که به موجب همان اصل آزادی مطلق ملی که اکنون سنگ آن را به سینه می زنید دیگر تجربه تلخ گذشته تکرار نمی شود و عنوان دسیسه سازی و دسته بندی موجب نخواهد گردید که دو مرتبه سوء جریانات و خیانتهای گذشته به دست عده ای که مکرر امتحان خود را در پیشگاه ملت داده اند تجدید و آن عده به حکومت نائل گردند، اما موضوعی که موجب تأسف گردید این است که با اوضاع کنونی جهان و سختی وضعیت کشور که مقداری از آن همان طور که توضیح داده شد معلول سیاستهای غلط گذشته و پاره ای ناشی از اضطراب اوضاع سیاسی دنیا و انعکاس آن در محیط کشور ماست چرا زمینه فکری پاره ای از افراد به این درجه محدود و غرض آلود است که در عوض فداکاری و از خود گذشتگی و تشویق مردم به اتحاد و یگانگی با اغراضی پلید و افکاری مسموم در مقام القاء فتنه و فساد بر آمده و بخواهند وحدت کلمه ملی را تبدیل به تشتت و تفرقه نموده و تیشه بر ریشه هستی کشور بزنند تا شاید از این اغتشاش اوضاع بیچارگان به نواهی برسند و یقین است این نمونه فکر

حتی در پست ترین و عقب افتاده ترین ملل گیتی نظیر ندارد.

در قسمت اصلاح اصل ۴۹ قانون اساسی اگر باز منصفانه قضاوت می نمودید قطعاً تشخیص می دادید که انجام وظیفه بنا به دستور مجلس مؤسسان که مبعوث از طرف ملت است به عهده مجلسین محول شده و تنها شاید از این جهت باشد که برای قوانین بودجه ای که منحصرأ در یک مجلس می گذرد و در مجلس دیگر مورد غور و مذاقه قرار نمی گیرد راه مطالعه بیشتری باز گذارد زیرا ای بسا در اثر عوامل محیطی و احساسات آنی قوانینی در این رشته بدون مطالعه کافی بگذرد که اجرای آن به ضرر کشور باشد و برای رئیس کشور حقی باید به وجود آید که چنین قوانینی را ثانیاً به مجلس اعاده دهد تا مجدداً مورد غوررسی و تعمق قرار گیرد و هرگاه باز تأیید گردید به موقع اجرا گذارده شود.

به هر حال اجرای این اصلاح به عهده نمایندگان مجلسین که طبعاً علاقه مند به کشور و سعادت موکلین خود هستند محول گردیده و بر مجلسین است که تصمیم شایسته در اجرای دستور مجلس مؤسسان اتخاذ نمایند و هرگونه تصمیم که از مجلسین مقرر گردید البته به خیر و صلاح کشور خواهد بود.

ضرورت اجرای پاره ای اصلاحات دیگر از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنجات انتخاباتی که هر دو سال یک بار گریبانگیر کشور می شود و با افزایش عده نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی که به عهده مجلسین محول گردیده به حدی روشن است که محتاج به توضیح بیشتری نیست.

این که اشاره نموده اید که با وجود قانون اساسی متصدیان امور از قدرت خود سوء استفاده نموده و مقامات نظامی و شهربانی ها در موارد مختلف مردم را در تنگنای زحمت گذارده اند، این خود از جمله معایبی است که در دوران حکومت و زمامداری شما به حد اعلائی ظهور و بروز رسیده بود، آیا جناب عالی به غیر از توسل به حکومت نظامی و حبس و زجرهای عناصر آزاد بخواه که عده ای از آنان در توقیفگاه در گذشته و پاره ای دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند و تنها گناه آنها عنوان مخالفت با زمامداری شما بود، به طریق دیگری در مقام ادامه زمامداری خود بر آمده اید؟ احتراز از همین معایب است که ملت را ناگزیر ساخت در مقام اصلاح نواقص قانون اساسی خود بر آمده و از تجدید چنین اوضاعی که به نفع عده محدود جواز فروشان و رشوه خواران بود جلوگیری نماید.

آیا توسل به تهدید و تطمیع را غیر از خود شما در زمامداری خود کسان دیگری بانی و مروج بوده اند!

اما این که عنوان نموده اید که در کشورهای دیگر سلطنتی نظایر چنین حقوقی

به سلاطین داده نشده این خود یا منتهای غرض ورزی شما را می رساند یا حاکی از نهایت درجهٔ بی اطلاعی ست و توصیه می کنم که راجع به انحلال مجلس یا مجلسین به قانون اساسی سوئد که نمونهٔ بارز کشورهای مشروطهٔ سلطنتی ست مراجعه نمایید و جواب خود را دریا بید.

در این قانون برای پادشاه سوئد اختیاراتی بیش از آنچه برای شاهنشاه ایران قانون اساسی مقرر داشته قائل گردیده است، این نمونه خود می رساند که نصایح و اندرزهای جناب عالی به پیشگاه مقدس سلطنت تا چه حد مشفقانه و بیغرضانه است.

این که عنوان تأسف نموده اید که در ظرف این مدت توانسته اید نظریات مصلحانهٔ خود را چه با واسطه و چه بلاواسطه به عرض مبارک برسانید و مورد توجه قرار گیرید از این قسمت همان طور که خود در محلی از عریضهٔ خود اشاره کرده اید حیرت بر حیرت این جانب افزود، آیا توجه ذات شاهانه غیر از برگزیدن به نخست وزیری و اعطاء عنوان جناب اشرفی و دادن مجال برای خدمتگزاری به کشور نحو بدگیری می توانست مصداق پیدا نماید؟ در دوران زمامداری خود که مصادف با ایام فترت مجلس بود آیا مجالی برای عرض عرایض مشفقانه نداشته اید؟ یا للعجب مجالس شرفیای پیمای ممتد شما در پیشگاه مبارک چگونه برگزار می شد، مجال و فرصت آیا چگونه ایجاد و تولید می شود که هم بتوانید عرایض خود را خیرخواهانه به عرض برسانید و هم این که نظریات اصلاح طلبانه را در امور کشور به کار بندید. آیا نمونهٔ این عرایض و نصایح جز استقرار مظفر فیروزها بر مسند معاونت نخست وزیری و وزارت و وارد کردن وزرای اجنبی پرست و مرتبط با بیگانه در دولت و صدور جوازهای رنگارنگ چیز دیگری بوده است. پس چرا از عدم مجال و فرصت و فقدان توجه و عنایت شکایت دارید؟

اما این که در عریضهٔ خود اشاره ای هم به متملقین نموده اید باید گفته شود که این خصیصه نیز مانند سایر خصائل مذموم در شخص شما و در دوران حکومت شما بیشتر از دیگر مواقع تجلی داشته است. این خود شماست که پاره ای از وزرای کابینه خود را به ارتکاب کارهای موهون و سایر تملقات بی رویه که منطبق با اخلاق زشت خود پستندانه شما بود و می داشتید و خود به شخصه نیز همین که احساس ضعف و فتوری در کار می نمودید به تصریح و الحاح پرداخته و به تملق گویی که خلاف رویهٔ رادمردان است شاهنشاه را از کیفیت اخلاقی و روحی خود مسمئ می کردید.

پس کسی که خود آلوده به تملق و خشنود از تملق گویان است چنین صفتی را در دیگران نباید مورد ذم و قبح قرار دهد در صورتی که همه می دانند که شاهنشاه دموکرات و



آزادمنش ما نه گوشی به تملق دارد و نه رویی با تملق گویان.

خلاصه باید بدانید که این قبیل عناوین و اظهارات دیگر به اندازه خردلی در پیشگاه افکار عمومی وقع و اهمیت نخواهد داشت و چون از حلقوم اشخاصی خارج می شود که اگر امر دائر شود که در کشور مبارزه با فساد همان طور که سرلوحه برنامه دولت است به نحو مؤثر و قاطع آغاز گردد اولین هدف این مبارزه آنها خواهند بود بنا بر این نزد خردمندان و آگاهان به رموز امور جز برانگیختن حس انزجار و نفرت تاثیر دیگری نخواهد نمود و عنوان علاقه مندی به قانون اساسی و تظاهرات مزورانه این اشخاص را از یأس ملت و کیفر قانون نجات نخواهد بخشید و به علاوه مردم به خوبی واقف هستند که چه کسانی در مدت حکومت خود میلیونها اندوخته و ذخیره نموده و چه اشخاصی نیز میلیونها پول در راه رفاه عموم مصرف نموده اند.

ضمناً به شما نصیحت می کنم که در عوض تشبث به این حیل و طرح فتنه در کشور بهتر این است بگذارید دست زمانه پرده فراموشی بر روی اعمال شما بیفکند و خود را با آن همه مفاسد و معایب که مرور آن رعشه بر اندام وطن پرستان مستولی می سازد تجدید نموده و یا این که اگر فعالیتی می خواهید ابراز کنید، در مقام براءت ذمه خود از اتهامات و اعلام جرمها برآید.

در خاتمه لزوماً توجه می دهد که در آتیه باید از عرض این قبیل عرایض که گاهی جنبه تملق و تضرع دارد و گاهی رنگ ریا و تزویر به کلی خودداری نماید زیرا بر مفسدین نمی سزد در امور کشوری که به آن درجه بی علاقگی به تمامیت و استقلال آن نشان داده اند عنوان نظری نمایند و سالکان طریق خدمتگزاری کشور را بخواهند با این عناوین از صراط مستقیم بازدارند و چون خود موجب شده اید که پرده از روی اعمال و افعال مفسدت آمیز شما برداشته شود و بالطبع صلاحیت داشتن خطاب جناب اشرف را فاقد می شوید. بدین جهت بر حسب فرمان مطاع مبارک از این تاریخ عنوان مذکور از شما سلب می شود.

وزیر دربار شاهنشاهی - ابراهیم حکیمی «

\*

باسخ قوام السلطنه به نامه ابراهیم حکیمی \*

«در جواب عریضه سرگشاده که چندی قبل به حضور هما یونی عرض کرده بودم نامه ای به امضای جناب آقای حکیم الملک به این جانب رسید که تاریخ آن ۱۹ فروردین

بود و در روزهای آخر فروردین که به دستور طبیب در جنوب فرانسه بودم به این جانب ابلاغ گردید. در آن موقع به شهادت جمعی از آقایان قریب بیست روز بیمار و بستری بودم و بعد هم بر حسب وقتی که از جراح متخصص لندن گرفته بودم با یستی روز ۲۷ مه (۱۶ اردیبهشت)\* برای عمل جراحی به لندن می رفتم. این بود که پس از رفع کسالت برای ویزای گذرنامه به پاریس آمدم و روز ۱۶ اردیبهشت وارد لندن شدم. بدیهی ست در جریان عمل جراحی امکان خواندن و نوشتن و فرصت جواب غیر مقدور بود.

اکنون که از بیمارستان بیرون آمده با حال ضعف و نقاقت تحت نظر طبیب و جراح در لندن اقامت دارم و فرصت محدودی برای مطالعهٔ جراید طهران حاصل است، با کمال تعجب ضمن شایعات جراید در روزنامهٔ اطلاعات ملاحظه شد که این جانب نامه ای به علیاحضرت ملکهٔ مادر به طهران فرستاده و تقاضا کرده ام اجازه داده شود به طهران مراجعت نمایم و نیز به وسیلهٔ مقربین بارگاه همایونی خواسته ام تقاضای عفو [و] اغماض کرده باشم. این نوع انتشارات سبب شد که با حال کسالت اولاً شایعات مزبور را تکذیب کنم، زیرا در خود گناه و خطایی نمی بینم که مورد عفو و اغماض ملوکانه واقع گردم و بنا بر این هر وقت طبیب اجازه دهد به وطن عزیز مراجعت خواهم کرد. ثانیاً چنان که نامهٔ جناب آقای ابراهیم حکیمی را بی جواب می گذاشتم مثل این بود که مندرجات آن را تصدیق کرده باشم و از مدلول جواب واضح بود که آنچه را شرح داده اند برحسب ابتکار شخص ایشان نبوده. چه عمری ست با ایشان رفاقت و خصوصیت داشته ام و در تمام این مدت کلمه ای برخلاف نزاکت و احترام از ایشان نسبت به خود نشنیده ام. پس مسلم است که آنچه را ایشان امضاء نموده اند ابلاغ فرمایشات همایونی بوده و بنا بر این روی سخن و عرض جواب به پیشگاه ملوکانه است نه به جناب آقای ابراهیم حکیمی، و چون در خاتمهٔ نامه ابلاغ نموده اید که حسب الامر در آتیه از عرض عرایض به حضور همایونی خودداری شود ناچار جواب تقریرات به وسیلهٔ رجال خیرخواه و جراید به عرض می رسانم تا برخلاف ارادهٔ مبارک عمل و اقدامی نکرده باشم.

آنچه را در عریضهٔ سرگشاده به عرض رسانده ام تنها عقیدهٔ فدوی نبوده، بلکه نظر علمای اعلام و متفکرین عالیمقام و وطن پرستان ایران بوده است که جز خیر و سعادت مملکت و صلاح شخص شخیص سلطنت نظری نداشته اند و جای بسی تأسف است که عرایض خیرخواهانه به جای حسن قبول تولید ملال و کدورت نمود، تا حدی که قسمت اعظم

\* یکی از این دو تاریخ نادرست است. زیرا ۲۷ ماه مه برابر است با ۶ خرداد، و ۱۶ اردیبهشت برابر است با ۶ ماه مه (ج.م.).

مشکلات موجود را نتیجه دوران زمامداری فدوی دانسته اند. اعلیحضرت هما یونی اگر اندکی صرف وقت نموده به تاریخ قرن اخیر ایران مراجعه فرمایند توجه خواهند فرمود که دوران زمامداری فدوی از جهاتی مشکل ترین و هولناک ترین ازمته تاریخ ایران بوده و اگر فدوی به وظیفه مهین پرستی جرأت نموده قبول مسؤلیت کرده ام و مصدر خدمت بوده یا مرتکب خیانت گردیده ام تاریخ ایران و بلکه تاریخ دنیا قضاوت آن را کرده و خواهد کرد و جای تعجب و تأسف است که اعلیحضرت که حامی و نگهبان مقام و احترام خدمتگزاران کشور هستند به جای تشویق و تقدیر می فرمایند بقیه زندگانی پلید خود را باید در گوشه زندان سپری نمایم، در صورتی که اگر جسارتی کرده ام از این نظر بوده است که چون مملکت را مشروطه و اعلیحضرت را متجدد و شاهنشاه دموکرات می دانستم لازم دیدم نظریات عموم را در کمال سادگی و صراحت برای خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت به عرض برسانم. لیکن از جوابی که امر به صدور فرموده اند جا دارد تصور شود که اوضاع امروز ایران با هفتصد سال قبل فرقی نکرده است، چنان که شیخ سعدی می گوید: «از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند».

می فرمایند اگر فدوی فراموش کرده یا تظاهر به فراموشی می نمایم عواقب سوء سیاست و خیانت ورزی فدوی به این کیفیت تجلی می نمود که اگر تفضل خداوند و غیرت ملی افراد آذربایجانی همراهی نمی کرد و فداکاریهای ارتش دلیر این کشور تحت فرماندهی مستقیم اعلیحضرت نبود حال نام آذربایجان از تاریخ کشور زدوده شده بود.

اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی ست      زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی ست  
پری نهفته رخ و دیودر کرشمة حسن      بسوخت عقل زحیرت که این چه بلجبی ست  
هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه      کنون که مست و خرابم صلاح بی ادبی ست

افسوس و هزار افسوس که نتیجه جانبازیها و فداکاریهای فدوی را با کمال بیرحمی و بی انصافی تلقی فرموده اند. پس ناچارم بر خلاف مسلک و رویه خود که هیچ وقت دعوی حسن خدمت نکرده ام و هر خدمتی را وظیفه ملی و وطن پرستی خود دانسته ام در این مورد با کمال جسارت و با رقت قلب و سوز دل به عرض برسانم که به خدای لایزال قسم روزی که تقدیرنامه اعلیحضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید که ضمن تحسین و ستایش فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان به وسیله فدوی انجام یافته است متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آن را حایز شوم، زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قابل نبودم و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که بحمدالله

مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند، و بعد که بحمدالله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف فرمای آذربایجان شدند و برخلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده جویی و غارتگری شروع شد با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه زحمات و اقدامات این است از این تاریخ فدوی مسؤول امور آذربایجان نیستم و ای کاش به جای این تهمتها و بی انصافیها که بر خود اهالی آذربایجان معلوم است در آبادی و عمران و رفع خرابیها و خسارتهای توجه بیشتری مبذول شده بود که اهالی رنج دیده و فلک زده آن جا به اطراف و اکناف پراکنده نمی شدند و مال و حشم خود را برای معاش یومیه به ثمن بخس نمی فروختند و امروز بعد از چهار سال آذربایجان به صورت بهتر و آبرومندتری عرض اندام می نمود.

جناب آقای ابراهیم حکیمی به اطاعت امر مطاع ملوکانه انواع تهمت و افترا را نسبت به این فدایی ملت و مملکت ابلاغ نمودند، پس چرا تکمیل و تصریح ننموده اند که تعهدات شوم این جانب در مسافرت مسکو چه بوده و با این که گزارش مسافرت خود را به تفصیل در مجلس شورای ملی قرائت کردم نقشه تحزیه آذربایجان چگونه طرح شده و کی و چه وقت در مجلس شورای ملی لزوم تغییر قانون اساسی را پیشنهاد کرده ام، و اگر هم وقتی اشارتی کرده باشم راجع به تفسیر بعضی از مواد قانون اساسی بوده است نه تغییر آن، آن هم به این نظر بوده است که حدود مسؤولیت وزراء دستخوش پاره ای مداخلات غیرقانونی نشود و امور حکومت من جمیع الجهات به وسیله وزراء و تحت نظارت دقیق مجلس اداره شود و این که می فرمایند دو نفر از وزرای کابینه را برای تغییر قانون اساسی مأمور نموده ام برحسب امر و فرمایش همایونی بوده است که خواستم به عرض برسانم راهی برای تغییر قانون اساسی پیش بینی نشده است. آیا تمام این مقدمات دلیل می شود که به ترتیبی که بر همه معلوم است جمعی را به نام مجلس مؤسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند، یعنی همان قانون اساسی که اعلیحضرت موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آن را تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود. و اما این که می فرمایند در کابینه اول خود از مقام سلطنت انحلال مجلس را درخواست نموده ام اولاً در آن موقع اکثریت مجلس طرفدار فدوی بوده است، ثانیاً البته در نظر مبارک هست که یک روز فرمودند فلان نماینده خارجی عرضه کرده است فدوی دعوی انحلال مجلس را کرده ام و فرمودند اگر این طور باشد پس من چه کاره هستم. فدوی عرض آن شخص را تکذیب کردم و به عرض رساندم نه اعلیحضرت همایونی و نه رئیس دولت

هیچ کدام حق انحلال مجلس را ندارند و با اصرار تمام استدعا نمودم آن شخص را بخواهند و با حضور فدوی مواجهه فرمایند تا صحت و سقم مطلب معلوم شود و با این که دو مرتبه عرض خود را تجدید نظر کردم اقدامی نفرمودند و استدعای فدوی به دفع الوقت گذشت.

در نامه مزبور نوشته شده است اصلاح و تکمیل قانون اساسی با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقاء صورت گرفته. فدوی با هوش و ذکاوت فوق العاده اعلیحضرت چطور قبول کنم که اعلیحضرت همایونی چنین فرمایشی را فرموده باشند، زیرا قانون تکامل و ارتقاء را نمی توان به این طریق تأویل نمود که حقوقی را که بیش از چهل سال قبل ملت ایران دارا بوده اکنون که افکار عموم ملل روشن تر و مبانی آزادی در همه جا محکم تر و کاملتر شده و برای مردم دنیا در تمام ممالک حقوق بیشتری شناخته شده است، حقوق مردم ایران را به عنوان اصل تکامل و ارتقاء یعنی به طور معکوس لغو کرد و قانون اساسی کشور را به نفع قوه مجریه تغییر داد و ملت ایران را از حق مشروع و مسلم خود محروم نمود.

امر فرموده اند در عریضه سرگشاده حقوق و حدود مقام سلطنت را بی پایه و مایه و بی ادبانه و جسورانه تلقی نموده و اگر این حقوق تشریفاتی می بود اکنون بنیان نظام کشور از بیخ و بن برکنده شده بود. فدوی آنچه را به عرض رسانده ام معمول ممالک مشروطه دنیا و مدلول قانون اساسی ایران بوده است و چنانچه عده ای از قضات محترم و عالیمقام کشور و متخصصین خارجی را مأمور می فرمودند که عرایض فدوی را با قانون اساسی موجود تطبیق نمایند صحت و سقم عرایض فدوی معلوم می شد، و نظری جز این نداشته ام که اعلیحضرت سالهای فراوان با کمال محبوبیت بر اریکه سلطنت برقرار باشند و مقام شامخ سلطنت را آلوده امور حکومت نفرمایند و به معمول سلاطین مشروطه و قانون اساسی ایران از مسؤولیت و طرفیت با مردم مصون و محفوظ مانند.

می فرمایند ضرورت پاره ای اصلاحات از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنجات انتخاباتی که هر دو سال گریبانگیر کشور می شود و با افزایش عده نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی به حدی روشن است که محتاج به توضیح نیست. خاطر مبارک مستحضر است که در قانون اساسی موجود عده نمایندگان تا دو بیست نفر پیش بینی شده است و برای تمدید مدت مجلس نیز هر وقت از طرف ملت تقاضای تمدید شد و آزاد یخواهان و صلحای قوم تقاضای مجلس مؤسسان نمودند و مجلس مؤسسان در کمال آزادی و بی مداخله مأمورین دولت تشکیل یافت راجع به تمدید مجلس نیز تصمیم ملت معلوم خواهد شد.

می فرمایند که در دوره زمامداری فدوی حبس و زجر عناصر آزادیخواه به حدی بود که

عده ای از آنان در توقیفگاه درگذشتند و پاره ای دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند، خوب بود یکی از آنان را که در توقیفگاه در گذشته بودند معلوم فرموده بودند. به علاوه ایام زمامداری فدوی به حدی با پیشامدهای هولناک مصادف بود که ناچار بعضی از دوستان عزیز و حتی از منسوبین خود با کمال احترام در عمارت شهربانی پذیرایی نمودم. لیکن بر خاطر مبارک پوشیده نیست که بعد از فدوی هر امری واقع شد اشخاص محترم و آزادیخواه را به حبس و زجر محکوم و در محبس شهربانی زندانی نمودند و روحانی بزرگواری را مانند آیت الله کاشانی که چندی در قزوین با کمال احترام و آزادی مهمان فدوی بودند و با این که خودشان میل به توقف فرمودند تا زنده ام از وجود محترمشان خجل و شرمنده ام شبانه به آن طرز فجیع گرفتار و از هیچ نوع بی احترامی و اسائه ادب به شخص ایشان و مقام روحانیت فروگذار نکردند و ایشان را بدون هیچ دلیل و مدرک گرفتار و تبعید و در قلعه فلک الافلاک زندانی نمودند و به طرزی شرم آور از وطن مألوف اخراج و تبعید کردند و چنین فاجعه بی سابقه ای را به جامعه روحانیت وارد ساختند. فدوی عرض نمی کنم این جنایت به امر و دستور اعلیحضرت همایونی واقع شده بلکه یقین دارم خاطر مبارک از وقوع آن مکدر و متأثر است لکن عرض می کنم بعد از اطلاع چرا مجرم و مسبب را تنبیه و تعزیر نفرموده و از خدمت اخراج ننموده اند.

می فرمایند مردم به خوبی واقف هستند چه کسانی در مدت حکومت خود میلیونها اندوخته و ذخیره کرده و چه اشخاصی نیز میلیونها در راه رفاه عموم صرف نموده اند و در جای دیگر نیز اشاره به جواز فروشی و رشوه خواری فرموده اند. اولاً اگر اعلیحضرت در تمام اوقات حکومت فدوی چه قبل از سلطنت اعلیحضرت و چه بعد معلوم فرمودند که فدوی اهل رشوه و استفاده بوده ام یا اندوخته و ذخیره ای در بانکهای داخله یا خارجه دارم تمام دارایی خود را به دولت تقدیم می کنم، ثانیاً راجع به موضوع جواز چنان که مکرر به عرض رسانده ام و در محافل عمومی اظهار داشته و در مجلس شورای ملی به دفعات تصریح کرده ام فدوی چیزی از کسی نخواست ام. مقداری برنج و غیره اضافه بر احتیاجات کشور بود که اگر خارج نمی شد می پوسید و ضرر آن بر رعیت و املاک می رسید و از طرفی برای آسایش مردم و رفع نگرانیها حزب دموکرات ایران تشکیل شده بود و لازم بود با عجله و شتاب پیشرفت کند، این بود که خود مردم برای سرعت جریان و پیشرفت حزب دموکرات ایران و هم برای صرفه دولت و صرفه رعیت و [۱] املاک و پیشرفت امور آذربایجان برای مقداری برنج و جو با تصویب هیأت وزراء اجازه صدور گرفتند و ارز آن را به دولت پرداختند و هدایایی نیز به حزب دموکرات ایران دادند و این که می فرمایند اشخاصی میلیونها در راه

رفاه عمومی صرف نموده اند این قسمت را هم مردم خود می دانند که این میلیوها را خود دارا بوده اند یا از اموال و املاک مردم فقیر و غنی این مملکت اندوخته و بعد که حفظ آن اموال غیر مقدور شد مقداری از آن را به چه مصارفی رسانده اند.

در خاتمه عرض می کنم که اعلیحضرت همایونی البته عرایض مکرر فدوی را فراموش نفرموده اند که فدوی با وضع حاضر داوطلب هیچ نوع منصب و مقامی نبوده ام و آنچه را با کمال وضوح و خلوص به عرض رسانده ام در راه خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بوده و باز هم عرض می کنم که دوام و بقای سلطنتها و موفقیتها در حفظ و حراست حقوق ملت و احترام به افکار عامه است و در این موقع انتظار عمومی از پیشگاه مبارک این است که حقوق ملت ایران طبق قانون اساسی موجود محفوظ بماند و امور کشور به مبعوثین ملت و وزرای مسؤول واگذار شود و دولتها مانند همیشه با رأی تمایل مجلس انتخاب شوند و اعلیحضرت همایونی طبق روح قانون اساسی سلطنت فرمایند و آنچه برخلاف این منظور در بیست سال سلطنت شاهنشاه فقید معمول بوده از جزئی و کلی منسوخ و متروک گردد و از آنچه موهم خلف و عده و نقض عهد است اجتناب شود.

بدیبهی ست با پیروی مراتب فوق عموم افراد ملت را به وفاداری و فداکاری تشویق و ترغیب فرموده و قلوب مردم را به مهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند فرمود. برعکس چنانچه حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح گردد جز یأس کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است نتیجه ای نمی توان انتظار داشت.

ما نصیحت به جای خود کردیم      چند وقتی در این به سر بردیم  
گر نیاید به گوش رغبت کس      بر رسولان پیام باشد و بس»

# نقد و بررسی کتاب

ایرج پارسى نژاد

روزها در راه، شاهرخ مسکوب

انتشارات خاوران، پاریس، ۲ جلد، ۷۳۹ صفحه

بها ۳۰۰ فرانک فرانسه / ۵۰ دلار امریکا

بشنوید ای دوستان این داستان

خود حقیقت نقد حال ماست آن

جلال الدین محمد بلخی

خاطرات (memoir) تکه‌هایی از زندگی یک آدم است. اما «زندگینامه» نیست. خاطرات لحظه‌های معنی‌دارتری از زندگی را ثبت می‌کند؛ لحظه‌هایی که در لحظه نوشته شدن خالی از تأمل و تخیل و حس و عاطفه نبوده است. از این رو جنبه عاطفی خاطرات می‌تواند بر ثبت مستند و واقعی رویدادها بچربد، زیرا که ذهن و حس و عاطفه نویسنده خاطرات تنها لحظه‌هایی را که پذیرفته و پسندیده ثبت می‌کند و از نوشتن بقیه در می‌گذرد. و به تعبیر خود نویسنده «شرح حال» نیست «حدیث نفس» است.

دفتر خاطرات شاهرخ مسکوب دارای چنین کیفیتی است. خاطره‌های روزانه او که نام روزها در راه بر آن نهاده، با همه تأثرات عاطفی، سندی ست تاریخی از حال و روزگار روشن اندیشان زمانه ما که به تبعیدی ناخواسته تن دادند و روزها و شبهای غربت را به یاد یار و دیار به سختی و تلخی گذراندند. یادداشتها در فاصله ۱۳۵۷ در تهران تا بیست و یکم ژانویه ۱۹۹۷ در پاریس نوشته شده است. به یاد داشته باشیم که شاهرخ مسکوب نویسنده ای ست صاحب سبک. نثرش زیبا و شاعرانه و دلنشین است. در پژوهشهای ادبی روش



کارش تحلیلی و انتقادی ست. در آثار ادب و فرهنگ کهن ایرانی در جستجوی فکر است؛ فکری که در پس پشت کلام فردوسی و حافظ پنهان مانده و از وسواس اقدم و اصح نسخ به دور است. اما روزها در راه کتابی از لونی دیگر است. به تعبیر خودش:

این دیگر شرح بر ادیب و پرمته یا مقدمه بر رستم و اسفندیار نیست. پیشامدهای روزانه است. از زشت و زیبا. شهر فرنگی ست که آدم از صبح تا غروب تماشا می کند. وجه بسا مبتذل و گذراست (ج ۱، ص ۷).

نوشتن یادداشتها نخستین بار از خرداد ۱۳۴۲ آغاز می شود و پس از چهار سال و اندی در اواخر ۱۳۴۶ رها می شود:

در آن سالها - شاید بیهوده - می ترسیدم که مبادا روزی بی موجبی گرفتار دستگاههای امنیتی شوم و آنها کنجکاو که این کیست و آن کی و با این چه کار داشتی و با آن چه کاری کردی. پس از ترس دفتر و دستک را بستم و از خیرش گذشتم (ج ۱، ص ۸).

سرآغاز دور دوم نوشتن یادداشتها از یکی دو ماهی پیش از انقلاب ۱۳۵۷ در تهران بازگرفته می شود؛ بخشی از آن گزارش آن روزهای پرشور و شعار و ساده اندیشی و امیدواری و خوش باوری ست که تعبیر آن خواب زودگذر یک سال و نیم بعد از انقلاب، در یادداشتهای پاریس، بی پرده تر، خصوصی تر و حسی تر بیان می شود:

حال کسی را داشتم که در تاریکی از تنهایی بترسد و برای فرار از ترس بیهوده به صدای بلند با خودش حرف بزند. نوشتن درمان درد بیهودگی ست. در این حدیث نفس - نه شرح حال - گویی گریز از غوغای بیرون مرا به درون رانده است تا هم خودم را بشنوم و هم حضور ناگزیر زمان را در جسم و جان محسوس و «صورتمند» کنم (ج ۱، ص ۸-۹).

با این همه در لابه لای یادداشتها می توان به راز علائق مسکوب در حوزه پژوهشهای ادبی پی برد:

گرایشی در من هست که دائماً به طرف گذشته بلغزم. راه گذشته سرازیری و لغزان است. چون ذوق و تخیل science fiction را ندارم، فقط منظره گذشته - از راه خواندن - در جلوم باز می ماند. به وسیله ادبیات، تاریخ، اساطیر، مذهب، و... ایران پیش از تاریخ، شاهنامه و اوستا، خراسان بزرگ، یک وقتی یونان باستان و تورات و حالاها بیشتر آلمان رماتیک ها و اطریش بین دو جنگ، و... این جویری گذشته را به جلو، به زمان حال می آورم. چون در هر حال در زمان حال به سر می برم. در آن نفس می کشم و راه می روم و بسته به حس و حالم در پرچینها و نرده های فلزیش محصورم. گذشته به عنوان گذشته برایم بی معنی ست، وقتی معنی پیدا می کند که در من به «اکنون» مبدل شود (ج ۱، ص ۱۷۹).

از همان زمان بازگشت به پاریس، به عنوان مهاجر، نداشتن کار و درآمد مناسب باعث پریشانی و آشفتگی او می شود. چندی در «مؤسسه مطالعات اسماعیلی» به کار تحقیق می پردازد، اما به خاطر نیاز به دستمزد آن به جای آن که به گفته خودش «از گنجینه گذشته سرشار و تمام نشدنی آنچه را که دوست دارد دستچین کند و با پدیده ها، آدمها، حقیقتهای دلخواه و برگزیده زمان حال را پر معنی و زیستنی کند... ناچار به جای فردوسی و حافظ و دیگران در مجلسی و کلینی غرق شده و کله اش بوی قصاص و جاهلیت و شاش شتر می دهد». اجبار به تحقیقات اسلامی او را ناچار به کتابخانه مدرسه مطالعات شرقی لندن می کشاند:

«بعد از ظهرها هم در کتابخانه السنه شرقی می گذرد، غرق در بوی کهنه کاه و کاغذ کاهی خشکیده و میرزا محمد خان قزوینی» (ج ۲، ص ۴۴۵). «کتاب خواندن درباره قضاوت اسلامی، آن هم به زبان عربی، یعنی کاسه سر را با شفته پُر کردم و آن را لگد کردم و پایم در کاسه سرم ماسیده است. به اندازه فرورفتن در سردای بی هزار پله احساس خستگی و تنگی نفس می کنم» (ج ۲، ص ۳۸۴).

تازه پس از چندی در این دکان هم تخته می شود و مردی چنین گرانبایه و کارآمد ناگزیر باید برای گذران زندگی در غربت به سراغ دکان دیگری برود: دکان ظهور فیلم عکاسی! خود حرفه اش را به طنز چنین تعریف می کند: «کارشناس برجسته اتلاف وقت و باغ گردی به اضافه کمی شاگرد عکاسی بد، بسیار بد» (ج ۲، ص ۶۳۰). تازه این هم به یاری دوستی ست که «اگر نبود همان هفته اول دکان تخته و مایه خایه شده بود» (همان جا).

در تنگنای معاش و تنگدستی بر آن است که:

بدبختی هم مثل شکنجه است. می توان تحمل و با بی اعتنایی تحقیرش کرد، مگر آن که از حد طاقت بگذرد. هنوز نگذشته است. با بی اعتنایی تحقیر و به زور کار تحملش می کنم (ج ۲، ص ۵۲۹).

با این همه مرد همچنان استوار و پا بر جا بر سر «اصول» خود ایستاده: «اصلهای من اینهاست: حقیقت، عدالت و زیبایی، که عشق همه آنها را از درون به هم بسته است» (ج ۱، ص ۱۷۵). زمانی که از «ترس» خود با همسرش درد دل می کند، او که مرد را خوب می شناسد می گوید:

تو از هیچ چیز نمی ترسی، تو خودت را برای همه چیز، برای بدترین چیزها آماده کرده ای و از هیچ چیز نمی ترسی. تمام دنیای تو توی کله ات می گذرد. همه چیز آن جاست. دیگران هر چه

می خواهند بگویند... همیشه سر جای خودت ایستاده ای. سکندری نمی خوری و کله معلق نمی شوی. کار خودت را می کنی و هر تیری که بیاید کمانه می کند. یک زره دور خودت بسته ای. یک حصار کشیده ای. یک مشت اصلهایی داری که توی آنها سنگر گرفته ای. محال است خلاف آنها عمل کنی. و این اصول تو را نگه می دارد (ج ۱، ص ۱۷۵).

ملال تکرار و ابتذال از «کار بی خویشتن» (aliene) و زندگی سرشار از اضطراب و نگرانی و خستگی و درماندگی مرد را حساس تر، رنجورتر و آسیب پذیرتر می کند. تا آن جا که با همسر غمگسار نیز، که به عنوان رقصنده باله از هنرش در برپایی کلاس رقص برای بچه ها می کوشد، درگیر می شود و کارشان به جدایی می کشد. تلاشهای ناکام غزاله، دخترک حساس و هوشیار، برای پیشگیری از این جدایی، یکی داستانی ست پر آب چشم...

در این میانه ناتوانی پاهای غزاله، که گویا دستخوش نوعی بیماری ست، زندگی را بر پدر بیچاره تلختر کرده است. او باید صبح سحر، با صدای ساعت شماطه دار، دخترک را توی تاریکی به زور از خواب شیرین بیدار کند تا به مدرسه اش برساند و خود به سر کارش برود. اما دختر خواب آلوده هنوز می خواهد بخوابد. او از بیداری و رفتن به مدرسه اکراه دارد؛ از این که مثل بچه های دیگر نیست، نمی تواند با آنها بدود، نمی تواند بازی کند... شنیدن این داستانهای تلخ از زبان بچگانه دختر، در راه خانه به مدرسه، خون به دل پدر می کند. با آن زندگی تلختر از زهر در غربت، تنگدستی، غم وطن و هموطنان شور بخت و درمانده تر از خودش، غم از دست دادن دوستان دیرین، که یکی پس از دیگری به علت بیماری و بینوایی جان می دهند و رسیدن خبر مرگ آنها جان نویسنده دردمند را می آزارد و دیدار ناتوانی دختر در رفتار از زندگی سیرش می کند، با این همه از تلاش باز نمی ماند و همراه همسر خسته و افسرده به سرزمینهای دور و نزدیک سفر می کند و دست یاری به دامن طیبیان مدعی می زند.

با چنین احوالی، افسردگی طبیعی ترین حال است. مردی هوشمند و فرهیخته، با مایه ای سرشار در نقد و نظر، چون هزاران هزار ایرانی کاردان و کارآمد در سرزمینی بیگانه ناچار محکوم به بی ثمری و به تعبیر خود «کارشناس برجسته ائتلاف وقت» شده است. چنین است که با تلخی و شکسته دلی در یادداشتهای خود بارها درد دل می کند:

حالی دارم که برای خودم هم چندان شناخته نیست. گیتا خیال می کند از ناخوشی اوقاتم تلخ است، یا اخم کرده ام و با کسی حرف نمی زنم و... اما هیچ کدام اینها نیست. از همه چیز خالی شده ام. نه خوشحالم نه بدحال، نه شاد نه غمگین و نه امیدوار یا نومید. رختوی اندروا، بی گذشته و آینده،

سکونی بی زمان و مکان، معلق در هیچ، همراه با نوعی آگاهی خواب زده به وجود خود، خوابی بدون رؤیا با چشمهای باز. نمی دانم چرا آن قدر نگرانم. تنها وقتی که فکر می کنم - بیخود می گویم - چه فکر کردنی، خیالات پریشان به سراغم می آید. تنها وقتی که این خیالات به سراغم می آید دم صبح از ساعت سه و چهار به بعد است (ج ۲، ص ۴۰۵).

گاه این افسردگی و بیزاری به اوج خود می رسد، تا آن جا که حس مرگ می کند:

امروز در حال مرگم. سرم را نمی توانم روی گردنم نگهدارم. رگ و پی شانها هم از تو کشیده و مجاله می شود. دارم توی خودم مجاله می شوم. تنم کرخت، پاهایم بی حس و سرم سنگین است. باز بادش کرده اند. مغزم را حس می کنم که به جمجمه ام فشار می آورد. بیرون آفتاب درخشانی ست - انگار آفتاب «ایانه» است نه پاریس - اما درون، خاکستری تیرهٔ مرطوبی ست. دلم قبر است، کاش مرده بودم. به قول نسفی «چه بودی اگر نبودمی (ج ۱، ص ۳۴۴).

غلبهٔ ظلمت افسردگی تا به آن جاست که حتی آفتاب باغ لوکزامبورگ هم نمی تواند آن را روشن کند:

رفتم به باغ لوکزامبورگ. پس از هفته ها و ماهها. دیدم آفتاب است و نور باران خورده در هوا موج می زند. روشنایی شستهٔ شفافی بود، ولی دلم را روشن نمی کرد؛ بر پوست می لغزید و فرو می ریخت و آن توهم چنان ساکت و افسرده بود. مثل سردخانه ای که مرده ای را در آن به امانت گذاشته باشند و یادشان رفته باشد که بیایند و در را باز کنند و جنازه را بردارند. درون اندرون من یک جایی مثل این سردخانه متروک بود. از چیست؟ این بی حالی و مخصوصاً میل یا ارادهٔ هیچ کار، هیچ چیز، گذراست؟ یک شهاب تاریکی ست که به روشنی جان می زند و آن را می بُرد و می رود تا زخم التیام یابد یا نه. پیری ست؟ از زمان است که با دستبرد دزدانهٔ شبانه روزی - مثل موریانه که تخمش را در تاریکی سوراخی می ریزد - بذرش را در گوشه ای از گودال ذهن پاشیده و حالا کرم مرگ دارد بیداری روح را می جوید و می ساید و خاک می کند و نفاله اش تلنبار می شود تا مرا زیر انبوه خاکستر از نفس بیندازد (ج ۲، ص ۶۸۲-۶۸۳).

حس افسردگی و بیهودگی انگیزهٔ بیداری و حرکت را گرفته است:

امروز یکشنبه ساعت ده صبح از خواب بیدار شدم. دلم نمی خواست بیدار شوم. از بیداری روگردان بودم. انگار دارم در تاریکی خودم فرو می روم. بیداری هشیاری ست. نمی خواستم به هوش باشم. در تاریکی ناهشیار ذهن، در - چاه یا در ته ناخود آگاهی - در کُنه ضمیر خوابزده ام خزیده بودم و ارادهٔ بیرون کشیدن خودم را نداشتم (ج ۲، ص ۶۸۲).

جوان که بودم می خواستم دنیا را عوض کنم. نشد، دنیا مرا عوض کرد. پیر و پفیوز و مجاله

شده ام. یک روزگاری به عشق آفتاب از خواب بیدار می شدم و روشنائی را که می دیدم روحم سبزی می شد. حالا دلم نمی خواهد از خواب بیدار شوم. روح خواب آلود و خسته است (ج ۲، ص ۴۲۹).

بیان افسردگی و تلخی و تاریکی و تنهایی گاه با تمثیلهای زنده و نافذ و گویایی همراه است، تا آن جا که خواننده را نیز سخت در تأثیر خود می گیرد:

روحم مثل یک استاد بوم خالی ست (این شبها مسابقه جام جهانی را تماشا کرده ام) خالی بعد از تمام شدن بازی، رفتن بازیکنان و تماشاچیان و بسته شدن درها و هیچی خسته و بلا تکلیف مانده در فضا و خرده ریز ریخته و پاشیده با نور افکنهای خاموش و سکوتی باور نکردنی، شبیه مرک که ناگهان درهای زندگی را می بندد و در خلوت خود به خواب تاریک عمیق فرو می رود؛ در بن ریشه های تاریکی آن جا که نور نیست و کسی نمی تواند چشم باز کند (ج ۲، ص ۶۰۷).

با چنین افسرده حالی اگر غزاله بهانه زیستن نبود شاید لشکر غم بنیاد او را برانداخته بود. به تعبیر خود او (( پادزهر همه تلخکامیها غزاله است ))، عشق غزاله چنان فضای سینه او را پر کرده که یاد او در یادداشتها با لطیف ترین بیان گاه با شعر پهلومی زند. غزل برای غزاله بسیار است:

(( به نظر می آید که غزاله کالبد روح من است، روحی که از برکت وجود او «اندام» خود را به دست آورده است )) (ج ۲، ص ۶۰۲). «دارم باسیون سن ماتیورا می شنوم. روحم شسته شد و دلم را صفا داد. از بس زیباست. مثل بهترین لحظه های بودن با غزاله است» (ج ۲، ص ۶۰۳).  
حرف زدن با غزاله مثل راه رفتن در نور است و صدایش مثل غلتیدن آب در چشمه. نه این نور بیرون از من است و نه این صدا (ج ۲، ص ۶۲۸).

در خواب و بیداری صدای غزاله را می شنیدم. مثل صدای پرنده ها بود در صبح بهار. صدای سبزی، روییده و ترد و نازک. بازیگوش و بی خیال (ج ۱، ص ۲۳۵).

غزلها بی چنین ناب برای غزاله گویا در طرح نخستین یادداشتهای این کتاب بوده با عنوان «صبحها در راه»؛ حاصل گفتگوهای پدر و دختر در راه خانه به مدرسه. اما ترس از این که چنین نوشته ای «ساتی مانثال» از آب در آید نویسنده را به تردید و املی و مال آدمهای قرنهای گذشته. امروز این حرفها دن کیشوت بازی ست. هر حس مهربان و ظریف نقشی ست که دست کم باید بر زمینه ای از خشونت، خون و آتش افکنده شده باشد. ستیزه خویی باید «وجود حاضر و غایب» باشد. ادب امروز در چنین فضایی نفس می کشد (ج ۲، ص ۴۲۷).  
سرانجام در این جدل با خود می اندیشد: «می توان احساساتی بود، مهربانی دل نازک و

دردناک را در کلام آزمود؟ از احساسات - بدون احساسات - حرف زد؟ می توان بدون  
تظاهر به احساسات آن را ظاهر کرد؟» (ج ۲، ص ۴۲۸).

اما نویسنده روزها در راه در موج خیز حادثات زمانه و گیر و دار ابتذال روزمرگی  
«تلاش معاش» جز غزاله، پناهگاهی چند دارد که به زندگی او معنی می دهد. موسیقی یکی  
از آنهاست:

این روزها از برکت موسیقی با خودم کنار می آیم. بشهون، موزار، باخ و برامس... پادزهر  
واقعیتهای مسکین روزانه، و به یاد چند تن عزیز بودن، بیشتر ازراه شنیدن برایم معنی پیدا می کند  
(ج ۲، ص ۵۶۰).

پناهگاه دیگر فردوسی ست:

مدتی ست در فکرم که برگردم به جایی در کوهسار بلند شاهنامه تا دلم باز شود و زهر ابتذال و ملال  
هر روزه را بگیرم. اگر فردوسی نبود زندگی من چقدر فقیرتر بود. یادش روشنایی و بلندی ست  
(ج ۲، ص ۵۵۷).

دیدار یاران قدیم پناهنگاهی دیگر است. جز فرزندش اردشیر، که حتی شنیدن  
صدایش وقتش را خوش می کند، حسن دوست قدیم و غمگسار و ناهید همسر مهربانش در  
لندن همواره پذیرای دوست دیرین دوست داشتنی اند. وقتی تنهایی و دلتنگی حمله می کند  
او از پاریس به دیدار حسن می رود تا در کنار او چند روزی از غم زمانه در امان بماند. این  
دیدارها گاه حس و حالتی عارفانه دارد:

در مورد حسن بسیار حس کرده ام که هیچ حرفی برای گفتن نداریم، زیرا نیازی به گفتن چیزی  
نیست و در سکوت نوعی رابطه بی خدشه و بکر، نوعی پیوند ناپیدا و نیاشفته برقرار شده است،  
مثل وقتی که آدم آب شفاف چشمه ای را به هم نمی زند تا صورت آینه ای زلال پریشان نشود  
(ج ۱، ص ۱۰۱).

گذشته از یاران حاضر، یادداشتها از یاد یاران غایب، رفتگان عزیز خالی نیست،  
یارانی از نوع مرتضی کیوان که «با مرگش زندگی را فتح کرد» و تبدیل به اسطوره ای از  
شرف و ایثار و بزرگواری و مردمی شد، تا محمد جعفر محبوب، آن دوست نازنین خوب  
مهربان شیرین گفتار که یادش هرگز از دل دوستدارانش نمی رود و زریاب خوبی دانشمند  
آزاد فکر شریف با حافظه ای فوق العاده و دانشی بی هیاو».

جز یاد یاران، یاد ایران نیز «رزقِ روح» اوست. به هر جا که می رود یاد آن خاک  
عزیز او را رها نمی کند و برای دیدارش سخت دلتنگی می کند:

ایران عزیزم، ایران جاهل ظالم، ایران کوههای بلند، بیابانهای سوخته و آفتاب وحشی و رفتگان

و ماندگان عزیز، دلم برایت تنگ شده، خیلی تنگ شده. ای بیوفای ناکس دور! با این بیداد تبه‌کاران، وای به حال آیندگان (ج ۲، ص ۷۱۳).

در نظر او ایران حتی از باغ لوکزامبورگ پاریس، که از زیبایی اش بسیار می‌گوید زیباتر است:

باغ لوکزامبورگ در نورناب بسیار زیباست، اما زیبایی ایران - زیبایی ستمکار، وحشی و تهیدست ایران - چیز دیگری ست. خصلت دیگری دارد. گمان نمی‌کنم علتش زبان و خاطره باشد. باغ روبه روفظ فرانسوی نیست. این جا، درختها به فرانسه خاموشند و هر وقت باد بوزد به فرانسه نجوا می‌کنند، آنها را *cartésien*، منظم و هندسی کاشته‌اند، در نتیجه با همدیگر حرفهای منظم می‌زنند، در صورتی که در شمال درختها شلوغ و بی ترتیب با همدیگر به گیلکی یا مازندرانی و راجی می‌کنند و بیابان زیر نیرۀ آفتاب در تنهایی خودش عارفانه خاموش است و جوی آب مثل عمر ما سرش به سنگ می‌خورد و می‌غلند. این یک جور زیبایی دیگر، زیبایی «ماوا» ست (ج ۲، ص ۵۹۶).

در وصف از «بیشه جعفر آباد» اصفهان شعری چنین عاشقانه می‌نویسد، نمی‌نویسد، می‌سراید:

شبنم بود و مه برآمده از خاکِ خیس. شیدر، علفِ هرز، سبزه، آسمانِ سبز، کبود، آبی فیروزه‌ای و آب روشن شفاف و ریگهای شسته کف رودخانه و چنار و سنجد و توت و درختهای خودرو و صبح و هوای باز و نور نودمیدۀ نارس، به طعم و طراوتِ خوشۀ انگور به سینۀ تاک یا خیار خوابیده توی جالیز، و بوی خنک تازگی و آب و رویدن گیاه؛ بویی که از اولین خاطره‌های من، خاطره همان روز اول رسیدن به اصفهان بود و باز پس از پنجاه سال یک بارد دیگر فضای سینۀ را پر می‌کرد، بوی ترد و نازک، روان تر از آب و موج مثل حریر در دست باد. صبح دمبدم در نور نفس تازه می‌کرد. کبوده‌های به هم فشرده در طلب نور تنۀ لاغرشان را باز کشیده بودند. سر پنجه‌های نازکشان در نسیم می‌لرزید (ج ۲، ص ۵۰۱).

یادداشت او از دیدار مازندران نیز گویا، زنده و خاطره‌انگیز است:

هوا بد و دریا بار وسیع و تیره و نامهربان بود. جنگل از دور اخم آلود و دل گرفته به نظر می‌آمد و سبز دشت و بوی کال و آبدار برنج در هوا موج می‌زد. نور گرم و مرطوب از صدای بکنواخت و تمام نشدنی سیر سیرکها لبریز می‌شد. مازندران در خواب سبز سنگینش خفته بود... بوی کال و نمدار بافه‌های کهرابایی ساقه‌های برنج، رها شده در نسیم و لگردد خوش گذر، رایحه‌خامی که در فضا سر ریز می‌شد و با همه‌ی دریا (سفرۀ سینۀ ای باز و گسترده، آب کبود، سبز نیلی، لفرزنده و لرزان تا آن جا که چشم کار می‌کند) درهم می‌ریخت و توأم با سکوت دور آسمان روی بوته‌های

خود رو و علفهای هرزو خواب تنبل گاوهای لمیده در علفزار، روی ساحل افتاده و جادهٔ گریزان دامن می کشید و دود همیزم، طعم ترش تمشک، شبهای دم کرده و ابر افتاده بر دشت، نثار و بانگ و هیاهوی «شب پا» ی بیخواب و رمیدن گراز را و رنج را به یاد می آورد؛ روح مازندران را با «امیر بازواری» بینوا، با دوبتیبهای دهانی و دو دانگی از روی ناکامی در دل شکافتهٔ شب! (ج ۲، ص ۶۱۴).

اما روزها در راه تنها ثبت لحظه های غربت و غمناکی یا سیر و سفر و جذبه و زیبایی نیست، که فرصتی برای یادداشت تأملاتی در باب بیتی یا نکته ای در ادبیات و فلسفه، یا درک و دریافتی تازه از طبیعت، یا دقتی در هنر نقاشان نیز هست. شاهرخ مسکوب با همهٔ پریشانیها و آشفتگیهای حاصل از غربت و تنگدستی و نگرانی و بی سرو سامانی دمی از خواندن باز نمی ماند. از آثار توماس مان و مارسل پروست و آندره مالرو و هرمان بُرخ و یاسپرس و اسپینوزا گرفته تا سلوک الملوک و اخلاق ناصری و تاریخ گردیزی و عبهر العاشقین و داستانهای بیدپای و سیرهٔ رسول الله... همچنان که نوشتن را از یاد نمی برد. در همین سالهاست که به انتشار کتابهای ملیت و زبان، دربارهٔ سیاست و فرهنگ، سفر در خواب، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع و خواب و خاموشی دست می زند. او هر چند که تاکنون کمتر نظر خود را دربارهٔ کتابهایی که خوانده منتشر کرده، اما در این یادداشتها می توان نقد و نظر او را به طور پراکنده یافت، که هر چند شتابزده و سردستی ست، اما نشان دهندهٔ درستی و دقت نظر نقادانهٔ اوست.

من با خواندن این یادداشتها همسفر روزها و شبهای شاهرخ مسکوب شدم. با او لحظه های از زیبایی و مهربانی و دلتنگی و تنهایی را دریافتم. در خلوتِ خود با او گریستم. با او زیستم و از رقت انسانی و حس زنده و گرم و مهربانش سرشار شدم. پی بردم که به راستی این مرد دانا و دردمند و شریف به حقیقت و عدالت و زیبایی، که عشق آنها را از درون به هم پیوسته، باور دارد. دوستی با چنین آدمی موهبت است. من با خواندن یادداشتهای او دوستش شدم. دوستدارش شدم. و این حرفش، چون بسیاری حرفهای دیگرش، به دلم نشست:

زیبایی، مثل دوستی، از موهبتهایی ست که زندگی را قابل زیستن می کند و پادزهرِ مرگی ست که مثل برگهای نیلوفر آبی دمدم در چشمهٔ جان ما بازمی شود (ج ۲، ص ۷۰۴).

آوریل ۲۰۰۲، لوس آنجلس.



دکتر حمید صاحب جمعی

روشنگران ایرانی و نقد ادبی

نوشته ایرج پارسی نژاد

انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ۴۷۳ صفحه، بها ۱۳۰۰ تومان

نقد ادبیات، به عنوان رشته ای از علوم انسانی، بر مبنای مفاهیمی ست برخاسته از فرهنگ و تمدن غربی که از روزگار افلاطون و ارسطو در دوران باستان تا ژاک دریدا (Jacques Derrida) و هانس-گنورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer) در دوره معاصر، همگام با سیر تحول اندیشه و فلسفه در غرب در حال تکوین بوده است. در هر دوره در این درازنا، نقد ادبیات در واقع بازتاب روح غالب زمانه (Zeitgeist) بوده است، به طوری که همزمان با پیدایش مکتبهای اکسپرسیونیسم، فرمالیسم، امپرسیونیسم، رئالیسم، اگرستانسیالیسم، ساختارگرایی (structuralism)، ساخت شکنی (deconstruction)، و غیره، مفاهیم نقد نیز به موازات آنها نماینده تحولات فکری زمان بوده اند. نقد ادبیات در غرب، بدین ترتیب، فرآیندی بوده است روشمند (methodic) و عقلانی (rational)، ریشه گرفته در سنتی دیرپا و فرهنگی غنی. آشکار است که چنین سنت و فرهنگی که پشتوانه پیدایش و تحول مفاهیم در نقد ادبیات باشد در زبان فارسی وجود نداشته است. نقد روشمند و منطقی مفهومی ست بیگانه در سنت ادبیات فارسی؛ نمونه های پراکنده ای از نقد راستین، بر مبنای شاخصهای پذیرفته شده در غرب، را فقط در دهه های اخیر در زبان فارسی می توان یافت، اما تلاشهای نخستین در نقد ادبیات، بر مبنای کاربرد مفاهیم و معیارهای غربی، را از دوران مشروطه در آثار برخی روشنگران ایرانی می توان شناسایی کرد.

کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی کوشش پر حاصل و ارزشمندی ست در شناسایی کارنامه این روشنگران و در بررسی آنها در حوزه نقد ادبیات. نویسنده کتاب، پیشینه تاریخی نقد ادبیات از عصر قاجاریه تا زمان حاضر را در این کتاب مورد پژوهش قرار داده است. باید یادآور شد که تحقیقات عبدالحسین زرین کوب در زمینه نقد ادبیات، دوران پیش از اسلام تا عصر مشروطه را در بر می گیرد. کتاب مورد بحث، بنا بر این، در زمینه بکری ست که این گونه سامانمند (systematic) تا به حال مورد بررسی قرار نگرفته بوده است. در این کتاب، در پی «پیشگفتار» جامع و آموزنده ای، زندگینامه و آثار هفت تن از روشنگران در زمینه نقد ادبیات مطرح شده اند: میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان

کرمانی، میرزا ملکم خان، زین العابدین مراغه ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی، و صادق هدایت. در بخش «پیوست»، متن اصلی دو مقاله، «قرتیکا» از آخوندزاده و «سیاحی می گوید (فرقه کج بینان)» از میرزا ملکم خان، و نمونه هایی از کتاب ریحان بوستان افروز از میرزا آقاخان کرمانی، که نویسنده ذکر مستقیم آنها را با اهمیت دانسته است، آورده شده اند.

گرچه اهل کتاب با افکار و آثار این روشنگران کمابیش آشنا هستند، اما نظریه های انتقادی آنها در زمینه ادبیات الزاماً بر اهل نظر روشن و آشکار نیست. اهمیت و اعتبار کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی در این است که با استناد به نمونه های فراخور و بررسی تجزیه و تحلیلی آنها، خواننده را با این جنبه به خصوص از آثار این روشنگران آشنا می کند. پژوهشهای نویسنده همچنین نشان می دهند که علی رغم گذشت زمان و دگرگونیهای فرهنگی و تاریخی، بسیاری از اندیشه ها و نظریه های این گروه در زمانه ما نیز هنوز تازگی و اصالت خود را حفظ کرده اند و همچنان در معرض بحث و داوری هستند، از جمله مسأله تعهد و التزام نویسنده و شاعر در برابر جامعه، مسایل و مشکلات زبان و خط فارسی، و اعتبار آثار ادبی گذشته ایران در حوزه شعر و نثر عاشقانه و عارفانه.

در «پیشگفتار» نویسنده می گوید که پیدایش نقد ادبی جدید در ایران ناشی از پیدایش انتقاد اجتماعی بود که آن نیز به سهم خود از پیدایش تفکر انتقادی در جامعه ایرانی برخاسته بود. به عبارت دیگر، روشنگران ایرانی به یاری تفکر انتقادی، که مولود نگرش عقلانی ست، نخست به تضاد نهادهای سیاسی و اقتصادی پی بردند و سپس به بررسی مظاهر فرهنگی، که ادبیات شاخه ای از آن است، پرداختند و در این فرآیند آنچه را که مخالف حکم عقل و منطق بود مورد انتقاد قرار دادند. به گفته نویسنده، «زمانی که نظریات عقلی جانشین سنت احکام نقلی می شود تفکر انتقادی پدید می آید و تمایل به تجدد پیدا می شود، تجددی که اصول تازه مبتنی بر نیازهای معقول زمانه را از اقتصاد و سیاست گرفته تا هنر و ادبیات طلب می کند».

آنچه درباره این نظریه نویسنده باید گفت این است که گرچه استدلال او در این زمینه ها کاملاً منطقی و عقلانی ست و سیر تحول نگرش انتقادی در غرب را به درستی بیان می کند، اما در چارچوب زمینه های تاریخی که اندیشه ها و آثار روشنگران ایرانی در آنها شکل گرفته بود جامعه ایرانی در «پیدایش نقد جدید»، «انتقاد اجتماعی»، «تفکر انتقادی»، «نگرش عقلی»، و «تمایل به تجدد» هیچ گونه نقش و مشارکتی نداشت. در واقع، در قرن نوزدهم از واحد یکپارچه ای به نام «جامعه ایرانی»، با همه ویژگیهای لازم

فرهنگی و ملی، که به نوعی وحدت فکری و فلسفی دست یافته باشد نمی توان نام برد. مفاهیم عقلی، منطقی، و انتقادی که نویسنده به آنها اشاره می کند، در صد و پنجاه سال گذشته ایران فقط و فقط از ذهن شمار اندکی از نخبگان و سرآمدان جامعه برخاسته اند. درست به همین دلیل، هیچ یک از این مفاهیم و نظریه ها هرگز در تراز گسترده تری در تاریخ تمدن معاصر ما پا نگرفته اند، زیرا بر خلاف غرب که در آن جا خاستگاه این جنبشهای فکری در قشرهای جامعه و انبوه توده ها بوده است و به همین سبب به شکل درخت تنومند و باروری بالیده و بارور شده است، در فرهنگ ما این مفاهیم تنها افسردگی یکنواخت تجربه فرهنگی ما را گاه و بیگاه در هم شکسته اند.

در پی این مقدمه، نویسنده به کارنامه یکایک روشنگران یاد شده در کتاب می پردازد و سپس علل پیدایش نقد ادبیات، در مفهوم روشمند و غربی آن، را مورد بررسی قرار می دهد. به نظر نویسنده، ادبیات ایران در نیمه اول قرن نوزدهم نماینده طنین آگاهی ملی و زندگی واقعی مردم نبود و خواستها و نیازهای توده مردم در آن بازتاب نداشت. از آن جا که ادبیات بیرون از سیلانها و جریانهای کلی فرهنگ یک جامعه موجودیتی ندارد و، همان گونه که در پیش اشاره شد، از آن جا که وجود یکپارچگی فرهنگی و آگاهی ملی در جامعه ایرانی نیمه اول قرن نوزدهم بسیار بعید به نظر می رسد، پس از ادبیات آن دوره نیز چشمداشت بیشتری نمی توان داشت. در ادامه «پیشگفتار» به مضامین انتقادی این دوره، از زبان روشنگران ایرانی، اشاره شده است. دورنمای این انتقادات تأکید بر ساده گویی و ساده نویسی و هشدار در پرهیز از تکلف و تصنع در کلام بود. به علاوه، ادبیات غیر واقع بینانه و بیخبر از اوضاع زمانه آن دوره را نیز این روشنگران سخت مورد انتقاد قرار دادند. به نظر نویسنده، از این زمان است که نقد ادبیات از قلمرو محدود بحث در صنایع بدیعی و لفظی کلام به حوزه گسترده ارزش یابیها و داوریهای روشمند در موضوع و شیوه بیان وارد می شود و بدین ترتیب با موازین علمی نقد در غرب نزدیک می شود.

نخستین، و به گمان من مهمترین، فصل این کتاب به میرزا فتحعلی آخوندزاده اختصاص دارد که موضوع رساله تحقیقی نویسنده در فاصله سالهای ۱۳۵۴ - ۱۳۵۸ (۱۹۷۴ - ۱۹۷۹ میلادی) در دانشگاه آکسفورد انگلیس بود. بر بنیاد پژوهشهای نویسنده و جستجوی او در کتابها، رساله ها، مقاله ها، و یادداشتهای این متفکر در آرشیو آخوندزاده در باکو و کتابخانه های عمومی و خصوصی ایران و جهان، زندگی و زمانه آخوندزاده و خاستگاههای فکری، فرهنگی، و ادبی او با اصول روشمند مورد بررسی قرار گرفته اند. به گمان نویسنده، خاستگاه تجددگرایی و تمایلات ترقی خواهانه آخوندزاده در زمینه ادبیات را در اوضاع و

احوال جامعه ادبی روسیه آن روزگار باید جستجو کرد. پس از آموختن زبان روسی آخوندزاده توانست آثار لرماتوف، دوبرولیبوف، چرنیشفسکی، گوگول، و بلینسکی را به زبان اصلی بخواند و با ترجمه هایی از مولیر، ولتر، و دوما آشنا شود. آشنایی به زبان روسی همچنین به او فرصت داد که آثار متفکران فرانسوی مانند منتسکیو، رُنان، روسو، و فینلون را مطالعه کند، شکسپیر و بایرون را بشناسد، و با اندیشه های فلاسفه انگلیسی مانند هیوم و میل آگاهی پیدا کند. در نتیجه شناسایی این گونه آثار بود که او با اشکال و قالبهای تازه در هنر و ادبیات، از قبیل تئاتر و نقد ادبی، آشنا شد و به آفرینش و ارائه آثاری در این زمینه های جدید دست زد، تا آن جا که امروز از او به عنوان بنیانگذار نمایشنامه نویسی و نقد ادبی جدید در ایران یاد می شود.

در اثبات این نکته که آخوندزاده بنیانگذار نقد ادبی در ایران است نویسنده به مقاله «قرتیکا»ی او استناد می کند. این مقاله را آخوندزاده در سال ۱۲۸۳ (۱۸۶۶ میلادی) در نقد شعر سرروش اصفهانی، شاعر دربار ناصری، نوشت و در آن برای نخستین بار شاخصهای نظری جدید ادبی و زیباشناختی را مطرح کرد و گذشته از بررسی ساخت و صورت شعر، به ارزیابی مضمون آن پرداخت. از آنجایی که مقاله «قرتیکا»ی آخوندزاده علاوه بر ارزش تاریخی از جنبه ادبی نیز هنوز در زمانه ما اهمیت و اعتبار دارد، نویسنده آن را دقیقاً تجزیه و تحلیل می کند و با اشاره به نظریه های گوناگون صاحب نظران بازتاب و تأثیر آن را در قرن گذشته مورد بررسی قرار می دهد و قوت و ضعف نظریه های مختلف را با محک نقد و داوری می سنجد. علاوه بر «قرتیکا» آثار دیگر آخوندزاده مانند «رساله ایراد»، «ملای رومی و تصنیف او»، «در باره نظم و نثر»، و «فهرست کتاب» نیز در این فصل معرفی و مطرح می شوند و نویسنده در باب ارزش جنبه های انتقادی آنها بحث و داوری می کند. نکته درخور توجه این است که ستایش آشکار نویسنده برای مقام فکری و ادبی آخوندزاده موجب آن نیست که سنتیها و کژوی و کاستیهای آثار و اندیشه های او را با صراحت در میان نگذارد. از جمله، اعتقاد آخوندزاده به تعهد شاعر و نویسنده در خدمت به جامعه و در تهذیب اخلاق مردم و برداشت نادرست او از منوی مولوی با دید انتقادی بررسی می شوند. به طور کلی، از جنبه های یگانه و راستین کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی یکی همین نگاه عینی و بیطرفانه نویسنده است به روشنگران مورد بحث و کوشش مدام او در این که جذابیت و شخصیت آنها دید عینی و انتقادی او را تحت الشعاع قرار ندهند.

فصلهای دیگر کتاب به بررسی اندیشه ها و نظریه های میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، زین العابدین مراغه ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی، و صادق هدایت درباره

نقد ادبیات اختصاص دارد. در هر فصلی، ابتدا زندگینامه شخصیت مورد بحث و زمینه های رشد و تکوین فکری و فرهنگی او بیان شده و سپس افکار و عقاید او در حوزه نقد ادبیات مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته است. به عنوان نمونه، نویسنده در نقد اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی می نویسد:

میرزا آقاخان از گروه روشنفکران ایرانی ست که به دنبال جنبش فرهنگی روشنگری قرن هیجدهم اروپا در تأثیر نمایندگان این جنبش، به ویژه ولتر و روسو و منتسکیو، قرار گرفتند و با نوشتن و انتشار کتابها و رساله ها و مقاله ها کوشیدند تا تاریکی جهالت و خرافات و کهنه پرستی را از جامعه ایرانی برانند و روشنی دانش و دانایی و تجدد را بر جای آن بنشانند... اما در نحوه تفکر این متفکران این خطا وجود داشت که آنان در تحلیلهای اجتماعی - انتقادی خود بیشتر بر اندیشه انسانی تأکید می کردند و فرضشان بر این بود که نحوه اندیشه آدمی ست که حیات فردی و اجتماعی او را می سازد. به این ترتیب، تحلیلهای ایشان به مرز اندیشه محدود شد و به میدان واقعیتهای عینی، به روابط اجتماعی و تضادهای آن وارد نشد... اما اگر گمان کنیم تحلیل یا روشن کردن مسایل اجتماعی به معنی حل آن مسایل است، این به معنی اساسی فرض کردن تفکر در تحولات تاریخی ست. یعنی این که تفکر (عامل ذهنی) می تواند مسیر تاریخ را تعیین کند یا تغییر دهد. مارکس درباره روشنگران می گوید که ایشان می خواهند آموزگار جامعه باشند، اما غافلند که هر آموزگاری باید نخست خود آموزش ببیند. منظور مارکس این است که اگر با آموزش، یعنی همان «روشنگری» بخواهیم مشکلات اجتماعی را حل کنیم، وارد یک سیر پسرقت بی پایان خواهیم شد؛ یعنی هر روشنگری خود باید نخست با آموزشهای روشنگران دیگر روشن شده باشد، تا بی نهایت... بنابراین، روشنگری نه از جریان تفکر، بلکه از کشاکشهای عملی زندگی و معیشت انسانی ناشی می شود. و این نکته ای ست که روشنگران ایرانی... از آن غافل مانده اند و معلول را به جای علت گرفته اند.

از این روست که میرزا آقاخان نیز به دنبال آخوندزاده در جستجوی علل عقب ماندگی جامعه ایرانی گاه به مسأله نادانی و بیسوادی مردم می پردازد و زمانی بر جهالت دینی ایشان تأکید می کند. گاه مشکلات الفبا و شعر و نثر فارسی را پیش می کشد و زمانی بر فرهنگ غالب سامی - اسلامی می تازد و از این نکته غافل است که جهالت و بیسوادی برای جامعه ای فقیر و با اقتصاد قرون وسطایی امری طبیعی ست.

راستای استدلال نویسنده در نقل قول ذکر شده پرسشهای چندی را به میان می آورد: چه شاهد تاریخی بر این حکم وجود دارد که «روشنگری نه از جریان تفکر بلکه از کشاکشهای عملی زندگی و معیشت انسانی ناشی می شود»؟ آیا مگر روشنگران بزرگ

قرنهای هیجدهم و نوزدهم غرب که پایه گذار عصر روشنگری و جنبش عظیم تجدد خواهی بودند مفاهیم روشنگری را از کشاکشهای عملی زندگی (که گویا منظور همان «تضاد طبقاتی» مارکس است) کسب کردند یا از طریق تفکر، بازاندیشی، و تأمل؟ (درواقع بسیاری از این روشنفکران از طبقهٔ نخبگان و سرآمدان جامعهٔ خود بودند و هیچ گونه تجربهٔ عملی و معیشتی پشتوانهٔ اندیشه‌های بزرگ آنان نبود). بر حسب کدام برهان آموختن به «یک سیر پسرفت بی پایان» منجر خواهد شد؟ مگر یکی از ویژگیهای روشنگری آموختن مدام و پیگیر نیست؟ و آیا این واقعیت که «جهالت و بیسوادی برای جامعه‌ای فقیر با اقتصاد قرون وسطایی امری طبیعی ست» باید مانع از آن باشد که روشنگران جامعه به بازگو کردن آن واقعیت و تازش به ریشه‌ها و بنیادهای آن پردازند؟ اگر «روشن کردن مسایل اجتماعی» به نیت چیره شدن بر آن مسایل کافی نیست اما قدم اول در راه رسیدن به آن مقصود است. روشنفکر چراغ راه انسانها در حرکتشان در مسیر تاریخ و تمدن است، اما رسیدن به مقصود و کسب ایده‌آلها منوط به شرایط بسیار گوناگونی است که قشرهای جامعه را در این مسیر به سوی مقصد به حرکت وامی‌دارد. مسؤلیت روشنفکر نگرش تجزیه و تحلیلی در همهٔ مسایل و پیگیری مدام در کشف و شناخت حقیقت، و رسالت او در بیان روشن و صریح حقیقت است. به عبارت دیگر، روشنفکر «استراتژی» کسب حقیقت و پیشرفت تمدن انسانی در بستر تاریخ را پایه‌گذاری می‌کند؛ مسؤلیت پایه‌ریزی «تاکتیک» لازم و فراخور برای نیل به آرمانها با دیگران است. بحث فراگیرتر در این زمینه‌ها نیازمند اشارات بسیار دیگری است که بیرون از حوصلهٔ این بررسی است. همین قدر باید گفت که ایراد نویسندهٔ کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی بر این جنبه از اندیشه‌های روشنگران نامبرده یکسویه و غیر واقع‌بینانه به نظر می‌رسد.

پژوهشهای نویسنده در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی ایران به منظور دستیابی به رساله‌ها و مقاله‌های خطی، از قبیل رسالهٔ ریحان بوستان افروز میرزا آقاخان کرمانی و فرقهٔ کج بینان میرزا ملکم خان، و بررسی آنها از دیدگاه نقد ادبی بر ارزش و اعتبار کار او می‌افزاید. گذشته از نکته‌های بدیع و هوشمندانه‌ای در انتقاد از ادبیات که در این آثار یافت می‌شوند، مطالعهٔ آنها وسیلهٔ آشنایی بیشتر خواننده با اندیشه‌های تجدد خواهانهٔ این متفکران ایرانی است.

فصل «احمد کسروی و نقد ادبی» از بهترین فصول کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی است. نویسنده به درستی یادآور می‌شود که «نظریات انتقادی این مورخ و زبان‌شناس دانشمند دربارهٔ ادبیات وسیله‌ای برای تخطئهٔ حیثیت علمی او شده و صاحب‌نظران را در این

حیرت فرو برده است که آن دانشمند بزرگوار که در پژوهشهای خود در تاریخ و زبان شناسی آن چنان پایبند اصول علمی بوده چگونه در بررسی ادبیات در تأثیر احساسات و عقاید شخصی داوری کرده است».

پس از شرح پیش زمینه های تاریخی در مورد امر تعهد در رعایت اخلاق در شعر و هنر که پیشینیان، از دوران سقراط و افلاطون به بعد، بر آن تأکید داشتند، نویسنده به توجیه نظریه های کسروی درباره ادبیات می پردازد. او معتقد است که مشکل کسروی در بررسی شعر شاعران کلاسیک ایرانی ناشی از دید فراتاریخی (anachronistic) او بود. آثار شاعران قرون وسطایی را کسروی از دیدگاه خرد و جهان بینی خود می سنجید و از این واقعیت غافل بود که شعر و اندیشه شاعران عارف و آزاده آن دوران را در متنهای تاریخی و اجتماعی زمانه شان باید تفسیر کرد و به عنوان بازتاب تمایلات آزاد فکری و روشن اندیشی آنان در برابر قشریت دینی مورد بررسی قرار داد.

مفهوم تاریخنمندی (historicity) در تفسیر و نقد ادبیات و هنر که نویسنده در ارزیابی آثار کسروی بر آن تکیه می کند اشاره به یکی از مکتبهای پرنفوذ نقد در دوران معاصر است. بنا بر مفاهیم تاریخنمندی، چگونگی و ماهیت هر پدیده انسانی تنها در زمینه تاریخی آن و با توجه به جایگاه آن در سیر تحولات تاریخی قابل درک است. آنچه ما «حقیقت» می خوانیم در واقع در بستر تاریخ جای دارد و فقط در متن تاریخی و ویژه خود قابل شناخت و تجزیه و تحلیل است، و تاریخنمندی پدیده ها را از طریق تفسیر و تأویل (hermeneutics) می توان دریافت. پدیده ها در زمینه متنهای گوناگونی شکل می گیرند و صورت می پذیرند، و متنها در چارچوب تاریخ قرار دارند. تردیدی نیست که آثار ادبی را باید با توجه به زمینه تاریخی و در محدوده متنهای گوناگون (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ملی، دینی، قومی، و نژادی) که در چارچوب آنها آثار آفریده شده اند تفسیر کرد. پرسشی که مفهوم تاریخنمندی پیش می آورد این است که مفسر و منتقد ادبیات نیز در زمینه تاریخی خود به تفسیر و نقد می پردازد و بنابراین نقد و تفسیر او نیز در متنهای تاریخی زمانه او شکل می گیرد. بدین ترتیب، نه تنها آفرینش یک اثر ادبی که نقد آن نیز در معرض تاریخنمندی است. از این روست که بنا بر مفاهیم پس - مدرن (post-modern)، آثار ادبی را به عنوان هستی و موجودیتی مستقل از شرایط تاریخی و بر مبنای آن که چه معنا و مفهومی را در حال حاضر با خواننده سهیم می شوند باید تفسیر کرد. به عبارت دیگر، اندیشه ها و افقهای ذهنی منتقد نیز پایه های اندیشه ها و افقهای ذهنی آفریننده اثر در شناخت و تفسیر آن تأثیر دارند.

نویسنده با استناد به مقاله مستدل فاطمه سیاح نظریه های بی بنیاد کسروی درباره زیانمندی رمان را مردود می‌داند، اما نوشته های او در حوزه پژوهشهای زبان شناختی را با نظر تأیید بررسی می‌کند. از جمله این گونه نوشته ها مناظره قلمی کسروی با محمد قزوینی ست، که نشان دهنده روشن بینی و نگرش علمی کسروی ست در مباحث زبان شناسی در مقایسه با تلقی قزوینی که بی اعتنا به قوانین تحول زبان و به استناد احکام و سنتهای از اعتبار افتاده استدلال می‌کند.

نظریه های کسروی درباره زبان فارسی نیز از مباحث جالب این فصل است. در این مورد نیز نویسنده جنبه های افراطی کسروی در کار پاکسازی زبان را نکوهش می‌کند و سببهای تمایل او به این گونه افراط گری را بر می‌شمرد، اما در عین حال کوششهای کسروی را در پیرایش و آرایش زبان فارسی، ساختن ترکیبهای تازه، و جانسپین کردن جمله های کوتاه و روشن به جای درازنویسیهای ناخوشایند کارساز و سودمند می‌داند. نویسنده همچنین معتقد است که ستیز کسروی با «تازی مآبی» و پیشنهادهای او در جستجوی برا برهای فارسی به جای واژه های تازی از موجبات بنیانگذاری «فرهنگستان» بود که کارنامه اش، با همه کم و کاستیها و ایرادها، به طور کلی سودمند بوده است.

بررسی صادق هدایت به عنوان منتقد ادبیات، آخرین فصل کتاب مورد نظر است. جای دادن صادق هدایت در کنار مصلحان روشن اندیش اجتماعی که در این کتاب از آنان یاد شده در نگاه اول شاید بی تناسب به نظر آید. اما با همه تفاوتها در خلیقات و شیوه زندگی صادق هدایت در مقایسه با سایر روشنگران، نویسنده به جنبه های ذهنی مشترک آنها اشاره می‌کند که مهمترین آن شیفتگی هدایت بود به میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام و بیزاری او از زبان و فرهنگ عرب که از این جهت او را با میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی همانند می‌کند. هدایت نه تنها با آثار نویسندگان بزرگ معاصر خود مانند جیمز جویس، فراتس کافکا، ژان پل سارتر، و غیره به خوبی آشنایی داشت و در معرفی و ترجمه آثار آنها به زبان فارسی می‌کوشید، با فرهنگ و ادبیات کهن ایران و آثار کلاسیک زبان فارسی نیز آشنا بود و آنها را با نگاه انتقادی بررسی می‌کرد. تحلیل انتقادی تازه و جامع او از رباعیات خیام، بررسی هوشمندانه اش از ویس و رامین فخرالدین گرگانی، نقد طنز آمیزش از تصحیح عوامانه خمسه نظامی گنجوی به وسیله وحید دستگردی، و انتقادهای هزل آمیزش از پاورقیهای مبتذل و رمانهای تاریخی نویسندگان بازاری آن روزگار همه در خور اهمیت هستند.

آنچه که نویسنده کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی در ارزیابی اش از مجموعه آثار



انتقادی روشنگران یاد شده مشترک می‌یابد توجه آنها به مفاهیم تجددخواهی، پیوند عاطفی به ایران و ایرانی، و تعهد به درستی و سادگی زبان فارسی است. از این رو، با همه ایرادهایی که امروزه بر آنان وارد است، نظریه‌های انتقادی این روشنگران تازگی، اعتبار، و اصالت خود را در زمانه ما نیز همچنان حفظ کرده‌اند.

به سخن آخر، پژوهشهای پر بار ایرج پاریسی نژاد در شناسایی و بررسی تحلیلی آثار این روشنگران ایرانی و دقت، باریک بینی، و داوری آگاهانه او در معرفی آثار ناشناخته آنها در خور تحسین و سزاوار بررسی و بازنگری بیشتری است.

سین سیناتی، اوهایو

### حبیب برجیان

فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان

جلد دوم: ابابیل - اسیلوگراف

پدید آورنده: شورای کتاب کودک

ناشر: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه [۴] کودکان و نوجوانان

زیر نظر: توران میرهادی (خمارلو) و ایرج جهانشاهی

تهران، ۱۳۷۶ (چاپ اول ۱۳۷۳)

۱۱ هزار نسخه، صفحات: شانزده + ۳۹۸، بها ۵ هزار تومان

مقاله «آرزوی دیرین» خانم لیلی ایمن (آهی) در ایران شناسی (۲/۱۳)، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۰۰-۳۰۴) حاوی سرگذشت فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان است و آشکار می‌سازد که اندیشهٔ تدوین این کتاب مرجع در چه شرایطی پدید آمد، فراهم آورندگان آن با چه موانع و دشواریهایی روبرو بوده‌اند، پشتوانهٔ مالی فرهنگنامه چیست و چه مراحل طی شد تا سرانجام در سال ۱۳۷۱ نخستین جلد از این مجموعهٔ زیبای شانزده جلدی انتشار یافت. در آن مقاله همچنین اهتمام خانم توران میرهادی، مؤسس و مدیر کنونی فرهنگنامه، و هم سهم شادروانان ایرج جهانشاهی و مهندس محسن خمارلو در امر فراهم آمدن آن روشن شده است. از شش مجلدی که تاکنون از این اثر گرانقدر به چاپ رسیده در این جا به بررسی یک مجلد (چاپ دوم از جلد دوم) که در دسترس نگارنده است اکتفا می‌شود.

این مجلد با «سخن ناشر» در سه صفحه آغاز می شود و در پی آن «همکاران جلد دوم» در هفت صفحه و «پیشگفتار» در یک صفحه آمده است. بخش همکاران مرکب از سازمان فرهنگنامه، مشاوران، پدید آورندگان، ویراستاران موضوعی، مشاوران علمی، مشاوران نوجوان، [فراهم آورندگان] منابع علمی، منابع تصویری، منابع مالی، یافتن [یابندگان] منابع مالی و کمکهای غیر نقدی ست و مشتمل بر نام صدها نفر است که هر یک به نحوی در پدید آوردن این تألیف بزرگ سهیم بوده اند. در میان «مشاوران» و «مشاوران علمی» نام دهها تن از مشاهیر علم و ادب کشور خودنمایی می کند و نشان می دهد که اولیای فرهنگنامه به جلب همکاری بخش قابل توجهی از توان علمی و فرهنگی کشور توفیق یافته اند. در ذیل «پدید آورندگان» (مؤلفان، ساده نویسان، بازنویسان) فهرستی از ۱۰۵ پژوهنده همراه با درجه علمی هر یک در اختیار خواننده قرار می گیرد. ۷۰ یا ۸۰ تن از این افراد نامهای زنانه دارند.

پیشگفتار که تکمله ای بر پیشگفتار جلد اول است به چند نکته در باب روش کتاب اشاره دارد. از جمله آن که حرف الف جلدهای دوم تا چهارم را در بر خواهد گرفت. (بنابراین دو حرف آ و الف چهار جلد از شانزده جلد پیش بینی شده یا ربع حجم کل فرهنگنامه خواهد بود و این نسبت درست نمی نماید). همچنین «برای آن که نام منابع، که عده آنها زیاد است، در پایان مقاله ها پیوسته تکرار نشود از ذکر آنها خودداری شده است. این منابع در آخرین جلد فرهنگنامه معرفی خواهند شد». در حقیقت هم ذکر منابع در پایان هر مقاله یک دانشنامه عمومی نه ضرورت دارد و نه همیشه ممکن است. دایرة المعارفهای همطراز خارجی که فرهنگنامه مورد بحث ما بایستی متکی به یک یا چند مجموعه از آنها باشد عادةً چنین بخشی را ندارند.

فرهنگنامه که به «کودکان و نوجوانان ده تا شانزده ساله ایرانی» تقدیم شده بی تردید در نوع خود منحصر به فرد است و نه همان ده تا شانزده سالگان بلکه بزرگسالان نیز آن را از مطلوبترین مراجع زبان فارسی در کسب معلومات عمومی خواهند یافت. شرط این توفیق آن است که فرهنگنامه همچون دو دانشنامه عمومی دیگر که پیش از انقلاب فراهم آمد گمنام نماند. از آن دو کتاب مرجع یکی دایرة المعارف فارسی ست که به سرپرستی زنده یاد غلامحسین مصاحب و با همکاری فرهیختگانی چون عبدالحسین زرین کوب و عباس زریاب خوبی و حسین گل گلاب و محمد پروین گنابادی و محمد معین فراهم آمد. در آغاز قرار بود آنسیکلوپدی یک جلدی کولومبیا- وایکینگ اساس کار باشد و شماری از مقالات آن اسقاط و به جای آنها مقالاتی در باب مطالب مورد نیاز فارسی زبانان درج شود. ولی در

جریان عمل جنبه تألیف بر ترجمه چربید و در بسیاری از موضوعها پای پژوهش نیز به میان آمد. نخستین مجلد آن که در سال ۱۳۴۵ و در ۵ هزار نسخه و ۱۵۰۰ صفحه منتشر شد تقریباً شش برابر جلد دوم فرهنگنامه کودکان و نوجوانان مطلب دارد. مجلدات دوم و سوم با تأخیر بسیار و پس از درگذشت مصاحب چاپ شد. با وجود ارزش زایدالوصف دایرة المعارف فارسی و آن که این کتاب تا کنون مقام تنها دانشنامه عمومی و قابل اعتماد را در زبان فارسی حفظ کرده نسخه های آن نایاب است در حالی که لغتنامه دهخدا که از لحاظ اعلام مایه ور نیست به چاپهای مکرر رسیده و روی «سی دی» هم ضبط شده و به عنوان یک دایرة المعارف مورد استفاده و ارجاع گسترده است.

دانشنامه دیگر که آن هم با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین تهیه شد، چنان که خانم ایمن هم اشاره کرده اند، ترجمه ای بود از مجموعه برتا موریس پارکر که از دانشنامه های معتبر نوآموزان در زبان انگلیسی ست. نگارنده این سطور از ایام کودکی و نوجوانی خود به یاد دارد که این دانشنامه نسبتاً تفصیلی در ده بیست مجلد تقریباً نازک و در کمال نفاست به چاپ رسیده بود و متن پرداخته آن توأم با تصاویر و نمودارهای آموزنده به بسیاری از کنجکاوهای ذهن خواننده پاسخ می داد. نهایت این که دانشنامه مزبور (که نامش را به یاد نمی آورم) صرفاً ترجمه و لذا عناوین مربوط به ایران و اسلام در آن بسیار محدود بود و همان گونه که خانم ایمن متذکر شده اند «فقط از دریچه چشم نویسندگان غربی» به نوآموز ایرانی آگاهی می داد. به هر تقدیر این دانشنامه نیز همچون دایرة المعارف فارسی با همه فایده ای که داشت عمومیتی نیافت و پس از انقلاب ظاهراً از قفسه کتابخانه ها برچیده شد.

فرهنگنامه کودکان و نوجوانان همه مزایایی را که برای یک دانشنامه عمومی می توان برشمرد داراست. نثر آن روان و پرداخته و رسا و بی ابهام است و تصاویر آن در کمال حسن سلیقه انتخاب شده است. صفحات دو ستونی این جلد ۸۵۰ عکس و نقاشی و نمودار و نقشه اکثراً رنگی دارد که «بسیاری از آنها انحصاراً برای فرهنگنامه طراحی و ترسیم شده است» (صفحه هفت). برتری این کتاب بر دانشنامه اخیرالذکر آن است که در فرهنگنامه علاوه بر مطالب عمومی، مطالب مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران بسیار است و شاید نیمی از حجم کتاب را شامل شود.

برای نمونه مقاله «اسب» را می توان یاد آور شد که ذیل عناوین فرعی ساختمان بدن و ویژگیهای زیستی، نژادها، تخم کشی و پرورش، تغذیه و تیمار، تکامل و پراکندگی [جغرافیایی]، انسان و اسب، اسب در باورها و هنرها، و نیز در ۲۵ نمودار رنگی، هر آنچه

که درباره اسب گفتنی ست بیان شده است. اما علاوه بر اینها، مؤلف (توران میرهادی) از جنبه های ملی موضوع غافل نبوده و تیره های اسب در ایران: ترکمنی و کردی و بختیاری و قشقایی و دره شوری و عربی و قره باغی، اهمیت اسب در میان هند و ایرانیان پیش از تاریخ، در ایران باستان، در افسانه های ایرانی و قصص قرآن را نیز یادآور شده است. برشمردن رنگهای اسب نظیر قزل و کهر و کُرند و کبود و ابلق و بور و آوردن دیگر اصطلاحات دقیق فارسی نشان می دهد که در نگارش مقاله وقت بسیار صرف شده و علاوه بر اطلاعات کلی که در دانشنامه هر ملتی یافت می شود نیازهای ویژه مراجعه کننده ایرانی پیوسته منظور نظر مؤلف و مصححان مقاله بوده است. همین طور مقالات «اسطوره» و «ارتش» و «اختر شناسی» و «اسباب بازی» و نظایر آن تلفیقی ست متناسب از کلیات موضوع و مطالبی که در باب ایران باید دانست.

برای آن که سنجشی با دایرة المعارف فارسی مصاحب به دست آید عناوین ناظر به نباتات را ذکر می کنیم. ذیل مدخلهای: اختر، ارزن، ارس، ارغوان، ارکیده، ارمک، ازگیل، ازگیل ژاپنی، اسپرس، استبرق، ازملک، استوخدوس، اسفرزه، اسفناج، و اسفند، ساختمان نباتی ورده بندی علمی و کاشت و داشت و برداشت هر یک از این گیاهان، هم در جهان و هم در ایران، به انضمام یک تصویر بزرگ از هر گیاه درج شده است. دایرة المعارف فارسی برای هر گیاه به توضیح اجمالی در چند سطر اکتفا کرده و تصویر ندارد، ولی تعداد مدخلهای ناظر بر نباتات آن نسبت به فرهنگنامه بسیار بیشتر است.

فرهنگنامه مرکب از مقاله های متوسط و کوتاه و به ندرت بلند است و طول هر مقاله با محتوای آن عموماً تناسب دارد. مقالات تفصیلی این جلد عبارت است از: ادبیات جهان (۲۹ صفحه)؛ اروپا (۱۹ ص)؛ ادبیات فارسی (۱۸ ص)؛ ادبیات کودکان و نوجوانان (۱۶ ص)؛ ارتش، اخترشناسی (۱۳ ص)؛ اتوموبیل (۹ ص)، ارتباطات، اسب (۸ ص)؛ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (۷ ص)؛ اسلام، استرالیا، اسکیمو، اسباب بازی، ارمینیا (۶ ص)؛ اتم، اسلواکی (۵ ص). مقالات «ادبیات» از خواندنی ترین مطالب این جلد است و با تصاویر نویسندگان و کتابها و از همه مطلوبتر عکس صفحه یا پاره ای از نوشته های یک کتاب همراه است (البته در مواردی چندان ریز که خوانا نیست). «ادبیات جهان» را اکرم افشار و شهلا امام جمعه و ثریا قزل ایباغ (بهر روزی) و شکوفه شهیدی، «ادبیات عامه» را علی بلوکباشی، «ادبیات فارسی» را توران میرهادی و حسن انوری و شکوفه شهیدی، «ادبیات کودکان و نوجوانان» (ذیل سه عنوان) را توران میرهادی نوشته اند. همه این مقالات آموزنده است، به ویژه مقاله آخر که در جامعیت کم نظیر است و نشان می دهد که

ادبیات کودک که سابقاً کمتر محل اعتنا بوده در دهه های اخیر چه پیشرفت‌ها کرده و از نویسندگان ایرانی کدام یک به دریافت جوایز بین المللی کامیاب شده اند.

می دانیم که یکی از نقاط ضعف فرهنگهای زبان فارسی در به دست دادن تعریف دقیق از نام اشیاء و جانوران و نباتات است. عباراتی چون «نام مرغی ست» یا «از افزارهای درودگری ست» یا «قسمی بازیچه است» پاسخگوی نیازهای روزگار ما نیست. اصولاً باید گفت زبان ادبی فارسی که میراث دوران باروری ادب ایران به ویژه شعر است هر چه در تمایز و تشخیص صفات سنجیده و نیرومند است به همان اندازه در بیان دقیق اسامی و نامگذاری چیزها مبهم و ضعیف است. این امر بدین معنی نیست که الفاظی برای نامگذاری چیزها نداریم، بلکه آن است که واژه های فنی از حیطة لهجه ها و گروههای صنفی و اجتماعی به زبان رسمی راه نیافته و چنان که باید و شاید در فرهنگها ضبط نشده است. در این زمینه محتاج فرهنگها و دانشنامه های مصوریم و فرهنگنامه این نیاز را به نحو احسن پاسخ می گوید چه نمودارهای آن به منزله فرهنگ مصور عمل می کنند. مثلاً در مقاله «ابزار» نمودارها آشکار می سازند که تخماق، بُرقو، گُوه، قلاویز، حدیده، کارد موکت بر، آچار تخت، پیچ مغزی، انبر کلاغی، و دمباریک چگونه افزارهایی ست. یا ذیل مدخل «اره» انواع مویی، کماتی، نوکی، کماپی فلز بری، فارسی بر، دم روباه، دوسره، نواری، گرد، زنجیری و جز آن مصور شده است. نمونه های دیگری از نمودارها را در مقالات «آتو» و «اتوموبیل» و «اسکناس» و «اسکیت بازی» می توان مشاهده کرد. مقاله های ورزشی عموماً سودمند و وافی به مقصود است و مشاورت علمی شخص کاردان و کهنه کاری چون عطاءالله بهمنش در موضوع ورزش نباید در این امر بی تأثیر باشد.

هر یک از شهرهای کشور موضوع مقاله ای (اکثراً کوتاه) قرار گرفته است. در این جلد شانزده شهر ایران و یک روستا (ایبانه) معرفی شده اند و دانستنیهای مختصر از هر کدام، از جمله موضع جغرافیایی، فاصله از تهران، ارتفاع نسبت به سطح دریای آزاد، محصولات، جمعیت و کسب و کار اهالی، سابقه و آثار تاریخی به دست داده شده است. چیزی که قدری مایه تعجب است این است که کشاورزی مشغله اهالی همه این شهرها قلمداد شده است. عبارت «مردم این شهر بیشتر به کشاورزی می پردازند» در مورد شهرهای اردستان و اردکان یزد و اسفراین و اسکوه و ابرکوه و اسلام آباد و واسد آباد و ابهر و ارسنجان عیناً تکرار شده است. درباره هر یک از شهرهای اردکان فارس و ازنا و استهبان گفته شده که «مردم این شهر بیشتر به کشاورزی و دامپروری می پردازند». در باب اروند کنار (در نزدیکی آبادان): «مردم این شهر، تا پیش از حمله عراق به ایران در سال ۱۳۵۹

هش، بیشتر به کشاورزی، دامپروری و ماهیگیری می پرداختند». در باب اردبیل: «مردم این شهر بیشتر به کشاورزی، دامپروری و صنعت می پردازند». در باب ارومیه و اراک: «مردم این شهر بیشتر به صنعت و کشاورزی می پردازند». خواننده هر قدر هم که نوآموز باشد خواهد پرسید: در کجای شهر مردم به کشاورزی می پردازند؟ مگر نه این است که بافت هر شهر از کوی و خیابان و برزن و بازار و میدان و پارک و ساختمان اداره و دکان و خانه و مدرسه و مسجد و کارگاه مرکب است؟ کشتزارهای اراک که از اهم شهرهای صنعتی کشور است در کدام محله آن است؟ آیا ساکنان شهر اردبیل گوسفند و بز و گاو پرورش می دهند؟ چراگاه آنها کجاست؟

پیدا است که در تهیه این مقاله ها شتابزدگی در کار بوده و این گمان هنگامی تقویب می شود که می بینیم تألیف همه آنها بر عهده پژوهنده ای بوده (محمد هدایی، «دانشجوی دکترای علوم کتابداری و اطلاع رسانی») که در تهیه جلد دوم فرهنگنامه وظایف فراوان دیگری نیز به عهده داشته است: ویراستار موضوعی در زمینه تاریخ و جغرافیای ایران و جهان، یکی از چهار ویراستار زبان و بیان، و مؤلف بسیاری از مقالات دیگر: استان، استان مرکزی، استخر، ارگ بم، استر و مردخای (مقبره)، ارس، اروند رود، ارومیه (دریاچه)، ابوموسی، اسلامی (جزیره)، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ازبکستان، استونی، ازبکها، ارمنیها، اسلاوها، اتابکان، اسماعیلیان، ارد، اردشیر بابکان، اردوان، ارشک، اسماعیل اول صفوی، اسماعیل سامانی، ابومسلم خراسانی، احمد شاه، اسکندر مقدونی، اتسز، استادسیس، ابونصر فراهی، ادیب نیشابوری، ادیب نیشابوری دوم، ارجاسب، اسفندیار، ارنواز، ابر، اخلاق یا علم اخلاق، ارتباطات؛ نیز یکی از دو نویسنده مقاله های: اسپانیا، استرالیا، اروپا، ادراک.

با این همه نباید ناگفته گذاشت که عموم مقالات یاد شده واجد کیفیت مطلوب برای یک دایرة المعارف عمومی هست و کاستیهایی که احياناً در برخی راه یافته نسبت به مزایای آنها ناچیز است. در ذیل به بعضی از نکات دیگر که ممکن است در جلدها و چابهای آینده فرهنگنامه رعایت شود اشاره می کنیم.

پاره ای از لغزشها و نقایص ناشی از ترجمه است. مثلاً سراج الاخبار (روزنامه محمود طرزی در افغانستان) را «سراج الاکبر» نوشته اند (ص ۱۶۰). نیز عناوینی چون «اختلاف منظر» و «اختلالهای گفتاری» و «اختلاف پتانسیل الکتریکی» شایسته بود ذیل «منظر» و «گفتار» و «پتانسیل» (یا «الکتریسیته») می آمد. ذیل «اروینگ» و «اشینگتن (Irving)» از ترجمه فارسی یکی از کتابهای این نویسنده امریکایی با عنوان زندگینامه

حضرت محمد یاد شده که زندگی محمد باید باشد. نوشته اند «استپ» واژه ای روسی ست در صورتی که املای لاتینی آن که پس از مدخل آمده (steppe) انگیزی ست. در صفحه ۳۱۲ «اُراسیا» و در صفحه بعد «اوراسیا» آمده است. ذیل مدخل «اسکندر مقدونی» آمده است: «پادشاه مقدونیه، یکی از دولتهای یونان، بود. در دوران کوتاه فرمانروایی خود بر ایران، مصر، و قسمتی از شمال هند دست یافت و با برانداختن سلسله هخامنشی، امپراطوری عظیمی بر پا کرد که بخش مهمی از جهان متمدن آن روزگار را در بر می گرفت». این مطلب، هرچند هم که در مآخذ خارجی آمده باشد، درست نیست. اسکندر امپراطوری عظیمی بر پا نکرد. سرزمینهای یاد شده چیزی جز شاهنشاهی هخامنشی نبود که اسکندر آن را تسخیر کرد. منظور این که در ترجمه باید توجه داشت که محتوای مطلب نیز «ترجمه» و از دیدگاه خود ما مطرح شود- چنان که در اکثر مقالات فرهنگنامه این معنی رعایت شده است.

با همه دقتی که در تصحیح املایی و تذهیب زبان و بیان به عمل آمده عباراتی چون «به ترجمه مهرداد بهار» (ص ۱۴۷) و «به ترجمه ابوالقاسم پاینده» (ص ۱۴۹) در جای جای کتاب راه یافته است. «فرمانده کل» (ص ۱۹۹) را باید به حساب غلطهای چاپی گذاشت که در فرهنگنامه به راستی شاذ و نادر است. در این زمره است طول صخره آبرز در استرالیا که به جای ۲۴ می باید ۲/۴ کیلومتر باشد (ص ۳۲۰). نیز تاریخ وفات نویسندگان دوره معاصر یکی در میان به تقویم شمسی و قمری آمده (ص ۱۵۷) حال آن که در آغاز این دوره مقرر شده بود همه تاریخها به هجری شمسی باشد. همچنین در مقالات بلندی چون «ارتش» که چند مؤلف دارد ناهماهنگیهای میان دو قسمت جهان (اروپا) و ایران به نظر می رسد که شایسته است در چاپهای آینده یکدست شود. در همین مقاله برخی از مطالب با واقعتهای تاریخی راست نمی آید: مثلاً: «سواره نظام ارتش ساسانی... همگی از درباریان و اشراف بودند... عده افراد سواره نظام و پیاده نظام با یکدیگر برابر بود».

نشان دادن تلفظ کلمات از دشواریهای فرهنگنویسی در زبان فارسی بوده است و در این زمینه هر فرهنگ و دانشنامه روشی خاص خود اختیار کرده اند. روش فرهنگنامه روشی معقول و پسندیده برای یک دانشنامه عمومی ست: برای عناوین فرنگی، اصل کلمه به خط لاتینی در پراتز آمده: اُتوکراسی (autocracy)؛ و الفاظ فارسی حرکت گذاری شده است. نکته گفتنی این که در حرکت گذاری از یک مواضعه منطقی پیروی نشده است. مصوت مرکبی که در قدیم ay خوانده می شد و امروز عموماً ey خوانده می شود، دو گونه حرکت گرفته: شیبک خان (ص ۲۷۰)، شیبانی (همان صفحه). نیز: ابن بیطار، ابن قتیبه، ابن هیثم؛ اما:

ابوسعید ابوالخیر، ابوریحان بیرونی. همین طور است مصوّت مرکبی که در قدیم aw می خواندند و امروز OW می خوانیم؛ این جوزی، فردوسی (به جای فردوسی). آشکار است که باید برای این گونه مصوّتها یک قاعده وضع کرد و در همه جای کتاب از آن پیروی نمود. در مورد مصوّتهای ساده نیز گاه ناهماهنگیهایی به چشم می خورد. مثلاً کلماتی چون ادویه و ادبّات به شیوه قدما کسره ماقبل یاء گرفته ولی این قاعده عمومیت نیافته است. از اینها گذشته اعراب بعضی از کلمات غریب است: اعتضاد السلطنه (ص ۱۵۵)، ذی الحجّه (ص ۳۷۲). فرغانی (ص ۱۵۵) صحیحش فرغانی ست. «ارَشک» غلط مشهور است و می باید به سکون دوم و فتح سوم خوانده شود.

لغرشهایی که ذکر شد خود گواه ناچیز بودن آنها در بستر پهناور این اثر بزرگ علمی ست. دقت و حوصله ای که در کلیه مراحل فراهم ساختن کتاب از گزینش عناوین تا صفحه آرایی به کار رفته در خور هرگونه تحسین و ستایش است. هر چند در این مطلب تردید نیست که این همه دسترنج دهها پژوهنده و هنرمند ورزیده است لیکن هرگاه غمخواری مستمر اولیای شورای کتاب کودک و در صدر همه خانم توران میرهادی نمی بود چنین تألیف بزرگی به کمال مطلوب نزدیک نمی شد. از هم اکنون می توان حکم کرد که فرهنگنامه کودکان و نوجوانان از آثار ماندنی کشور است و تا نسلسها جوا بگوی نیازهای علمی عمومی فارسی زبانان خواهد بود.

از این گذشته فرهنگنامه نمودار حرکتی ست رو به اعتدال و دور از افراطها و تفریطها. در کتاب اثری از پرخاش به فرهنگ و تمدن مغرب زمین نمی یابیم. در تصاویر فرهنگنامه حجاب بر سر زنان خارجی نینداخته اند. تصاویری می بینیم برگرفته از مطبوعات سابق که دختران و پسران را سرگرم بازی با همدیگر نشان می دهد. تاریخ دوره پهلوی از مقالات حذف نشده است. گذشته های دور و نزدیک ایران را وارونه جلوه نداده اند. به طور کلی کوششهایی دیده می شود در تلقین روحیه ملی و عرق وطنخواهی که سالهاست هدف حمله یا دست کم مورد بی مهری بوده است.

در پایان اطلاعاتی را می افزایم که از سایت مخصوص شورای کتاب کودک در شبکه جهانی اینترنت به دست آمد. تعداد مجلدات دوره کامل فرهنگنامه از ۱۶ به ۲۲ افزایش یافته است. شش جلد چاپ شده بالغ بر هزار عنوان و ۲۵۰۰ تصویر را شامل است. فرهنگنامه برنده جایزه کتاب سال ۱۳۷۷ و جایزه کیش (۱۳۷۸) بوده است. پدید آورندگان و مشاوران فرهنگنامه را یگان خدمت می کنند. برای مؤلفان و مصححان دو کتاب منتشر شده: راهنمای نویسندگان و ویراستار (ایرج جهانشاهی، ۱۳۶۰) و صد و یک نکته



(محمد هدایی، ۱۳۶۷).

به امید آن که در هر مدرسه و دانشکده و اداره و پادگان و قرائتخانه یک دوره از فرهنگنامه در اختیار عموم قرار گیرد.

۶ بهمن ۱۳۸۰، نیویورک

جلال متینی

دکتر مهدی مستشاری

تفسیر غزلیات حافظ (شاعری که باید از نو شناخت)\*

چهار جلد، سازمان چاپ مشهد، ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳

بها، جلد اول: ۱۲۱ تومان، جلد دوم (؟)، جلد سوم و چهارم: هر یک ۴۰۰ تومان

چاپ زیراکس در امریکا، هر جلد ۴۰ دلار

### حافظ شاعر شیعی دوازده امامی،

### دشمن استکبار جهانی و صهیونیست ها

«ماجرای پایان ناپذیر حافظ» عنوان کتابی ست از دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، و نیز عنوان یکی از مقاله های همان کتاب که در سال ۱۳۶۸ در تهران به چاپ رسیده است. سؤال این است که به راستی چرا ماجرای حافظ پایان ناپذیر شده است، و نه ماجرای شاعرانی چون فردوسی و ناصر خسرو و نظامی گنجوی و مولانا جلال الدین و سعدی جز آن. آیا نظر دکتر اسلامی ندوشن در این باب درست است که چون «دیوان او [حافظ] عصاره سرگذشت ایران و «نقد حال» ماست، پس از ششصد سال، هنوز هم سخنگوی مای الکن است و جواب دهنده به فال همیشگی ای که در ضمیر ما خلیجان دارد»؟ البته برخی از خواص روزگار ما هستند که «عصاره سرگذشت ایران» را در دیوان حافظ می یابند، ولی اکثریت خوانندگان و شنوندگان غزلیات حافظ در طی قرنهای پیشین و دوران ما عموماً از باسواد و کم سواد و بیسواد کسانی هستند که «نقد حال» خود را در غزلیات حافظ می یابند و کلمات آن را - درست یا نادرست - به سلیقه خود تعبیر و تفسیر می کنند و می پندارند که حافظ از زبان آنان سخن می گوید. مقصود بنده از نگارش این چند صفحه بحث درباره

\* مؤلف، مقدمه چهار جلد کتاب مورد بحث را در ۵۴ صفحه برای نگارنده این سطور فرستاده است و این مختصر فقط بر اساس همان صفحات نوشته شده است.

اهمیت دیوان حافظ و بحث درباره الفاظ و مضامین غزلیات او نیست. بلکه می خواهیم نشان بدهم که حتی در روزگار ما - به گذشته های دور کاری ندارم که قاضی نورالله شوشتری معروف به «شیعه تراش» شاعران و نویسندگان و عالمان ایرانی را عموماً «شیعه» معرفی می کرد - یا افرادی از خواص در چند دهه اخیر - بی هرگونه تردید و به جد حافظ را «مهری» و پیرو آیین میتراثیسم می دانند، و یا برخی در مسلمانی او تردید روا می دارند، چنان که در سالهای دوم یا سوم انقلاب اسلامی که در دانشگاه برکلی کالیفرنیا درسی داشتم، دختر خانمی که با دیوان حافظ به خوبی آشنا بود، در کلاس درس از من پرسید آیا حافظ مسلمان بوده است؟ او دلش نمی خواست حافظ مسلمان باشد تا در شمار کسانی چون شیخ صادق خلخالی قرار بگیرد، چنان که دانشجوی دیگری معتقد بود که حافظ شیعه بوده است، چون نمی خواست چنین شاعری را با شهرتی جهانی به سنیان که «ولایت» را نادیده گرفته اند تقدیم کند. کار به همین موارد پایان نمی پذیرد، چون ماجرای حافظ پایان ناپذیر است.

ده سالی است که محققى که ظاهراً بین مشهد و کالیفرنیا در رفت و آمد است، قدم به میدان حافظ شناسی گذاشته و چهار جلد کتاب به نام تفسیر غزلیات حافظ (حافظ شاعری که باید از نو شناخت) به چاپ رسانیده، و این البته جزیی از کارهای اوست: «... توانسته ام ساعاتی را در اختیار تفکر و تعقل قرار دهم در نتیجه تا به حال حدود دوهزار و پانصد صفحه نتیجه مطالعات خود را بر بیاض کاغذ منعکس نموده ام و کتابهایی برای ارشاد جامعه تدوین نموده ام از جمله ۱۲۰ غزل انتخابی از غزلیات بزرگترین شاعر جهان یعنی حافظ شیرازی را با ۹۸۸ صفحه تفسیر نموده ام و برخلاف تمام مفسرین کلی گویی نکرده و هر غزل را مستقلاً کلمه به کلمه تفسیر نموده و برای هر غزل معشوقی معنوی از تبار معصومین صلی الله علیهم اجمعین و خاندان منسوب و اصحاب آنان معرفی نموده ام. تصدیق خواهید فرمود که این کاری است که تا به حال سابقه نداشته است. مثلاً غزل «آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست»، را بنده به عشق بلال حبشی مؤذن رسول اکرم صلی الله علیه و آله با چند صفحه تفسیر نموده ام....» (مقدمه، ص ۴). «یا در آن جا که می فرماید: «کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست»، جناب حافظ رحمت الله علیه سرگذشت حُرّ ریاحی را مورد تشریح قرار داده است که در صحرائی کربلا، اول جنایت آفرید و سپس پشیمان شد و عفو خواست که قبول شد و اولین شهید هم هموست... همین طور بقیه غزلیات او، که تمام جریانات صدر اسلام را مورد بررسی و ثبت در تاریخ قرار می دهد. در آن جا که می گوید: «یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف؟» منظور خلفاء غیر راشدین هستند که خلافت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به صورت سلطنت اداره نمودند و آن را ارثی نمودند...» (ص ۶). ناگفته نماند که مؤلف شیعه، ناخودآگاه به شیوه انتخابی خلفای راشدین صحه نهاده است!

در سبب تألیف کتاب نیز می‌خوانیم که آقای مستشاری به سبک حافظ چند هزار [بیت یا غزل]؟ سروده بوده است که «در اثر یک تحول فکری که پس از یک ماه و نیم تشرف به آستان مقدس حضرت ثامن الائمه... برایم حاصل شد، «در صدد برآمدم که با استمداد از خداوند متعال و ارواح مقدسه اولیاء دین (چهارده معصوم) تفسیری بر غزلیات شاعر محبوب بنویسم، تفسیری که هر سطر آن خالی از اریه معطر عشق نباشد...» (ج ۱/ص ۶).

مؤلف کسانی که «شاعر جهانی را به شرا بخواری و غیره و غیره متهم می‌کنند، که او را تا حد خود به تنزل و انحطاط بکشند» مزدورانی می‌داند «که چهره منور حافظ و امثال او را به زیر پرده مسخ پنهان می‌کنند تا استکبار و صهیونیست مستمری آنان را قطع نکنند» (ج ۴/۱۰).

مفسر ما بر کسانی که با ادبیات آشنایی دارند و لیسانسی در دست و می‌خواهند اشعار آسمانی حافظ را تفسیر کنند نیز سخت تاخته است که کار هر بز نیست خرمن کوفتن! او می‌نویسد حتی آیت الله مطهری که در کتاب تماشگاه راز نوشته است: «زبان شعرا و عرفا زبان خاصی ست... که باید از طرف دانشمندان مورد تفسیر و تعبیر برای عامه مردم قرار گیرد، با این همه الفبای حافظ شناسی را ارائه نداده بودند، که در زیر از طرف مفسر این کتاب ارائه می‌گردد، اگر کسی و لودارای چند لیسانس هم باشد در عین حال به الفبای حافظ شناسی وقوف پیدا نکرده باشد، مسلماً از خواندن اشعار حافظ لذت می‌برد، ولی به عمق اشارات او دسترسی پیدا نمی‌کند...» (ج ۶/۴).

و اما تفسیر غزلیات حافظ در این کتاب برای چه کسانی نوشته شده است؟ «تفسیرها طوری تنظیم شده که برای خواص و عوام و بیشتر برای عوام (مردم کوچه و بازار) قابل فهم و استفاده است، به خلاف تفسیرهایی که تا به حال تدوین شده که فقط قشر خاصی از جامعه می‌توانند از آن استفاده کنند... و این چیزی ست که راه حافظ با آن مباینت دارد... بسیار خوب... باید فکری هم به حال مردم کوچه و بازار کرد، همانهایی که حافظ را عمیقاً دوست دارند و در مکالمات روزمره شان از اشعارش چاشنی عبارات نکته دارشان می‌کنند...» (ج ۱/۹-۱۰).

اینک آقای دکتر مستشاری از اهل قلم انتظار دارد که «با استمداد از ذوات مقدسه

خداوند و ائمه دین (چهارده معصوم) بتوانند به رموز نهفته در غزلیات لطیف حافظ دست یافته و موفق شوند از این راه موضوع مهم ولایت در مذهب شیعه اثنی عشری را اهمیت مناسب داده و دین خود را به اهل بیت رسالت ادا نمایند...» (ج ۲/۵).

مؤلف در چهار جلد کتاب تفسیر غزلیات حافظ (شاعری که باید از نو شناخت) ۱۲۱ غزل را مورد تحقیق قرار داده و هر غزل را در ۵ تا ۱۲ صفحه تفسیر کرده است. وی «معشوقان حافظ» را در این غزلها - بی هرگونه تردیدی - معرفی کرده است. و البته در این چهار جلد از حدود ۳۸۰ غزل دیگر حافظ سخنی به میان نیاورده است، چنان که نگفته است کدام یک از چاهای دیوان حافظ را برای تفسیر خود برگزیده است. پیداست که وی به چنین مطالب بی ارزشی مطلقاً توجهی ندارد!

به نظر مؤلف کتاب، به ندرت بعضی از غزلیات درباره موضوعهایی به جز معشوقان حافظ است مانند: در مذمت دنیا، در مذمت ریا، در مذمت دانشمندان دنیا دوست، در فنای روزگار، شخصیت والای انسان، اهمیت روزه و شهادت، نصیحت و پند و اندرز، قیامت و اندرز، قلیل من عبادی الشکور، اهمیت ماههای رجب و شعبان و رمضان، اهمیت تفکر و ملامت علم بدون عمل، قناعت، عشق و رابطة آن با عقل، شهادت در راه خدا، بیوفایی و زودگذری دنیا، فنای روزگار و جز آن.

و اما درباره معشوقان حافظ، در درجه اول امام زمان قرار دارد با ۲۴ غزل، سپس امام اول ۱۲ غزل، قرآن مجید ۱۰ غزل، پیامبر اسلام و امام اول ۹ غزل، امام حسین و زینب مشترکاً ۴ غزل، سلمان ۴ غزل، پیامبر ۲ غزل، بلال حبشی ۲ غزل، خداوند و پیامبر و امام اول مشترکاً ۲ غزل، امام اول و حضرت فاطمه ۲ غزل، خداوند و اولیاء دین و مذمت دنیا، خداوند و چهارده معصوم، پیامبر و امام اول و ولایت و غدیر خم، خداوند و امام اول و پیامبر و قرآن، پیامبر و ائمه هدی، خداوند و امام اول، پیامبر و امام اول و امام حسین، پیامبر و خدیجه، علی و ولایت، خداوند و قرآن و پیامبر، خداوند و قرآن و امام اول، پیامبر و امام زمان، پیامبر و روگردانیدن از بیت المقدس به مکه، امام اول و غدیر خم، امام اول و فاطمه زهرا، حضرت فاطمه، شهدا و اسیران کربلا، شهدای کربلا مخصوصاً حضرت ابوالفضل، امام حسین و حرّ، حضرت حرّ، امام حسین و علی اصغر، علی اکبر، حضرت فاطمه و محسن، امام حسین و حبیب بن مظاهر، امام حسین و مسلم بن عقیل، امام حسین و حضرت قاسم بن الحسن، ابوذر غفاری، حجر بن عدی و یارانش، هریک، یک غزل.

برای نمونه دوازده غزلی را که حافظ به عشق افراد مختلف سروده است، بنا به تفسیر

محقق محترم در این جا نقل می نمایم:

غزل «الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها...»: به عشق شهدا و اسیران کربلا، با ۹ صفحه تفسیر.

غزل «در نماز خم ابروی تو در یاد آمد...»: به عشق حضرت رسول... و موضوع پیامبر و رو برگرداندن آن حضرت از بیت المقدس به کعبه معظمه، با ۵ صفحه تفسیر

غزل «صبا به تنهت پیر میفروش آمد...»: به عشق حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین... و موضوع مهم ولایت و جریان غدیر خم.

غزل «یارم چو قودح به دست گیرد...»: به عشق حضرت رسول اکرم...، با ۵ صفحه تفسیر.

غزل «درد عشقی کشیده ام که میرس...»: به عشق حضرت ابوذر غفاری، با ۵ صفحه تفسیر.

غزل «ز گریه مردم چشم نشسته در خون است...»: به عشق حضرت علی اکبر فرزند ارشد حضرت امام حسین...، با ۵ صفحه تفسیر.

غزل «بنال بلبل اگر با منت سر یاری ست...»: به عشق حضرت صاحب العصر و الزمان...، با ۵ صفحه تفسیر.

غزل «یاد باد آن که سر کوی تو ام منزل بود...»: به عشق حضرت امام علی امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا، با ۶ صفحه تفسیر.

غزل «بر نیامد از تمنای لبَت کامم هنوز...»: به عشق حضرت امام حسین و حضرت زینب...، با ۶ صفحه تفسیر.

غزل «طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف...»: به عشق حضرت رسول اکرم و حضرت خدیجه...، با ۹ صفحه تفسیر.

غزل «خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم...»: به عشق حضرت فاطمه زهرا و فرزندش به نام محسن... که مظلوم و مقتول و شهید گردید، با ۶ صفحه تفسیر.

غزل «خدا را کم نشین با خرقه پوشان...»: به عشق خداوند و قرآن مجید و امام اول، با ۱۱ صفحه تفسیر.

محقق ما چنان که از این مختصر بر می آید، حافظ شیرازی را شیعی دوازده امامی معتقدی می داند، دوستدار بی چون و چرای «ولایت»، دشمن استکبار جهانی و صهیونیست ها. در حالی که صاحب نظران تا کنون، به ضرس قاطع، حافظ و سعدی و مولانا جلال الدین... را سنی مذهب می دانسته اند.

# گلگشتی در انتشارات فارسی

## تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی

جلد چهارم: زبان فارسی همچون ما به و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرنهای اسلامی، نوشته دکتر محمد محمدی ملایری، انتشارات توس، اول خیابان دانشگاه، تهران، ۱۳۸۰، صفحات: ۴۴۰، بها (؟)

فهرست: مقدمه؛ گفتار نخست - پیوستگیهای تاریخی دوزبان فارسی و عربی؛ گفتار دوم - زبان فارسی همچون ما به و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرنهای اسلامی؛ گفتار سوم - پهلوی یا فارسی؛ گفتار چهارم - اهمیت منابع عربی و اسلامی از لحاظ تحقیق در ادبیات دوره ساسانی؛ گفتار پنجم - مترجمان آثار ایرانی از فارسی ساسانی به زبان عربی در قرنهای نخستین اسلامی؛ گفتار ششم - آیین نامه ها و تاجنامه های ساسانی در زبان عربی و دوران اسلامی؛ گفتار هفتم - ادبیات اخلاقی ایران در دوره ساسانی و آثار آن در ادب عربی و حکمت اسلامی؛ گفتار هشتم - کتابهایی که نام آنها در فهرست ابن ندیم ذکر شده؛ گفتار نهم - کتابهایی که مسکویه از آنها نقل کرده؛ گفتار دهم - ادبیات ایران در دوره ساسانی از خلال مآخذ عربی؛ گفتار یازدهم - جاودان خرد یا نامه هوشنگ؛ گفتار دوازدهم - سخنانی در حکمت از بهمن شاه؛ گفتار سیزدهم - کتاب «المسائل» منسوب به خسرو انوشیروان و ترجمه قطعه ای از آن؛ نمایه.

ظاهراً روی سخن استاد محمد محمدی ملایری در مقدمه کتاب با آن دسته از ایرانیان درس خوانده و فارغ التحصیل دانشگاههای معتبر خارجی است که بدتر از طلاب و علمای حوزوی، همه چیز ایرانیان را از اسلام می دانند و معتقدند اگر در چهارده قرن اخیر از ایران و دانشمندان ایرانی نامی به میان آمده است تنها از برکت اسلام است، زیرا ایرانیان در پیش از اسلام از علم و دانش بهره ای نداشته اند، و نیز پاسخ به آن کسانی است که در دوران حکومت اسلامی ایران، بر تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام یکسر خط بطلان می کشند، نامدارانی چون آیت الله شیخ صادق خلخالی و ناصر پورپروارو و علمای حوزوی.

استاد محمدی مقدمه کتاب را چنین آغاز کرده است:

«هنگامی که زبان فارسی در اسلام با زبان عربی آشنا شد، زبان عربی هنوز مراحل رشد طبیعی خود را تا این که به مرحله کتابت و تدوین کتاب برسد نگذرانیده بود. نخستین کتاب را زبان فارسی به آن زبان ارزانی داشت و نخستین کسانی که آن زبان را در تدوین کتب و تحریر علوم به کار گرفتند و وسیله پیشرفت آن را فراهم ساختند ایرانیان فارسی زبان بودند که آن زبان را همچون زبان دینی خود برگزیدند و در تقویت و گسترش آن از هیچ کوششی دریغ نداشتند.

«البته این مسلم است که نخستین کتابی که در زبان عربی تدوین یافت قرآن مجید بود که در زمان خلیفه عثمان جمع و مدون گردید ولی قرآن کلام الهی بود ثابت و تغییر ناپذیر، و در این جا سخن از کلام مردم خاکی است تغییر پذیر و پیوسته در حال تحول و چنین کلامی بود که زبان عربی در آن به مرحله کتابت و تدوین نرسیده بود و زبان فارسی بود که آن را مدد رسانید تا به این مرحله برسد» (ص ۷).

مؤلف به کتابها و نوشته هایی «که ایرانیان فارسی زبان آنها را از زبان فارسی به زبان عربی درآوردند و بدین ترتیب آنها که در اصل از ذخائر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بودند از ذخائر زبان و فرهنگ عربی به شمار رفتند و با گذشت زمان آثار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از آنها زدوده یا نادیده انگاشته شد».

تمام گفتارهای این کتاب به مانند مجلدات پیشین تاریخ و فرهنگ ایرانی از دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی نو و آموختنی ست و همه حکایت از کوشش دانشمندی می کند که بی هرگونه تعصب در پی آن است که سهم ایرانیان را در پیشرفت فرهنگ معروف به «فرهنگ اسلامی» روشن سازد.

وی در گفتار سوم، «پهلوی یا فارسی»، به این موضوع اشاره کرده است که «در مؤلفات عربی و اسلامی قرنهای نخستین اسلامی که مؤلفان آنها یا خود کم و بیش از مترجمان آن آثار بوده اند یا هم روزگاری مترجمان یا نزدیک به همان زمانها می زیستند و در هر حال واقف تر از ما به اوضاع و احوال آن زمانها بوده اند، در سخن از زبانی که نوشته های ایرانی از آن زبان به عربی برگردانیده شده همه جا نام زبان فارسی (اللغة الفارسیة) به کار برده می شده نه زبان پهلوی (اللغة البهلویة) (ص ۵۱-۵۲) و آن گاه استثناءهای آن را نیز برشمرده است.

درباره زبان فارسی در کتاب آمده است که «زبان فارسی از روزگاران قدیم و پیوسته در طول تاریخ ایران زبان جامع و فراگیر همه مردم این سرزمین بوده که در هر دورانی تیره ها و اقوام مختلف ایرانی را در گوشه و کنار این سرزمین به هم می پیوسته...» (ص ۹۵).

معرفی این کتاب ارجمند در یک مقاله کوتاه ناشدنی ست و مصداق ریختن بحر در کوزه است. کتاب را باید به دقت از آغاز تا پایان به دقت خواند.

### دیوان حافظ بر اساس نسخه نویافته بسیار کهن

به کوشش سید صادق سجادی - علی بهرامیان، توضیح واژه ها و معنای ابیات: کاظم برگ نیسی،

شرکت انتشاراتی فکر روز، تهران ۱۳۷۹، صفحات: ۶۱۴، بها (؟)

فهرست: مقدمه ناشر؛ مقدمه تصحیح کنندگان؛ مقدمه کاظم برگ نیسی؛ مقدمه محمد گلندام؛ غزلها از شماره ۱ تا ۵۱۱ (ص ۱۷-۵۷۹)؛ مثنویها، قصیده ها، ترجیع بند، رباعیها، قطعه ها (ص ۵۸۱-۶۰۲)، فرهنگ

اصطلاحات (ص ۶۰۳-۶۰۶)، فرهنگ اعلام (ص ۶۰۷-۶۱۲)؛ کتابنامه (ص ۶۱۳-۶۱۴) به شرحی که در مقدمه مصححان آمده است این کتاب بر اساس اقدم نسخ خطی دیوان حافظ محفوظ در کتابخانه مؤسسه شرق شناسی تاشکند موسوم به ابوریحان بیرونی به شماره ۱۲۷۷۰ به طبع رسیده است. این نسخه در سال ۸۰۳ (۹ تا ۱۱ سال پس از وفات حافظ) کتابت شده. نسخه مذکور علاوه بر دیوان حافظ مشتمل بر اشعاری از اوحدی، شاه نعمت الله ولی، کمال الدین مسعود خجندی نیز می باشد. مصححان نوشته اند: «این نسخه اساساً پاکیزه و خواناست ولی چند موضع آن آسیب دیده است...» (ص ۳) و به نظر آنان، این «نسخه ای ست نسبتاً کامل، شامل ۴۰۷ غزل و ۴ قصیده و ۲۳ قطعه و ۲۳ رباعی و ۱ ترجیع بند که فقط بند اول آن در نسخه مصحح خانلری آمده است...». موضوع مهم آن است که «بعضی تحریفات و تصحیفات در واژگان، و جا به جایی ها و تکرار و شباهت بعضی مصراعها و ابیات نسخه حاضر حاکی از آن است که گرد آورنده بعضی از غزلیات را صرفاً می شنیده و ضبط می کرده و بعضی از غزلیات را به صورت مکتوب...». تصحیح کنندگان شواهدی برای اثبات این مدعا نیز آورده اند (ص ۴). مصححان برای تصحیح و تکمیل متن حاضر و نمایاندن وجوه اختلاف نسخه حاضر با نسخه های مشهور، به چهار طبع از چاپهای ممتاز دیوان حافظ، مراجعه کرده اند: چاپ عبدالرحیم خلخالی، چاپ قزوینی، چاپ خانلری، و چاپ هوشنگ ابتهاج.

آقای کاظم برگ نیسی در زیر هر غزل به ذکر مطالبی پرداخته است «که عموم خوانندگان برای فهم شعر حافظ به آن نیازمند هستند. گاه فهم معنای بیت تنها در گرو چند واژه و اصطلاح است، پیداست که در چنین مواردی نیازی به «معنای بیت» نیست. اما گاه فهم بیت مستلزم توضیح نکته هایی ست که در خود بیت مستقیماً به آنها اشاره ای نشده است. در این صورت آوردن معنایی برای بیت ضروری ست. و گاه معنای بیت فقط به این دلیل آمده است تا ابهامی در روابط دستوری میان کلمات برای خواننده باقی نماند...» (ص ۱۰). آقای برگ نیسی نوشته است تقریباً تمام توضیحات «از نظر سه تن از دوستان ارجمند و نکته سنج گذشته است: آقایان حمید تجریشی، رضا خاکبانی، و صدراالدین زمانیان» (ص ۱۰).

کتاب در کمال نفاست چاپ شده است. چنان که از جمله کاغذ آن از شرکت را کسل اتریش خریداری شده. با وجود این، ناشر می نویسد «از انتخاب نوع کاغذ، انتخاب رنگها، تا چاپ سه رنگ غزلها، هدفی جز رسیدن به کتابی که بتوان آن را «آسان تر» خواند و فهمید نداشته است... اما هدف زیبا کردن کتاب نبوده است». حروف چینی و صفحه آرایی و اعراب گذاری کلمات نیز بسیار قابل ملاحظه و درخور تحسین است.

با آن که در نسخه خطی اساس این چاپ فقط ۴۰۷ غزل کتابت شده است، دیوان حاضر دارای ۵۱۱ غزل است. چنین به نظر می رسد که ۱۰۴ غزل دیگر از چاپهای چهارگانه خلخالی، قزوینی، خانلری، و ابتهاج به نسخه خطی ۸۰۳ افزوده شده است. از تعداد غزلیات چاپ خلخالی و ابتهاج اطلاعی ندارم، ولی در چاپ قزوینی ۴۹۵ غزل و در چاپ خانلری ۴۸۶ غزل آمده است. البته حق بود کتاب به چاپ و شرح همان ۴۰۷ غزل نسخه مکتوب به سال ۸۰۳ اختصاص می یافت. ناگفته نماند که مصححان در ذیل هر غزل - پیش از شرح آن - به ذکر نسخه بدلها نیز پرداخته اند.

و اما درباره رباعیهای حافظ یا منسوب به حافظ مسأله جدی تر است. در چاپ حاضر ۲۳ رباعی آمده است (در چاپ قزوینی ۴۲ و در چاپ خانلری ۶۳). ولی بر اساس تحقیق استاد محمد امین ربیاحی در مقاله



«این رباعیها از حافظ نیست»، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸ ص ۳۷۷- (۳۹۶) از این ۲۳ رباعی ده رباعی از حافظ نیست: «امشب ز غمت میان خون خواهم خفت...»، «جز نقش تو در نظر نباشد ما را...»، «ای سایه سنبلت سمن پرورده...»، «من با کمر تو در میان کردم دست...»، «ما هم که رخس روشنی خود بگرفت...»، «در سنبلس آویختم از روی نیاز...»، «گر همچو من افتاده آن دام شوی...»، «نه قصه آن شمع چگل بتوان گفت...»، «گفتی که تورا شوم مدار اندیشه...»، و «ایام شباب است شراب اولیتر...».

از سوی دیگر معلوم نیست مصححان بر اساس چه ضابطه ای فقط ۲۳ رباعی را در چاپ خود آورده اند. آیا این رباعیها در نسخه خطی مکتوب به سال ۸۰۳ آمده است؟ اگر این طور نباشد، پس چرا مجموع رباعیهای موجود در نسخه ۸۰۳ و چهار چاپ خلخالی، قزوینی، خانلری، و ابتهاج را در بخش رباعیها ذکر نکرده اند؟

کوشش آقایان سید صادق سجادی و علی بهرامیان در تصحیح متن، ودقت آقای کاظم برگ نیسی در توضیح واژه ها و معنای ابیات، و نیز علاقه مندی ناشر، آقای محمد علی مقدم فر در چاپ دیوان حافظ ستودنی ست.

### شعبان جعفری

مصاحبه با خاتمهما سرشار، انتشارات ناب، توزیع کننده: Ketab Corp., 1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024، صفحات: ۴۸۴، بها (؟)

فهرست: پیشگفتار؛ نخستین دیدار؛ سجل احوال؛ سربازی؛ چگونه سیاسی شدم؛ فدا بیان اسلام؛ آیت الله کاشانی؛ ۱۴ آذر ۱۳۳۰؛ ۳۰ تیر ۱۳۳۱؛ ۹ اسفند ۱۳۳۱؛ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ باشگاه جعفری؛ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲؛ طیب؛ شاه و دربار؛ انقلاب ۱۳۵۷؛ در خارج؛ کلام آخر؛ بیوستها؛ واژه نامه زورخانه؛ پی نوشت؛ نما به کتاب از سوی خانم سرشار پیشکش شده است به «هر آن کس که رها از فرد پرستی و فردستیزی، نیازی به آفرینش قهرمان و ضد قهرمان ندارد».

اقدام خانم سرشار در مصاحبه با شعبان جعفری معروف به «شعبان بی مخ» و تدوین کتاب مورد بحث که حاصل «بیش از هشتاد ساعت نشست و سی ساعت مصاحبه ضبط شده است، کاری ست ستودنی، همچنان که موافقت چنان مردی با فرهنگ خاص خودش به انجام این مصاحبه، آن هم با یک «خانم» درخور قدردانی ست. در پیشگفتار، مصاحبه کننده از جمله به این موضوع تصریح کرده است که وقتی شعبان جعفری حاضر شد با او مصاحبه کنم، من پذیرفتم که آنچه را می گوید صادقانه به روی کاغذ بیاورم و او هم پذیرفت که از گفتن حقیقت روی بر نتابد. به علاوه از من خواست که مصاحبه به صورت کتاب منتشر شود و در آن بخشی نیز به «ورزش باستانی» به روایت او اختصاص داده شود. خانم سرشار کتاب را پیش از چاپ به نظر آقایان دکتر صدرالدین الهی، دکتر هوشنگ شهابی، دکتر احمد کریمی حکاک، دکتر حبیب لاجوردی، و دکتر عباس میلانی رسانیده است.

شعبان جعفری یا شعبان بی مخ، نامی ست بسیار آشنا برای تمام کسانی که با تاریخ معاصر ایران،

به خصوص در دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق آشنایی دارند، اعم از ایرانی و غیر ایرانی. او در اول فروردین ۱۳۰۰ در محله سنگلج تهران متولد شده است. همان جایی که سالها بعد باشگاه ورزشی خود را در آن دائر کرد. بیش از چهار کلاس ابتدایی درس خوانده است. تیمسار یزدان پناه، تیمسار مهدی رحیمی، و تیمسار رضا عظیمی، هم مدرسه ای یا هم محله ای او بوده اند. لقب «بی مخ» را هم یکی از معلمان همان مدرسه ابتدایی به او داده بوده است چون در مواردی رفتارش با دیگر بچه ها متفاوت بوده است. آدمی مذهبی بوده است. از سالها پیش ریش داشته است ولی در مذهب فقط به خدا و حضرت محمد و حضرت علی و امام حسین اعتقاد داشته است. او در این مصاحبه، با همان فرهنگ خاص خودش با خانم سرشار صحبت کرده و مصاحبه کننده هم عبارات او را بی اصلاح و دست کاری نقل کرده است که این امر می تواند برای برخی که به لهجه تهرانی علاقه مندند مفید باشد.

خانم سرشار که پیش از مصاحبه با او آشنایی نداشته و حتی از او به علل مختلف شاید متنفر هم بوده است، در طی مصاحبه طولانی، او را مردی یافته است: «سنتی، لوطی منش، قانع، شاکر داده ها و نداده ها، بلند طبع، تیزهوش، محتاط و محافظه کار، شوخ طبع، و نکته سنج، یکی از همان اهالی اشنای جنوب شهر با محفوظاتی بکر و دست نخورده و فرهنگی قالب گرفته و پیش ساخته، موجودی وقت شناس و منظم با حافظه شفاف و اهل شعر و شاعری، ورزشکاری عاشق قدرت و هر آنچه نشان از این قدرت دارد که کمتر نیش لباس ارتشی و نظامی باشد؛ انسانی که کمبود دانش کتابی اش را با یک ارتباط ویژه حسی و بدون کلام به سادگی ممکن می سازد، مردی خود ساخته با توانایی بهره برداری هشیارانه از فرصتهایی که در زندگی پیش می آید» (ص یازده). در لوطی منشی وی همین بس که پس از درگذشت محمد رضا شاه از پاریس به قاهره می رود تا به ملکه تسلیت بگوید.

نویسنده این سطور امیدوار است که شعبان به قول خود درباره این که جز حقیقت چیزی نگویید وفا کرده باشد، و اگر هم نکرده باشد چندان تفاوتی با دیگر کسانی که خاطره نوشته یا با ایشان مصاحبه کرده اند ندارد. البته نباید فراموش کنیم که او در حدود هشتاد سالگی مصاحبه کرده است، و در چنین سنی هر کس ممکن است دچار اشتباه بشود. خانم سرشار، آنچه را که او گفته و در نوار ضبط گردیده، بی چالش پذیرفته، و در مواردی که کم نیست اشتباه او را یادآوری کرده که مثلاً فلان تاریخ درست نیست و جواب شنیده که خانم، ما اهل تاریخ ماریخ نیستیم. یا اگر گفته است پس از حادثه ۹ اسفند ۱۳۳۱، مرا به اعدام محکوم کردند، خانم سرشار به او گفته است دادستان تقاضای اعدام کرده بود ولی شما به یک سال حبس محکوم شدید و ... موارد دیگر.

هر کس درباره تاریخ معاصر ایران به خصوص از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ تحقیق می کند، این کتاب را نباید از نظر دور بدارد، زیرا شعبان جعفری با فدا بیان اسلام و نواب صفوی ارتباط داشته، ولی با آدم کشیهای آنها مخالف بوده است، چنان که وقتی متوجه شده است که می خواهند غلامحسین فروهر وزیر دارایی را بکشند، او را خبر کرده است و فروهر برای حفظ جاننش چند شب در مسافرخانه های ارزان قیمت خیابان برق می خوابیده است. او با آیت الله کاشانی ارتباط نزدیک داشته است. وی همچنین از حوادث سالهای بعد مانند ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی و جز آن نیز سخن گفته، همان طوری که به شرح از روابط خود با شاه

یاد کرده است.

دربارهٔ دکتر مصدق چند بار به صراحت گفته است که به او آیت الله کاشانی معتقد بوده است. چون می دیده است که آن دو برخلاف شاه اقدامی نمی کنند. دربارهٔ واقعهٔ ۱۴ آذر ۱۳۳۰ که در ایران و دیگر کشورها به نام شعبان بی مخ رقم زده شده است، صریحاً به حمله به روزنامه های چپی و غیر چپی مخالف دولت و تظاهرات خیابانی علیه نمابندگان مخالف مصدق به صراحت اعتراف کرده است، ولی می گوید در این موارد نه از کسی دستوری گرفته بوده است و نه به او پولی داده شده بوده است، این کار را به این علت کرده بوده است که توده ایها همه جا فریاد می زدند زنده باد استالین... آنچه او گفته است با آنچه در روزنامه های آن سالها نوشته شده و در مجلس شورای ملی از سوی اقلیت در حضور دکتر مصدق مطرح گردیده است تطبیق می کند جز این که آنها شعبان را مأمور دولت دکتر مصدق و حقوق بگیر شهربانی می دانسته اند به این علت که در آن روز مأموران انتظامی و نظامی به هیچ وجه مانع او نشده بودند. اما یکی دو روز بعد او را توقیف می کنند و مدت ها در زندان می ماند. از واقعهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که به بازگشت دکتر مصدق به نخست وزیری منجر شد، با خوشوقتی، و از کشته شدگان بسیار آن روز، به خصوص اجساد کشته شدگانی که از جنوب به تهران آورده بودند با تأثر یاد کرده است.

از روز نهم اسفند ۱۳۳۱ به بعد راه شعبان تغییر می کند و در صف مخالفان دکتر مصدق قرار می گیرد. گفته است: «ما اول صبح رفتهیم خونۀ کاشانی، درست بادمه... آیت الله کاشانی گفت: «برین شاه داره از مملکت میره بیرون. برین نذارین شاه بره!» گفت: «اگه شاه بره عمامهٔ مام رفته» (ص ۱۲۳). به بازار رفتهیم و گفتیم ایها الناس، معازة هاتونو ببندین، دکوناتونو ببندین، اعلیحضرت شاه داره از مملکت خارج میشه. اگه شاه بره شما زندگیتون از بین میره و اینا...». دیدیم هیشکی محل نداشت... بله، منم زدم و شکستم و خلاصه بازارو بستن. ما راه افتادیم ناصر خسرو...». گفته است حتی برای تحریک مردم نعلش درست کردیم و در خیابان راه افتادیم که «کشتن! آی کشتن!» از همون ساعت دیگه ما با مصدق چیز شدیم. س - مخالف شدید؟ ج - بله. ما راه افتادیم و رفتهیم در خونۀ شاه...» (ص ۱۲۳-۱۲۴). از خانۀ شاه به خانۀ مصدق می روند... با جیب به در خانۀ مصدق می زنند، سربازان محافظ خانۀ نخست وزیر تیراندازی می کنند. خواهرزادهٔ شعبان در جا می میرد. به رضا اربابی تیری می خورد، تیری هم به شعبان می خورد که به زمین می افتد و سربازان با قنداق تفنگ او را می زنند. بعد او را به بیمارستان می برند. در بیمارستان سینا پرفسور عدل او را می بیند. پرفسور به او می گوید: «مرد حسابی کسی واسۀ خاطر این پسرۀ جعلق میزنه خونۀ پدرشو خراب میکنه؟». بعد او را به زندان شهربانی می برند. «مارو دستبند زدن، دستبند قبونی... دستمو همچی کشیدن که جناق سینه ام داشت می شکست. پیر منو در آوردن...» (ص ۱۲۳-۱۳۱). شعبان بی مخ از ۹ اسفند ۱۳۳۱ تا بعد از ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان بوده است و پس از آن که سرلشکر زاهدی قدرت را به دست می گیرد بعد از ظهر آن روز از زندان آزاد می شود.

آنچه از نظر تان گذشت اشاره ای ست به نوع مطالبی که در کتاب آمده است. کتاب از نظر تصویر و بریدهٔ روزنامه ها غنی ست. خانم سرشار نیز خواننده را در ذیل بسیاری از صفحات کتاب به روزنامه ها و مجله های آن روزگار که در آنها اشاراتی به شعبان جعفری شده ارجاع داده است.

## پیامبران خرد، در پیکار با تاریکی هزاره ها

نوشته شهریار شیرازی، به کوشش هوشنگ معین زاده، انتشارات آذرخش (Houshang Moinzadeh, B. P. 31 92403 Courbevoie Cedex, France)، چاپ آلمان، ۱۳۸۰، صفحات: ۴۲۴، بها با هزینه پست برای اروپا ۲۰ یورو، برای امریکا و کانادا ۲۵ دلار و سایر کشورها ۳۰ دلار

فهرست: پیشگفتار؛ مقدمه؛ وسوسه بویا؛ کلب علی؛ تالار نور و فریاد کور؛ شورش عقلی؛ عقل و تعبیر ما از آن، خدای عوام مخلوق جهل و توطن؛ شوریدن، پیش درآمد شورانیدن؛ می پرسند چه کنم؟؛ ای همه چیز همه چیز؛ عقل و دین، پسر و پدر و در روی هم؛ نه خالق عالم که مخلوق یهودیان؛ مار - مرد؛ ... آن خدای مجهول؛ ... نگذارید نا پدید شوم؛ من و سعید و ماه و گورستان؛ ای بشارت؛ آخوند؛ جواپت را بین؛ ملاقاتی با خرم دین؛ من زنده به گور نیستم؛ هیچ کس رسول نیست؛ روضه خوان فکلی؛ لا اله الا زور؛ سودای قدرت به بهانه رسالت؛ فرارگاه بیقار؛ حق و قدرت؛ حاصل جمع غریزه و فهم؛ گور غربتی؛ عوامیگری، نافی مردم سالاری؛ سفر آموزشی؛ وهم بر فهم غالب آمد؛ بهره چندان از تعقل ندارد؛ رحم مرده زا؛ دا پره ای وجود ندارد؛ یک سر و دو دهان؛ باور کن آدم هستی، خرد ز خاک مرده دانش اندوزد.

این کتاب یکی از دهها کتاب و صدها مقاله ای ست که پس از آمدن آیت الله خمینی و برپا کردن جمهوری اسلامی ایران درباره دین اسلام و دکانداران دین در خارج از ایران به چاپ رسیده است که همه عکس العملی ست نسبت به حکومتی که دین را وسیله کسب قدرت قرار داده و امان خلائق را بریده است. عده ای از ایرانیان در امریکا - و شاید در اروپا - به مسیحیت گرویده اند، در شرق امریکا حداقل دو کلیسای مخصوص ایرانیان تأسیس شده است و در تگزاس نیز پنج کلیسای مخصوص ایرانیان فارسی زبان و...، به علاوه مسافر ثقه ای که از ایران بازگشته است می گفت کتاب انجیل را به زبان فارسی در برابر دانشگاه تهران به سیصد تومان یعنی کمتر از پنجاه سنت، در برابر چشم همگان می فروشند. برخی به مذهب زردشت روی آورده اند، در حالی که قرنها پیش خیام گفته است: ای بیخبران راه نه آن است و نه این». دین، دین است و وقتی قدرت سیاسی به دست بیاورد دمار از همه بر می آورد.

آقای معین زاده می نویسد «شهریار شیرازی» نام مستعار نویسنده ای ست ایرانی که خواسته است «پیام آور و ناشر افکار و اندیشه های» او باشم. با آن که به عنوان یک پژوهشگر ساده، من صدها کتاب آموزنده از بزرگان ایرانی و غیر ایرانی خوانده ام اما دفتری که [کتاب مورد بحث] به دستم رسید در نوع خود چیز دیگری بود. اگر بخواهم محتوای این دفتر را به گونه ساده بازگو کنم، با بدبگویم که عصارة اندیشه های ناب فرزنانگان جهل ستیز ایران را در یک مجموعه به هم میهنان خود هدیه نموده، و همچون پزشکی حاذق، علل بیماری جامعه ایران را تشخیص داده و دارو و درمانش را نیز در شرایط کنونی مشخص کرده است. در عین حال، این کتاب سرگذشت مردی ست که برای نجات سرزمین دوست داشتنی خود از دست دستاربندهای فاسد به دنبال دلاوری مانند «کاوه» می گردد بدین امید که: «مردی از خویش برون آید و کاری بکند». و اما کو کاوه!

با نقل عبارتی از مقدمه کتاب این بحث را به پایان می برم: «نزدیک به دو قرن پیش یک کشیش جوان فرانسوی که بعدها تبدیل به یکی از مکارترین سیاستمداران عصر خود می شود گفته است: «زبان را برای آن

به انسان داده اند که با آن افکار خود را پنهان کند». آن شریعتمدار و سیاستمدار یعنی تالیران از روی تجربه و به فراست دریافته بود که دروغ گفتن به مردم و فریب دادن عوام از راهش (باورشناسی عوامی) رمز موفقیت کسانی ست که مطلوبشان حکومت بر مردم و اندوختن ثروتهای کلان از راه سوء استفاده از قدرتی می باشد که در واقع به خود آن مردم بینوا تعلق دارد» (ص ۱۳).

کتابهای آقای معین زاده پیش از این در ایران شناسی معرفی شده است: خیام و آن دروغ دلاویز، آن سوی سراب (خدا)، و کمیدی خدا بان.

### بررسی ادیان ثلاثه

یا «خلاصه بررسی ادیان ثلاثه یا روزنه ای به سوی حقیقت»

نویسنده: نادر پیمائی، ناشر: P.O.Box 341427, L.A., CA 90034، صفحات: ۱۶۸، بها (؟)

فهرست مطالب: مقدمه ای بر این کتاب به قلم آقای شجاع الدین شفا؛ سخنی با خواننده - پیشگفتار؛ بخش اول - خلاصه بررسی تورات؛ بخش دوم - خلاصه بررسی انجیل؛ بخش سوم - خلاصه بررسی قرآن؛ بخش چهارم - بررسی کلی ادیان ثلاثه و نتیجه گیری.

آقای شجاع الدین شفا درباره این کتاب نوشته است: «... نخستین احساس من با خواندن آن، این بود که سرانجام کتابی که جایش در میان سایر نشریات روشنگرانه خالی بود پا به میدان گذاشته است. زیرا در این کتاب نویسنده در صفحاتی معدود به مهمترین مسائل سؤال برانگیزی که جامعه امروزی ما در راستای امور مذهبی با آنها روبروست، به صورتی روشن و کوتاه پاسخهای ضروری داده است... از یاد نبریم که حق شک داشتن و سؤال کردن، ولو در مسائلی که به طور سنتی غیر قابل شک و غیر قابل سؤال تلقی شده اند، امروزه نه تنها حق بیچون و چرای هر فرد بشری، بلکه در بسیاری موارد اصولاً وظیفه اوست».

«در آغاز هزاره ای نو، بخش پیشرو جهان بشری دوران نوینی را با شتابی فراگیر در مسیر تکامل همه جانبه جامعه انسانی، و این بار بر اساس دانش و نه اسطوره آغاز کرده است. راه این مسیر به خلاف آنچه سنت گرایانی دانسته یا نادانسته مدعی آندند نه راه بی خدایی ست و نه راه دین ستیزی، بلکه راه برداشتی جهان بینانه تر، واقع نگرانه تر و معنوی تر از دین است که این بار می باید در جلوه تکامل یافته خود از یک سو با دانش... و از سوی دیگر بر پیوند نزدیک و ژرف قلبی آدمی با آفریدگار و با جهان آفرینش استوار باشد که مجتمع سنتی خاخام و کشیش و آخوند را با ترازنامه چند هزار ساله خون و مرگ و دروغ و خرافات آن در آن راهی نیست».

آقای نادر پیمائی نوشته است در خانواده شیعه متولد شده ام. طبعاً بنا به تعلیم و یا تلقین خود را مسلمان شناخته ام. با پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک آشنا بودم و با منشور کوروش کبیر درباره آزادی ادیان و نیز شعر سعدی «بنی آدم اعضاء یکدیگرند...»، ولی با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، از خود پرسیدم که چه اشکالی در نظام اجتماعی و در اعتقادات مذهبی ما وجود داشته که در این قرن گرفتار چنین حکومتی شده ایم، آثار خمینی را خواندم و نیز بحار الانوار مجلسی، ۲۳ سال علی دشتی، اسلام شناسی علی شریعتی، و شیعه گری احمد کسروی را و سپس به خواندن قرآن با ترجمه فارسی پرداختم و بعد به سراغ تورات و انجیل رفتم. حاصل

سالها مطالعه من کتاب حاضر است که حاوی قسمتهایی از کتابهای تورات و انجیل و قرآن است». مؤلف کتاب آنچه را که در سه کتاب مورد بحث آمده است با محک «خرد» مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و طبیعی است که بسیاری از آنها را پذیرفتنی نیافته است، در حالی که در ادیان اصل بر «ایمان» است و مؤمن را با «خرد» که درباره هر مسأله به چون و چرا می پردازد کاری نیست.

آقای پیمائی تحقیق خود را از این جا آغاز کرده است که خداوند، زمین و آسمانها و دریاها و آدم را در شش روز آفریده است. خدا روز چهارم ماه و خورشید را در آسمان قرار داده، چگونه سه روز اول که هنوز روز و شبی وجود نداشته زمان با مقیاس و معیار «روز» تعیین شده؟ وی کتاب را با سروده مشهور سعیدی سیرجانی به پایان رسانیده است: «خبر داری ای شیخ دانا که من خدا ناشناسم خدا ناشناس / نه سر بسته گویم در این ره سخن نه از جوب و تکفیر دارم هراس...» که در آن، سعیدی آفریدگار جهان را به صورتی که در کتب دینی ما توصیف شده مورد انتقاد قرار داده است.

### تاریخ سیاسی ائمه

نوشته جواد محدثی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، انتشارات مدرسه (خیابان سپهدی، پل کریمخان زند، کوچه شهید محمود حقیقت طلب، پلاک ۳۶)، تهران، ۱۳۷۷، صفحات: ۲۸۶، بها ۷۰۰۰ ریال.

فهرست: پیشگفتار؛ ۱- مدخل، کاستیها و دشواریها، در زیر ۷ عنوان؛ ۲- شرایط و مواضع، در زیر ۶ عنوان؛ ۳- دوره های حیات ائمه، در زیر ۴ عنوان؛ ۴- امام سجاد و حماسه کربلا، در زیر ۴ عنوان؛ ۵- عصر امام باقر، در زیر ۲ عنوان؛ ۶- امام صادق و عصر انتقال قدرت، در زیر ۶ عنوان؛ ۷- قرن هارونی و نقش امام کاظم، در زیر ۱۲ عنوان؛ ۸- «رضا»ی آل محمد، در زیر ۹ عنوان؛ ۹- جواد الائمه جوانترین امام شهید، در زیر ۸ عنوان؛ ۱۰- امام هادی در سنگر هدایت و مبارزه، در زیر ۱۱ عنوان؛ ۱۱- دوره پیش از غیبت، در زیر ۵ عنوان؛ ۱۲- امام مهدی، در زیر ۳ عنوان؛ ۱۳- ولایت فقیه، تداوم رهبری ائمه در زیر ۱۰ عنوان؛ فهرست منابع عمده

در پیشگفتار آمده است: «بعد سیاسی زندگی امامان و سیره اجتماعی و مبارزاتی آنان کمتر مورد بحث و تحقیق و عرضه قرار گرفته است. به همین دلیل شناخت «تاریخ سیاسی ائمه» از ضرورت و اولویت بیشتری برخوردار است. به تعبیر مقام معظم رهبری، آیت الله العظمی خامنه ای «ما باید زندگی ائمه علیهم السلام را به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم و نه فقط به عنوان خاطره های شکوهمند و ارزنده، و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست... در این کتاب بیش از آن که به جزئیات زندگی و سیره معصومین پرداخته شود، کوشش شده تا ترسیمی کلی تر و نمایی روشن تر از بُعد مبارزاتی زندگی امامان - البته مستند به وقایع حیاتشان - ارائه شود...» (ص ۷-۸).

درباره امام چهارم آمده است: «در سال ۶۱ هجری در روز عاشورا... امام سجاد در آتش تبی سخت می سوخت و آن تب، تب خدایی بود. تبی ارزنده به خاطر نجات بشریت. اگر امام آن تب را نداشت و توانایی پیکار داشت شمشیر در کف می گرفت و آن قدر پیکار می کرد تا به شهادت برسد. آن وقت نهالی را که

حسین ع در آن روز با خون باران و خودش آبیاری کرده بود دیگر کسی نداشت تا به آبیاری مجدد آن بپردازند. البته امام با همان حال نیز وقتی غربت و تنهایی امام را دید از خیمه ها بیرون آمد تا به جنگ و دفاع از امام [حسین] بپردازد، که امام به ام کلثوم فرمود او را بگیر، تا زمین از نسل آل محمد خالی نماند» (ص ۷۷).

درباره «امام جواد» آمده است که «هنگام شهادت پدر [امام رضا]... هشت سال داشت. در همان کودکی، مسؤولیت سنگین و حساس رهبری همه جانبه شیعه به آن حضرت رسید» (ص ۱۹۳). در زمانی که امام نه ساله بود، «مأمون دخترش ام الفضل را به عقد دائم امام جواد درآورد. امام نیز در پذیرش این ازدواج، تحت فشار و الزام مأمون بود. با توجه به دانش وسیع امام محمد تقی در آن سن اندک و آوازه علمی و شهرت فضایل و مکارم وی در سراسر قلمرو وسیع مملکت اسلامی که پیش از چهل و چهار کشور بود [آیا در دهه اول قرن دوم هجری ۴۴ کشور اسلامی وجود داشته است!] و همه جا از آن حضرت با عظمت و احترام یاد می شد...» (ص ۱۹۶-۱۹۷).

«امام هادی... ۸ ساله بود که پدرش امام جواد ع به شهادت رسید... پس از شهادت پدر رسالت رهبری و امامت به دوش وی قرار گرفت و او که «امتداد وجودی پیامبر» بود، می با بست نقش هدایت فکری مردم... را به عهده گیرد» (ص ۲۱۱).

درباره امام مهدی نیز آمده است که چون بر طبق پیشگوییها قرار بود زوال حکومتهای ستم و تشکیل نظام جهانی بر پایه عدل و قسط به دست او باشد... حضرت به گونه ای معجزه آسا و بدون آشکار شدن حمل به دنیا می آید... امام عسگری [پدر] دو وظیفه داشت: یکی پنهان داشتن این فرزند از چشم و اطلاع مأموران خلیفه، از سوی دیگر اثبات وجودش و معرفی اش به شیعیان خاص و مورد اعتماد... با شهادت امام عسگری و نماز خواندن حضرت مهدی پنج ساله بر جنازه پدر، وجود چنین فرزندی علنی می شود... مأمورین جهت دستگیری وی خانه را محاصره می کنند و... [سه نقطه در کتاب آمده است] بالاخره امام از نظرها «غایب» می شود و ارتباط مستقیم و آشکارش با مردم قطع می گردد. از این پس توسط چهار نماینده در طول چهار نسل (یعنی به مدت ۷۰ سال) با شیعیان ارتباط برقرار می گردد» (ص ۲۴۷-۲۴۸).

چنین به نظر می رسد که مقصود اساسی از تألیف این کتاب درسی یا نیمه درسی از طرف وزارت آموزش و پرورش، فقط اثبات مسأله «ولایت فقیه، تداوم رهبری ائمه» و حکومت اسلامی ایران است. در این کتاب پس از دوازده «امام»، از آیت الله خمینی با عنوان «امام امت» (۱۶۹) و «حضرت آیت الله العظمی امام خمینی» (ص ۲۷۸) نام برده شده و وی را در ردیف امامان دوازده گانه قرار داده است و برای اثبات «ولایت فقیه» شش حدیث از: پیامبر اسلام، امام علی، امام حسین، امام صادق، امام حسن عسگری، و حضرت مهدی نقل شده است.

عبارتهایی از این نوع در این کتاب نیز قابل توجه است: «پس از بحث آزاد ایدئولوژیک میان امام جواد و یحیی بن اکثم که قاضی القضاة و رئیس دیوان عالی کشور بود» (ص ۱۹۸)، «شرایط خفقان بار و فشار پلیسی رژیم عباسی» (ص ۲۱۲)، «امام، بر طبق شیوه و استراتژی خود مبنی بر...» (ص ۲۱۴)، «نزول حکومت... کودتا و ضد کودتا برای قبضه کردن قدرت سیاسی...» (ص ۲۱۶).

## قتل کسروی

نوشته ناصر پاکدامن، چاپ دوم، انتشارات فروغ، آلمان، بایز ۱۳۸۰/۲۰۰۱، صفحات: ۲۸۰، بها (۴) فهرست: یادداشت برای چاپ دوم؛ چند کلمه هم در توضیح و هم در تشکر؛ ۱- درباره قتل کسروی؛ ۲- باز هم درباره قتل کسروی؛ ۳- قتل عمد در عدلیه؛ ۴- ضمایم؛ ۵- ضمیمه دیگر؛ نمونه هایی از چند دستنوشته کسروی و چند سند دیگر؛ داریوش کارگر، پیشگفتار بر چاپ اول

فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی در سال ۱۳۲۴ با قتل احمد کسروی محقق نامدار در وزارت دادگستری و در حضور قاضی، کشتن مخالفان را آغاز کردند که بعدها هژیر وزیر دربار و سپهبد رزم آرا نخست وزیر... از جمله آنان بودند. فدا بیان اسلام را به حق باید پیشاهنگ حکومت جمهوری اسلامی ایران دانست، اسلامی از نوع اسلام ناب محمدی انواب صفوی گفته بوده است: «جدم حضرت سیدالشهدا را در خواب دیدم که بازوبندی به بازویم بست و در روی آن نوشته بود فدائیان اسلام».

در مقاله آقای حمید احمدی که در شماره های ۳ و ۴ سال سیزدهم ایران شناسی چاپ شده به این موضوع تصریح گردیده است که به احتمال قوی، نواب صفوی و فدا بیان اسلام در اجرای خواسته های آیت الله خمینی که در همان سالها کتاب کشف اسرار خود را منتشر کرده بوده است، گام بر می داشته اند.

آقای پاکدامن در این کتاب اسناد و مدارک متعددی درباره قتل کسروی گردآوری کرده اند که برای محققان قابل استفاده است.

## حماسه ایران. یادمانی از فراسوی هزاره ها

۲۸ گفتار. نقد و گفت و شنود شاهنامه شناختی، همراه با هشت پیوست. پژوهش و نگارش جلیل دوستخواه، نشر آگه، مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن‌ها، تهران ۱۳۸۰ (چاپ اول و ویراست دوم) (با افزودن ها)، صفحات: ۶۷۷، بها ۴۵۰۰۰ ریال

فهرست: کوتاه نوشتها و نشانه ها؛ بخش یکم - پژوهشها و گفتارها، در زیر ۱۳ عنوان؛ بخش دوم - بررسیها و نقدها در زیر ۱۳ عنوان؛ بخش سوم - گفت و شنودها، در زیر ۲ عنوان؛ بخش چهارم - پیوستها در زیر ۸ عنوان؛ و در پایان «نام نما» [= نما به = فهرست اعلام = فهرست اشخاص و مکانها]

کتاب بدون مقدمه با مقاله «آز و نیاز دو دیوگران فراز» چاپ شده است و با توجه به شرحی که مؤلف در زیر نخستین صفحه مقاله داده است معلوم می شود این چهارمین چاپ این پژوهش است که در این کتاب آمده است. مقاله هایی که در کتاب به چاپ رسیده عموماً پیش از این حداقل یک بار در مجله یا کتابی به چاپ رسیده بوده است و اینک مجموع آن مقاله ها و نقد و بررسیها و مصاحبه ها در این کتاب، با چاپ مرغوب در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است. اقدام آقای دکتر جلیل دوستخواه در جمع آوری پژوهشها و تحقیقات خود درباره شاهنامه فردوسی و چاپ آنها در یک مجلد ستودنی ست زیرا مقاله هایی که در مجله ها و یادنامه ها و جشن نامه ها به چاپ می رسد، پس از مدتی، تقریباً به دست فراموشی سپرده می شود. در حالی که چاپ آنها در یک مجموعه کار محققان را بسیار آسان می کند و محققان و علاقه مندان به جای مراجعه به دهها کتاب و مجله که به بسیاری از آنها دسترسی پیدا نمی کنند می توانند همه آنها را در یک کتاب در اختیار



داشته باشند.

آقای دکتر جلیل دوستخواه سالهاست که درباره شاهنامه فردوسی به تحقیق مشغول است. کتاب حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره ها یکی از آثار اوست، علاوه بر کتابهای اوستا/ کهنترین سرودها و متنهای ایرانی، داستان رستم و سهراب/ نگارش مرشد عباس زریری، اوستا/ نامه مینوی آیین زرتشت و...

## قله های قدرت در دو دهه پایانی دودمان پهلوی: شاه، امیر عباس هویدا، اردشیر زاهدی

نوشته نور محمد عسگری، ناشر: انتشارات آرش، استکهلم، ۲۰۰۱/۱۳۸۰، صفحات ۳۷۰+، ضمائم، بها (؟)

فهرست: فصل اول - امیر عباس هویدا، در ۲۱ بخش (ص ۹-۱۰۰)؛ فصل دوم - اردشیر زاهدی، در ۳۹ بخش (ص ۱۰۵-۳۷۰)؛

آقای نور محمد عسگری پس از فرار از زندان جمهوری اسلامی ایران کشور سوئد را برای اقامت خود برگزیده است و در این سالها به مانند دوران اقامت در ایران همچنان به تحقیق و نگارش مقاله و کتاب اشتغال دارد. از کتابهای اوست: بابک خرم دین، ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران، ابومسلم خراسانی، و کتاب شاه، مصدق، سپهبد زاهدی. و اینک آخرین کتاب او: شاه، امیر عباس هویدا، اردشیر زاهدی در سوئد منتشر گردیده است.

مؤلف درباره نحوه کار خود در زیر عنوان «گفتاری کوتاه» نوشته است: «بدون توجه به نظریه های مخالف و موافق، و نیز بدون آن که تحت تأثیر گفته ها و یا نصایح اندرز پردازان و لغز گوینان واقع بشوم، به واریسی و شنیدن و نوشتن مطالب مورد توجه پرداخته ام، بی آن که از بین آنها مواردی را دستچین کنم. خوب و بد را با هم در کتاب جمع کردم، زیرا همه کوششم را به کار گرفتم تا واقعیتها را به نظر خواننده کتاب برسانم. تا هر کس پس از مطالعه و بررسی خود سره را از ناسره تمیز بدهد. بیش از دو سال تمام روزگارم صرف مراجعه به مخالفین و موافقین شخصیتهای مورد نظرم شد تا آنچه که لازمه تدوین این کتاب بود به دست بیاورم و بدون کم و کاست به شما خواننده گرامی تقدیم کنم... ادعایی ندارم بلکه کوشش نموده ام تا پاره ای از حقایق را که مورد بحث و گفتگوی پنهان و پیدای عده ای از نویسندگان یا محققان و پژوهشگران بوده و احتمالاً از دید تیزبین پاره ای از ایشان دور مانده با یک کنکاش فوق العاده به صورت صحیح به خوانندگان عرضه نمایم...».

اساس کار مؤلف نقل قولهای مختلف درباره امیر عباس هویدا و اردشیر زاهدی ست با ذکر مأخذ. بدیهی است چهره این دو تن در این کتاب نه سفید سفید است نه سیاه سیاه بدان سان که افراد در اسطوره های دینی معرفی می شوند.

خلاصه مطلب درباره هویدا آن است که وی خود نیز می دانست که از عهده کار سنگین نخست وزیر بر نمی آید، چه او مراحل مختلف اداری را طی نکرده بود و تجربه ای نداشت. این شاه بود که سر نخ تمام امور را در دست خود داشت. برخی از وزیران کابینه نیز به استقلال عمل می کردند و برنامه های خود را به عرض شاه می رسانیدند و نتیجه آن را نیز در هیأت دولت مطرح می ساختند، فقط اگر به مشکلی

بر می خوردند آن گاه رفع مشکل را از نخست وزیر می خواستند...

بهترین نمونه بیطرفی مؤلف بخش ۳۵ کتاب است درباره «نکات منفی زندگی سیاسی زاهدی از نظر مخالفین» (ص ۳۴۸ تا ۳۵۸) که در آن به ضیافت‌های پر خرج او در امریکا و دادن هدیه های ارزنده از بودجه سفارت، مهمانی مجلل او در هتل والدورف استوریای... نیویورک در زمان سفر فرح پهلوی به امریکا (از کتاب صفایی، زندگینامه سپهبد زاهدی)\*، بیرون بردن تعدادی از اسناد مهم سفارت که سرسپردگی مقامهای ایرانی به ابر قدرت امریکا را نشان می داده است (اطلاعات، ۲۸ بهمن ۱۳۵۷)\*، شهرت به تندخویی و سختگیری در وزارت امور خارجه (دکتر حسین شهیدزاده، ره آورد روزگار)، این که او مجموعه ای بود از «علاقه اش به وطن» ولی با تعجیل در قضاوت و عدم پیش بینی کافی سیاسی و تجربی... توام با تندی... زاهدی مردی بود صریح اللهجه... گاهی مطالبش را با کلماتی که چندان وزین نبود بر زبان می آورد» (فریدون زند فر، ایران و جهان پر تلاطم)، سفارت ایران را در امریکا به صورت کانون تعیش... در آورده بود و از کیسه فقیر ملت حاتم بخشبها می کرد... (ناصر نجمی، از سید ضیاء تا بازگان\*)، «سالهای وزارت اردشیر زاهدی یکی از بدنام ترین دورانهای تاریخ وزارت امور خارجه می باشد (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، به کوشش مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی)\*»، «یکی از نزدیکان اعلیحضرت هما یون شاهنشاه می گفت: عده ای از حسن نظر شاهنشاه سوء استفاده کرده [اند] برای مثال نام ابتهاج و اردشیر زاهدی را بیان نمود (گزارش مورخ ۱۳۳۶/۸/۱ ساواک) و موارد دیگر که همه به نظر نویسنده این سطور بر اعتبار کار مؤلف می افزاید. (توضیح آن که مآخذی که با نشانه \* مشخص گردیده در دوران حکومت جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسیده است)

در فصل ۳۶ کتاب به فشار دکتر مصدق به اصل چهار برای اخراج اردشیر زاهدی از آن مؤسسه اشاره گردیده است. سرانجام زاهدی بامرخصی بدون حقوق از کار کناره می گیرد، بعد طبق ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر می شود. در ایام توقیف، دکتر صدیقی وزیر کشور به سراغ او می رود و در حالی که دو نفر نظامی در دو طرف زاهدی ایستاده و دستهای او را نگاهداشته بودند، دکتر صدیقی به زاهدی و پدرش توهین می کند و دستش را بلند می کند که او را بزند. چون دستهای زاهدی را گرفته بودند او با پرتاب لگدی از خود دفاع می کند. سپس به او دستبند قیانی می زنند و از او می خواهند نامه ای را که علیه شاه تهیه کرده بودند امضاء کند که اردشیر زاهدی به این کار تن در نمی دهد...».

کتاب از نظر تصاویر مربوط به اردشیر زاهدی بسیار غنی ست و چنین می نماید که مؤلف آنها را از آلبوم زاهدی برگزیده است.

در بخشهای مربوط به اردشیر زاهدی از جمله ابن مطالب جلب توجه می کند: عقاید هویدا و زاهدی در مسائل مختلف، موضوع ساعت‌های واشرون کنستانتین، زاهدی مردی بود پرخاشگر و بی توجه به مقامات امنیتی، روابط و خلیقات هویدا و زاهدی، چگونگی استعفا از وزارت خارجه، اعتقادات زاهدی در رابطه با اسرائیل، علم در مقابل خمینی، اسراری که زاهدی نمی خواهد فاش شود.

## تجاوز عراق، خیانت خودی، حمایت بیگانه

نوشته دکتر هوشنگ طالع، انتشارات سمرقند، تهران ۱۳۸۰، صفحات ۱۸۶، بها ۱۲۰۰ تومان

فهرست: پیشگفتار؛ گفتار نخست: حکومت زاده استعمار؛ گفتار دوم: ریشه های اختلاف و قراردادهای مرزی در غرب ایران زمین، در ۲ بخش؛ گفتار سوم: عراق در تدارک یورش نظامی؛ گفتار چهارم: اقدامهای دشمنانه عراق؛ گفتار پنجم: نبرد در جبهه نظامی، در ۳ بخش؛ گفتار ششم: جنگ در جبهه سیاسی - تبلیغاتی؛ گفتار هفتم: تجاوز دولت عراق در رابطه با حقوق بین الملل، در ۳ بخش؛ همراه با نوزده پیوست و شش نقشه

درباره جنگ هشت ساله عراق و ایران کتابها و مقاله های مختلفی نوشته شده که از آن جمله است کتابهای مفصل آقای دکتر منوچهر پارسادوست: ریشه های تاریخی اختلافات ایران و عراق، نقش عراق در شروع جنگ، و نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران. کتاب مورد بحث ما در این مقاله، با آن که کمتر از دویست صفحه دارد مشتمل بر مطالبیست قابل توجه: در «بخش دوم - ایرانی نمایان در خدمت متجاوز (ص ۴۵-۴۸) از گفتار سوم: عراق در تدارک یورش نظامی» از تماس نماینده وقت عراق با منصور رفیع زاده سخن به میان آمده و این که رفیع زاده نقش رابط دولت عراق با ارتشبد اوپسی را به عهده داشته است. در این بخش از ملاقاتهای اوپسی و دکتر شاپور بختیار با بلندپایگان عراق حتی صدام حسین یاد شده است، و نیز موافقت دولت عراق با تأسیس دوفروستنده رادبویی در خاک عراق از سوی این دو تن به نامهای «رادبوی ایران» و «رادبوی صدای آزاد ایران» در هر روز به مدت یک ساعت، مشروط بر این که برنامه های این دو رادبوی پیش از پخش از طرف مقامهای امنیتی عراق بازبینی شود. شاپور بختیار در مصاحبه با روزنامه ایران بست (۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۲، چاپ امریکا) به دریافت کمک عراق اعتراف کرده است و در مصاحبه با مجله راه زندگی (۱۵ آبان ۱۳۶۰، چاپ امریکا) پیرامون مبالغی که از دولت عراق دریافت کرده، گفته است: «مبالغ قابل توجهی پیش از جنگ از عراق وام گرفته شده است که بعد از به ثمر رسیدن مبارزه علیه حکومت آخوندها با قدردانی و بهره مناسب مسترد خواهم کرد». و در مصاحبه با روزنامه کویتی السیاسه در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۲ گفته است «جزایر سه گانه متعلق به ایران نیست و نباید بر سر آنها با همسایگان خود کشمکش داشته باشیم».

به نقش سازمان مجاهدین خلق در همکاری با عراق نیز در این بخش اشاره شده است و نیز به ملاقات چهار ساعته طارق عزیز نایب رئیس وقت شورای وزیران عراق با مسعود رجوی در حومه پاریس به واسطگی باسر عرفات. در این بخش مبالغ و امکاناتی که صدام حسین در اختیار فعالان ایرانی قرار داده ذکر گردیده است.

کتاب تجاوز عراق، خیانت خودی، حمایت بیگانه که در تهران به چاپ رسیده البته به مؤلف این اجازه را نداده است که از خیانت خودی ها در داخل ایران نیز یاد کند زیرا پس از تصرف خرمشهر به توسط ارتش ایران، به عقیده صاحب نظران حق بود دولت اسلامی قطعنامه سازمان ملل را می پذیرفت و مبلغ کلانی بابت غرامت دریافت می کرد و به جنگ پایان می داد، در حالی که سیاست جنگ طلبانه حکام ایران موجب گردید که جنگ شش سال دیگر ادامه پیدا کند و صدمات انسانی و مالی جبران ناپذیری بر ایران وارد شود و آن گاه «امام» تن به شکست خفت بار ایران بدهد و جام زهر را بنوشد!

## اقلیت‌ها

نویسنده: محمد رضا خوبروی پاک، مجموعه مفاهیم علوم اجتماعی (۱۳)، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۸۰، صفحات: ۱۴۲، بها ۱۶۰۰ تومان

فهرست: مقدمه دبیر مجموعه (مراد ثقفی)؛ سخنی باخواننده، دیباچه؛ فصل اول - کلیات و پیشینه تاریخی، در زیر ۱۰ عنوان؛ فصل دوم - طبقه بندی اقلیتها، در زیر ۴ عنوان؛ فصل سوم - خواستهای اقلیتها؛ فصل چهارم - تعریف اقلیت‌ها، در زیر ۳ عنوان؛ فصل پنجم - ستم به اقلیتها، در زیر ۱۰ عنوان، فصل ششم - حمایت از اقلیتها، در زیر ۲ عنوان؛ مأخذ و کتابشناسی.

آقای خوبروی پاک در سال ۱۳۷۷ در کتاب نقدی بر فدرالیسم، «به بررسی و ارزیابی راه‌حلها و پیشنهادهای مختلف در حوزه ساماندهی داخلی کشورها پرداخته بود، و اینک با کتاب حاضر مباحثی را که در این زمینه در حوزه حقوق بین الملل مطرح بوده اند، به نقد و بررسی می‌گذارد. با در نظر داشتن یک چنین هدفی ست که در کتاب حاضر، تعاریفی که طی مطالعات مختلف از اقلیتها ارائه شده موضوع نقد و بررسی قرار می‌گیرد و همچنین تقسیم بندی آنها مطابق با ویژگیهای هر یک از این گروهها به سنجش گذاشته می‌شود. نظر مساعد یا مخالف کشورها با این تعاریف و تقسیم بندیها و در نهایت وضعیت فعلی این قوانین نیز یکی دیگر از مباحث اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد» (از مقدمه دبیر مجموعه).

مؤلف کتاب نوشته است: از آن جایی که تعریف اقلیت مشکل و مسائل مربوط به آنها بسیار پیچیده است، پژوهشگران و سازمانهای بین المللی بر این عقیده اند که هر یک از گروههای اقلیتی را باید در چارچوب خودشان و با توجه دقیق به عوامل و شرایط زندگی شان مورد بررسی قرار داد. از این رو ضرورت دارد یادآوری کنیم که تعریفها و موضوعاتی که از جنبه های مختلف به دست داده ایم، و نقل قولها و منتهایی که به مناسبت آورده ایم را نباید از شرایط و اوضاع و احوالی که زمینه آنها بوده است جدا کرد و با شرایط و اوضاع دیگری وفق داد».

در قرن بیستم میلادی مسأله اقلیتها در اکثر کشورهای جهان از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا در برخی از کشورها به گروههایی ستم می‌شده است و می‌شود، و از سوی دیگر کشورهای ذی نفع و مقتدر هر یک با دلسوزی نسبت به بعضی از اقلیتها برای پیشرفت مقاصد خود از اقلیت‌ها به حداکثر سوء استفاده می‌کنند.

خواندن این کتاب و کتاب نقدی بر فدرالیسم را به علاقه مندان مسأله اقلیتها توصیه می‌کنیم.

## خاندان امام خمینی

پژوهشی ژرف در گوشه ای از تاریکیهای تاریخ، کاورنده و نگارنده: مهدی شمشیری، هوستون (P. O. Box 866672, Plano, TX 75086-6672)، ۱۳۸۰، صفحات: ۱۴۸، بها (۴)

فهرست مطالب: بخش اول: خاندان امام خمینی؛ توضیح ضروری - مقدمه‌هایی به عنوان پیشگفتار: ده مقدمه: مقدمه اول - اولین جای پای استعمار انگلیس در ایران؛ مقدمه دوم - حکومت هند پیش قراول استعمار انگلیس در ایران؛ مقدمه سوم: معرفی سلسله طریقت صوفیان نعمت اللہی...؛ مقدمه هفتم: انجمن اخوت،

تشکیلاتی شبه فراماسونی در پوشش تصوف هندی...؛ مقدمهٔ دهم، موقعیت جغرافیایی خمین در سرزمین بختیاری؛ مهاجرت پدر بزرگ خمینی به ایران؛ تا بیت انگلیس؛ وظایف جاسوسی سید احمد هندی در ایران...، مختصر شرحی در مورد فرقهٔ سیکها در هندوستان و ارتباط آن با سید احمد هندی؛ آرמهای فراماسونری و سیکیزم و شباهتهای آنها با آرم انجمن اخوت و آرم جمهوری اسلامی ایران...؛ بخش دوم: شرح حال سید مصطفی هندی (پدر روح الله خمینی)... داستان قتل سید مصطفی هندی، پدر خمینی، از قول مرتضی پسندیده و از قول دیگران...

آنچه بر اعتبار کتاب می افزاید آن است که مؤلف در موارد متعدد از کتاب خاطرات آیت الله پسندیده (برادر آیت الله خمینی) (به کوشش محمد جوادی نیا، نشر حدیث - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۶) استفاده کرده است. آقای شمشری نوشته است: «... کتاب مزبور از نظر ارتباطی که با زندگی روح الله خمینی داشته، قبل از چاپ و انتشار از طرف مقامات ذی نظر در جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی دقیق قرار گرفته... با این ترتیب می توان گفت که مطالب مندرج در کتاب مزبور از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران کاملاً معتبر و قابل استناد می باشد» (ص ۱).

در این کتاب اطلاعات دست اولی در مورد سید احمد هندی و فعالیتهای سید مصطفی هندی پدر آیت الله خمینی داده شده است که محققان تاریخ معاصر را به کار می آید و البته صاحب نظران باید دربارهٔ آنها به داوری بپردازند.

## گزارش گمان شکن

شرح و ترجمهٔ متن پازند «شکند گمانیک و یچار»، اثر مردان فرخ پسر اورمزد داد، تألیف پروین شکبیا، نشر کتاب کیومرث (Parvin Shakiba, 2000 W, John St. # 219 Champaign, Il, 61681)، صفحات: ۷۶۸، بها (۴)

فهرست عنوانین: پیشگفتار؛ ترجمهٔ آزاد متن پازند شکند گمانیک و یچار به فارسی در ۱۶ «باب» (ص ۲۲-۲۰۱)، ترجمه با حفظ اصالت کلمات و طرز جمله بندی، در ۱۶ «در» (ص ۲۰۳-۶۳۰)؛ پی نوشتها (ص ۶۳۰-۶۴۵)؛ واژه نامهٔ متن پازند شکند گمانیک و یچار (ص ۶۴۹-۷۶۸)؛ فهرست کتابهای مورد استفاده (ص ۷۶۹)

در پیشگفتار آمده است که تاریخ تقریبی نگارش کتاب « بنا بر آنچه وست و هدایت و مناس پنداشته اند نیمهٔ قرن نهم میلادی ست». در کتاب با آن که از موسی و مسیح و مانی نام برده شده و مؤلف اصول عقایدشان را مورد انتقاد قرار داده، صریحاً اسمی از اسلام و قرآن برده نشده است. اما از مطالبی که در باب یازدهم آمده شکمی باقی نمی ماند که اشارهٔ او به قرآن است.

خانم شکبیا نوشته است «کتاب شکند گمانیک و یچار از چند جهت حائز اهمیت است: یکی این که نویسنده با این که به قول خود او بیشتر دلالی را که برای اثبات وجود دو اصل خیر و شر و تضاد بین آن دو، و نیز، اثبات حقانیت کیش زرتشت و برتری آن بر ادیان دیگر می آورد، از دیگر کتابهای دینی پهلوی گرفته است، ولی نمونهٔ خوبی به دست می دهد از روش استدلال و منطق ایرانیان زرتشتی؛ و نشان می دهد که چگونه

کلام زرتشتیان برای مقابله با معتقدان مذاهب دیگر آمادگی یافته و این آمادگی با سلاح فلسفه به چه نحو صورت گرفته بوده است. دیگر این که با مطالعه این کتاب به بسیاری از اصول عقاید ایرانیان در مسائل فلسفی پی می بریم... از جهت دیگر چون چند فصل از این کتاب اختصاص دارد به سایر ادیان و شرح و نقد آنها، ما را در جریان نحوه برخورد فکری و عقیدتی زرتشتیان با مذاهب و فرقه هایی که در آن زمان وجود داشته اند می گذارد...» (پیشگفتار، ۸-۹).

دو نسخه قدیمی خطی از همین متن پازند با ترجمه سانسکریت را E. W. West اساس کار خود قرار داده و در ۱۸۸۵ آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. اساس کار خانم شکیبا در ترجمه فارسی شکند گمانیک و یچار از همان متن پازند با ترجمه سانسکریت است. وی از ترجمه وست و مناس (P. Pierre Jean de Menasce) بهره برده است. و از ترجمه با بهای سیزدهم تا شانزدهم کتاب به توسط صادق هدایت و نیز از ترجمه R. C. Zaehner در کتاب *Zurvan* از بند ۵۳ به بعد فصل شانزدهم استفاده کرده است.

در پایان پیشگفتار، «خلاصه مطالبی که در این کتاب، مورد بحث و انتقاد مردان فرخ پسر اورمزد داد قرار گرفته» ذکر شده است (ص ۹-۱۸). کوشش خانم شکیبا در تألیف و چاپ کتاب ستودنی ست.

### گلستان سعدی

با معنی واژه ها و شرح جمله ها و بیت های دشوار و برخی نکته های دستوری و ادبی و فهرست های آیات و اعلام

به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه (میدان بهارستان، ابتدای خیابان صفی علیشاه)، تهران ۱۳۸۰، چاپ سیزدهم، ویرایش سوم با حروف چینی جدید، صفحات: ۷۰۰، بها (؟) متن مورد استفاد استاد خطیب رهبر، گلستان چاپ محمد علی فروغی ست کتاب با دو مقدمه کوتاه با عنوان های «سعدی و گلستان» و «گلستان» آغاز می شود. نویسنده از سعدی به عنوان «بزرگترین گوینده و نویسنده ایران» یاد می کند. پیداست این کتاب که اکنون به چاپ سیزدهم رسیده است در ایران خواستاران بسیار دارد. آقای دکتر خطیب رهبر مطالب گفتنی را، از هر نظر در زیر هر صفحه به زبانی ساده توضیح داده است به طوری که حتی یک خواننده دبیرستانی - البته بر اساس اطلاعی که از دوران پیش از انقلاب اسلامی دارم - متن گلستان را به خوبی می فهمد. عبارات و اشعار عربی نیز با اعراب چاپ شده است همراه معنی فارسی آنها.

کسانی که می خواهند گلستان سعدی را از آغاز تا پایان بخوانند و برای مشکلات خود در هر مورد جوابی داشته باشند می توانند این کتاب را برای مطالعه برگزینند.

### شیوه نگارش

تألیف دکتر مرتضی کاخی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران (خیابان بهارستان، پلاک ۴۸۹)، چاپ سوم، ویراست دوم، ۱۳۷۸، صفحات: ۴۵۰، بها ده هزار ریال

فهرست: دیباچه بر چاپ سوم؛ مقدمه چاپ اول؛ چند یادآوری مهم به مؤلفان و مترجمان؛ چند یادآوری به ویراستاران و نسخه پردازان؛ بخش اول: رسم الخط: ۱- همزه و طرز نگارش آن در فارسی، ۲- تنوین قید ساز، ۳- است/ هست، ۴- فعلهای ربط و قواعد آنها، ۵- جمع، ۶- «یا=ی» نسبت، وحدت، نکره، مصدری، ۷- صفت تفضیلی و صفت عالی (تر، ترین)، ۸- این و آن (ضمایر اشاره به نزدیک و دور یا مبهم)؛ ...؛ بخش دوم - درست نویسی: مقدمه؛ آ، الف، ب، پ... ی؛ بخش سوم - نقطه گذاری؛ اصطلاحات دستوری، اصطلاحات نقطه گذاری: ویرگول، ویرگول فرد، ویرگول زوج... ممیز (/)، ستاره (\*).؛ بخش چهارم - ویرایش، نسخه پردازی...؛ بخش پنجم - نمونه ها و بیوستها...؛ بخش ششم - قوانین داخلی و عهدنامه های بین المللی درباره حقوق مؤلف؛ قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان... مقاله نامه ۱؛ مقاله نامه ۲؛ کتابنامه.

کتاب تنها راهنمای سودمندی برای مؤلفان و مترجمان، ویراستاران و نسخه پردازان نیست، بلکه کتابی ست که همگان را به کار آید.

# نامه ها و اهل نظرها

۱- عیب اول، فحاشی می باشد. فحاشی

با واژه های کم آزار و رقیق، شاید در بسیاری از زبانهای جهان وجود داشته باشد. ولی در زبان پارسی با واژه هایی موهن و زننده مبادله می گردد که ذکر آنها در این جا شرم آور می باشد. این فحاشی در بین عوام شدیدتر و غلیظ تر مبادله می گردد و از خواص کمتر شنیده می شود و شاید ملایم تر و رقیق تر. اگر توجه گردد، شکل و خطاب فحاشی که با الفاظ رکیک عنوان می شود، کمتر متوجه شخص فحش گیرنده می باشد، بلکه همواره طرف خطاب کسان او، از قبیل: پدر، مادر، زن، خواهر و... می باشند. ملایم ترین نوع فحش واژه « پدر سوخته» است، چرا پدر سوخته!! به چه علت! الله اعلم. در اشعار هجویه پارسی

...

با درود فراوان، کوششی که سالیانی دراز در راه ایران و ایران شناسی مبذول می فرمایید در خور ارج و ستایش می باشد. دیری ست این مطلب ذهنم را مشغول داشته است: ایرانی، با داشتن خصایل، گرفتار دو عیب می باشد که شاید بتوان یکی را نوعی رذیلت نامید و دیگری را مداهنه و چا پلوسی نام نهاد. درباره ریشه این بیماریها و تاریخ و سابقه و علل ابتلا و به کار بردن آنها، آگاهی ندارم. بر آن شدم، موضوع را با شما در میان نهم بلکه جواب بگیرم و نیز چنانچه مقتضی بدانید آن را در دست مطالعه و پرسش قرار دهید، شاید مطلب مورد توجه و اظهار نظر علاقه مندان قرار گیرد.



هم به خصوص بعد از دوران صفویه به این طرف، به کار بردن واژه‌های رکیک ملاحظه می‌گردد. من جمله یغمای جندقی که از هجوسرایان بوده است از شاعر همعصر خود به نام یا متخلص به ذره تقاضا می‌نماید که هجوی دربارۀ او بسراید. ذره شاعر، هجویه ای دارد که با این مطلع شروع می‌گردد:

طلب کرده ست هجو خود ز من یغمای زن قجه

چه گویه ذره زن قجه به دریای زن قجه  
 ۲- عیب دیگر که بدان اشاره گردید، به کار بردن واژه‌های تعارف، تملق، و چا پلوسی به حد اغراق می‌باشد. گمان نمی‌رود نظیر آن در دیگر زبانها جاری باشد. ملاحظه فرمایید، ضمیر منفصل خطابیی در زبان انگلیسی «شما» می‌باشد. در این زبان ضمیر «تو» وجود ندارد. در زبان فرانسه ضمیر شما و تو هر دو وجود دارد. در زبان عربی ضمیر شما وجود ندارد. اما ضمایر و واژه‌های شخصی را به طور نمونه وار در زبان پارسی بر می‌شمرم:

من، مخلص، بنده، چاکر، ارادتمند، حقیر و...

ضمایر و واژه‌های خطابیی به طور نمونه:

تو، شما، سرکار، سرکار عالی، حضرت عالی، حضرت اجل عالی، حضرت اشرف و... در تحریر نامه‌های خصوصی هنوز دست از واژه‌هایی نظیر: قربانت گردم، فدایت شوم، تصدقت گردم و... بر نمی‌داریم و اگر به سالیانی نه بس دور برگردیم در نامه‌های متبادله به عناوینی از این قبیل فراوان بر می‌خوریم:

تصدق حضور مبارکت گردهم، قربان خاکپای انورت گردم، خداوند گار معظم و... در نامه‌های عصر قاجاری، ضمن برشمردن یک نام، چه پیش تعارفات و پس تعارفاتی نوشته می‌شده است. پشت پاکتهای پستی سالهای اخیر نظیر چنین خطا بهایی مشاهده می‌گردد:

عریضه

حضور مبارک حضرت اشرف بندگان

عالی... روحی فداه

در خطاب به شاهان و دولتمردان، تعارف و تملق از حد می‌گذشته است و چه بسا بعضی خود را غلام خانه زاد می‌نامیدند. در بسیاری از کتب تاریخی و شرح احوال مخصوصاً از دوران صفوی به این طرف، تملق به حد افراط مشاهده می‌گردد نظیر تاریخ نادری میرزا مهدی خان منشی. انصافاً باید ادعان نمود که رضاشاه در رفع این نقیصه کوشش نمود.

این دو مشخصه ایرانی، که من آن را عیب به شمار می‌برم، دو مظهر متقابل خلیقات ایرانی است.

یقین است در کوششی که در ارائه ایران شناسی مبذول می‌فرمایید، فصد ندارید که فقط از محاسن ایران و ایرانی سخن بگویید بلکه خطاها و زشتیهای ناصوابمان را هم باید بشناسیم و راه رفع آنها را ارائه نمایم.

با احترام محمد مشیری یزدی

پاریس - ژانویه ۲۰۰۲

\*

در شماره آینده مجله، آقای دکتر محمود امید سالار خلاصه‌ای از تحقیقات خود را

کلمه «ادرار» دوبار به فتح اول چاپ شده که اشتباه است.

از یادآوری تلفنی آقای دکتر ماشاء الله آجودانی در لندن در این باب سپاسگزارم.

جلال متینی

درباره قسمت اول این نامه در اختیار خوانندگان قرار خواهند داد.

ایران شناسی

\*\*\*

تصحیح فرماید:

در صفحه ۷۹۹ شماره ۴، سال ۱۳ مجله،



مجموعه متون فارسی

جلال خالقی مطلق  
یادداشت‌های شاهنامه  
بخش یکم

ISBN: 0-933273-59-2

یادداشت‌های شاهنامه که دکتر جلال خالقی مطلق سالها به آن مشغول بود در ۹۳۱ صفحه و دو جلد انتشار یافت.

«این نخستین باری است که یک اثر زبان فارسی موضوع موشکافی و تحقیقی چنین دقیق و جامع قرار می‌گیرد» (ازمقدمه احسان یارشاطر بر «یادداشت‌های شاهنامه»).

یادداشت‌های شاهنامه شامل توضیح واژه‌ها و نامها، منشأ و تحولات تاریخی آنها، طرز نگارش واژه‌ها، معنی هر بیت با تفسیر لازم، توجیه برتر شمردن صورتی از واژه‌ای یا بیتی بر صورتهای دیگر، نقل امثله و شواهد از متون متعدد دیگر، نقد آراء دانشمندان ایرانی و خارجی درباره کلمات، ابیات و اشخاص شاهنامه، توضیح و مقایسه داستانها و اساطیر شاهنامه و همچنین فهرست کامل نامها و واژه‌هاست.

این یادداشت‌ها که ناظر به دو جلد اول و دوم شاهنامه طبع دکتر خالقی است راهنمای مهمی برای فهم درست همه متون قرنهای چهارم و پنجم و ششم به شمار می‌رود.

Eisenbrauns, Inc.

P. O. Box 275 Winona Lake, IN 46590-0275

Fax: (219)269-6788 Telephone: (219) 269-2011

www.eisenbrauns.com

توزیع توسط:

ماهنامه

پر

از انتشارات بنیاد فرهنگی پر

هیأت تحریریه:

علی سجادی، حسین مشاری، بیژن نامور

ماهنامه پر از آغاز سال ۱۹۸۵ تا کنون

هر ماه بدون وقفه و بهنگام منتشر شده است

«انتشار پر تلاشی ست به خاطر ایجاد فضایی مناسب برای طرح، بحث و روشن کردن مفاهیم استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی (مفاهیمی که کج اندیشی درباره آنها باعث کشمکشهای سیاسی و مرامی و قومی فراوان شده است) و کوشش برای تبدیل این مفاهیم به باورهای استوار فرهنگی.»

بهای اشتراک:

ایالات متحده امریکا: یکساله ۳۵ دلار امریکایی، دوساله ۶۵ دلار امریکایی

کانادا: یکساله ۴۲ دلار امریکایی، دوساله ۷۹ دلار امریکایی

اروپا و سایر مناطق: ۵۴ دلار، دوساله ۱۰۳ دلار امریکایی

Par Monthly Journal

P.O.Box 703

Falls Churchm Virginia 22040

Tel: 703-533-9520

Fax: 703-935-4507

# بزرگترین کتابفروشی ایرانی آمریکا



کتابفروشی

## شرکت کتاب

۷ روز هفته

۱۰ صبح تا ۸ شب

- مجموعه ای بی نظیر از بهترین کتاب های فارسی و انگلیسی مربوط به ایران
- مجموعه ای بی نظیر از کتاب ها و نوارهای آموزشی فارسی و انگلیسی
- مجموعه ای بی نظیر از نشریات فارسی منتشره در سراسر جهان (نشریات روزانه ، هفتگی ، ماهنامه ها و فصلنامه های اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و هنری)
- انواع تابلوهای خوشنویسی (اصل و چاپ)
- بیش از ۱۰۰۰ عنوان نوار و کامپکت دیسک موسیقی اصیل ، سنتی فولکلور و کودکان که مجموعه آن را در هیچ کجا پیدا نمی کنید
- مجموعه ای از زیبا ترین کارت های تیریک و کارت پستال برای مناسبت های مختلف
- بزرگترین کتابفروشی ایرانی در خارج از کشور

**(310) 477-7477**

خارج از لوس آنجلس

**1-800 FOR-IRAN**

3 6 7 - 4 7 2 6

Website: [www.ketab.com](http://www.ketab.com)

**وست وود - لوس آنجلس**

1419 Westwood Blvd.,  
Los Angeles, CA 90024  
بین Wilshire و Santa Monica

E-mail: [ketab@ketab.com](mailto:ketab@ketab.com)



# *ENCYCLOPÆDIA IRANICA*

Edited by  
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies  
Columbia University

## **Volume XI**

Fascicles 1 and 2 Published:

GIŌNI—GOLŠANI  
GOLŠANI—GREAT BRITAIN IV

Published by  
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS  
New York

Please visit our website at  
[www.iranica.com](http://www.iranica.com)

zadeh.”

This article briefly introduces each poet and also points out that the cemetery is in a very precarious state and needs attention.

## Ancient Iran and Japan: a “Sasanian Princess” in Japan

Hashem Rajabzadeh

A year ago Hiroko Nishizawa, a woman from an ancient family from central Japan, visited Iranian cultural officials in Tokyo and revealed secrets about her ancestors. She said that her family were the descendants of Iranian princes who came to Japan almost 1,500 years ago and played a role in the founding of the Japanese monarchy.

What is also remarkable about this “Japanese Sasanian Princess” are the many and varied cultural activities of the seventy-year-old plus lady in the fields of literature, the arts, film and theatre directing. She has published the results of her research into her family’s origins in *Perushiya-no-sue* (Offspring of Iran), the first volume of which was published in 1999.

In this short article, the author mentions a number of researchers who have worked on the common origins Japanese and Iranian cultures. He also describes the book *Nihongi/Nihon Shoki* (The History of Ancient Japan) which records that in the year 654 people came from Iran to Japan.

## Iranian Poets Buried in the Poets’ Graveyard in Kashmir

Mohammad Sadiq Niazmand

The natural beauty of Kashmir made it a favorite place among Persian mystics, poets, and other figures in past centuries. Many chose to live and eventually die there. As a result there is a cemetery in Srinagar, the capital of Kashmir, that contains the remains of six Iranian poets who came there during the time of Gurakan Sultans of India: Hakim Masih al-Zaman Abu al-Fath Gilani, Qodsi Mashhadi, Salim Tehrani, Kalim Kashani, Molla Toghra Mashhadi, and Qazi Abu al-Qasem “Qazi-



this resistance was guaranteed by the change to a European alphabet. The Ottoman language which poets used for centuries is composed of Turkish, Persian, and Arabic words. Most of the Arabic words they used reached Ottoman via Persian. In the works of Ottoman poets one can find many, especially in their lyrical poems, in Persian. Of course most of their works are in Ottoman and the use of Persian words in these poems varies. What distinguishes Iranian Persian from Ottoman Persian poetry are style, imagery, poetic convention, the quality of emotional expression, and the use of terms current in a Persian-using milieu. Ottoman poets could make only historical and geographical references in their works and thus was their poetry identifiable.

This article examines the Persian-writing Ottoman poet Mohammad As'ad (Mehmet Es'ad, 1757-1799), whose pen name was Sheikh Ghāleb. He was born into a family who were among the followers of Rumi and he learned Arabic and Persian. Following the custom of the Mevlevi order, he began his "chelleh" in Konya and completed it in Istanbul. His complete works, which have been published several times, consist of three parts, the last of which is the masnavi "*Hosn va `Eshq*" (Beauty and Love). Contrary to H.A.R. Gibb's opinion, the influence of Persian and Persian literature on this poem is unmistakable. A number of lyrical poems from the second part of Sheikh Ghāleb's divan appear at the end of the article.

## Judeo-Persian Literature

Nahid Pirnazar

After an introduction, this detailed article examines the following topics of Judeo-Persian literature: defining Judeo-Persian; the literature itself; genres; the contributions of this literature to Iranian culture; the Judeo-Persian culture of Iranian Jews. A linguistic analysis of Judeo-Persian includes: 1. common points in choosing names and, 2. words and expressions: a. Persian words, b. Arabic and Islamic words in the Persian language. c. Islamic terms used in Persian for Jewish concepts, d. Hebrew words, and e. literary terms: i. epic, ii. lyric and mystical terms used in 'Emrāni's *Sāqi-nāme*h. The author also examines Judeo-Persian literature from the standpoint of literary idiom (prose and poetry), and the place of this literature in Persian culture and literature.

translating works into Persian. The author writes that the translation of such works made access to the new sciences of Europe essential. He examines the eighty-year period from 'Abbās Mirzā to the assassination of Nāṣer al-Din Shāh (1896) and divides it into four distinct stages. He writes that the style of translating European works into Persian began a thousand years ago with Arabic. Just as in those days, in the 19<sup>th</sup> century translators used words and phrases current in Persian to translate European terms; European names became Iranian, and many Persian poems, sayings and specialized terms found their way into the translations.

During this period a number of scientific, technical, and medical texts were translated for instructional purposes. Histories, geographies, and travelogues were also translated into Persian and were of interest to Nāṣer al-Din Shāh and his son Z̄ell al-Solṭan.

The article also mentions organizations involved in the work of translation. Translations were given to calligraphers who produced fine copies that were presented by E'temād al-Saltāneh, who ran the House of Translation, to Nāṣer al-Din Shāh. The end of the article contains five addenda: a chronological list of translations; an alphabetical list of the names of the translators; anonymous translations; the House of Translation, translation and Nāṣer al-Din Shāh (from the diary of E'temād al-Saltāneh); and a bibliography of the most important works on translation.

## The Persian-Speaking Turks (1)

Heshmat Moayyad

The article begins with a brief reference to the history and nature of the influence and spread of Persian on the Indian sub-continent, in the cities of Samarqand, Balkh, Marv, and many other parts of Turkistan (not merely as places that were influenced by Persian, but birthplaces of Persian literature in their own right), and the Ottoman Empire. The story of the influence and spread of Persian in Anatolia or Asia Minor (modern Turkey) is of another order. The presence of Jalāl al-Din Rumi Balkhi in Konya was a catalyst for the spread of the Persian language and Persian culture there. For centuries followers of the poet, scholars, and even Ottoman rulers found themselves attracted to him and wrote commentaries to his *Maṣnavi-e Ma'navi*. With the rise of Ataturk resistance to Persian achieved an entirely official status. The success of

of the Imams as “strongly recommended”, and the visitation of Karbalā as obligatory. Parallel to this, the procession commemorating the tragedy of the month of Moharram was strongly encouraged by the above authors. The Persian writings of Majlesi, too, centered on elaboration of these kinds of rituals and condemned the competing Sufi rites and rituals. This attitude, combined with the position of Sheikh al-Islām which Majlesi and Ameli both enjoyed, succeeded in vulgarizing the new rituals in Iran. As two elements of popular religion, the visitation of the tombs and Moharram processions served to reinforce the link between the ulama and Shi‘ite professional classes (*aṣnāf*).

The *aṣnāf*, who had supported the Sufi institutions since the 5th/11th century and who were now attracted to Moharram processions, turned their devotion towards the ulama. They supported them by paying regular visits to the tombs, and to the residences of the ulama where they could paid their religious duties (*khoms*, etc.) and consult on their legal problems. More important was the organization of Moharram processions for which they instituted a number of mourning bodies and institutions such as *hay’at hāy-e ‘azādāri*, *tekyā* and *hosainiyeh*. The ulama, benefiting from the increased support of the government and the bazaar, adopted a new hierarchy after the middle of 12th/18th century. The institution of *marja’-e taqlid* appeared in the Atabāt to centralize the general authority of the ulama around a few – sometimes one – supreme *mojtaheds*. By claiming to be the vicegerents of the Imam, the *mojtaheds* claimed for themselves special esteem and public homage, which intensified the existing Shi‘ite rituals.

## The Beginning of Translating European Books into Persian

Iraj Afshar

In this detailed article, the author examines the direct translation of works from French, Russian, English and Germany into Persian and also the indirect translation of such works through the intermediate languages of Arabic, Urdu, and Turkish. The oldest translation was the *Havādes-nāmeḥ*, which was translated from Turkish in the first half of the 19th century and presented to ‘Abbās Mirzā, Nāyeb al-Saltaneh.

The article refers to the important role Iranian students (12 in all) sent to Europe during the years 1811, 1815, and 1845 played in

Ahmad Shāmlu's "Fish," though not very well known, is one of his best poems, and probably his best love poem, written in a broken meter form. Its construction of natural images is excellent, and its use of several verbal ironies in a poem that expresses the most passionate love is at its best. Here, as in Hamidi's poem, the garment is distinguished by its absence. The fish of love one night comes in through a labyrinth of brooks as clear as a mirror, naked:

She came one night through the door

Naked

With two fishes on her chest and a mirror in her hand

I shouted from the threshold of despair

O my lost faith I will not let you go.

## The Development of Shi'ite Rituals by the Ulama\*

Ahmad Kazemi Moussavi

This article deals with Shi'ite rituals and their connection with the authority of the ulama. Islamic rituals, which constitute the basis of Muslim collectivity and solidarity, were expanded by the Shi'ite ulama to include the visitation of the tombs of the Imams and the commemoration of specific events. This is in addition to the daily prayers, fasting and pilgrimage to Mecca that are shared by both Shi'ites and Sunnis. The process of expansion began with commemorating the martyrdom of Imam Hosain (61 A.H.) and the visitation of his tomb and those of other Shi'ite Imams by their followers and sympathizers. Concurrent with the establishment of Shi'ite dynasties in Baghdād and Cairo during the 4th/10th century, the Imami ulama legitimized the practice of such rituals. It was the triumph of the Safavid dynasty, however, that paved the way for both expanding and fulfilling the new rituals. With the support of the Safavid government, the ulama turned the above rituals into an axis on which the popular religion should rotate.

Among the Safavid ulama, Mohammad Bāqer Majlesi and al-Ḥurr al-Āmeli contributed the most to the development of the above-mentioned rituals. Majlesi held that the visitation of the tombs of the Imams, particularly that of Imam Hosain, would not only be rewarded in this world and the hereafter but also count as the remover of all sins committed by a visitor. Āmeli ranked the visitation of the Karbalā tombs

\* Abstract prepared by the author.

modern social and psychological changes in the relationship between the lover and the beloved, the poet and the subject of his poetry. In three love poems of this period the beloved's garment, or lack of it, acquires completely original symbolism.

In classical Persian poetry virtually every object of clothing has been used as a literary device in diverse contexts: hats, hoods, helmets, belts and shoes, as well as shirts, skirts, garments, garb, robe and raiment. It is the latter objects which feature in classical love poetry, often when the poet's imagination advances towards the beloved's physical person, her or his body, in metaphorical terms. Sometimes it is the lover's own clothes which are torn apart in joy or sadness. For example, Sa'di says in a remarkable verse: Joyously shall I tear off my shirt into a robe [i. e. tear it apart] / the minute I see my hand like a belt around your waist. And in another: I keep tearing off my shirt, being so ecstatic / I am so dissolved in her that I am nothing but this shirt. And in yet another: Nothing will be between us except this shirt / and I should tear it off if it becomes a veil. The scent of Joseph's garment is a famous metaphor both in love and in mystic poetry. For example, in Háfiz, the garment which brings me the scent of Joseph / I fear his chivalrous brothers may turn into a robe.

Mohammad Hosein 'Ali-Ābādi's "The Beloved's Raiment" is in the form of connected couplets, the poetical form of which Poet-Laureate Bahār published the first examples in 1922. It was a completely new structure but its basic elements were familiar from classical poetry, and this combination made it the most popular form both with younger poets and their readers in much of the 1940s and 50s. The completely original side of 'Ali-Ābādi's poem is its conception of the beloved's raiment. It is not her garment, but the garment or garb of love that she has tailored for the poet and lover, a conception which has no precedent among the classics.

Hamidi Shirāzi's "Naked Queen" is also in connected couplets, except that it is a much smoother, more eloquent and elegant poem. In this, one of the best of Hamidi's poems, the Naked Queen knocks at the door and walks into the poet's embrace. She is not the beloved; she is the image of his poetry, naked because she has shed her garment. This garment was the beloved herself whom she threw off because she proved herself unworthy of the love and the poetry. Now the Naked Queen, the incarnation of the poet's art, begs him to give her another garment, another love, or she would die of exposure. But the poet is too old and tired to do that. Perhaps even more clearly than 'Ali-Ābādi's, the metaphorical use of "garment" in this poem is entirely original.

economics. Later, in the 14th session of parliament, he objected to that route on strategic grounds, arguing that Reżā Shāh constructed it to enable the British to move troops to Russia during World War II.

\*

From the end of the 6th session until the end of the reign of Reżā Shāh, almost 13 years, Dr. Moşaddeq was neither elected as a representative nor did he serve in a government post. Despite this he was imprisoned in 1940 in Tehran and later held in solitary confinement in Birjand. Through the intervention of Crown Prince Mohammad Reżā, he was transferred to Ahmadabad, near Tehran, and kept under supervision.

Dr. Moşaddeq writes that he was imprisoned for no reason, which was confirmed by the police. In his book, *Mission for my Country*, Mohammad Reżā Shāh writes that Dr. Moşaddeq was arrested on the charge of cooperating with a foreign power and acting against the Iranian government. In answering this charge, Dr. Moşaddeq does not deny it. However, the important point is that the arrest of Dr. Moşaddeq was coincident with the removal of Prime Minister Matin-Daftari and Hekmat, the minister of state. Matin-Daftari was Dr. Moşaddeq's son-in-law. Also on the day of the arrest, which was nearly a year after the start of World War II, Iran was facing important international problems. Bahrām Shāhrokh on Radio Berlin attacked Reżā Shāh and his family. In the parliament it was announced that there was a fundamental disagreement with the Anglo-Persian Oil Company. Iran was accused of conspiring with Britain and France to bomb the oil wells at Baku.

Finally, police behavior toward Dr. Moşaddeq when he was imprisoned in Tehran and Birjand was completely exceptional. He had access to facilities denied other prisoners.

## The Garment and Lack of it in Three Contemporary Love Poems \*

Homa Katouzian

Love poetry perhaps more than any other took new forms and conceptions in twentieth-century Iran. A wealth of new metaphors, images, puns, asides and allusions came into being in consequence of

\* Abstract prepared by the author.

sentiment.

-In the speeches he gave in the 6th, three particular motifs are worth mentioning:

### 1. Opposition to Voşuq al-Dowleh

In the cabinet of Mostowfi al-Mamālek, Voşuq al-Dowleh was Justice Minister. Dr. Moşaddeq attacked Voşuq al-Dowleh for signing the 1919 agreement with Britain saying that the Prophet Mohammad is the ruler of all Muslims, including those in Iran, and by signing that agreement, i.e., turning the Iranian nation over the Christian British, Voşuq al-Dowleh is "at war with God" and a "sower of corruption on earth," who, according to the Koran, must be punished.

Voşuq al-Dowleh explained why he signed the agreement after the First World War and denied taking money. He requested that Parliament form a commission to investigate the matter. He accused Dr. Moşaddeq of using the passage of time and his contemporaries' short memories to his own advantage. Dr. Moşaddeq also requested that a committee in the Justice Ministry investigate this charge, but none was convened. At the same time, Voşuq al-Dowleh (perhaps the first to do so) called Dr. Moşaddeq a "demagogue."

### 2. Opposition to the bill promising plenipotentiary powers to Dāvar, the Justice Minister.

Dāvar, who was Justice Minister in Mostowfi al-Mamālek's cabinet, requested plenipotentiary legal powers for a period of four months to reform the Justice Department and bring about a new order.

During the 4th session of Parliament Dr. Moşaddeq, who was Finance Minister for a time, himself asked for plenipotentiary powers to reform Finance. Here he opposed Dāvar's request by arguing that the government was composed of three separate branches: the executive, the legislative, and the judiciary. The people did not vote for representatives so that they could give up their constitutional powers. According to Dr. Moşaddeq this would be as if a *mojtahed* were to delegate his authority to issue his theological certification to another. Legislation, he said, was in general the province of Parliament. (Of course later, when he was Prime Minister, Dr. Moşaddeq obtained such powers twice; once for six months and again for a year.)

### 3. Opposition to the building of the General South to North Railway

In 1927 the government sent to Parliament a bill establishing a railway from Khorramshahr to Bandar-e Gaz. In four sessions of the 6th Dr. Moşaddeq spoke in opposition to it. At first he said the routing from the northwest to the east of Iran would be better from an economic point of view. His opposition to the South-North routing was based only on

## Abstracts of Persian Articles\*

### Dr. Moṣaddeq in the 5th and 6th Sessions of the Parliament (Part 2)

Jalal Matini

The sixth session of Parliament began on 7 July 1926 with an inaugural speech by Reẓā Shāh and ended on 13 August 1928. The two Prime Ministers at the time were (in order) Mostowfi al-Mamālek and Mehdiqoli Hedāyat (Mokhber al-Saltaneh).

In this session there were several members who had opposed the change of the monarchy in the 5th session—among them Moṣaddeq. His behavior from the start of the previous session until 31 October 1925, when the question of changing the monarchy was raised, differed completely from his behavior in the 6<sup>th</sup> Majles. In the 5th he rarely spoke, but on that day in October he took the tribune and spoke against it. In the 6th Majles he opposed any legislation proposed by the state.

Among Mosaddeq's notable activities in the 6th were:

- Though he swore allegiance to Ahmad Shāh in the 5th, he refrained from doing so for Reẓā Shāh in the 6th.
- Generally, before he began to oppose every piece of legislation, he approved the measures of Reẓā Shah and later opposed them.
- Because of his going on record in favor of legislation only to oppose it later, Moṣaddeq had several disputes with the president of Parliament, representatives of Parliament and the ministers because his behavior violated parliamentary rules.
- He often insisted that a representative had the right to make his views known.
- In a number of his speeches, he indulged in displays of religious

\* All translations, unless otherwise stated, are by Paul Sprachman



Nahid Pirnazar	Judeo-Persian Literature	8
Hashem Rajabzadeh	Ancient Iran and Japan: a “Sassanian Princess” in Japan	8
Mohammad Sadiq Niazmand	Iranian Poets Buried in the Poets’ Graveyard in Kashmir	9

# Contents

Iranshenasi

New Series

Vol. XIV, No. 1, Spring 2002

## Persian

<b>Articles</b>	1
<b>Selections</b>	161
<b>Book Reviews</b>	180
<b>Short Reviews</b>	210
<b>Communications</b>	227

## English

### Abstracts of Persian Articles by:

Jalal Matini	Dr. Mosaddeq in the 5th and 6th Sessions of the Parliament (2)	1
Homa Katouzian	The Garment and Lack of it in Three Contemporary Love Poems	3
Ahmad Kazemi Moussavi	The Development of Shi'ite Rituals by the Ulama	5
Iraj Afshar	The Beginning of Translating European Books into Persian	6
Heshmat Moayyad	The Persian-Speaking Turks (1)	7

# *Iranshenasi*

A JOURNAL  
OF IRANIAN STUDIES

New Series

**Editor :**

Jalal Matini

**Associate Editor :**

(in charge of English Section)

William L. Hanaway

University of Pennsylvania

**Book Review Editor :**

Heshmat Moayyad

**Advisory Board :**

Peter J. Chelkowski,

New York University

Djalal Khaleghi Motlagh,

Hamburg University

Heshmat Moayyad,

University of Chicago

Roger M. Savory,

University of Toronto

**Former (deceased) Advisors:**

Mohammad Djafar Mahdjoub

Zabihollah Safa

The views expressed in the articles are those of the authors  
and do not necessarily reflect the views of the Journal.

All contributions and correspondence should be addressed to:

The Editor: Iranshenasi

P.O.Box 1038

Rockville, Maryland 20849-1038, U.S.A

Telephone & Fax: (301) 279-2564

**Requests for permission to reprint more than short  
quotations should be addressed to the Editor.**

Annual subscription rates (4 issues) are \$48.00 for individuals,  
\$38.00 for students, and \$90.00 for institutions.

The price includes postage in the U.S. For foreign mailing, add \$16 for surface mail.

For Air mail add \$16.50 for Canada, \$35.00 for Europe,  
and \$39.00 for Asia, Africa, and Australia

# *Iranshenasi*

A JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

New Series

---

Abstracts of Persian Articles by:

Iraj Afshar

Homa Katouzian

Ahmad Kazemi Moussavi

Jalal Matini

Heshmat Moayyad

Mohammad Sadiq Niazmand

Nahid Pirnazar

Hashem Rajabzadeh